بیان معانی در کلام ربّانی

(ترجمه و توضیح آیات قرآنی)

جلد دوازدهم

شامل سوره‌های:

رَحمان، واقِعه، حَدید، مُجادله، حَشْر، مُمتَحنه، صَفّ، جُمعه، منافقون، تَغابُن، طلاق، تَحریم، مُلك، قَلَم، حاقّه

تقریر و تدریس:

استاد مصطفی حسینی طباطبائی

به اهتمام

فرهاد بهبهانی

سوره‌ی رَحْمان
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران مکّه نازل شده[1] و نام آن برگرفته از آیه‌ی آغازین (**اَلرَّحْمٰنُ**) می‌باشد. چنانکه مفاد سوره رویهمرفته، شرح تجلّیات رحمانیّت خدا در دنیا و آخرت است، ازجمله این‌که انسان را آفرید و قرآن را نازل کرد و به آدمی قوّه‌ی نطق و بیان بخشید و خورشید و ماه و سایر نعمت‌های پیرامونی انسان‌را پدید آورد. همچنین این‌که خداوند دربرابر «**خوب**» و «**بد**» بی‌تفاوت نیست و خلایق را به تناسب کرداری که در زندگانی پیش می‌گیرند، در دنیا و آخرت به عکس‌العمل‌های لازم می‌رساند. شاید با توجّه به این سخنان جامع از نعمت‌های مادّی و معنوی خدا در دنیا و آخرت است که این سوره را «عروس قرآن» گفته‌اند.

از ویژگی‌های سوره تکرار جمله‌ی «**فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ** = پس کدامین یک از نعمت‌های خداوندتان را انکار می‌کنید؟» پس از ذکر هر دسته از نعمت‌هاست که شبیه ترجیع بندِ[2] «**وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُدَّكِرٍ**= به تحقیق قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم، آیا پندپذیری هست؟» در سوره‌ی پیشین (سوره‌ی قمر) می‌باشد. با این تفاوت که آیه‌ی مکرّرِ مزبور در سوره‌ی قمر ٤ بار تکرار شده ولی در سوره‌ی رحمان، تکرّر توسعه یافته و ترجیع‌بند مربوطه، جمعاً ٣١ بار تکرار گردیده

---

(١) ـ در «الإتقان فی علوم القرآن» سیوطی، ج١، ص٢٧، از رسول‌خدا^ص^ نقل شده که آیات این سوره را در مکّه قرائت می‌نمود.

(٢) ـ «ترجیع بند» از اصطلاحات شعری و مربوط به علم **بدیع** است و ما در اینجا آن را به صورت **مجاز** به کار برده‌ایم زیرا قرآن کریم، شعر نیست «**وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ** = ما به او شعرگفتن نیاموخته‌ایم و شعر سزاوارش نباشد که آن جُز ذکر و قرآن مبین چیزی نیست» (یس/٦٩).

است. حتّی هنگامی که ذکر دوزخ در سوره رفته، باز آیه‌ی مکرّر را بازگو کرده است. گویی پیام می‌دهد که با تکذیب آیات، آدمی خریدار دوزخ می‌شود و با تصدیق و شکرگزاری از آنها راهی بهشت می گردد و این خود جلوه‌ای از رحمانیّتِ خداست.

نهایتاً آیات شریفه، فنای موجودات و بقای خداوند را یادآور شده به موضوع **قیامت** می‌پردازد و از بهشت و دوزخ اُخروی سخن گفته و با **بزرگ‌شماری نام خدا**، سوره را به پایان می‌برد.

با توجّه به توضیحات فوق، آیات سوره را می‌توان در پنج بخش با عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۹)؛ **خدا، انسان و آفرینش کیهان**

بخش دوّم (آیات ۱۰ تا ۱۸)؛ **منشأ خلقت إنس و جنّ و پردازش نعمت‌ها در طبیعت**

بخش سوّم (آیات ۱۹ تا ۳۰)؛ **شگفتی‌های دریا و انسانِ فانی و خدای باقی**

بخش چهارم (آیات ۳۱ تا ۴۵)؛ **هُشدار به إنس و جنّ و تذکار قیامت**

بخش پنجم (آیات ۴۶ تا ۷۸)؛ **نیکوکاران در بهشت.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(خدا، انسان و آفرینش کیهان)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **ٱلرَّحۡمَٰنُ .**

«(خدای) **بس بخشنده** »،

با ذکر نام خدا و تصریح بر رحمانیّت باری‌تعالی، از نعمت‌های این جهانی و آن جهانی در آیات این سوره سخن رفته و از این‌رو با واژه‌ی «رحمان» (صیغه‌ی مبالغه از «رحمت») طرح مطلب کرده است. به بیان دیگر واژه‌ی «**اَلرَّحْمٰن**» در ابتدای سوره، چنانکه مفسّران گفته‌اند به رحمت عامِّ خدا اشاره‌دارد. همانگونه که فرموده «**وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ** = رحمت من همه چیز را فرا گرفته است» (اعراف/۱۵٦). در آیات بعد تجلّیات رحمت خدا را در عرصه‌های دنیا و آخرت بیان می‌دارد.

(۲) **عَلَّمَ ٱلۡقُرۡءَانَ .**

« **قرآن را آموخت** »،

آموزش قرآن ـ به عنوان درخشان‌ترین تجلّی رحمت خداوند ـ در صدر سخن از مراحم إلهی آمده است. دو نکته‌ی اساسی در مورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه خدا قرآن را به چه کسی آموخت ؟ ذکر پیامبر[ص] در آیه نشده و اگر مراد شخص پیامبر[ص] می‌بود، شاید مناسب‌تر آن بود که بفرماید «اَلرَّحْمانُ اَنْزَلَ اِلَیْکَ الْقُرآنَ»، ولی چنین نفرموده و بنا بر این تعبیر آموزشِ قرآن، رحمت واسعه‌ی خدا را نسبت به همه‌ی قرآن‌پژوهان می‌رساند. در حقیقت می‌فرماید خدا قرآن را بر پیامبر[ص] نازل ساخت و درک و فهم آن را برای عموم میسّر ساخت.

دوّم آنکه از آموزش قرآن پیش از آفرینش انسان (آیه‌ی بعد) یاد کرده است. می‌رساند که نعمت هدایت به وسیله‌ی قرآن که موجب سعادت أبدی انسان می‌گردد، مهمتر از آفرینش اوست. گویی اگر انسان خلق شده و از نعمت هدایت محروم می‌ماند، جا داشت که آرزو کند کاش هرگز آفریده نمی‌شد. کما اینکه از زبان کافران در قیامت می‌فرماید: «**یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرَابًا** = ای کاش من خاک می‌بودم (و هرگز زنده نمی‌شدم)»

(نَبَأ/٤٠). بنابراین، در «**عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الْإِنسَانَ**» (آیات ۲ و۳ سوره) ترتیب زمانیِ نعمت رعایت نشده ولی رعایت مقام نعمت شده است.

(۳و۴) **خَلَقَ ٱلْإِنسَانَ . عَلَّمَهُ ٱلْبَيَانَ .**

«**انسان را آفرید**» «**سخن گفتنش آموخت**»،

تعلیم بیان و سخن گفتن، پس از خلقت آدمی ذکر شده است. البتّه ممکن است کسانی ـ ندرتاً ـ لال خلق شوند ولی از نعمت هدایت قرآن که قبلاً ذکر شد، محروم نخواهند بود. بدیهی است در هر قومی زبانی مرسوم است ولی قوّه‌ی نطق و بیان ـ که بسیاری از دیگر موجودات فاقد آنند ـ از خداست. همانگونه که استعداد نگارش در انسان را خداوند به خود نسبت داده است (علق/٤).

طبری در تفسر می‌گوید عدّه‌ای، مراد از «**بیان**» را در آیه‌ی شریفه آموزش حلال و حرام دانسته‌اند و برخی گفته‌اند که مقصود خیر و شرّ است. ولی سرانجام از قول ابن زید نقل می‌کند که مراد از «**عَلَّمَهُ الْبَيان**» درواقع، روشن کردن مکنونات درون (یا مقصود) به نطق و نگارش است که خداوند استطاعتش را به انسان عطا کرد.

(٥) **اَلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ .**

«**خورشید و ماه برحسابی**(روان)**اند**»،

پس از ذکر هدایت‌های ارزانی‌شده به انسان، نعمت‌های پیرامونی او را برشمرده است. می‌فرماید کار خورشید و ماه برطبق حسابی است (حسابی‌که برطبق مصالح زندگی انسان تنظیم شده‌است ـ یونس/۵ وجاثیه/۲۲). البتّه خورشید راکه أهمّیّت و تأثیر بیشتری در زندگی انسان دارد، مقدّم بر ماه آورده چنانکه در سُوَر دیگر نیز غالباً مشهود است (**وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا . وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلاهَا ــ هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَ الْقَمَرَ نُورًا**). طبری در معنای آیه‌ی شریفه آورده که مقصود مراحل و منازلی است که خورشید و ماه نسبت به زمین طی کرده فصول و شب و روز را پیش می‌آورند (إسراء/۱۲).

(٦) **وَٱلنَّجْمُ وَٱلشَّجَرُ يَسْجُدَانِ .**

«**و ستاره و درخت سجده می‌آورند**»،

پس از ماه و خورشید (آیه‌ی قبل) سخن از ستاره و درخت آورده که از آسمان تا زمین و از ستاره تا درخت، همگی ـ در حرکت و جنبش خود ـ تابع و فرمانبردار قوانین خداوندند، یعنی سجده می‌کنند؛ که واژه‌ی «**يَسْجُدانِ**» در اینجا به تبعیّت از قوانین تکوینی (إلهی) اشاره دارد (نحل/٤٩).

برخی مترجمانِ قرآن واژه‌ی «**نَجْم**» را در آیه‌ی شریفه به «بوته‌ی» (نباتی فاقد ساق دربرابر درخت که گیاهی با ساق است) ترجمه کرده‌اند. درحالی‌که هیچ‌کجا درقرآن «**نَجْم**» به معنای «بوته» به کار نرفته و طبری از برخی

مفسّران سلف نقل می‌کند که گویا مترجمان مزبور، خواسته‌اند تا (بدان صورت) میان بوته و درخت رابطه برقرار کنند درحالی‌که ارتباط با آیه‌ی پیشین را که سخن از خورشید و ماه دارد، مخدوش می‌سازند**!** مانعی نیست که قرآن ـ در یک آیه ـ پس از ذکر آیتی آسمانی (ستاره) به آیتی در زمین (درخت) اشاره کند که هر دو بر طبق قوانین تعیین‌شده‌ی إلهی، حرکت و پیشرفت و بازگشت دارند.

(۷) **وَٱلسَّمَآءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ ٱلۡمِيزَانَ .**

« **و آسمان را برافراشت و میزان** (عدالت) **را بنهاد** »،

مراد از «**میزان**» در آیه‌ی شریفه نه ترازوی زبانه دار، بلکه به قول طبری «**عدل**» است. می‌فرماید خداوند آسمان را به پا داشت و قوانین عادلانه در زمین و آسمان (یا در میان انسانها) نهاد؛ چنانکه از پیامبر[ص] روایت شده «بِالْعَدْلِ قامَتِ السَّماواتُ وَ الأرْض = آسمان و زمین به عدالت به پاست» (ملّا محسن فیض کاشانی در تفسیر صافی).

(۸) **أَلَّا تَطۡغَوۡاْ فِي ٱلۡمِيزَانِ .**

« **تا مبادا شما از میزان** (عدالت) **درگذرید** »،

یعنی خداوند در آسمان و زمین تعادل و موازنه ایجاد کرد تا نظام برقرار بمانَد (یا برای آدمیان عدالت را مقرّر فرمود) باشد که آدمی با توجّه به این عدل تکوینی یا تشریعی ـ که محبوب خداست ـ درس گرفته و خود در زندگی و ارتباطاتش عدالت پیشه کند و از ظلم و تعدّی بپرهیزد، و ازجمله:

(۹) **وَأَقِيمُواْ ٱلۡوَزۡنَ بِٱلۡقِسۡطِ وَلَا تُخۡسِرُواْ ٱلۡمِيزَانَ .**

« **و سنجش را به عدالت برپا دارید و از میزان نکاهید** »،

یعنی از کم‌فروشی و فریبکاری در معاملات و ارتباطات اجتماعی خودداری شود.

امام فخر رازی در تفسیر کبیر می‌گوید واژه‌ی «**میزان**» در سه آیه‌ی فوق به یک معنی نیست. **میزان اوّل** اسم، وسیله‌ی سنجش است. **میزان دوّم** معنی مصدری دارد (وزن کردن) و **میزان سوّم** مفعولی است، به معنی «جنس موزون». بنابراین منظور از «**نهادن میزان**» قرار دادن معیارهای تمیز حق از باطل: عدل از ظلم، فضیلت از رذیلت و عدم تجاوز به حقوق دیگران است.

بخش دوّم

(منشأ خلقت إنس و جنّ و پردازش نعمت‌ها در طبیعت)

(۱۰) وَٱلْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ .

« و زمین را برای مردمان نهاد »،

در آیات بخش قبل، قرآن کریم از پاره‌ای نعمت‌های إلهی در حقِّ انسان و پیرامون او سخن گفت و در آیات این بخش به زمین ـ بستر زندگی انسان ـ و بعضی نعمت‌ها که در آن برپاست پرداخته است.

در آیه‌ی فوق می‌فرماید خداوند استفاده از زمین را (أعمّ از منابع، ثمرات و غیره) برای آدمی[1] میسّر ساخت. حتّی ظاهراً خطاب به فرعونیان گفته شده «**جَعَلَ لَكُمُ الأرْضَ ...** الخ = زمین را بهرشما (همچون) گهواره‌ای (محلِّ آسایش) قرار داد و برایتان در آن راه‌ها کشید و از آسمان آبی نازل ساخت، پس بدان(آب) انواع گوناگون گیاهان را (از زمین) برون آوردیم، (از این نعمت‌ها) بخورید و چهارپایانتان را بچرانید . . . » (طه/٥٤و٥٣). بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه اعلام می‌دارد که زمین، ازآنِ همه‌ی أبنای بشراست وپیامبراسلام(ص) فرمود: «اَلأرْضُ لِمَنْ أحْيَاهَا = زمین از آنِ کسی است که آن را زنده (آباد) کند». (بنابراین ادّعای انحصار زمین به امام که در بعضی روایات شیعی در کافی آمده، با آیه‌ی فوق و حدیث مذکور نبوی سازگار نیست).

(۱۱) فِيهَا فَٰكِهَةٌ وَٱلنَّخْلُ ذَاتُ ٱلْأَكْمَامِ .

« **در آن میوه**(ها) **و درختان خرما** (با خوشه‌های) **غلاف‌دار هست** »،

در ذکر نعمت‌هایی‌که در زمین نهاده شده آیه‌ی شریفه خصوصاً به درخت خرما ـ که در محیط عربی فراوان مورد توجّه بوده ـ اشاره می‌کند. به عبارت دیگر پس از ذکر «**فاكِهَة** = میوه» به طور کلّی در آیه، خرما را به عنوان «ذکر خاصّ بعد از عامّ» آورده است. همچنین خاطرنشان می‌سازد که خوشه های خرما به وسیله‌ی غلاف‌هایی پوشش یافته و حفاظت شده‌اند (واژه‌ی «**أكْمام**» در آیه‌ی شریفه جمع «کِمّ» به معنی آستین یا غلاف حافظ و پوشش دهنده است).

---

(۱) ـ بنا به قول زمخشری و برخی دیگر از مفسّران، واژه‌ی «**أنام**» به هر موجود جانداری گفته می‌شود (کُلُّ ما عَلَى الأرضِ مِن دابَّة). از این‌رو برخی مترجمان قرآن واژه‌ی مزبور را در آیه‌ی شریفه به «آدمیان و هر موجود ذی‌روح دیگر» ترجمه کرده‌اند. امّا برخی دیگر از مفسّران مانند ابن عبّاس «**أنام**» را فقط مختصِّ انسان‌ها دانسته‌اند و بعضی (چون طبرسی در مجمع البیان) معنای آن را توسعه بخشیده مشتمل بر جنّ و انس شمرده‌اند.

(۱۲) وَٱلۡحَبُّ ذُو ٱلۡعَصۡفِ وَٱلرَّيۡحَانُ .

« و دانه‌هایی که پوسته دارند و گیاهان خوشبو »،

واژه‌ی «**عَصْف**» در آیه‌ی شریفه به معنی «پوسته و کاه» است. منظور از «**حَبُّ ذُو الْعَصْف**» دانه‌هایی چون گندم و جو می‌باشد که با پوسته‌هایی پوشیده شده‌اند. مقصود از«**رَيْحان**» گیاهان خوشبوست که شامل سبزی‌های معطّر خوراکی چون نعناع، مرزه، پونه، ترخون و آویشن و جُز اینها می‌شود.

(۱۳) فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« پس کدام‌یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟ »،

آیه‌ی شریفه با فای تفریع در موضع نتیجه‌گیری از آیه‌ی قبل است و طی «استفهام تقریری» از آدمی اقرار می‌گیرد که نعمت‌های خداوندت چنان وسیع و متنوّع است که جای هیچ‌گونه تردیدی بر وجودِ صانعی قدرتمند، مدبِّر و حکیم، باقی نمی‌گذارد، پس تو ای انسان! «فقط» او را بنده باش (واژه‌ی «**آلاء**» جمع «إِلْیْ» به معنی «نعمت» است).

معمولاً قاریان چون به این آیه می‌رسند می‌گویند «لابِشَیْءٍ مِنْ آلائِکَ رَبِّ اُکَذِّبُ = هیچ‌یک از نعمت‌های تو را ای خداوند منکر نیستم». از سوی دیگر واژه‌ی «**رَبِّکُمَا**» در آیه‌ی شریفه، که با ضمیر تثنیه‌ی مخاطب آمده، دو گروه را مورد خطاب قرار می‌دهد که در رجوع به آیات بعد به‌دست می‌آید دو دسته موجودات آشکار (انسان) و پنهان (جنّ) مرادند.

(۱٤) خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن صَلۡصَٰلٖ كَٱلۡفَخَّارِ .

« آدمی را از گِلی همچون سُفال آفرید »،

واژه‌ی «**صَلْصال**» به معنی خاکی است که آب و رطوبت را به خوبی جذب می‌کند. «**فَخّار**» به معنی «گِلِ پخته، سُفال» آمده است. به دست می‌آید که منشأ خلقت انسان از گِلی چون «گِلِ کوزه‌گران که به درون کوره کنند» بوده است. آری، آدمی به امر خدا در عالم خاکی پدید آمده و زمین به منزله‌ی مادر اوست.

(۱۵) وَخَلَقَ ٱلۡجَآنَّ مِن مَّارِجٖ مِّن نَّارٖ .

« و جنّ را از شعله‌ای از آتش پدید آورد »،

در مورد واژه‌ی «**مارِج** = آتش بدون دود» زمخشری در کشّاف می‌گوید «زبانه‌ی آتش که آمیزه‌ای از رنگ‌های گوناگون است.» در این راستا آیه‌ی شریفه در تقابل با آفرینش انسان، می‌فرماید که مبدءِ آفرینش موجوداتِ پنهان (جنّیان) از انرژی آتش بوده که طی عبور از جهش‌ها و مراحل و منازلی ـ با هدایت إلهی ـ به آفرینش جنّ رسیده است. بدین‌ترتیب آیات شریفه دو رده از موجودات را که یکی از مادّه و دیگری از انرژی سرزده‌اند، یاد می‌کند و مجدّداً تکرار می‌نماید که:

(۱۶) فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« **پس شما** (دو دسته) **کدام‌یک از نعمت‌های خدایتان را منکرید؟** »،

باید در نظر داشت که در عربستان توجّه به موجودات پنهان و وحشت از آسیبی که ممکن است از جانب آنها به انسان برسد، رایج و از جمله باورهای عمومی بوده است. اعراب جاهلی هر بیابانی را در اختصاص به جنّی دانسته و هنگام عبور از آنها می‌گفتند «اَعُوذُ بِرَبِّ هذَا الْوَادِی = به خداوندِ این بیابان پناه می‌برم» که نوعی جنّ‌پرستی به شمار می‌رفت. از این‌رو قرآن خصوصاً به این رده از موجودات پرداخته و حتّی مبنای آفرینش آنها را ذکر می‌کند تا همگان بدانند که آنها نیز مخلوق خدا بوده و استقلالی از خود ندارند.

(۱۷و۱۸) رَبُّ ٱلْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ ٱلْمَغْرِبَيْنِ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« **خدای دو خاور و خداوندِ دو باختر** » « **پس کدام‌یک از نعمت‌های خدایتان را منکرید؟** »،

«**مَشْرِقَيْن** و **مَغْرِبَيْن** = دو خاور و دو باختر» را در آیه‌ی شریفه می‌توان به دو صورت نگریست: **یکی** آنکه در زمینِ کُروی‌شکل، مشرقِ یک نیمکره مغرب دیگری و مشرق این دیگری مغرب نیمکره‌ی دیگر است و با این نگرش، دو مشرق و دو مغرب برای کره‌ی أرض وجود دارد. **دیگر** آنکه مقصود، مشرق و مغرب بلندترین روزها و کوتاهترین روزها در تابستان و زمستان است که سایر مشرق‌ها و مغرب‌ها در میان آن دو قرار گرفته‌اند.[۱]

---

(۱) ـ محور زمین نسبت به سطح مدارات آن کاملاً عمود و مستقیم نیست، بلکه گفته‌اند مایل است و زاویه‌ای حدود ۲۳ درجه دارد و با همین انحراف ۲۳ درجه‌ای به گِرد خورشید می‌گردد. طبعاً در این گردش جایگاه طلوع و غروب خورشید هر روز تغییر پیدا می‌کند و از ۲۳ درجه میل اعظم شمالی (در آغاز تابستان) تا ۲۳ درجه میل اعظم جنوبی (در آغاز زمستان) متغیّر است و بقیّه‌ی مدارات در میان آن دو قرار دارد. بنابراین به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب داریم و لذا در پاره‌ای از آیات لفظ «**مشرق‌ها** و **مغرب‌ها**» آمده است (معارج/۴۰، اعراف/۱۳۷ و صافّات/۵).

بخش سوّم

(شگفتی‌های دریا و انسان فانی و خدای باقی)

(۲۰و۱۹) مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ . بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ .

« دو دریا را روان ساخت که با هم برخورد دارند » « بینشان حائلی است که درهم نمی‌آمیزند »،

در آیات قبل سخن از آفرینش زمین و نعمت‌هایش برای عموم مردم بود. سپس به «مشرق و مغرب» ـ که منشأ پیدایش شب و روز است ـ پرداخت. در آیات فوق به چهره‌ای از عجایب دریا پرداخته و متعاقباً به نعمت‌هایی از آن اشاره دارد.

در قرآن از موضوع «دو دریا» به انحاءِ گوناگون سخن رفته است. چنانکه به ترتیب می‌خوانیم:

۱ـ سوره‌ی **فرقان** آیه‌ی ۵۳: «**وَ هُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَ حِجْرًا مَحْجُورًا** = و اوست آنکه دو دریا را بهم آمیخت؛ این یکی (آبش) شیرین و گوارا و آن یکی شور و تلخ است؛ و میان آن‌دو حایلی و مانعی استوار قرار داد».

۲ـ سوره‌ی **نمل** آیه‌ی ۶۱: « ... **جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا** ... = ... زمین‌را قرارگاهی قرارداد و در خلال آن رودها پدید آورد و برآن کوه‌های استوار ساخت و در میان دو دریا حایلی نهاد ... ».

۳ـ سوره‌ی **فاطر** آیه‌ی ۱۲: «**وَ مَایَسْتَوِی الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِن كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً** ... = و دو دریا یکسان نیستند، این یکی (آبش) شیرین و گوارا که شُربش آسان است و آن یک شور و تلخ مزّه؛ و از هریک گوشتی تازه می‌خورید و زیورها برون آرید ...».

در تمامی آیات فوق سخن از دو دریا است؛ یا دریایی که در آن آب شور و آب شیرین کنارهم قرار گرفته و آب‌هایشان ـ که حایلی بینشان قرار دارد ـ با هم مخلوط نمی‌شوند. همچنین تصریح دارد که هردو محیط دریایی، دارای آبزیان و منابع زیوری می‌باشند، چنانکه آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی رحمان نیز همین مطلب را گواهی می‌دهد.

درمورد دو دریای مورد اشاره و مصادیق آن، تفاسیر قدیم چندان مطلبی به دست نمی‌دهند و روشن نیست که عرب صدر اسلام از آیات فوق چگونه برداشت می‌کرده است؟ تفسیر قُرطبی از ابن عبّاس و ابن جُبَیر آورده که منظور از «دو دریا» دریای آسمان و دریای زمین است که هرسال به هم رسیده و بینشان قضای إلهی حایل است. حسن بصری نیز گفته که منظور از «دو دریا» دریای فارس و دریای روم است که این تعبیرهم با متن آیات تطبیق نمی‌شود. اهل عرفان نیز در این زمینه به مجاز رفته و گفته‌اند که مقصود از «دو دریا» حقّ و

باطل است که با هم نمی‌آمیزند. برخی متأخّرین نیز گفته‌اند که منظور از «دو دریا» منابع آب‌های شور و شیرین در طبیعت است. منابع آب‌های شیرینِ طبیعت دائماً از طریق رودخانه‌ها به دریاها که محتوی آبِ شور است می‌ریزد؛ ولی با تبخیر دریاها توسّط نور خورشید و نزولات جوّی، مجدّداً آب‌های شیرین به منابع خود بازمی‌گردند؛ به این ترتیب دو منبع آبی (دو دریا) در عین اختلاط، همواره مجزّا هستند و حائل بین آنها خشکی‌های زمین میان دو رشته منبع آبی و یا پدیده‌ی شکل‌گیری باران، در نظر گرفته می‌شود.

امّا خارج از اقوال فوق، بسیاری محقّقان مسلمان، در پی یافتن «دو دریای مزبور» در زمین، برآمده‌اند و رجوع به منابع ، سه نظریّه‌ی تفسیری را ـ در این زمینه ـ به قرار ذیل نشان می‌دهد:

اوّل آنکه گفته‌اند اصولاً هر دریایی متشکّل از بخش‌ها(لایه‌ها)یی با غلظت‌های مختلف از مواد است و با این مفهوم، هر دریایی را می‌توان متشکّل از مجموعه‌های مختلف «شور» و «شیرین» (با شدّت‌های گوناگون) در نظر گرفت که تفاوت غلظت (یا وزن مخصوص) لایه‌ها مانع اختلاط آنها با یکدیگر می‌شود. (رجوع شود به توضیحات ارائه شده ذیل آیه‌ی۵۳ سوره‌ی فرقان). تطبیق این نظر ـ که ظاهراً اطلاق عامّ از واژه‌ی «دو دریا» به دست می‌دهد ـ با آیات شریفه، چندان آسان نیست. خصوصاً آنکه چنین مضمونی برای عرب صدر اسلام قابل درک و احساس نبوده است.

دوّم آنکه آقای صدربلاغی در کتاب « قصص قرآن» (ص ۳۳۸) از تجسّساتی نقل می‌کند که سالها پیش توسط یک هیئت علمی در بحر أحمَر (دریای سرخ) انجام شده و نشان داده است که آب خلیج عَقَبه (حوالی مرز اردن و عربستان) از جهت خواصّ و ترکیب طبیعی و شیمیایی، با بقیّه‌ی آب‌های بحر أحمر تفاوت دارد و این امر به علّت حاجزی است که زیر دریا در آن محلّ وجود داشته و ارتفاع آن به ۳۰۰ متری سطح آب می‌رسد. این گزارش از این جهت که بر دریای احمر و نزدیکی به عربستان تمرکز داشته، درخور توجّه است، أمّا با آیات شریفه قابل تطبیق نیست زیرا آب خلیج عقبه هرچند با آب بقیّه‌ی دریای احمر به لحاظ ترکیب شیمیایی متفاوت است، ولی هردو شورند و به علاوه روشن نیست که چگونه حاجز مرتفعی زیرآب، می‌تواند مانع اختلاط آب دو قسمت شود.

سوّم گفته‌اند که آب رودخانه‌ها شیرین بوده و چون به دریا می‌ریزند تا مدّتی آب شیرین در کنار آبِ شور قرار گرفته و مخلوط نمی‌شود. به عبارت دیگر قوانین ناشی از ترکیبات شیمیایی دو منبع آبی، حاجزی است که مانع اختلاط آنها با یکدیگر می‌شود. چنین وضعیّتی از جمله در ریزش رودخانه (یا دریای) نیل به دریای مدیترانه حوالی فلسطین امروزی(نوار غزه) گزارش شده که شاید مقصود از «دو دریا» در آیات شریفه، اشاره به آن شرایط ـ که نزدیکترین فاصله‌ها را هم با عربستان دارد ـ بوده باشد. این نظر قابل قبول‌تر از اقوالِ دیگر می‌نماید.

(۲۱) فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟ »،

به طور کلّی آب شیرین اراضی اطراف را مستعدّ کشاورزی می‌سازد و آب شور منبعی برای استفاده از گوشتِ آبزیان و تنوّعات تزئینی است. هرچند هر دو نوع منبع آبی در ارائه‌ی این‌گونه نعمت‌ها مشترکند، ولی به هرحال آیا جُز اراده و فعل إلهی این نعمت‌ها را فراهم آورده است؟

(۲۲و۲۳) **يَخْرُجُ مِنْهُمَا ٱللُّؤْلُؤُ وَٱلْمَرْجَانُ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .**

« **از هر دو** (دریا) **مروارید و مرجان برون آید** » « **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

آیات شریفه نشان می‌دهد که أحیاناً آن زمان، استخراج مروارید و مرجان از دریا، توسّط عربها صورت می‌گرفت که شاید در عمق کمتری از آب قابل دسترسی بودند («**لُؤْلُؤْ** = مروارید درشت؛ «**مَرجان** = مروارید ریز»).

(۲۴و۲۵) **وَلَهُ ٱلْجَوَارِ ٱلْمُنشَـَٔاتُ فِى ٱلْبَحْرِ كَٱلْأَعْلَامِ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .**

« **و کشتی‌های بلندبادبان که همچون کوه‌ها در دریا از** (تدبیرها و نعمت‌های) **اوست** » « **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

واژه‌ی «**جَوارِ**» در آیه‌ی شریفه جمع «**جارِیَة**» به معنی کشتی است و واژه‌ی «**مُنْشَئَات**» جمع «مُنْشَأَة» به معنی «شِراع = بادبان کشتی» می‌باشد. «**اَلْجَوَارِ الْمُنْشَآت**» به کشتی‌های بلند بادبان اطلاق می‌شود. آیه‌ی شریفه در اشاره به این معنا است که قوانین زیربنایی کشتی ـ چه ازنظر میزان غوطه‌وری در آب و چه از نظر نظم بادها که حرکت آن را به سوی هدف مورد نظر با تنظیم بادبان، میسّر ساخته ـ از تدابیر و نعمت‌های إلهی در طبیعت است.

(۲۶←۲۸) **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ . وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو ٱلْجَلَالِ وَٱلْإِكْرَامِ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .**

« **هر کس که بر آن** (روی زمین) **است فانی می‌شود** » « **و** (فقط) **ذات خداوند جلیل و کریم تو ماندنی است** » « **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

ضمیر مؤنّث «**ها**» در «**عَلَيْها**» به «**أَرْض** = زمین» در آیه‌ی ۱۰ برمی‌گردد.

پس از شرح پاره‌ای نعمت‌های إلهی در آیات قبل، عطف توجّه می‌دهد که همه‌ی آن مواهب و نعمت‌ها و بهره‌مندان از آنها، به هرحال همگی فانی‌اند؛ پس اعتماد و تکیه‌گاه انسان‌ها ـ درعین استفاده از نعمت‌ها ـ نباید بر امور فانی باشد، بلکه باید به آن ذات جاودان و ماندنی توجّه داشت که عظمت و بزرگواریش قابلِ انکار نیست.

واژه‌ی «**وَجْه**» را درآیه‌ی شریفه به معنی «ذات» گفته‌اند. زیرا خداوند با تمام «**ذات**» متوجّه اشیاء است و به هیچ جا محدود نیست، چنانکه فرموده است: «**فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ** = پس به هرکجا روکنید وجه خدا آنجاست» (بقره/۱۱۵).

(۲۹و۳۰) يَسْـَٔلُهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِۚ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« هرکه در آسمان‌ها و زمین است از او درخواست می‌کند؛ هر روزی او در کاری است » « پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟ »،

مراد از «**يَسْئَلُهُ**» در اینجا سؤال پرسشی نیست، بلکه منظور، درخواست تکوینی است. می‌فرماید همه‌ی موجودات پاسخ نیازهای طبیعی خود را از خدا می‌گیرند، چنانکه فرموده است «**آتَاكُم مِن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ** = هرچه درخواست (نیاز تکوینی) داشتید خدا به شما عطا کرد» (ابراهیم/٣٤). همچنین خداوند همواره در حال فیض بخشی و اداره‌ی نظام عالم است که بدون امداد مداوم آن علم و قدرت فراگیر، مسلّماً رشته‌ی نظام عالم ـ با همه‌ی قوانینش ـ در هم می‌ریخت. پس چه جای انکار نعمت‌های إلهی است ؟

بخش چهارم

(هُشدار به إنس و جنّ و تذکار قیامت)

(۳۱) سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ ٱلثَّقَلَانِ .

« **ای دوگروه وزین** (با أهمّیّت؛ جنّ و انس!) **به زودی به** (حساب) **شما می‌پردازیم** »،

خطاب آیه ـ چنانکه آیه‌ی ۳۳ نیز نشان می‌دهد ـ همچنان دو دسته موجودات متفکّرمختار، أعمّ از پنهان و آشکار، یعنی جنّ و إنس می‌باشـد. حرف «سین» بر سر فعل مضارع «**سَنَفْرُغُ**، به زودی به (حساب) شما می‌رسیم» نشان می‌دهد که این أمر مربوط به آینده و روز رستاخیز است همانگونه که آیات بعد در این‌زمینه سخن دارد. همچنین تعبیر «**سَنَفْرُغُ**» حاکی از آن است که با توجّه به آیه‌ی قبل که فرمود «**كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِى شَأن** = خدا هرروز در کاری است» چون دنیا به آخرت بپیوندد، گویی خداوند از کار دنیا فراغت یافته و به کار بندگانش در آخرت می‌رسد. البتّه منظور از«فراغت» خدا، استراحت او نیست، بلکه منتقل شدن از کاری به کاری دیگر و از تدبیر امور دنیا به آخرت پرداختن است. ازسوی دیگر، آیه‌ی شریفه نوعی جزمیّت در وقوعِ آخرت را می‌رساند که حسابرسی کار بندگان به زودی فرا می‌رسد، چنانکه فرموده‌است «**وَ إنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ** = همانا روز جزاء (که حقیقت است) وقوع می‌یابد» (ذاریات/٦). همچنین شایان توجّه است‌که آیه‌ی شریفه دو گروه جنّ و إنس را «**ثَقَلان**» نامیده است ودر این‌باره، دو قول تفسیری هست: **اوّل** آنکه از امام صادق[ع] نقل شده که تسمیه‌ی آنان به «**ثَقَلان**» به اعتبار آن است که به لحاظ تکلیف گرانباراند و (غفلت‌پیشگانشان که مورد خطاب آیه‌اند) بار سنگینی از گناه با خود حمل می‌کنند. امّـا این روایت ضعیف است زیرا **اوّلاً** تکلیف هر دو دسته هرچند سنگین ولی بالاتر از طاقت ایشان نیست به دلیل «**لَايُكَلِّـفُ اللّٰهُ نَفْسًا إلَّا وُسْعَـهَا** = خدا هیچ کس را جز به اندازه‌ی وسعش تکلیف نمی‌کند» (بقره/٢٨٦). **ثانیاً** مورد خطاب آیه‌ی شریفه، **عموم** جنّ و إنس‌اند نه **خصوصِ** غفلت‌پیشگان آنها. **دوّم** آنکه تسمیه‌ی موجود متفکّر مختار به «**ثَقَلان**»، به دلیل أهمّیّت آنها و شعور و اراده و اختیاری است که به آنان داده شده است.

از نظر ما قول **دوّم** صحیح‌تر می‌نماید زیرا اصولاً در زبان عربی برای هرچیز ارزشمند و مهمّی واژه‌ی «ثقل» را به کار می‌برند، چنانکه در حدیث **ثَقَلَيْن** آمده که پیامبر(ص) فرمود «**إنِّی تارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْن** = من در بین شما دو چیز با أهمّیّت و ارزشمند باقی می‌گذارم» که برخی از سنّیان آن دو چیز را **قرآن** و **سنّت** می‌دانند و شیعه آنها را به **قرآن** و **عترت** تفسیر می‌کند. ولی به هرصورت در هر دو تفسیر «**ثَقَلَيْن**» دو چیز مهمّ و ارزشمند در نظر گرفته می‌شود چنانکه در فارسی نیز **افراد ارزشمند و مهمّ را به صفت «وزین» یاد می‌کنند**.

(۳۲) **فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .**

« **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

آیه‌ی شریفه که در سراسر متن سوره تکرار شده است، به طور کلّی دو مفهوم را القاء می‌نماید. وقتی مثلاً بعداز آیات اوّلینِ سوره در ذکر نعمت‌ها می‌آید، مقصود جلب توجّه خواننده به ألطاف إلهی است. أمّا آنگاه که متعاقب شرح صحنه‌ی قیامت و سخن از عذاب بدکاران آمده مقصود، شماتت و توبیخ است که چگونه شما گنهکاران نعمت‌های خدایتان را انکار داشته بی‌توجّه به این الطاف بیکران، نفسانیّات خود را دنبال می‌کنید؟

(۳۳) **يَا مَعْشَرَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ إِنِ ٱسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُواْ مِنْ أَقْطَارِ ٱلسَّمَوَاتِ وَٱلْأَرْضِ فَٱنفُذُواْ لَاتَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ .**

« **ای گروه جنّ و انس! اگر توانید از مرزهای آسمان‌ها و زمین بگذرید، پس رَد شوید** (ولی هرگز از آن حدود) **گذر نمی‌کنید، مگر به سلطه‌ای** (که ندارید) »،

پس از وعده‌ی رسیدگی به حساب جنّ و انس در آیه‌ی ۳۱، در آیه‌ی فوق صحنه‌ای را ترسیم نموده که آن وعده محقّق شده ـ آخرت فرا رسیده ـ و گناهکاران جنّ و إنس هیچ فرارگاهی از مجازات إلهی نخواهند داشت. همچنین آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که عالم آخرت را نیز زمین و آسمانی است که با تحوّل همین آسمان و زمین احتمالاً در منظومه‌ی شمسی، به وجود خواهد آمد.

درمورد بخش انتهایی آیه «**لَاتَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ** = از آن (حدود آسمان‌ها و زمین) گذر نمی‌کنید، مگر به سلطه‌ای»، دو قول تفسیری هست: **اوّل** آنکه با در نظر گرفتن تنوین «**سُلْطَانٍ**» که مظهر تفخیم است، گفته‌اند منظور این است که خروج از قید و بند عذاب إلهی در آخرت، فقط با قدرتی میسّر است که گناهکاران فاقد آنند. **دوّم** آنکه برخی متجدّدین آیه‌ی شریفه را در اشاره به سفینه‌های فضایی و قدرت بشر ـ که اکنون می‌تواند به وسیله‌ی آن سفینه‌ها از جوّ زمین عبور کند ـ دانسته‌اند. ولی این تعبیر با سیاق آیات که در زمینه‌ی آخرت است، نمی‌سازد. از این‌رو ما ـ چنانکه در ترجمه‌ی آیه منعکس است ـ قول اوّل را برگزیده و مقرون به صحّت دانسته‌ایم.

(۳٤) **فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .**

« **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

در پی آیه‌ی قبل خطاب به مجرمان جنّ و إنس در صحنه‌ی آخرت می‌فرماید چگونه بهره‌مندی از راه ثوابِ خدای خود را در دنیا رها کرده، زندگانی لذّت فریب و سرانجام شوم اُخروی را برای خود خریدید و اکنون به قول امام علی[ع] در دعای کمیل «**اَللّهُمَّ ... لایُمْكِنُ الْفِرارُ مِنْ حُكُومَتِكَ** = خدایا گریزی از حکومت تو ممکن نیست».

(۳۵و۳۶) يُرۡسَلُ عَلَيۡكُمَا شُوَاظٞ مِّن نَّارٖ وَنُحَاسٞ فَلَا تَنتَصِرَانِ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« شعله‌هایی از آتش و مس گداخته بر شما فرستاده می‌شود و نمی‌توانید یکدیگر را یاری کنید » « پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟ »،

کتب لغت عرب «**شُوَاظٌ مِن نار**» را شعله‌های بی‌دود آتش معنی کرده‌اند. «**نُحَاس**» به معنی دود تیره یا مسِ مُذاب آمده است (مجمع البیان).

قبلاً فرمود اجازه داده نمی‌شود کسی ـ چه جنّ و چه انس ـ از مرزهای آسمان‌ها و زمین آخرت بگریزد. در آیه‌ی فوق می‌فرماید اگر هم کسی قصد فرار کند ـ چه خود به تنهایی و چه با یاری همسلکانش ـ با شعله‌های آتش و مس گداخته رانده می‌شود و دامنه‌های عذاب همه‌ی کسانی را که طی عمر از نعمت‌های إلهی بهره‌مند بوده ولی حقِّ آن نعمت‌ها را به جای نیاوردند، فرا می‌گیرد.

(۳۷و۳۸) فَإِذَا ٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَكَانَتۡ وَرۡدَةٗ كَٱلدِّهَانِ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« و آنگاه که آسمان بشکافد و چون روغن جوشان گُلگون گردد » « پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟ »،

پس از آنکه فرمود گریز از صحنه‌ی آخرت و تقدیر عذاب إلهی برای گناهکاران جنّ و إنس ممکن نیست، در آیه‌ی فوق به ظهور صحنه‌ی آخرت اشاره دارد.

ملاحظه می‌شود که در اینجا از «آسمان» نام برده شده نه «آسمان‌ها»؛ زیرا احتمالاً در آخرت همین جوِّ زمین است که درنتیجه‌ی انفجارات، مانند چرم قرمز یا گل سرخ، گلگون می‌گردد و ذکر رنگ برای «طبقات آسمان» معنا ندارد. واژه‌ی «**دِهان**» در آیه‌ی شریفه، به معنی روغن جوشانی هم که از شدّت غَلَیان روی به سرخی آورده، آمده است. خطاب به گناهکاران جنّ و إنس می‌فرماید شما که چنین سرانجامی در پیش دارید، چگونه به خداوندتان پشت کرده تابع نفسانیّات می‌شوید؟!

(۳۹و۴۰) فَيَوۡمَئِذٖ لَّا يُسۡـَٔلُ عَن ذَنۢبِهِۦٓ إِنسٞ وَلَا جَآنّٞ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« و آن روز از گناه هیچ انس و جنّی پرسیده نشود » « پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟ »،

یعنی در آن روز رسیدگی به اعمال، وضعیّت هرکس مشخّص است و نیازی به سؤال نیست، چنانکه فرموده است: «**يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ** = روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاهند» (آل‌عمران/۱۰۶)، و لازم نیست از کسی وضعش را بپرسند. هرچند فرموده که از بدکاران سؤال می‌شود که «**يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا** . . . = ای گروه جنّ و انس آیا رسولانی ـ از بین خودتان ـ به سراغ شما نیامدند که آیات مرا بر شما می‌خواندند و شما را از ملاقات امروزتان بیم می‌دادند؟ . . .» (أنعام/۱۳۰) که اینها همه سؤال توبیخی و تقریری است، نه استفهامی. خطاب به

گنه‌پیشگان جنّ و انس در دنیا می‌فرماید با چنان صحنه‌ای در پیش چگونه به خود اجازه می‌دهید رو به طغیان رفته هشدارهای خداوندتان را تکذیب کنید؟!

(۴۱و۴۲) **يُعْرَفُ ٱلْمُجْرِمُونَ بِسِيمَٰهُمْ فَيُؤْخَذُ بِٱلنَّوَٰصِى وَٱلْأَقْدَامِ . فَبِأَىِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .**

« **تبهکاران از سیمایشان شناخته می‌شوند و از موی پیشانی و پایشان گرفته** (و به دوزخشان افکنند) » « **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

ظاهراً در چهره‌ی گناهکاران روز قیامت علائمی است که بدان علائم شناخته می‌شوند، چنانکه فرموده «**وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ** = بر چهره‌هایی آن روز غبار(غم) نشسته است» (عَبَسَ/٤٠).

واژه‌ی «**نَواصی**» درآیه‌ی شریفه به معنی «موی پیشانی» است و کنایه از مقهوریّت و ملزم شدن شخص می‌باشد که به هرسویی کشیده شود، می‌رود. چنانکه فرموده‌است «**مَا مِن دَابَّةٍ إِلّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا** = هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه او (خدایم) موی پیشانی‌اش را در قبضه دارد» (هود/٥٦). یعنی هیچ موجودی از اختیار و احاطه‌ی خدا خارج نمی‌شود («**أَقْدام**»، جمع «قَدَم = پا»).

(۴۳←۴۵) **هَٰذِهِۦ جَهَنَّمُ ٱلَّتِى يُكَذِّبُ بِهَا ٱلْمُجْرِمُونَ . يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ ءَانٍ . فَبِأَىِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .**

« **این است همان دوزخی که مجرمان تکذیبش می‌کردند** » « **میان آن** (آتش) **و میان آب جوشان بگردند** » «**پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

آری همین دوزخی‌که طاغیان در دنیا آن‌را به تمسخر می‌گیرند، در آخرت با آن مواجه خواهند شد و با انواع گرفتاری‌ها و مشکلات در آن عالم عذاب، دست به گریبان خواهند بود (**يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آن**). ضمیر «**ها**» در «**بَيْنَها**» در آیه‌ی شریفه، به «دوزخ» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد و مراد از آتش (عذابِ)دوزخ است که مجرمان بین آتش و آب جوشان در تردّد خواهند بود.

بخش پنجم
(نیکوکاران در بهشت)

(۴۶و۴۷) وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ جَنَّتَانِ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« و برای هرکس که از مقام خداوندش بیم کند، دو باغستان است » « پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟ »،

پس از ذکر سرانجام گنهکاران در دوزخ (آیات قبل) برطبق سبک معمول قرآن، به شرح احوال بهشتیان پرداخته که تا پایان سوره ادامه دارد.

می‌فرماید «بهشتی شدن» در گرو آن است که آدمی در زندگی دنیا، «خوف از مقام رب‌ّاش» داشته باشد. در تفسیر این آیه عدّه‌ای گفته‌اند که منظور، بیم از اقتدار و منزلت إلهی است. أمّا واژه‌ی «**مَقام**» در لغت، به معنی «جایگاه قیام» یا محلّ ایستادن است و از این منظر، آیه‌ی ٦ سوره‌ی مُطَفِّفین که می‌فرماید «**يَوْمَ يَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِين** = روزی که مردم درپیشگاه خداوندشان (برای حسابرسی) می‌ایستند»، آیه‌ی شریفه را تفسیر می‌کند. بنابراین مقصود از «مقام خدا» نه منزلت و جلال إلهی، بلکه ایستادن در پیشگاه خداوند در روز حساب است و آیه‌ی شریفه می‌فرماید کسی به بهشت می‌رود که همواره طی عمر، از آن لحظه بیم داشته و در گفتار و کردارش احساس مسئولیّت کند (عکس آن ـ یعنی بی‌خیالی از قیامت ـ همان چیزی است که به بی بند و باری می‌انجامد و سرانجام جهنّم را برای شخص به بار می‌آورد).

متعاقباً آیه‌ی شریفه به بیم داشتگان از روز حساب، وعده‌ی «دو بهشت» می‌دهد. أمّا در آیه‌ی ٦٢ سخن از دو بهشت دیگر رفته (**وَ مِن دُونِهِمَا جَنَّتَان**) و همچنین در آیه‌ی ٥٦ در واژه‌ی «**فِيهِنَّ**» ضمیر جمع آمده که مرجع آن کلمه‌ی «**جَنَّتان** = دو باغستان» می‌باشد. بنابراین به دست می‌آید که مقصود از «دو جَنَّت» محدود بودن بهشت به آن‌دو نیست، بلکه نصیب متّقیان ـ چنانکه در آیات متعدّد قرآن آمده ـ «جَنّات» خواهد بود و مراد از تثنیه‌ی (**جَنَّتان**) در آیه‌ی شریفه، تنوّع باغستان‌ها است که جهات مشترک و مختلف دارند و آیه‌ی شریفه بدین‌صورت، از تکثّر و تنوّع باغستان‌هایی که در آخرت نصیب مؤمنان می‌شود ـ و نعمت غیرقابل انکار إلهی است ـ سخن می‌گوید.[1]

---

(۱) ـ امّا مفسّران درباره‌ی «دو بهشت» در آیه‌ی شریفه، افسانه‌ها بافته‌اند! از قبیل آنکه گفته‌اند یکی اندرونی است که فرد بهشتی با محارم خود آنجا سرمی‌کند و دیگری بیرونی اوست که با دوستانش در آنجا ملاقات می‌نماید؛ و باز گفته‌اند «دو بهشت» از آن‌روست که اگر در یکی ملول شد، به دیگری برود! چنانکه مقاتل آورده منظور، «بهشت عدن» و «بهشت نعیم» است. البتّه اقوال دیگری هم هست، مانند آن‌که آورده‌اند خداوند یک بهشت را بنا به عدلش به نیکوکاران ارزانی می‌دارد و دیگری را از سر فضل خود؛ یا گفته‌اند که بهشت اوّل شامل نعمت‌های مختلف است و بهشت دوّم مقام رضوان و شهود حقّ؛ چنانکه مرحوم مطهّری آورده یکی بهشت جسمانی است و دیگری بهشت روحانی.

(۴۹و۴۸) ذَوَاتَآ أَفْنَانٍ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« (باغ‌هایی) **با شاخساران** » « **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

آیه‌ی شریفه در توصیف بهشت اُخروی نیکوکاران است. واژه‌ی «**ذَواتا**» در متن آیه، تثنیه‌ی «ذات» به معنی «دارنده و صاحب» است. «**أَفْنان**» جمع «فَنَن = شاخه‌های تر و تازه و پُر برگ و بار». بدین‌ترتیب «**ذَواتا أَفْنان**» از خرّمی بسیار و میوه‌های فراوان آن باغستان‌ها حکایت دارد؛ نعمت واسعه و انکارناپذیرِ خداوند که نصیب أهل بهشت می‌گردد.

(۵۱ و۵۰) فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« **در آن‌دو** (باغ) **دو چشمه جاری است** » « **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

ذکر بهره‌منـدی متّقیـان در بهشت از «دوچشمه» در قرآن آمـده که منظـور، چشمه‌های متعدّد است چنانکه می‌خوانیم «**إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ** = متّقیان در بهشت‌ها و (کنار) چشمه‌هایند» (حِجْر/۴۵) و «**إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ** = متّقیان در سایه‌ها و (کنار) چشمه‌سارها بسر برند» (مُرسَلات/۴۱). همچنین نام دو چشمه به نام‌های «**تَسْنِيم**» و «**سَلْسَبِيل**» را در بهشت متّقیان، قرآن ذکر می‌کند (مطفِّفین/۲۷ و دهر/۱۸). بنا به فرهنگ المُنجِد، واژه‌ی «**تَسْنِيم**» از مادّه‌ی «سَنام = کوهان شتر» به معنی «جای مرتفع» است و اهل لغت گفته‌اند منظور، آبی است که از بلندی سرازیر می‌شود (آبشار). «**سَلْسَبِيل**» در لغت به معنی «روان و گوارا» است.

بدین‌ترتیب ظاهراً در بهشت چشمه‌های مختلف وجود دارد و آیه‌ی۵۰ سوره‌ی رحمان در واقع عبارت «**تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَار**» را در آیات مشابه تفسیر می‌کند و نشان می‌دهد که جوی‌بارهای بهشت که زیر درختان روانند، از چشمه‌های درون بهشت سرچشمه می‌گیرند؛ دریای خرّمی و طراوت که از یک‌سو خیره کننده‌ی چشمان و از سوی دیگر نعمتی غیرقابل انکار است.

(۵۳و۵۲) فِيهِمَا مِن كُلِّ فَٰكِهَةٍ زَوْجَانِ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« **در آن‌دو** (باغ) **از هر میوه‌ای** (هم) **دو گونه است** » « **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

واژه‌ی «**زَوْجان**» تثنیه‌ی «زَوْج» به معنی «صنف و گونه» است. مفسّران گفته‌اند مقصود از «**مِنْ كُلِّ فاكِهَةٍ زَوْجَانِ**» این است که در بهشت از هرمیوه‌ای دو نوع خواهد بود، یک نوع شبیه آنچه که بهشتیان در دنیا دیده‌اند و نوع دیگر فوق شناخت‌های دنیوی است و این‌همه زیبایی و نشاط و فراوانی، ارزانی آن جان‌های مسئول و نیکوکار در زندگی دنیاست که در سرانجام عمر، به شهود عینی و غیرقابل انکار تحقّق وعده‌های إلهی می‌رسند.

(۵۵ و۵۴) مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ فُرُشٍۭ بَطَآئِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍۚ وَجَنَى ٱلْجَنَّتَيْنِ دَانٍ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« **درحالی‌که** (بهشتیان) **بر بسترهایی که آستر آنها از حریر سِتَبر است تکیه زنند و میوه‌های چیدنی آن‌دو باغ دردسترس است** » « **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

در اینجا از آرامش‌خاطر و تغذیه‌ی سالم و آسان بهشتیان، سخن رفته است. تلاش‌های دنیا برای تغذیه رخت بربسته و با فراهم بودن انواع خوراکی‌ها و نوشیدنی‌ها در بهشت، با آسودگی خیال به معنویّات و معاشرت با نیکان و بهره‌مندی از فیوضات إلهی می‌پردازند؛ که این است سرانجام آن صبوری‌ها و تکاپوها در راه حقّ، نعمت عینی و غیرقابل تصوّر خداوند. («**إِسْتَبْرَق** = دیبای درشت بافت؛ ابریشم ضخیم» که از آن به «حریر» تعبیر می‌شود؛ «**جَنَی** = میوه‌ی رسیده که زمان چیدنش فرا رسیده»؛ «**دانٍ** = نزدیک»).

(۵۶و۵۷) **فِيهِنَّ قَٰصِرَٰتُ ٱلطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَآنٌّ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .**

« **در آن** (باغ‌ها زنان) **فروهشته چشمانند که هیچ جنّ و إنسی پیش از آنان** (بهشتیان) **با آنها** (آن زنان) **درنیامیخته است** » « **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

مفسّران گفته‌اند که واژه‌ی «**قاصِرَاتُ الطَّرْف** = فروهشته چشم» کنایه از منتهای عفّت و پاکدامنی آن زنان است که با هرکه بپیوندند جُز به او به کس دیگری توجّه نخواهند داشت (صافّات/ توضیح آیات۴۸ و۴۹). این‌که می‌فرماید «پیش از آن هیچ انس و جنّی به آنها دست نزده است» یعنی بکرند و بیشتر به نظر می‌رسد که مراد، حوریان بهشتی است زیرا زنان مؤمن دنیا که به بهشت می‌روند، چه بسا بکر نبوده‌اند (به توضیح آیه‌ی ٥٤ سوره‌ی دخان نیز نگاه کنید). شایان توجّه آنکه نمی‌فرماید آن زنان لزوماً مردان مؤمن را همسران می‌شوند بلکه صرفاً می‌فرماید آنها در آن محیط هستند تا چنانچه کسی خواست و مناسب بود، تزویجشان کند. به علاوه مسلّماً محیطِ بهشت محیط چشم همچشمی و اجحاف نیست و این‌گونه ازدواج‌ها به دور از این‌گونه امور خواهد بود.(۱)

---

(۱) ـ البتّه آمال و آرزوی بیشتر مردم دنیا متمرکز بر مواهب مادّی چون تغذیه‌ی نیک، آرامش خاطر و تأمین غرائز است. ولی آمال عارفان ـ که همواره در اقلّیّت‌اند ـ بیشتر حول لقای حقیقت و سیر إلَی الله و درک واقعیّت‌های هستی شکل می‌گیرد. قرآن کریم به ملاحظه‌ی أکثریّت، در أکثر آیات مربوط به بهشت به نعمت‌های محبوب دسته‌ی اوّل پرداخته ولی در آیات متعدّدی نیز از «**رِضْوَانٌ مِنَ اللّهِ أَكْبَر** = رضوان إلهی که برتر از بهشت است»(توبه/۷۲) و اموری چون « **دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِين** = نیایش و خواندن ایشان درآنجا (چنین است:) خدایا تو منزّهی و تحیّت ایشان (بر یکدیگر) سلام است و پایان دعایشان این است که **اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِين**» (یونس/۱۰)، «**نَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِم مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَی سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ** = آنچه از کینه در سینه‌هایشان بوده برکنده‌ایم، درحالی که برادرانه بر تخت‌هایی رو به روی هم نشسته‌اند» (حِجْر/۴۷) «**لايَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لا تَأْثِيمًا إِلّا قِيلاً سَلامًا سَلامًا** = در آنجا نه بیهوده‌ای می شنوند و نه گناهی؛ به جُز سخنانی سراسر سلامت» (واقعه/۲۵و۲۶) سخن رفته که حکایت از تسبیح و تحمید إلهی و معرفت او می‌کند. همین‌طور از محشورشدن با انبیاء و بزرگان و نیکان عالم، در ارتباط با بهشتیان سخن گفته است. بنابراین اشتباه است که تصوّر شود بهشت، فقط در نعمت‌های مادّی خلاصه می‌شود، چنانکه حتّی برخی از مستشرقین چون «توماس کارلایل» به این أمر پی برده و در کتاب «قهرمانان» گفته است برخلاف برداشت مسیحیان، بهشت قرآنی، فقط شامل مواهب مادّی نیست (نقل به مضمون).

(۵۹ و۵۸) كَأَنَّهُنَّ ٱلْيَاقُوتُ وَٱلْمَرْجَانُ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« **گویی که آنها یاقوت و مرجانند** » « **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

«**مَرجان**» زینت دریایی به رنگ‌های گوناگون است که با «**یاقوت**» در آیه‌ی شریفه ردیف شده و عرب منتهای زیبایی هرکسی را آن‌چنان توصیف می‌کند (ضمیر «**هُنَّ** = آنها» در آیه‌ی شریفه به «**قاصِراتُ الطَّرف**» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد).

(۶۱ و۶۰) هَلْ جَزَآءُ ٱلْإِحْسَٰنِ إِلَّا ٱلْإِحْسَٰنُ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« **آیا پاداش نیکوکاری جُز نیکی است؟** » « **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟!** »،

پس از ارائه‌ی شمّه‌ای از وصف حال نیکوکاران در بهشت، آیه‌ی شریفه در موضع نتیجه‌گیری است. می‌فرماید بندگانی با ایمان و اطمینان خاطر از حقّانیّت رهنمودهای خداوندشان در دنیا زندگی کرده عمری را در دفاع از حقّ و نارواییها بسرآوردند و سختی‌ها در این راه متحمّل شدند؛ آیا سرانجامی جُز برخورداری از آن مواهب (مدلول آیات قبل) باید داشته باشند؟ استفهام انکاری است؛ یعنی مسلّماً خیر. «**إحسان**» اوّل در آیه بیان عملکرد مؤمن در دنیا و «**إحسان**» دوّم پاداش (بهشت) خدا به اوست. آیه‌ی شریفه نه به عدل إلهی، بلکه به فضل او نظر دارد و استدلالی برای صحّت وعده‌های مزبور است.

(۶۳و۶۲) وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« **و غیر آن‌دو** (بهشت) **دو بهشت دیگری است** » « **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

تفسیر طبری می‌گوید واژه‌ی «**مِن دُونِهِمَا**» در آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که این دو باغستان از دو باغستان دیگر (آیه‌ی٤٦) در مرتبه‌ی پایین‌تری قرار دارند و تفسیر مجمع البیان نیز بر همین روال، می‌گوید این دو باغستان به مؤمنانی که عمل صالحشان کمتراست اختصاص دارد. در همین راستا از استاد مطهّری در «مجموعه‌ی آشنایی با قرآن» آمده که آن دو بهشت سابق (آیه‌ی٤٦) مخصوص «**لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ**» بوده، یعنی ویژه‌ی اهل إخلاص؛ حال آنکه دو بهشتِ مذکور در آیه‌ی فوق مخصوص افراد نازل‌تر است؛ آنها که خدا را به قصد بهشت و فرار از دوزخ عبادت می‌کرده‌اند.

أمّا شاید ـ همانطور که در توضیح آیه‌ی٤٦ مذکور آمد ـ آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که باغستان‌های بهشت محدودیّت ندارد و همانگونه که در آیات متعدّد قرآن منعکس است «**جَنّات** = بهشت‌ها» نصیب صالحان خواهد شد که نعمت موعود خداوندشان را به چشم می‌بینند و از آن بهره‌مند خواهند بود.

(۶۵و۶۴) مُدْهَآمَّتَانِ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

« (آن‌دو بهشت دیگر) **چنان سرسبز است که به سیاهی می‌زند** » « **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

مفسّران از «**مُدْهَامَّتَانِ**» (تثنیه‌ی «مُدْهَامَّة») در آیه‌ی شریفه، به رنگ سبز تیره که به سیاهی می‌زند تعبیر کرده‌اند و آیه‌ی شریفه در مقام بیان شدّت خرّمی وسرسبزی باغستان‌هاست که چشم‌ها را خیره کرده صالحان را به شهود غیرقابل انکار نعمت خداوند می‌رساند.

(۶۶و۶۷) **فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .**

«**در آن‌دو** (بهشت) **دو چشمه‌ی همواره جوشان است**» «**پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟**»،

آیه‌ی شریفه بیانگر فَوَران آب از چشمه‌های بهشت است که فضا را مصفّا ساخته و به زیر درخت‌ها سرازیر می‌شود؛ همچنین از قول ابن‌عبّاس گفته‌اند که از این چشمه‌ها مشک و عنبر و انواع عطریّات برای اولیاءِ خدا فوران می‌کند؛ وَهْ که چه بهجت و خرّمی آنجا به‌پاست!

(۶۸و۶۹) **فِيهِمَا فَٰكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .**

«**در هردو**(بهشت) **هرگونه میوه و** (ازجمله) **خرما و انار است**» «**پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟**»،

واژه‌ی «**فَاكِهَه**» معنای گسترده دارد و همه‌ی میوه‌ها را دربر می‌گیرد؛ امّا آیه‌ی شریفه دو میوه را که خواصّ مختلف دارند (خرما مشهوراست به میوه‌ی گرمایی و انرژی آور و می‌گویند انار مایه‌ی خنکی و رقّت خون است) به عنوان ذکر خاصِّ بعد از عامّ آورده است. میوه‌های انرژی آور و فرحبخش که نعمت واسعه‌ی خدا را به تماشا می‌گذارد.

از سوی دیگر شیخ طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی دهر(انسان) از ابن‌عبّاس آورده که همه‌ی آنچه از نعمت‌های بهشتی در قرآن آمده، در دنیا نظیر ندارد، ولی شارع آن نعمت‌ها را به نام‌هایی موسوم کرده که برای مخاطب آشنا و معروف باشد.

(۷۰و۷۱) **فِيهِنَّ خَيْرَٰتٌ حِسَانٌ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .**

«**در آنها** (تمامی بهشت‌ها، زنانی) **نکوخوی و نکورویند**» «**پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟**»،

برخی مفسّران گفته‌اند این زنان همان زنان نیکوکار دنیا هستند که به آن صورت به بهشتیان جلوه‌گر می‌شوند. همچنین مفسّران آورده‌اند که واژه‌ی «**خَیْرات**» به خوی نیک و واژه‌ی «**حِسان**» به حُسن و زیبایی اشاره دارد؛ چنانکه در تفسیر کبیر ذیل آیه آمده که اُمِّ‌سَلَمه گفت از رسول‌خدا[ص] پرسیدم «**خَيْرَاتٌ حِسَانٌ**» چه باشد؟ فرمود: «خَيْراتُ الأخْلاق، حِسانُ الْوُجوه = نیک‌خویِ نکو روی».

(۷۲و۷۳) **حُورٌ مَّقْصُورَٰتٌ فِي ٱلْخِيَامِ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .**

«**حوریانی که خاصّ همسران خویش‌اند؛ در سراپرده‌ها آرمیده‌اند**» «**پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟**»،

واژه‌ی «**حُور**» جمع «حَوْراء» و «أحوَر» به معنی کسی است که سفیدی چشمانش به غایت سفید و سیاهی چشمانش به غایت سیاه باشد. زن زیبا و سیاه‌چشم را عرب «حَوْراء» گوید. «**مَقْصورات**» جمع «مقصوره = زن پرده‌نشین»؛ «**خِیام**» جمع «خَیمه = سراپرده». در برخی تفاسیر در توصیف خیمه‌های آن حوریان در بهشت آمده که هر خیمه از یک مروارید میان تهی به طول و عرض زیاد تشکیل شده است.

فارغ از توصیفات فوق، به طور کلّی مقصود این است که همه‌ی آمال مادّی بشر ـ از تغذیه‌ی نیکو گرفته تا همسران روح‌پرور ـ در بهشت تحقّق می‌یابد. عدّه‌ای این آیات را مسخره می‌کنند درصورتی که خود طی عمر، تمامی همّشان مصروف دستیابی به خیلی کمتر از این‌گونه امور می‌شود. انسان معنوی نمی‌گوید این مواهب ناپسند است، بلکه آنها را مقدّمه‌ی رسیدن به مواهب بالاتر (**رِضْوَانٌ مِنَ اللّٰه**) در نظر می‌گیرد.

(۷۴و۷۵) **لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَآنٌّ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .**

« **هیچ انس و جنّی پیش از ایشان** (پیش از شوهرانشان در بهشت) **با آنها** (حوریان) **نیامیخته است** » « **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

آیه‌ی شریفه از کمال بکر بودن حوریان بهشت حکایت دارد و به جُز لفظ «**فِيهِنَّ**» تکرار آیه‌ی٥٦ است که توضیحش را داده‌ایم.

(۷۶و۷۷) **مُتَّكِـِٔينَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ . فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .**

«**در حالی‌که بر بالش‌های سبز رنگ و فرش‌های نیکو تکیه زده‌اند** » « **پس کدام یک از نعمت‌های خداوندتان را منکرید؟** »،

«**رَفْرَف**» پارچه‌ای را گویند که با آن مجالس را می‌آرایند (بالش)؛ «**خُضْر**» جمعِ «أخْضَر= سبز» صفتِ «رَفْرَف» است. «**عَبْقَرِیّ** = هرچیزی که موجب شگفتی شود» و مفسّران برای آن مصادیق مختلف آورده‌اند: (۱) دیبا، به لحاظ کم‌یابی و گرانبهایی‌اش (۲) فرش‌ها و بسترهای کمیاب و (۳) نوعی جامه‌ی گرانبها.

به طور کلّی این آیات از آرامش مؤمنان در بهشت ـ چه مرد و چه زن ـ و محیط زیبا و راحتی که برای آنان فراهم شده، حکایت دارد. مسلّماً تفاوتی در رسیدن به پاداش و نعمت‌های إلهی در بهشت، برای مرد و زن مؤمن نخواهد بود (به توضیح آیه‌ی۳۳ نبأ نگاه کنید) البتّه هرکدام به نسبت اعمال خود، درجاتی دارند.

(۷۸) **تَبَارَكَ ٱسْمُ رَبِّكَ ذِى ٱلْجَلَٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ .**

« **خجسته باد نام خداوندت که صاحب جلال و بزرگوار است** ».

آیه‌ی آخرینِ سوره اعلامیّه‌ی قدرت و جلال و کرم إلهی است؛ ثنایی جمیل از خداوندی که دنیا و آخرت را با نعمت‌های بی‌کران خود آکنده است. در این راستا آیه‌ی شریفه مشعر بر این معناست که همه‌ی آن

نعمت های عالیه که ذکرشان رفت[1]، از عظمت و کرامت خدا سرمی‌زند؛ چنانکه واژه‌ی «**جَلال**» از عظمت و قدرت إلهی و «**إکرام**» از کرم و بزرگواری او حکایت دارد.

---

(۱) ـ به طور کلّی نتیجه‌ی همه‌ی مباحثات فلاسفه و متفکّران در «ماهیّت سعادت انسان» تاکنون این بوده که «سعادت» در «رضایت خاطر» حاصل می‌شود؛ و البتّه اگر آدمی تنها روح مجرّد می‌بود، رضایت او فقط در اموری چون علم و فضایل روحی و کشف حقایق حاصل می‌شد. أمّا چون انسان دارای روح و جسم هردوست، وعده‌ی أنبیاء[ع] مبنی بر سعادت وی، متوجّه دو جهت مختلف بوده که یکی با جسم و دیگری با روح آدمی مرتبط است. تأمین این دو جنبه، به معنی فراهم آمدن محیطی است که در آن ازیکسو همه‌ی نعمت‌ها و زیبایی ها به همراه أمنیّت خاطر (**لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُون** ـ مائده/۶۹ و آیات دیگر) و صلح و دوستی (**لايَسْمَعُونَ فِيها لَغْوًا وَ لَا تَأْثِيمًا إلّا قِيلاً سَلامًا سَلامًا** ـ واقعه/۲۵و۲۶) برقرار بوده و ازسوی دیگر امکانات رسیدن به رضوان إلهی و تجلّیات خداوند (**رِضْوَانٌ مِنَ اللّه** ـ توبه/۷۲) و خلاصه هرآنچه فوق آرزوهای انسان‌ها بوده (**فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ** ـ زخرف/۷۱ ، **فَلَاتَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُم مِن قُرَّةِ أَعْيُنٍ** ـ سجده/۱۷) نیز فراهم باشد. ازاین‌رو قرآن بر تأمین هردو جنبه در بهشت تأکید داشته و اوصافی از آنها به صورت معرّفی کلّی به بشر ارائه داده است. و إلّا درک حقایق و همه‌ی مصادیق وجزئیّات عوالم بهشت ودوزخ ـ که برخی از آیات مربوط به آنها موکول بـه تحقّق و رؤیتشان پس از مرگ می‌باشد ـ فعلاً کسی جُز خدا از آن دقایق آگاه نیست (سجده/۱۷).

سوره‌ی واقعه

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره از سوره‌های **مکّی** است که در آغاز از واقعه‌ی **رستاخیز** خبر می‌دهد و تصریح دارد که با فرا رسیدن رستاخیز، عدّه‌ای رفعت می‌یابند و عدّه‌ای سقوط خواهند کرد. سپس به اختصار، از مقدّمات قیامت ـ که زلزله‌ی زمین و انفجار کوه‌ها است ـ سخن به میان می‌آورد. إشعارمی‌دارد که با وقوعِ رستاخیز، مردمان به سه دسته‌ی «**سابقون** = سبقت گیرندگان»، «**اصحاب یمین/مَیْمَنَة** = دست راستیان» و«**اصحاب شِمال/مَشْئَمَة** = یاران چپ» تقسیم می‌شونـد. برای «سبقت گیرندگان» نعمت‌های مادّی و معنویِ بهشت را به شمار می‌آورد و «اصحاب یمین» را نیز بهره‌مند از نعمت‌های بهشت برمی‌شمرد. آنگاه به کیفر «اصحاب شمال» که بدکاران باشند پرداخته به تفصیل ازآن سخن می گوید.

از آن‌مرحله به بعد، آیات شریفه به اثبات معاد پرداخته که در این ارتباط، به خلقت انسان ودیگر شواهد توجّه می‌دهد. خاطرنشان می‌سازد که «قیامت» علاوه بر دلایل عقلی، از مجرای وحی قرآنی نیز تأیید گردیده که منشأ آن «**کتاب مَکْنون**» إلهی است و از آنجا به عالم انسانی نازل شده است.

متعاقباً آیات انتهایی سوره، به مسئلهٔ مرگ و احوال انسان در لحظات احتضار پرداخته سه دسته‌ای را که در آغاز سوره ذکرشان رفت (**سبقت گیرندگان** ، **دست راستی‌ها** و **دست چپی‌ها**) مجدّداً یادآور شده و وضع و حال هردسته را پس از مرگ به اختصار بیان می‌دارد و بدین‌ترتیب ، پایان سوره را به آغاز آن پیوند می‌دهد

با توجّه به موارد فوق، آیات سوره را می‌توان در **پنج بخش** تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۱۱) **؛ وقوع قیامت و دستجات مختلف انسان‌ها**

بخش دوّم (آیات ۱۲ تا ۲۶) **؛ مقرّبان خدا در سرانجام عالم**

بخش سوّم (آیات ۲۷ تا ۴۰) **؛ عاقبت نیکان در آخرت**

بخش چهارم (آیات ۴۱ تا ۵۶) **؛ سرنوشت کجروان دنیوی**

بخش پنجم (آیات ۵۷ تا ۹۶) **؛ تذکار و نصیحت و إتمام حجّت به انسان.**

ترجمه و توضیح آیات
بخش اوّل

(وقوع قیامت و دستجات مختلف انسان‌ها)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **إِذَا وَقَعَتِ ٱلۡوَاقِعَةُ .**

« هنگامی‌که آن رویداد رُخ دهد »،

آیه‌ی شریفه از قیامت به «**وَاقِعَة**» یاد کرده که طی آن فعل ماضیِ «**وَقَعَت**» با واژه‌ی «**إذا**» در ابتدا، به مضارع برمی‌گردد. چنانکه فرموده است: «**فَإِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ . وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً . فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ** = آنگاه که در صور یک‌بار دمیده شود، و زمین و کوه‌ها برداشته شوند وبه یک ضربه درهم کوبیده گردند؛ آن روز واقعه‌ای عظیم به وقوع می‌پیوندد» (حاقّة/۱۳ تا۱۵). به علاوه واژه‌ی «**اَلْواقِعَة**» ـ با الف ولامِ آغازین ـ در آیه‌ی شریفه، اشاره به واقعه‌ی مشخّصی دارد که از آیات بعد دانسته می‌شود مراد، همان رویداد قیامت است. همچنین واژه‌ی «**واقعة**» درحقیقت صفتِ موصوفِ محذوف است (زمانی‌که آن حادثه‌ی رخ دهنده پیش می‌آید).

(۲) **لَيۡسَ لِوَقۡعَتِهَا كَاذِبَةٌ .**

« (که) در رُخدادش هیچ دروغی نیست »،

جمله‌ی تأکیدی است؛ می‌فرماید مردمان مطمئن باشند که قیامت دروغ نیست و قطعاً فرا می‌رسد. ازاین رو واژه‌ی «**كَاذِبَة** = دروغگو» که اسم فاعل است از نظر تأکید، به جای مصدر نشسته و به معنای «**كذب**» به کار رفته است. همچنین حرف لام در«**لِوَقْعَتِهَا**» به‌معنی«**فِی**= در» در نظر گرفته می‌شود، یعنی در وقوع آن هیچ کذبی نیست.

سیّد رضی در «تلخیص البیان فی مَجازات القرآن» آیه‌ی فوق را از نوع استعاره دانسته و می‌گوید «مراد این است که قیامت امری حتمی است و وقوعش با توجّه به تأکیداتی که به تفصیل در قرآن آمده (و دیگر دلایل) جای کذب ندارد.

(۳) **خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ .**

« پست کننده و رفعت دهنده است »،

واژه‌ی «**خَفْض**» در آیه‌ی شریفه ـ دربرابر «**رَفْع** = رفعت» به معنـای «سقوط و فرود آمدن» است. بدین‌ترتیب ـ ظاهراً ـ دو صفت متضادّ برای قیامت ذکرشده که از یک سو بالا می‌برد و از سوی دیگر پائین می‌آورد. ولی در حقیقت تضادّی نیست زیرا آنها که بالا می‌روند با کسانی که پائین آورده می‌شوند یکسان نیستند. سقوط کنندگان در دنیا بالا بودند؛ یعنی آن اشراف و ستمگرانی که بدون توجّه به کیفر اُخروی، به هرگناه و ستمی دست می‌زدند و گمان نمی‌کردند که هیچگاه از عرششان پایین آورده شوند؛ حادثه‌ی قیامت ساقطشان می‌کند. گروه دیگر ـ بالاروندگان یا رفعت یافتگان ـ مردمانی مؤمن و نیکوکار که چه بسا در دنیا تحت فشارها و تنگی‌ها بسربرده به خاطر حقّ‌گویی و اصلاح‌گری، دچار محدودیّت و سختی بودند؛ رویداد قیامت بالایشان می‌برد (رفعتشان می‌بخشد).

به عبارت دیگر عالم رستاخیز، عالمی حقیقت مدار است. آنجا کسی بالا می‌رود که حقّش رفعت است و کسی سقوط می‌کند که به لحاظ روحی پست و منحطّ بوده است.

(٤) **إِذَا رُجَّتِ ٱلْأَرْضُ رَجًّا .**

«آنگاه که زمین به سختی لرزانده شود »،

پس از اعلام وقوع قیامت (آیات قبل) مقدّمات ظهور آن را بیان می‌دارد که با زلزله‌های سخت در زمین همراه است. مقتضای بیان این تصویر آن است که با تأکید وقدرت أدای مطلب شود. لذا واژه‌ی «**رَجًّا**» در مقطع آیه، درحال نصب مفعول مطلق[1] است که به لحاظ تأکید آمده؛ شبیه آیه‌ی «**إذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها** = آنگاه که زمین به آن لرزشِ (شدید) خود لرزانده شود» .

(٥و٦) **وَبُسَّتِ ٱلْجِبَالُ بَسًّا . فَكَانَتْ هَبَآءً مُّنۢبَثًّا .**

« و کوه‌ها به تمامی متلاشی گردد » « و غباری پراکنده شوند »،

طبعاً وقتی زمین دچار زلزله‌های سخت می‌شود کوه‌ها آسیب می‌بینند و آیه‌ی شریفه می‌فرماید که کوه‌ها پراکنده شده (**بُسَّت** = شکسته و خُرد شد) اجزاءشان به صورت غباری منتشر می‌شود. («**هَباء**» به معنی گرد و غبار معلّق که با تابیدن شعاع نور دیده می‌شود). به بیان دیگر فرموده‌است «**وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ**

---

(۱) ـ در قواعد زبان عربی نوشته‌اند که مفعول مطلق غالباً مصدر همان فعل است که در جمله آمده و **برای تأکید**، یا **برای بیان نوع**، یا **برای بیان عدد**، می‌آورند. درمورد **مفعولِ مطلقِ تأکیدی** مثال آورده‌اند: «**وَ كَلَّمَ اللّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا** = خداوند با موسی تکلّم کرد تکلّم کردنی»(نساء/۱۶۴) و یا مانند «**نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنزِيلًا** = قرآن را بر تو نازل نمودیم نازل کردنی» (انسان/۲۳) و یا «قُمتُ قِیامًا = ایستادم ایستادنی»(یعنی قطعاً ایستادم). در مورد **مفعول مطلقِ نوعی** مثال آورده‌اند: «**إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا** = ما فتح نمایانی برای تو پدید آوردیم»(فتح/۱) و یا مانند «**فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا** = پس صبر کن صبری نیکو»(معارج/۵). درمورد **مفعول مطلق عددی** مثال آورده‌اند: «**نَظَرْتُ نَظْرَتَيْن** = نگاه کردم دو نگاه» و یا مانند «**نَظَرتُ إلَى الطُّلّاب نَظْرَةً واحِدَةً** = به دانش آموزان یک‌بار نظر کردم».

= وکوه‌ها همچون پشم رنگارنگ حلّاجی شده متلاشی گردند» (قارعة/۵). **كُلًّا** این‌که در آستانه‌ی رستاخیز نظام پیشین جهان فرو می‌ریزد (حج/۱، مُرسلات/۱۰، حاقّه/۱۴، مُزَّمِّل/۱۴) و نیز در سوره‌ی تکویر و انفطار خبر از تحوّلات هول‌انگیزی در نظام کیهانی و کهکشان‌ها می‌دهد و خلاصه هنگامه‌ی شگرفی در عالم برپا می‌گردد.

(۷) **وَ كُنتُمْ أَزْوٰاجًا ثَلَٰثَةً .**

« **و شما سه دسته شوید** »،

پس از سخن از وقوع رستاخیز و اشاره به دگرگونی نظام عالم در آیات قبل، آیه‌ی شریفه به شرح وضع انسان‌ها در آن رخداد رسیده است. می‌فرماید انسانها در آن مقطع گروه‌بندی شده و سه دسته خواهند بود (واژه‌ی «**أزْواج**» در عربی علاوه بر«جفت‌ها» به معنی «دسته‌ها» نیز آمده است ـ حجر/۸۸). البتّه علاوه بر دستجات سه گانه‌ی آخرت ذکر سه دسته انسان‌ها در دنیا نیز در قرآن آمده، چنانکه می‌خوانیم «**ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُم مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ** = آنگاه این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیدیم به میراث دادیم؛ پس بعضی از ایشان ستمگر خویش‌اند و برخی معتدل‌اند و بعضی‌شان به اذنِ خدا به سوی خیرات می‌شتابند؛ این همان کرمِ بزرگ (خدا) است» (فاطر/۳۲).

(۸) **فَأَصْحٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ مَآ أَصْحٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ .**

« **پس گروهی راست رُوان؛ چه راست روانی!** »،

پیرو آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد، به معرّفی سه دسته انسانها در رستاخیز عالم پرداخته است. واژه‌ی «**مَيْمَنَةِ**» از ریشه‌ی «**يُمْن**» به معنی «نیکبختی» است که از آن به «دست راست» استعاره شده است. از این‌رو «**أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ**» را می‌توان به یاران دست راست، راست رُوان یا نیکبختان و خجستگان ترجمه کرد.

حرف «فاء» درابتدای آیه (**فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ**) از نظر آغاز بیان احوال سه دسته‌ی مذکور در آیه‌ی قبل است. تعبیر«دسته‌راستی‌ها» آنها که در زندگی به راه راست رفتند، در آیات دیگر نیز آمده و فرموده است که کارنامه‌ی اعمالشان‌را ـ که سرشار از راست‌روی و نیکی است ـ به دست راستشان می‌دهند (انشقاق/۷ و حاقّه/۱۹).

(۹) **وَأَصْحٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ مَآ أَصْحٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ .**

« **و گروهی کجروان؛ چه کجروانی!** »،

واژه‌ی «**مَشْأَمَةِ**» از مادّه‌ی «**شُؤْم**» به معنی «تیره‌روزی» است که به طور استعاره از آن به «چپ و کج‌روی» تعبیر شده است. از این‌رو در ترجمه‌های قرآن از «**أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ**» به «شومی‌زدگان یا تیره‌روزان» نیز یاد شده است.

واژه‌ی «**ما**» درآیه‌ی قبل، از موضع تعظیم (نشان دادن عظمت وضع راستیان) و درآیه‌ی فوق از باب انعکاسِ اسفبار بودن وضع افراد (آنها که در زندگی از راه راست خارج شده و به انحراف رفتند) آمده است.

(۱۰و۱۱) وَٱلسَّابِقُونَ ٱلسَّابِقُونَ . أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ .

« **و پیشی گرفتگان که** (در نیکی‌ها) **پیشتاز بودند** » « **آنها مقرّبان** (درگاه خداوند)**اند** ».

درمرحله‌ی سوّم از پیشی گیرندگان سخن رفته که آنان را به لحاظ مقامات و نعمت‌هایی‌که نصیبشان می‌شود نسبت به «**أصحاب یمین**» تقدّم بخشیده است، چنانکه در پایان سوره نیز همین مواضع آمده است.

مفسّران درباره‌ی این گروه سخنانی آورده‌اندکه همه‌ی آنها درحقیقت ارائه‌ی مصادیق است؛ مانند آنکه گفته‌اند او فردی از آل‌فرعون و حبیب نجّار است که داستانشان در سوره‌های غافر و یاسین آمده و یا این‌که مقصود، علی بن أبی‌طالب عَلَیهِ‌السَّلام است درحالی‌که آیه‌ی شریفه به صورتِ کلّی ذکر این دسته (و دو دسته‌ی دیگر) را نموده است

بخش دوّم

(مقرّبان خدا در سرانجام عالم)

(۱۲) فِي جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ .

« **در باغستان‌های پُر نعمت** (بسربرند) »،

سخن از سرانجام مقرّبان است که «پیشی‌گیرندگان» در کسب رضای إلهی و کرامت عظیم او هستند. می‌فرماید آنها در بهشت پُر نعمت خدا بسرخواهند برد.

(۱۳و۱۴) ثُلَّةٌ مِّنَ ٱلْأَوَّلِينَ . وَقَلِيلٌ مِّنَ ٱلْآخِرِينَ .

«**جمعی** (کثیر) **از پیشینیان** » « **و قلیلی از متأخّران** »،

آیه‌ی شریفه در توصیف جمع «پیشی‌گیرندگان» است و می‌فرماید اکثریّت آنها از اُمَم پیشین (قبل از اسلام) و أقلّیّت از أمّت اسلامی خواهند بود. البتّه کثرت و قلّت، دو مقوله‌ی نسبی است. از سوی دیگر خلاف انتظار نیست که عابدان و زاهدان ومجاهدان اُمَم پیش از اسلام ـ با توجّه به کثرت آنها در برابر اُمّت واحد اسلامی ـ بیش از چنین افرادی در امّت اسلامی باشند.

(۱۵و۱۶) عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ . مُّتَّكِـِٔينَ عَلَيْهَا مُتَقَٰبِلِينَ .

« **بر تخت‌هایی مزیّن به جواهر** » « **روبروی هم بر آن**(تخت)**ها تکیه زنند** »،

این آیات و آیات بعد، انواع نعمت‌هایی را که در آخرت نصیب «**سابِقون** = پیشی‌گیرندگان» می‌شود بازگو کرده است و نخستین نعمتی را که برای مقرّبان إلهی در بهشت برمی‌شمرد، نعمت همنشینی با یکدیگر است ـ که مصاحبت یار همدم خود موهبتی بزرگ است؛ برتخت‌های مرصّع روبروی هم نشسته از دستاوردهای معنوی‌شان با یکدیگر گفتگو می‌کنند. («**سُرُر**» جمع «سَریر» به معنی «تخت»؛ «**مَوْضُونَة** = ساخته شده با شاخه‌های زَر و به انواع جواهرات آراسته»).

(۱۷و۱۸) يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَٰنٌ مُّخَلَّدُونَ . بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ .

« **بَر گِردشان نوجوانانی جاودان** (به خدمت) **می‌گردند** » « **با جام‌ها و إبریق‌ها و پیاله**(ها)**یی از شراب** (صاف و) **روان** »

واژه‌ی «**مُخَلَّد**» در آیه‌ی شریفه به معنی «جاوید» است، می‌فرماید خدمتکاران جوان بهشتی ـ در آن محفلِ اُنس ـ همواره در خدمت بهشتیان (مقرّبان) بوده و حولشان می‌گردند و پذیرایی می‌کنند.

واژه‌ی «**أباريق**» در آیه‌ی شریفه، جمع «إبْريق» به معنی«تُنگ دسته‌دار» است. واژه‌ی «**مَعِين**» به معنی «شراب صافی و جاری» است. چنین به نظر می‌رسد که نوجوانان خدمتکار، جام به دست، ابریق‌ها را از چشمه‌های بهشتی پُر کرده پیاله به پیاله برای مقرّبان می‌ریزند.

(۱۹) لَّا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَا يُنزِفُونَ .

« (شرابی‌که) **نه از** (نوشیدن)**اش سردرد گیرند و نه دچار زوال خِرَد گردند** »،

آیه‌ی شریفه در توصیف «**مَعِين** = شراب روان» در آیه‌ی قبلی است. همچنین در توصیف آن شراب فرموده است که «**بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ. لا فِيهَا غَوْلٌ وَ لا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ** = (باده‌ای) روشن و مایه‌ی لذّت نوشندگان، نه سردردی در مصرف آن هست و نه از آن دستخوش مستی(و زوال عقل) شوند» (صافّات/٤٦و٤٧). به دست می‌آید که عالم بهشت، عالم خردورزی و هشیاری و درک ملکات روحانی است و مستی به سبک دنیا که عقل را فلج می‌کند درآنجا وجود ندارد[1]. البتّه در آیه‌ی آخرینِ سوره‌ی مُلْک از «**ماءِ مَعِين**» به معنی «آب روان» سخن رفته ولی درآیه‌ی فوق به قرینه‌ی توصیفی که ارائه شده، مقصود همان «شراب طهور» است (دهر/۲۱).

(۲۱و۲۰) وَ فَٰكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ . وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ .

« **و از هر نوع میوه که اختیار کنند** » « **و گوشت پرنده هرآنچه دلخواهشان باشد** »،

به نظر می‌رسد که آیات شریفه به میوه‌ها و گوشت پرندگان به عنوان غذای انسان، اَولویّت می‌بخشد و شایان توجّه است که سخن از کُشتن پرنده نیست و صرفاً می‌فرماید که انواع گوشت پرندگان در اختیار بهشتیان خواهدبود. چنانکه در تفسیر مجمع‌البیان نیز آمده که بهشتیان از گوشت هر پرنده که بخواهند خداوند در دَم برایشان حاضر می‌کند به‌صورت پخته و بریان، نه آنکه ذبح و خونریزی در بهشت باشد.

(۲۳و۲۲) وَحُورٌ عِينٌ . كَأَمْثَٰلِ ٱللُّؤْلُوِ ٱلْمَكْنُونِ .

« **و زنان زیبای درشت‌چشم** » « (که) **همچون مروارید پوشیده**(در صدف)**اند** »،

دو آیه در وصف دوشیزگان بهشتی است که می‌فرماید مانند «مروارید در صدف» دست نخورده‌اند. لفظ «**حُور**» کُلًّا چهار بار در قرآن آمده؛ سه بار با صفت «**عِين**» و یک بار با صفت «**مَقصُورات**» (دخان/٥٤ ، طور/۲۰ ، واقعه/۲۲ و رحمان/۷۲ ـ به توضیح آیات مربوطه نگاه کنید).

(٢٤) جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .

« **به پاداش آنچه** (در دنیا) **انجام می‌دادند** »،

---

(۱) ـ هرچند حُرمت مسکرات از آیات مدنی به دست می‌آید ولی در این‌گونه آیات مکّی نیز از آنچه مایه‌ی سردرد و زوال عقل می‌شود، به نحوی مذمّت شده است.

آیه‌ی شریفه تکیه بر «**عمل**» دارد. یعنی اعطای مواهب یاد شده نه به خاطر شفاعت، بلکه به خاطر اعمالی‌است که آن افراد طی زندگی دنیا، انجام دادند (و چه بسا تحقیرها دیده ناسزاهای بسیار شنیدند).

(۲۵و۲۶) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا . إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا .

« **درآنجا نه بیهوده‌ای می‌شنوند و نه** (سخن) **گناه‌آلود** » « **مگر گفتار سلام و درود** »

یعنی در بهشت ـ برخلاف دنیا ـ نه از دروغ خبری است و نه از زشت‌گویی و نه از بدگویی‌ها و سخنان گناه‌آلود و بی‌فایده؛ بلکه هرچه هست کلام علمی و معرفتی است. آیه‌ی شریفه با تقدّم «**لَغْو**» بر «**تَأْثِيم**» در واقع می‌فرماید که در آنجا حتّی سخن بیهوده نیست تا چه رسد به سخن گناه‌آلود.

واژه‌ی «**إلّا**» در آیه‌ی شریفه استثناءِ منقطع است، به معنی «لیکن»؛ و از واژه‌ی «**سَلام**» که با دو بار تکرار به صورت مؤکّد آمده، دو تفسیر شده است. **یکی** آنکه همه از هم مطمئن‌اند و به یکدیگر ابراز ایمنی و اطمینانِ خاطر می‌دهند و **دیگر** آنکه از باب درود و خوشآمدگویی در عالم صلح و دوستی است؛ و بهتر است هر دو معنا را جمع نمود.

بخش سوّم

(عاقبت نیکان در آخرت)

(۲۷) **وَأَصۡحَٰبُ ٱلۡيَمِينِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلۡيَمِينِ .**

« **و راست رُوان، چه راست رُوانی!** (خجسته مقام) »،

در آیات قبل سخن از سرانجام «پیشی‌گیرندگان» بود؛ مردمانی اهل معرفت و روحی بلند که عبادتگر فهیم خدای‌تعالی بوده‌اند. در مورد آنها فرمود که «مقرّبان درگاه خدا هستند» (آیه‌ی ۱۱) و علاوه بر نعمت‌های مادّی که در بهشت اُخروی نصیبشان خواهد شد، از هم‌صحبتی آنان با یکدیگر و دیگر پاکان و گفتگوهای بلند ایشان که به دور از لغو و مقرون به حق است (آیات ۲۵ و۲٦) سخن رفت. در آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، «عامّه‌ی نیکان» مدّ نظرند که از مقام معرفت بیگانه نبودند و در زندگی دنیا «راست» رفتند و «راست» گفتند و عبادتگر خالصانه‌ی خدا و اهل عمل صالح بودند (هرچند در مرتبه‌ی «پیشی‌گیرندگان» نبوده‌اند). در پاداش این دسته ـ که همچنین فرموده کارنامه نیکبختی‌شان را به دستِ راستشان می‌دهند (حاقّه/۲٤→۱۹ و انشقاق/۹→۷) ـ بیشترمواهب مادّی را یاد کرده است.

شایان توجّه این‌که واژه‌ی «**ما**» در اینجا استفهامیّه‌ی تعجّبیّه است که برای مدح و ذم هردو، در ادبیّات عرب به کار می‌رود و در آیه‌ی فوق، از باب مدح و ستایش آمده است. چنانکه در فارسی نیز مثلاً در مقام تحسین از کتابی، می‌گوییم «این کتاب عجب کتابی است» (به توضیح آیه‌ی۹ نگاه کنید).

(۲۸) **فِي سِدۡرٖ مَّخۡضُودٖ .**

« **در** (سایه‌ی درختان) **کُنارِ بی‌خار** »؛

درخت سدر همان درخت کُنار است که به گفته‌ی برخی اهل لغت، درخت تناوری است که بلندایش گاه تا چهل متر می‌رسد و گویند سایه‌ای بس سنگین و روح‌افزا دارد و برگ‌هایش را خشک کرده می‌کوبند و برای موارد مختلف استفاده می‌کنند و میوه‌ی مطبوعی نیز دارد؛ امّا تنها آزارش خارهای تیزِ آن است که این آزار را هم کُنار بهشتی ندارد. خداوند توانا خارهای درخت کُنار بهشتی را اساساً برچیده است (**مَخْضُود** = زُدوده شده از خار).

(۲۹) **وَطَلۡحٖ مَّنضُودٖ .**

« **و** (درخت‌های) **موز که** (میوه‌اش خوشه خوشه) **بر هم چیده شده** »،

البتّه درخت موز در عربستان نمی‌روید ولی ظاهراً میوه‌ی موز برای عربها شناخته شده بود. هرچند برخی مترجمان قرآن اصولاً «**طَلْح**» را درآیه‌ی شریفه به معنی درختی به نام «اُمِّ غیلان» یا «اَقاقِیا» گرفته‌اند که اشتباه است (**مَنْضُود** = بر هم چیده شده، متراکم).

﴿۳۰﴾ وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ .

« و سایه‌ای پایدار »،

«**ظِلّ** = سایه»؛ «**مَمْدود** = گسترده»؛ «**ظِلٍّ مَمْدُود** = سایه همیشه گسترده». مقصود سایه‌ی درختان بهشت است که برخلاف سایه‌ی دیوار وامثال آن، از زیبایی و خرّمی برخوردار است.

﴿۳۱←۳۳﴾ وَمَآءٍ مَّسْكُوبٍ . وَفَٰكِهَةٍ كَثِيرَةٍ . لَّا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ .

«**و آبی ریزان** (آبشار) » « **و میوه‌ی فراوان** » « (که) **پایان نمی‌پذیرد و از** (بهره‌یابیِ) **آنها منع نمی‌شوند** »،

مقصود از «**مَاءٍ مَسْكُوب** = آب ریخته شده»، آبشار است؛ آبشارهای فرح‌انگیز؛ و منظور از «**میوه‌های پایان ناپذیر**» این است‌که میوه‌های بهشت فصلی نیستند، همواره وجود دارند و در دسترسند و هیچ منعی از بهشتیان در چیدن میوه‌ها نیست (**لَا مَمْنُوعَةٍ**).

﴿۳۴﴾ وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ .

« و همسران بلندبالا »،

«**فُرُش**» جمع «فِراش» در اصل به معنی «هرچیز گستردنی مانند فرش و بستر است» و گاه کنایه از همسر می‌آید چنانکه در مورد زن و شوهر فرموده «**هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ** = ایشان لباس شمایند و شما هم لباس ایشانید» (بقره/۱۸۷). واژه‌ی «**مَرفوعة**» به «بلند بالا یا بلند پایه و گرامی» معنا شده است. مقصود این است که آن دوشیزگان بلندقامت زیباروی، نشأت یافته از عالم بهشتند.

﴿۳۵و۳۶﴾ إِنَّآ أَنشَأْنَٰهُنَّ إِنشَآءً . فَجَعَلْنَٰهُنَّ أَبْكَارًا .

« همانا ما آنها را با آفرینش ویژه پدید آوردیم » « و آنان را دوشیزگان قرار دادیم »،

مفهوم آیات شریفه این است که خداوند آن همسران بهشتی را به گونه‌ای قرار داده که هیچ‌گاه پیر و سالخورده نمی‌شوند و همواره دوشیزه و جوانند.

﴿۳۷﴾ عُرُبًا أَتْرَابًا .

« شوهردوستان همسال »،

مقصود از صفت «**أَتْراب** = همسالان» اشاره به جوانی و شادابی همه‌ی آن همسران است؛ همانگونه که فرموده: «**وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَاب** = و نزدشان زنان فروهشته‌چشم همسال» (ص/۵۲).

(۳۸→۴۰ لِأَصۡحَٰبِ ٱلۡيَمِينِ . ثُلَّةٞ مِّنَ ٱلۡأَوَّلِينَ . وَثُلَّةٞ مِّنَ ٱلۡأٓخِرِينَ .

« (همه) **برای راست رُوان** » « (که) **گروهی از پیشینیان‌اند** » « **و گروهی از متأخّران** ».

یعنی همه‌ی آن نعمت‌ها که در ده آیه‌ی فوق یاد شده (آیات ۲۸→۳۷) برای «**أصحاب یَمین**» است. همچنین به دست می‌آید که «**أصحاب یَمین**» چه در اُمَمِ پیشین و چه در اُمّتِ پسین (مسلمان‌ها) کم نیستند. دیگر آنکه برخلاف «**سابِقون** = پیشی‌گیرندگان» که فرمود بیشترشان از پیشینیان و کمتر از مسلمان‌ها هستند، در مورد «**أصحاب یَمین**» به دست می‌آید که پیشینیان و مسلمان‌ها در آنها بسیارند.

بخش چهارم

(سرنوشت کجرُوان دنیوی)

(٤١) **وَأَصۡحَٰبُ ٱلشِّمَالِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلشِّمَالِ .**

« **و چپ‌رُوان؛ چه چپ‌رُوانی!** (چه وضع وخیمی خواهند داشت!) »،

در اینجا آیات شریفه ـ پس از شرح سرانجام «دسته راستی‌ها » در آیات قبل ـ شمّه‌ای از عاقبت «کجرُوان» در زندگی دنیا را بازگو نموده است. دو نکته در مورد «**أَصْحَابُ الشِّمَالِ**» شایان توجّه است:

اوّل آنکه در جوامع سامی برای جهت‌یابی، رو به مشرق (جایگاه طلوع خورشید) می‌ایستادند و در این شرایط شمال، سمت چپ می‌بود. از این‌رو از «شمال» به «چپ» تلقّی شده است.

دوّم آنکه عرب سمت چپ را نماد شوم‌بختی و بدیُمنی می‌دانسته و از این‌رو در قرآن (حاقّه/۲۵) آمده که نامه‌ی اعمال دوزخیان (کجروان در زندگی دنیا را) در قیامت به دست چپ‌شان می‌دهند و به بیان دیگر «**أَصْحَابُ الشِّمَالِ**» همان «**أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ**» مذکور در آیه‌ی۹ می‌باشند

واژه‌ی «**ما**» در اینجا «استفهامی تعجّبی» است؛ بدین معنی که آدمی از احوال وخیم آنان ـ که چه با خود کردند که به آن سرنوشت دچار شدند ـ به شگفت می‌رود.

(۴۲←۴۴) **فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ . وَظِلٍّ مِّن يَحۡمُومٍ . لَّا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ .**

«**در** (میان) **باد گرم و آب داغ** » « **و سایه‌ای از دود سیاه** » « (که) **نه خنک است و نه خوشآیند** »،

«**سَمُوم**» = بادی گرم و سوزان»؛ «**حَمِيم** = آب جوشان»؛ «**ظِلّ** = سایه»؛ «**يَحْمُوم** = دودی بس سیاه»؛ «**بارِد** = خنک». درمورد «**لا كرِيم**» گفته‌اند عرب هرگاه بخواهد چیزی را بی‌ارزش جلوه دهد، نفی کرامت از آن می‌کند.

آیات شریفه محیط زندگی اهل دوزخ را در آخرت بیان می‌دارد که محیط زندگیشان گرمای آزاردهنده ـ بی‌هیچ سایه ـ و خفقان‌آور خواهد بود. همچنین فرموده است که «**لَهُمْ مِن فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ** = بر فرازشان و زیر پایشان طبقاتی از آتش است» (زمر/١٦) و فرمان داده می‌شود «**اِنْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ ذِی ثَلاثِ شُعَبٍ . لا ظَلِيلٍ وَ لايُغْنِى مِنَ اللَّهَبِ** = بروید به سوی سایه‌ای سه شاخه (از دود) که نه سایه‌گستر است و نه از شعله‌ی آتش بازمی‌دارد» (مرسلات/۳۰ و ۳۱).

(٤٥) **إِنَّهُمۡ كَانُواْ قَبۡلَ ذَٰلِكَ مُتۡرَفِينَ .**

« **همانا آنها پیش از این** (در دنیا مُسرف و) **خوش‌گذران بودند** »،

می‌فرماید آن محیط معذَّب (آیات قبل) سرانجام کسانی است که هدفشان در زندگی دنیا، خوش‌گذرانی محض

بود و مست ناز و نعمت‌ها، نسبت به حقوق و آسایش دیگران، هیچ احساس مسئولیّتی نداشتند.

(٤٦) **وَ كَانُواْ يُصِرُّونَ عَلَى ٱلْحِنثِ ٱلْعَظِيمِ .**

« **و بر گناه بزرگ** (شرک) **پای می‌فشردند** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد، در شرح ریشه‌ی روحی آن نوع زندگانی است. یکی از انواعِ شرک استغراق در نفسانیّات و جمله‌ی وجود خود را وقف لذائذ و خوشی‌ها کردن است چنانکه فرموده «**أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ** = آیا دیدی آن کسی را که نفس‌اش را معبود خود قرار داده بود؟» (فرقان/٤٣). به نظر می‌رسد که در آیه‌ی فوق ـ با توجّه به سیاق ـ این نوع شرک مدِّ نظر بوده باشد (نساء/توضیح آیه‌ی٤٨) که شاخه‌ای از شرک در عبودیّت است (نفس پرستی). با بسط معنا به دست می‌دهد که آن افراد نه تنها خود به «توحید» ـ که عامل کنترل آدمی در زندگانی است ـ باور نداشتند، بلکه مبلّغ نفی آن در جامعه بودند و در مسیر زندگی مردمان را به راه بی‌دینی می‌کشاندند (**حِنْثِ الْعَظِيم** = گناه بزرگ، شرک است).

(۴۷و۴۸) **وَ كَانُواْ يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ . أَوَ ءَابَآؤُنَا ٱلْأَوَّلُونَ .**

« **و می‌گفتند: آیا چون بمیریم و خاک و استخوان‌هایی شویم، آیا ما** (دوباره) **زنده خواهیم شد؟!** » « **و آیا نیاکانِ پیشینِ ما** (نیز)؟! »،

با توجّه به آیه‌ی قبل به دست می‌آید که آن‌گونه افراد، توحید و آخرت را باور نداشتند که چنان خود را به دنیا و لذّت‌هایش فروخته بودند. این روحیّه‌ی انکار معاد در قرآن چندین بار تکرار شده و حتّی امروزه نیز این‌گونه بعید شمردن «روز جزا» توسّط منکران دین، مشاهده می‌شود که قرآن با قاطعیّت آن را رد کرده است (مؤمنون/۳۵؛ روم/۲۷؛ یس/۸۱←۷۹ و آیات دیگر).

(۴۹و۵۰) **قُلْ إِنَّ ٱلْأَوَّلِينَ وَٱلْآخِرِينَ . لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ .**

« **بگو: به تحقیق اوّلین و آخرین** » « **همه در وعده‌گاه روزی معلوم گرد آورده شوند** »،

این دو آیه در حتمیّت وقوع قیامت است. واژه‌ی «**مِیقات**» از ریشه‌ی «وقت» به معنی «وقتی تعیین شده، موعود» می‌باشد و اضافه‌ی «**مِیقات**» به «**یَومٍ مَعلُوم**»، اضافه‌ی بیانیّه است؛ چنانکه فرموده «**وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَرْدًا** = و همگان در روز رستاخیز ـ یکّه و تنها ـ در پیشگاه او (خداوندشان) حضور می‌یابند» (مریم/۹۵).

(۵۱←۵۶) **ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا ٱلضَّآلُّونَ ٱلْمُكَذِّبُونَ . لَأَكِلُونَ مِن شَجَرٍ مِّن زَقُّومٍ . فَمَالِـُٔونَ مِنْهَا ٱلْبُطُونَ . فَشَٰرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْحَمِيمِ . فَشَٰرِبُونَ شُرْبَ ٱلْهِيمِ . هَٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ ٱلدِّينِ .**

« **آنگاه شما ای گمراهان دروغپرداز!** » « **از درخت** (تلخ) **زقّوم خواهید خورد** » « **و شکم‌ها را از آن انباشته می‌کنید** » « **و بر روی آن آب جوشان بنوشید** » « (همچون) **آبنوشیِ شتران تشنه‌لب** » « **این است پذیرایی آنها روز جزا** »،

آیات شریفه بحث مربوط به عذاب‌های گوناگون «**أَصْحَابُ الشِّمَالِ** = چپ روان» را پی گرفته است.

درخت «**زَقُّوم**» ظاهراً درختی با برگ‌های کوچک و بَدبو بوده که در زمین‌های ساحلی عربستان می‌روییده و قرآن طعام دوزخیان را به فرآورده‌ی آن نسبت داده است (صافّات/٦٢ و دخان/٤٣). «**هِیم**» جمع «أهْیَم» به معنی شتری است که به نوعی بیماری مبتلا شده که هرچه آب می‌خورد تشنگی‌اش فرو نمی‌نشیند. «**نُزُل** = هر نوع خوراکی که میزبان برای پذیرایی از مهمان می‌آورَد».

معمولاً کسانی که به خدا و آخِرت ایمان نداشته و در ترویج بی‌ایمانی می‌کوشند (آیه‌ی ٤٦) محیط را برای اهل حقّ تنگ و خفقان‌آور می‌سازند. ازاین‌رو خدا می‌فرماید محیط زندگی اُخروی آنها ـ در تطابق ـ تنگ و خفقان‌آور خواهد بود (آیات ٤٢ تا٤٦) و برخلاف اهل بهشت با تندی‌ها و تلخی‌ها پذیرایی خواهند شد.

بخش پنجم

(تذکار و نصیحت و إتمام حجّت به انسان)

(۵۷) نَحْنُ خَلَقْنٰاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ .

« ما شما را آفریدیم؛ پس چرا تصدیق نمی‌کنید؟! »،

پس از آنکه خداوند لذّت‌طلبان دنیوی و منکران معاد را از عواقب وخیم‌شان هشدار داد (آیات قبل) در آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، به استدلال پرداخته و از مبدأ و معاد (که منکرش بودند) سخن به میان آورده است. البتّه مشرکان مکّه، خدا را به عنوان مبدأ آفرینش قبول داشتند (کما اینکه امروزه نیز چه بسا منکرانِ دیانت بر وجود خداوند اعتراف دارند) ولی ایمان «صحیح» به خدا که به قبول نبوّت و معاد می‌انجامد، «سعادت‌ساز» بوده و مورد نظر إلهی است واز این‌رو در آیه‌ی فوق و آیات بعد به بازشناسی خدا پرداخته و این بازشناسی را مقدّمه‌ی اعتقاد به معاد قرار داده است . چنانکه فرموده «**وَ مَاقَدَرُو اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ** . . . = خدا را چنانکه حقِّ اوست نشناختند (که نبوّت و معاد و دیگر لوازم خداشناسی را انکار کردند). به عبارت دیگر خدای بدون هدایت (نبوّت) و بدون هدف (معاد) از شئون کامل إلهیّه به دور است و نقص در نظام خلقت پیش می‌آورد و قرآن به چنین خدایی دعوت نمی‌کند، بلکه به خدایی دعوت می‌نماید که از هدایت بندگان دریغ نداشته و سرانجام و هدفی برای آفرینش قرار داده است.

در آیه‌ی فوق می‌فرماید همان علم و قدرتی که شما را ابتدا از هیچ و سپس از نطفه‌ای آفرید، همو می‌تواند شما را دوباره ـ پس از مرگ ـ در عرصه‌ی قیامت زنده و محشور گرداند. واژه‌ی «**لَوْلا**» در آیه‌ی شریفه، برای «تحریک بر انجام کاری می‌آید» و در جایی به کار می‌رود که مسامحه‌ای در کار باشد. به دو دلانِ در مورد معاد می‌فرماید ما شما را آفریدیم در ابتدا، پس چرا باور ندارید آفرینش ما را در انتها؟ به بیان دیگر، شما انسان‌ها که آفرینش اوّل را گذرانده‌اید، پس چرا به آفرینش دوّم که تجدید حیات شماست، باور ندارید؟ به قول کاشفی:

آنکه ما را ز خلوتِ نابود	می‌کشد تا به جلوه‌گاهِ وجود
بار دیگر که از سموم هلاک	روی پوشیم زیر پرده‌ی خاک
هم تواند به أمر «**كُنْ فَيَكُون**»	کارَد از گوشه‌ی لحد بیرون

(۵۹و۵۸) أَفَرَءَيْتُم مَّا تُمْنُونَ . ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلْخَٰلِقُونَ .

« آیا به آنچه (در رَحِم‌ها) **فرو می‌ریزید توجّه کرده‌اید؟ » « آیا شما آن را** (به صورت انسانی) **می‌آفرینید یا ما خالق آن هستیم؟ »،**

یعنی آیا جُز این است که از انسان‌ها فقط ـ درشرایط اِطفاءِ غریزه ـ ترشّحاتی صادر می‌شود؟ ترشّحاتی ناچیز؛ ولی سپس آن قدرت خلّاق و قوانین او در هستی است که آن نطفه را پس از طی مراحل تکاملی در رَحِم، به صورت انسانی با بدن کامل به عرصه‌ی حیات می‌آورَد. البتّه در مواردی نوزاد ـ به علل گوناگون ـ با کمبودهایی به دنیا می‌آید، ولی تکیه‌ی آیه نه بر استثنائات، بلکه بر طرح غالب توالد و تناسل انسان‌هاست.

(۶۱و۶۰) **نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ ٱلْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ . عَلَىٰٓ أَن نُّبَدِّلَ أَمْثَٰلَكُمْ وَ نُنشِئَكُمْ فِى مَا لَاتَعْلَمُونَ .**

« **ما مرگ را بین شما مقدّر کردیم و ما ناتوان نیستیم** » « **که امثال شما را جایگزین کنیم و شما را در آنچه** (شکل دیگری) **که نمی‌دانید پدید آوریم** »،

به این آیه ممکن است به دو صورت نگریست:

یکی به این معنی که شما انسان‌ها مخلوق‌هایی هستید که آفرینش و مرگتان به دست خداست و قدرتی هم در برابر خدا نیست که او را به سوی خلقت خاصّی بکشاند، بلکه خدا می‌توانست آدمیان را به صورت‌های دیگری که حتّی فکرش را هم نمی‌توانند بکنند بیافریند. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه می‌فرماید این صورت و شاکله‌ای که هر انسانی دارد، امر ضروری نیست و می‌توانسته است به شکل دیگری باشد. کما اینکه از این دریای انسان‌ها در طبیعت، حتّی دو تن کاملاً مثل هم نیستند.

دیگر به این معنی که خدا می‌فرماید «ما مرگ را بین شما مقدّر کردیم و ناتوان نیستیم که همانندانِ شما را به جای شما برگماریم و شما را به نشئه‌ای نو ـ که نمی‌دانید ـ اندر سازیم» که به دست می‌دهد سرای آخرت از سنخ ماده‌ی این جهان نیست، بلکه نشئه‌ای ورای عقول و برون از اُفُق‌های فهم بشر است؛ نعمت‌های مینوی آن ـ چون حور و غیره ـ و عذاب‌های دوزخ از قبیل آب سوزان و امثال آن، دورنمایی از جهان پاداش و کیفر است.

(٦٢) **وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ .**

« **و همانا پدید آمدن نخستین را دانسته‌اید؛ پس چرا پند نمی‌گیرید؟** »،

منظور از «**اَلنَّشْأَةَ الْأُولَى** = آفرینش نخستین» همین جهان طبیعی و مادّی است. می‌فرماید شما مردم که می‌دانید جهان ابتدا نبود و خدا آن را آفرید، چرا بر این قیاس باور ندارید که خدا سرای دیگرهم می‌تواند بیافریند؟ به بیان دیگر، وقتی انسان می‌بیند که زمانی نبوده و بی‌هیچ دخالتی از جانب خود (و بدون سازندگی از جانب والدین) پدیدآمده، از چه روی از این موضوع نتیجه‌گیریِ عقلی نمی‌کند و نمی‌اندیشد که آن قدرت خَلّاق بر بازآفرینی وی پس از مرگ نیز تواناست؟ چنانکه فرموده « **أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللّٰهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ** = مگر ندیده‌اند (ندانسته‌اند) که خدا چگونه خلق را پدید آورد؟ سپس آن را بازمی‌آورد که این بر خدا آسان است» (عنکبوت/۱۹)

(۶۳و۶۴) أَفَرَءَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ . ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلزَّٰرِعُونَ .

« آیا به آنچه می‌کارید توجّه کرده‌اید؟ » « آیا شما آن را می‌رویانید یا ما رویاننده‌ی آن هستیم؟ »،

«**تَحْرُثُون** = زراعت می‌کنید، می‌کارید»؛ «**تَزْرَعُون** = می‌رویانید»

پس از سخن از آفرینش انسان، به پیدایش عالم نبات پرداخته که همان روند خلقت آدمی در آن‌هم جاری است. نشان می‌دهد که فراهم‌سازی «اسباب خلقت» غیر از «مقام خالقیّت» است. کشاورز فقط دانه را در خاک پنهان می‌کند و آب و کود و غیره به آن می‌رساند. أمّا تبدیل دانه به محصول، کار و قوانین خدا و آن قدرتِ فائقه‌ای است که اسباب و امکانات را به نتیجه می‌رساند.[۱] از این‌رو آیه‌ی شریفه انسان را «**حارِث** = بذر افشان» گفته ولی دستگاه خلقت را «**زارِع** = رویاننده» نامیده است.[۲]

(۶۵←۶۷) لَوْ نَشَآءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ . إِنَّا لَمُغْرَمُونَ . بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ .

« اگر بخواهیم آن را خشک و درهم شکسته کنیم؛ پس (آنگاه) **شگفت‌زده شوید »** « (و گویید) **همانا ما خسارت زده‌ایم » « بلکه محروم شدگانیم »**،

واژه‌ی «**حُطام**» در آیه‌ی شریفه به معنی «گیاه خشک و درهم‌شکسته» است. به وضوح دیده شده است که چه بسا کشت‌ها یا ا صولاً محصول نمی‌دهد ویا به «حُطام» می‌رسد. یعنی«ضرورت» در نظام هستی نیست که حتماً تلاش انسان در طبیعت به نتیجه‌ی دلخواه برسد، بلکه علّت و قدرتی در کار است که می‌تواند ـ از بین امکانات گوناگون ـ نتیجه‌ی ویژه‌ای به بار آورد. واژه‌ی «**ظَلّ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «شدن» و واژه‌ی «**تَفَكَّهُون**» ازمادّه‌ی «**فكاهة**»، در اصل معنا به معنی «امری تعجّب‌آور» است. از آنجا که امر تعجّب‌آور می‌تواند موجب خنده شود، در اصطلاح عام «فکاهی» را به معنی «امور مضحک و خنده‌آور» گرفته‌اند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید با چنان منطق روشنی ـ که دست خدا را در امور نشان می‌دهد ـ چرا مردمان حیران مانده و در فلسفه‌ی خلقت به قطعیّت نمی‌رسند؟! تا آنگاه که دچار خسارت شوند و گویند از هستی و زندگی محروم گشته‌ایم؟! به عبارت دیگر آیات شریفه حوادث طبیعی را ـ به طور عموم ـ از اختیار بشر خارج دانسته و می‌فرماید کشت و زرع زارعان بعد از تلاششان، در اختیار جهان طبیعت و خدای آن است. پس جا دارد که مردمان همواره به خدای عالم توجّه کرده و در عین تلاش‌هایشان، بر او توکّل کنند و در جهت رضای خدا گام بردارند.

---

(۱) ـ عدّه‌ای می‌گویند تبدیل «بذر (یا نطفه)» به «محصول» نیز کار طبیعت است. ما می‌گوییم این حیاتی که در انسان پیدا می‌شود و امری معنوی است چگونه زاده‌ی طبیعت مادّی می‌باشد؟ ممکن است پاسخ دهند که موجودیّت مادّی چون به نظام خاصّی رسید، شعور و آگاهی و اراده و غیره در آن ایجاد می‌شود. أمّا آن دستگاهی که چنان قوانینی در عالَم مادّی نهاده ـ که به قول ایشان چون به نظام خاصّی رسید مولّد شعور و غیره می‌شود ـ آیا خود قدرتمند و با شعور نبوده است؟ مسلّماً قدرت و شعوری فوق نظام مادّی داشته است.

(۲) ـ البتّه به انسان هم مجازاً «زارِع» گفته‌اند.

(۶۸→۷۰ أَفَرَءَيْتُمُ ٱلْمَآءَ ٱلَّذِى تَشْرَبُونَ . ءَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ ٱلْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنزِلُونَ . لَوْ نَشَآءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ .

«آیا به آبی که می‌آشامید توجّه کرده‌اید؟» خبر دهید «آیا شما آن را از اَبر سپید فرو فرستاده‌اید یا ما فرود آورنده(ی آن) **هستیم؟»** «**اگر می‌خواستیم آن**(آب) **را تلخ** (و شور) **می‌گرداندیم؛ پس چرا سپاس نمی‌دارید؟**»،

پس از بحث درباره‌ی آفرینش انسان و نباتاتی که در زمین برای بهره‌وری او فراهم شده (آیات قبل) آیاتِ فوق به آب آشامیدنی پرداخته که از ابر سپید آسمان ـ حاوی بخارات آب حاصل از دریاها ـ فرو می‌ریزد و به رودخانه‌ها رفته و یا در زمین ذخیره گردیده و سپس به صورت چشمه‌سارهایی یا طی حفر چاه‌ها، برای استفاده‌ی آدمی بیرون می‌آید. آیه‌ی شریفه می‌پرسد که این تدبیر از کجاست؟ آیا از انسان سرزده یا برطبق قوانین إلهی صورت می‌گیرد؟ اگر این شرایط نبود که آب شور دریا تبخیر شده و به‌صورت آب شیرین به زمین بازگردد، مردمان مجبور بودند از آب شور و تلخ دریاها استفاده کنند و اگر بنا بود این پدیده فراگیر شود، حیات آدمی با مشکلات عدیده روبرو می‌شد. پس چرا به مبدأ آن علم و حکمتی که این‌همه دقّت‌ها و عنایات را به زندگی بشر داشته توجّه نمی‌شود؟

ممکن است گفته شود بر طبق قوانین طبیعت، حرارتِ آفتاب به سطح دریاها می‌رسد و آب را بخار کرده و به هوا می‌فرستد و نهایتاً آن آب ـ پس از طی مراحلی ـ به صورت باران فرومی‌بارد. آری این درست است ولی آن نظم حکیمانه در طبیعت از کجا برقرار شده؟ قطعاً اراده و تدبیر و علم و قدرتی در کار بوده که همان خدای ماست («**مُزْن** = ابر باران‌زا»؛ «**أُجاج** = تلخ و شور»).

(۷۱→۷۳ أَفَرَءَيْتُمُ ٱلنَّارَ ٱلَّتِى تُورُونَ . ءَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَآ أَمْ نَحْنُ ٱلْمُنشِـُٔونَ . نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَ مَتَاعًا لِّلْمُقْوِينَ .

«آیا به آتشی که می‌افروزید توجّه کرده‌اید؟» خبر دهید «آیا شما درختش را پدید آوردید یا ما پدید آورنده(ی آن) **هستیم؟»** «**ما آن**(درختان) **را** (مایه‌ی) **تذکّر و بهره‌ای برای بیابان‌نوردان قرار دادیم**»،

آیات فوق، به جنبه‌ی دیگری از لوازم زندگی انسان که در طبیعت مقرّر شده، توجّه داده است. آیا انسان هیچ اندیشیده که چطور چوب درختان قابل احتراق است؟ می‌توانست نباشد و آن‌وقت این منبع گرمایش و روشنایی از زندگی آدمی حذف می‌شد چنانکه فرموده «**الَّذِی جَعَلَ لَكُم مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِنْهُ تُوقِدُونَ** = آنکس که برایتان در درخت سبزفام اخگر نهاد که از آن آتش می‌افروزید» (یس/۸۰). بدین‌ترتیب آیات شریفه، به عواملی که نقش بس‌مهمّی در زندگی انسان ایفاء می‌نمایند ـ و مردمان بی‌اعتناء از کنارشان می‌گذرند ـ توجّه داده که چگونه همه‌ی پیش‌بینی‌ها برای زندگی بشر در طبیعت صورت گرفته است. همه‌ی این مطالب ـ در تحلیل نهایی ـ به اینجا می‌رسد که عالم، صاحب و حسابی دارد و عالمیان نپندارند که پا به عرصه‌ی حیات گذارده و هرچه می‌خواهند بگویند و بخورند و بریزند و انجام دهند و از مواهب بهره‌مند شوند و

بعدهم بروند و هیچ حساب و کتابی در کار نباشد! چنین نیست، بلکه همان‌سان که از درونِ جسم سخت و تیره‌ی چوبِ درختان آتش فروزان به ظهور می‌رسد، نشئه‌ی دیگر نیز از ورای این جهان ناسوت پدید خواهد آمد که حق را به حق‌دار می‌رساند.

واژه‌ی «**مُقْوِينَ**» به معنی بیابان‌گردان است (که وسیله‌ی پخت و پز و گرم شدن آنها، سوزاندنِ چوب درختان بوده است).

(۷٤) **فَسَبِّحۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلۡعَظِيمِ .**

« **پس به نام خداوند بزرگت تسبیح گوی** »،

یعنی چنین حکیم قدرتمندی را که آن‌همه تدابیر در خلقت داشته، لازم است مردمان از هرگونه شریک و مثل و مانند منزّه شمرند و خالصانه به او توجّه کنند، و معبودهای باطل را ترک نمایند.

(۷۵→۷۷) **فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ . وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٌ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ . إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ .**

« **و سوگند به مواضع ستارگان** » « **و ـ اگر بدانید ـ آن سوگند بزرگی است** » « **که این قرآنی ارجمند است** »،

پس از ذکر نعمت‌های خدا و توحید او، آیات شریفه به حقّانیّت قرآن پرداخته و با سوگند به مواضع ستارگان آغاز سخن کرده است. روشن است که موقعیّت ستارگان و فواصل‌شان باهم و وسعت و عظمتی که دارند، امروزه بیش از پیش مورد توجّه اخترشناسان قرارگرفته و از این‌رو آیه‌ی شریفه «سوگند به موقعیّت ستارگان» را سوگندی بس عظیم شمرده‌است چنانکه تنوین در «**قَسَمٌ**» برای تفخیم آمده و می‌رساند که این سوگند، سوگندِ عادی نیست، بلکه سوگند خاصّی است. همچنین واژه‌ی «**لا**» در «**لا أُقْسِمُ**» ازنظر تأکید کلام آمده است (نه نفی) و آیه‌ی بعد که می‌فرماید «قسم بزرگی است» این مطلب را تأیید می‌کند.(۱) پاسخ قسم، کرامت و حقّانیّت قرآن است، قرآنی که منشأ الهی دارد.

(۷۸→۸۰) **فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ . لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ . تَنزِيلٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ .**

« **در کتابی** (لوح محفوظ) **نهفته** » « **که جُز پاک شدگان** (فرشتگان) **به آن دسترسی ندارند** » « **فرو فرستاده‌ای از خداوند جهانیان است** »،

می‌فرماید قرآن ابتدا در کتابی پوشیده بود که همان «**لوح محفوظ**» باشد. و «لوح محفوظ» چنانکه از قرآن برمی‌آید، طرح ونقشه‌ی علمی جهان است که خداوند ـ بلاتشبیه ـ همچون مهندسی آن را پرداخته و بر فرشتگان (نیروهای تابع فرمانش) متجلّی ساخته تا با نظارت او، امور جهان را پیش ببرند؛ و اگر ما در پدیده‌های این جهان دقّت کنیم آثار آن طرح و نقشه‌ی قبلی را همه جا می‌بینیم. چنانکه مثلاً نطفه‌ی انسان و حیوانات

---

(۱) ـ البتّه برخی مفسّران گفته‌اند که «**لا**» در اینجا زائده نیست و همان معنی نفی را القاء می‌کند؛ منتها در نفیِ پندارهای منکران است؛ گویی می‌فرماید «**لا كَما يَظُنُّون؛ أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُوم إنَّهُ لَقُرآنٌ كَرِيمٌ** = چنین نیست که (منکران) گمان می‌برند؛ سوگند به مواضع ستارگان که همانا این قرآنی ارجمند است».

با ژن‌ها یا عوامل وراثتی پیوند دارند و طرح و نقشه‌ی گیاهان در بذرهای آنها ازپیش ریخته شده است. قرآن می‌فرماید حوادث و پدیده‌های این عالم ـ از تحوّلات تکوینی گرفته تا رویدادهای دینی و غیره ـ همه طرح قبلی داشته که در لوح محفوظ إلهی مدوّن بوده است و به آن لوح محفوظ جُز فرشتگانِ پاک کسی دسترسی نداشته و ندارد. قرآن نیز ازجمله محتویات لوح محفوظ بوده که از آنجا توسّط فرشتگان، بر قلب پیامبر اسلام[ص] نازل شده است. البتّه در فقه از آیه‌ی شریفه چنان برداشت شده که با دست بی‌وضو نباید سراغ قرآن رفت! درحالی‌که مرجع ضمیر در «**لایَمَسُّهُ**» کتاب مکنون است نه قرآن. به علاوه آیه‌ی شریفه درمقام صدور حکم نبوده و «**لایَمَسُّهُ**» واژه‌ی خبری است (که اگر مراد صدورحکم بود لازم می‌آمد بفرماید «لایَمْسَسْهُ = نباید بدان دست زنند»). همچنین «**اَلْمُطَهَّرُون**» بیانگر موجوداتی است که ذاتاً پاکند، نه اشخاصی که وضو ساخته‌اند (که آنان را «مُتَطَهِّرُون = کسانی‌که به تطهیر خود برخاسته‌اند») گویند. البتّه در تفسیر المیزان آمده که منظور از «مَسِّ قرآن» علم به معارف آن است که جز پاکان خلق کسی به آن معارف واقف نمی‌شود. مطلب بدی نیست، ولی با سیاق آیه نمی‌خواند.

(۸۱و۸۲) أَفَبِهَٰذَا ٱلْحَدِيثِ أَنتُم مُّدْهِنُونَ . وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ .

«**پس آیا شما این سخن را سُست** (و سبک) **می‌شمرید؟!** » « **و نصیب خود را فقط در تکذیب** (آن) **قرار می‌دهید؟!** »،

«**حَدِیث** = سخن»؛ «**مُدْهِنُونَ**» جمع «مُدهِن» به معنی «سهل‌انگار»؛ در اصل به معنی کسی است که برای نرم کردن چیزی روغن‌کاری می‌کند؛ از ریشه‌ی «دُهن» به معنی روغن؛ از ابن عبّاس آمده که «مُدهِن» کسی است که با همه کس جانب نرم دارد. «**رِزْق** = روزی و نصیب»

قبلاً فرمود که قرآن کتاب ارجمندی است و مطالب آن ـ درباره‌ی معارف دین و عملکرد آدمیان و سرانجام زندگانی ـ فروفرستاده‌ی خداوند جهانیان است. در آیات فوق از منکران می‌پرسد که آیا شما این هشدارها را سست و بی‌أهمّیت می‌گیرید و موضع‌تان درقبال این‌همه تذکارها و اتمام حجّت‌ها، فقط این است که تکذیبشان کنید؟! (زهی تأسّف!) آیات شریفه نشان می‌دهد که مطالب آیات قبل درباره‌ی آفرینش انسان و سرآمد زندگی آدمی (معاد)، در خور تأمّل بسیار است و مردمـان را برمی‌انگیزد تا در این امـور از سرِ دقّت و توجّه خاص بیاندیشند. سپس تذکّر می‌دهد که فقط تکذیب، هنر نیست، بلکه درک انسان از هستی باید بالاتر و والاتر از صِرف تکذیب باشد. توضیح آنکه در برخی روایات واژه‌ی «**رِزْقَکُمْ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «شکر نعمت» آمده؛ بدین‌صورت که گفته‌اند لفظ «شکر» مضاف بر «رزقکُم» بوده و به جهت اختصار حذف شده است. ازاین‌رو در تفسیر طبری از قول پیامبر[ص]، آیه‌ی شریفه چنین معنا شده است که «شما (منکران) شکر این نعمت‌ها را تکذیب خدا و قرآن قرار داده‌اید و بدون ذکر خدا، این نعمت‌ها را به امور طبیعی نسبت می‌دهید».

(۸۳←۸۷) فَلَوْلَآ إِذَا بَلَغَتِ ٱلْحُلْقُومَ . وَأَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ . وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ وَلَٰكِن لَّاتُبْصِرُونَ . فَلَوْلَآ إِن كُنتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ . تَرْجِعُونَهَآ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ .

« **پس چرا آنگاه که** (جان نزدیکانتان) **به گلوگاه می‌رسد** » « **و شما در آن لحظات نظاره‌گرید** » « **و ما به او** (محتضر) **از شما نزدیکتریم لیکن شما** (ما را) **نمی‌بینید** » « **پس چرا شما اگر مقهور نیستید** » « **او را بازنمی‌گردانید اگر راست می‌گویید** »،

متعاقب آیات قبل خداوند در آیات فوق، آن روحیّه‌ی لجاج و انکار را به چالش کشیده است. می‌فرماید اگر حسابی در کار نیست و شما خود را مستقلّ پنداشته‌اید و مقهور قدرت و قوانین بالاتر نمی‌دانید، پس آن زمان که شاهد مرگ عزیزانتان هستید متوفّیٰ را بازگردانید، اگر راست می‌گویید. ولی داخل مطلب جمله‌ی هشدار دهنده‌ای است که از عوالم مرگ و حضور خداوند در آن شرایط سخن می‌گوید. نکات زیر درمورد آیات شریفه درخور توجّه است:

اوّل این‌که در توصیف لحظات احتضار می‌فرماید «**بَلَغَتِ الْحُلْقُوم** = جان به گلوگاه رسد»، شاید کنایه از آن باشد که روح از ناحیه‌ی سر عروج می‌کند و ارتباطش با آدمی قطع می‌شود.

دوّم آنکه به دست می‌آید که انسان به خواست خود پدید نیامده و به خواست خود نیز از جهان نمی‌رود، بلکه مقهور مشیّت إلهی است. واژه‌ی «**مَدِینِین**» از مادّه‌ی «دِین» به معنی «جزا داده شدگان» آمده و لذا مترجمانِ قرآن غالباً آیه‌ی شریفه را بر آن مبنا ترجمه کرده‌اند. ولی «دِین» درلغت به معنی «قهر وغلبه» نیز هست. بنابراین می‌توان آیه را بدینصورت ترجمه کرد که اگر شما مقهور(مشیّت إلهی) نیستید روح خویشاوند عزیز خود را بازگردانید، اگر می توانید.

سوّم آنکه آیات شریفه نشان می‌دهد که خداوند بر همه‌ی احوال انسان ـ در زندگی و مرگ ـ ناظر و حاضر بوده و به آدمی نزدیک است. بنابراین تصوّر اینکه خدا در عرش نشسته و از اشیاء دوراست ـ چنانکه برخی فِرَق همچون وهّابیّه آورده‌اند ـ با قرآن تطبیق نمی‌شود.

(۸۸و۸۹) **فَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ . فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ .**

« **و امّا اگر** (او) **در زمره‌ی مقرّبان باشد** » « **پس آسودگی و ریحان و بهشت پُر نعمت فراروی اوست** »،

در آیات فوق تا پایان سوره ـ که با آیات اوّلیّه‌ی سوره هماهنگ است ـ نشان می‌دهد که آری، شما انسان‌ها نمی‌توانید مسیر روحانی «آن محتضر»(آیه‌ی ۸۵) را تغییر دهید ولی خداوند قرار داده که آنها بر سه دسته می‌شوند: «**مُقَرَّبین**»، «**اصحاب یَمین**» و «**مُکَذِّبین**» (همچنانکه در ابتدای سوره ازاین سه دسته یاد کرد). سپس با «**أمّا**»ی تفصیلیّه، درآیه‌ی فوق، ابتدا «**مقرّبان**» را مطرح ساخته است. البتّه درآغاز سوره ابتدا از «**اصحاب یمین**» سخن گفت ولی در اینجا چون مقصود صرفاً بیان تقسیم‌بندی نبوده و در مقام ذکر پاداش و جزاست، «**مقرّبین**» را مقدّم داشته است.

منظور از «**مُقَرَّبین**» همان «**سابِقُون**» در آیات آغازین سوره است. واژه‌ی «**رَوْح**» در آیه‌ی شریفه به معنی رحمت یا «آسایش» و«**رَیْحان** = گیاه خوشبو» را بعضی به معنی «روزی» یا کنایه از باغ بهشت گرفته‌اند. اوّلین نعمت ارزانی مقرّبان را پس از مرگ، رحمت إلهی و آسایش آنها ذکر می‌کند، آسودگی از همه‌ی سختی‌ها،

رنج‌ها، غم‌ها و گرفتاری‌هایی که چه بسا در دنیا داشته‌اند. سپس فضای خوش رایحه، روزی نیکو و بهشت پرنعمت. چنانکه از پیامبر[ص] نقل شده که «**اَلْمَوْتُ رَيْحانَةُ الْمُؤْمِن** = مرگ برای مؤمن حقیقی، همچون گیاه خوشبوست» و در تفسیر مجمع البیان آمده که برای مؤمن حقیقی به هنگام مرگ، شاخه ریحانی از بهشت می‌آید که او آن را ببوید و آسوده‌خاطر جان دهد.

(۹۰و۹۱) وَأَمَّآ إِن كَانَ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلْيَمِينِ . فَسَلَٰمٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلْيَمِينِ .

« **و چنانچه از راست‌رُوان بوده باشد** » « **پس سلامی از راست‌رُوان بر تو باد** »،

برخی مفسّران گفته‌اند که مراد از «**سَلام**» در اینجا «درود» نیست، بلکه مقصود «برکنار بودن از هرگونه عذاب و گرفتاری» است. ضمناً آن یاران راست، با درود فرشتگان خدا همراه می‌شوند. چنانکه طبری گفته که اصل کلام در آیه‌ی شریفه این است که «فَسَلامٌ لَکَ انَّکَ مِن أصْحَابِ الْيَمِين = پس سلامت بر تو باد که از یاران راست هستی».

(۹۲←۹۴) وَأَمَّآ إِن كَانَ مِنَ ٱلْمُكَذِّبِينَ ٱلضَّآلِّينَ . فَنُزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ . وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ .

« **و امّا اگر از تکذیب کنندگان گمراه بوده است** » « **پس پذیرایی**(اش) **با آب جوشان** » « **و فروافتادن به دوزخ خواهد بود** »،

آیه‌ی شریفه «تکذیب کنندگان» را با دو صفت یاد کرده است (**۱**) انکار حقایق کردند (**۲**) راه انحراف از حقّ پیش گرفتند. واژه‌ی «**ضالّین**» در اینجا به معنی گمراهی در نتیجه‌ی درنیافتن پیام نیست، بلکه مخاطب آیه کسانی است که پیام حقّ به آنها رسیده و آنها ازسر هوای نفس به تکذیب پرداخته راه مخالفت با حقّ را پیش گرفتند («**نُزُل** = خوردنی و آشامیدنی که میزبان برای مهمان می‌آورَد»؛ «**تَصْلِيَةُ جَحِيم**= درآمدن به دوزخ»).

(۹۵) إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ حَقُّ ٱلْيَقِينِ .

« **همانا این همان حقِّ قطعی** (و راستین) **است** »،

یعنی آنچه درمورد سه گروه گفته شد (آیات قبل) «حقیقتی یقینی» است، نه پنداری. اضافه‌ی «**حَقّ**» به «**يَقِين**» برای تأکید است؛ بدین‌معنی که هیچ شکّی در آن گفته‌ها راه ندارد.

(۹٦) فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ .

« **پس به نام خداوند بزرگت تسبیح گوی** ».

آیه‌ی پایانی سوره خطاب به پیامبر[ص] (و همه‌ی پیروان او) است. می‌فرماید خدای بزرگ را ـ که آن سنّت‌ها را در آفرینش نهاده و دربرابر بندگانش بی‌تفاوت نیست ـ از هر وعده‌ی خلاف منزّه شمار و آگاه باش که آنچه گفته است به یقین محقّق خواهد شد.

سوره‌ی حدید
توضیحات کلّی در اطراف سوره

سوره‌ی حدید (آهن) در دوران مدینه نازل شده و نامگذاری آن به مناسبت بیست و پنجمین آیه‌ی سوره است که در آن به سه محور «**کتاب**»، «**میزان**» و «**إنزال حدید**» اشاره رفته است. سرآغاز سوره، تسبیح خدا و ذکر صفات اوست و در حدیثی از علیّ بن الحسین[ع] رسیده که خداوند آیات صدر سوره‌ی حدید و سوره‌ی توحید را برای ژرف‌نگران (متعمّقین) پیش از ظهور قیامت، نازل کرده است. به‌عبارت دیگر آنها که ژرف‌نگرند پیش‌از فرارسیدن قیامت و قرارگرفتن در موضع «**عین الیقین**» ـ تکاثر/۷، درنتیجه‌ی تعمّق در آیات مزبور، به شناختِ خدا و صفات او می‌رسند.

آیات شریفه پس‌از ذکرصفات إلهی، به آفرینش خداوند و علم احاطی او توجّه می‌دهد؛ اینکه فرمانروایی جهان از آنِ خداست و سرانجام امور به او بازمی‌گردد. آنگاه مؤمنان، به اِنفاق در راه خدا ـ پس‌از معرفت او ـ تشویق شده پاداش ایمان و انفاق را برای آنان، در عالم آخرت یادآور می‌شود. در این ارتباط، جدایی مؤمنان راستین از منافقان در صحنه‌های پس‌از مرگ تشریح گردیده موقعیّت متفاوت آن دو دسته را ذکر می‌کند.

آیات بعدی سوره در اندرز به مؤمنان است؛ اینکه توجّه کنند زندگی دنیا ـ که مایه‌ی فریبِ کافران و منافقان است ـ چگونه ازدست می‌رود، پس فریب ظواهر دنیا را نخورده فرصت را مغتنم شمرند و در کسب معرفت و مغفرت إلهی پیشی گیرند. همگان بدانندکه اموردنیا بر پایه‌ی حکمتی ازسوی خدا مقرّر شده، پس در مصائب، اندوه برگذشته نخورند و در مواهب و نعمت‌ها نیز مغرور نگردند. سپس می‌فرماید که خداوند پیامبران را با کتاب و میزان فرستاد و نیروی مجریه را مقرّر فرمود (**و أَنْزَلْنَا الْحَدِید**) تا مردمان به عدالت قیام کنند (روابط عادلانه بینشان برقرار شود) مصادیق آن پیامبران، نوح[ع] و ابراهیم[ع] و عیسی[ع] بوده‌اند که به‌ویژه عیسی مسیح[ع] پیام‌آور رحمت بود، هرچند پیروانش به افراط رفته «رهبانیّت» پیش گرفتند.

در پایان، مؤمنان به تقویٰ دربرابر خدا فراخوانده شده هدایت به این مقام را مظهری از

فضل عظیم خدا می‌شمرد. با توجّه به موارد فوق، آیات سوره را می‌توان در پنج بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۶)؛ **خداوند، علم و قدرت قاهر و حاکم بر هستی**

بخش دوّم (آیات ۷ تا ۱۱)؛ **دعوت مردمان به ایمان و انفاق**

بخش سوّم (آیات ۱۲ تا ۱۵)؛ **مؤمنان و منافقان در عرصه‌ی آخرت**

بخش چهارم (آیات ۱۶ تا ۲۴)؛ **دعوت مؤمنان به افزایش ایمان و بشارت به سعادتِ اُخروی**

بخش پنجم (آیات ۲۵ تا ۲۹)؛ **اِرسال رُسُل و دعوت مردم برای قیام به عدالت.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(خداوند، علم و قدرت قاهر و حاکم بر هستی)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ .

« **آنچه در آسمان‌ها و زمین است خدا را به پاکی** (از هر نقص و کمبود و کژی) **می‌ستاید و همو آن قدرت مغلوب نشدنی و حکیم است** »،

سوره‌ی حدید از جمله شش سوره‌ی مُسَبِّحات قرآن است که همگی با تسبیح خدا شروع می شوند و به جُز سوره‌ی اَعْلَی که مکّی است، بقیّه مدنی هستند.

واژه‌ی «**سَبَّحَ**» در آیه‌ی شریفه فعل ماضی است امّا باتوجّه به فعل مضارع «**یُسَبِّحُ**» که در دیگر سُوَر مسبّحه (جمعه و تَغابُن) آمده، تسبیح موجودات از خداوند به همه‌ی زمان‌ها (گذشته، حال وآینده) تعمیم می‌یابد.

به طور کلّی عرفا و برخی از مفسّران، با استناد به آیه‌ی ٤٤ سوره‌ی إسراء که می‌فرماید «**وَ إِن مِن شَىۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِ وَلَكِن لَاتَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡ** = هیچ چیزی نیست مگر آنکه او را به پاکی می‌ستاید لیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید»، تسبیح آسمان‌ها و زمین و موجودات را از خداوند، زبانی (به زبان «قال») دانسته و گفته‌اند این تسبیحات به زبان خاصِّ آنهاست و هرکس حجاب‌های نفسانی را از گوش باطن خود بردارد، قطعاً صدای نیایش آنها را می‌شنود. ولی اگر تسبیح لفظی اشیاء و موجودات منظور می‌بود، قاعدتاً باید آیه‌ی شریفه می‌فرمود «لاتَسْمَعُونَ تَسْبِیحَهُمْ = نمی‌شنوید تسبیح آنان را» در صورتی‌که فرموده است «**لَاتَفۡقَهُونَ** = نمی‌فهمید».

از نظر ما این تسبیح، همان پیروی بی‌چون و چرا از قوانین تکوین خداست که از انسان‌ها گرفته تا سایر موجودات ــ حیوان و گیاه تا کُرات سماوی ــ همه را شامل می‌شود. به‌عبارت دیگر جهان خلقت به‌گونه‌ای تنظیم شده که خداوند را قدرتی بی‌نظیر و درست‌کار شمرده و می‌نمایاند. بر این پایه در اوّلین آیه‌ی سوره‌ی حدید در واقع می‌فرماید که جهان گواهِ منزّه بودن خدا از هرعیب و نقصی است و عزّت خداوند با حکمتش همراه است (به توضیح آیه‌ی ٤٤ سوره‌ی إسراء نگاه کنید).

(۲) لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىۡءٍ قَدِيرٌ .

« فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست؛ زنده می‌کند و می‌میراند و او بر همه چیز تواناست »،

پس از تنزیه خدا از هر عیب و نقص و کمبود (آیه‌ی قبل)، آیه‌ی شریفه جهت اثباتیِ أمر إلهی را بیان نموده می‌فرماید خدا به هرکاری تواناست و به‌ویژه حیات ومرگ موجودات را از خصوصیّات فعل إلهی می‌شمرد.

(۳) **هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ .**

« همو اوّل و آخِر و ظاهر و باطن و بر هر چیزی داناست »،

خدا «**أَوَّل**» است، یعنی قائم به ذاتی است که مقدّم بر همه‌ی موجودات است؛ و او «**آخِر**» است، یعنی همه‌ی موجودات در معرض فنا و دگرگونی‌هستند جُز ذات او (**كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ. وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَام** ـ رحمان/٢٦و٢٧). و خدا «**ظاهِر**» است، به دلالت اشیاء بر او و «**باطِن**» و نهان است، به کُنْهِ ذات. البتّه «**ظاهِر**» در قرآن به معنی «غالب» نیز آمده است (صف/١٤) ولی «**ظاهِر**» دربرابر «**باطِن**» بیشتر به معنی آشکار و نمایان می‌باشد؛ یا «**باطِن**» به معنای نزدیک به اشیاء در برابر غالب و قاهر بر آنهاست.

برخی آیه‌ی شریفه را دلیلی بر نظریّه‌ی «وحدت وجود» گرفته و گفته‌اند که اوّل و آخِر و ظاهر و باطن همه اوست. امّا مقطع آیه که می‌فرماید «**او بر همه چیز داناست**»، خدا را از اشیاء جدا ساخته و مرتبه‌ی آگاهی و احاطی خداوند را بر اشیاء می‌رساند. آورده‌اند که پیامبر^ص^ در دعا می‌گفت: « اَللّهُمَّ أنْتَ الأوّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَ أنْتَ الآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ وَ أنْتَ الظّاهِرُ فَلَيْسَ فَوقَكَ شَيْءٌ وَ أنْتَ البَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ = خدایا تو أوّلی و پیش از تو موجودی نیست و تو آخری و پس از تو چیزی نیست و تو ظاهری و کسی بر تو غالب نیست و تو باطنی و چیزی نزدیکتر از تو نیست» (تفسیر قرطبی/ج١٧/ص٢٣٦).

از سوی دیگر اگر قید زمان از آیه برداشته شود، «**أَوَّل**» بودن خدا به لحاظ مرتبه خواهد بود نه از نظر زمان، یعنی نمی‌توان گفت که خدا اوّل هستی بوده ولی امروز نیست! بلکه هم‌اکنون نیز خدا در«مرتبه‌ی» اوّل هستی است. همچنین «**آخِر**» بودن خدا را می‌توان بدین‌صورت درنظر گرفت که مرجع موجودات بوده و نظام عالم، به او منتهی می‌شود و همه‌ی علل و عوامل در او درهم می‌شکنند.

در عین‌حال آیه‌ی شریفه بر حدوث عالم و ظهور قیامت اشاره دارد. زیرا «**خدا اوّل است**»، مشعر بر آن است که زمانی فقط او بوده و سپس عالَم حادث شده است و «**خدا آخِر است**»، می‌رساند که سرانجام همه می‌میرند و فقط او می‌ماند. همچنین باید دانست که این صفات همه نسبی‌است، یعنی نسبت به خلق و غیرخدا فهمیده می‌شود و اگر خلقت را درنظر نگیریم؛ فقط اوست قائم به ذات اقدس خود و بس!

(٤) **هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۖ يَعۡلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا يَخۡرُجُ مِنۡهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعۡرُجُ فِيهَاۖ وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ .**

« **هموست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز** (دوره) **آفرید؛ آنگاه بر عرش** (تدبیر) **مستقرّ گشت؛ آنچه را در زمین فرو رود و آنچه را از آن برآید و هرآنچه را که از آسمان فرو افتد و آنچه را که در آن بالا رود** (همه را) **می‌داند و هرکجا باشید او با شماست و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست** »،

آیه‌ی شـریفه پس از ذکر صفات خدا (آیه‌ی قبل) به افعال او پرداخته و هویّت خداوند را در صفت و فعل ـ هر دو ـ نشان می‌دهد.

در مورد آفرینش آسمان‌ها و زمین در شش روز (یا شش دوره‌ی خلقت) قبلاً توضیح داده‌ایم (سجده/۵ و ق/۳۸) ومراد از «**عَرش**» مرکز فرماندهی عالم است و إستواء بر عرش دلالت بر اداره‌ی امور جهان پس از خلقت دارد. درحقیقت «**اِسْتَویٰ عَلَی الْعَرْش**» صفت فعل إلهی است، نه ذات او؛ بدین معنی‌که خداوند درمرحله‌ی عمل، جهان را از «**عرش**» اداره می‌کند و بر عالَم فرمانروایی دارد؛ همچون روح آدمی که ازطریق عرش وجود انسان، یعنی مغز او، سایر اعضاء را به فعّالیّت وا می‌دارد. از این‌رو متعاقباً از علم خدا به هرآنچه در زمین فرو می‌رود (انواع آب‌ها) و آنچه از آن خارج می‌شود (گیاهان، معادن، آتشفشان‌ها) و هرچه از آسمان فروافتد (برف و باران، اجرام آسمانی، امواج) و آنچه در آسمان صعود کند (گازها و غیره)، سخن می‌گوید و در مقطع آیه، به معیّت خدا با انسان و آگاهی او از اعمال آدمی، تصریح شده است.

(۵) **لَّهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ**.

« **فرمانروایی** (مطلق) **آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست و** (همه‌ی) **امور به سوی خدا بازگردانده می‌شوند** »،

بخش اوّل آیه (**لَهُ مُلْکُ السَّمواتِ وَ الأرْض**) همان است که در آغاز آیه‌ی دوّم سوره آمده است. امّا در آیه‌ی دوّم متعاقباً به امور تکوین پرداخته (**یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیر**) حال آنکه در مقطع آیه‌ی فوق (آیه‌ی۵) می‌فرماید سرانجام همه‌ی کارهای بندگان (داوری نهایی در مورد اعمال مردمان) به خدا بازمی‌گردد. آن مقدّمه، مناسب با هر دو نتیجه‌گیری در سوره است؛ زیرا تصرّف در امور تکوین و داوریِ نهایی عملکردِ بندگان، هر دو در شأن فرمانروای عالم می‌باشد. به دست می‌آید که ازجمله تکرارهای قرآن، همین نتیجه-گیری‌های متفاوت از یک مقدّمه‌ی مشترک است.

(۶) **يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِى ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِى ٱلَّيْلِۚ وَهُوَ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ**.

« **شب را در روز درمی‌آورَد و روز را در شب داخل کند؛ و او از اسرار سینه‌ها آگاه است** »،

واژه‌ی «**ذات**» در اینجا نه به معنی «ماهیّت» بلکه مؤنّث «ذِی» به معنی «صاحب و دارنده» می‌باشد. «**صُدُور** = سینه‌ها»؛ پس «**ذَاتِ الصُّدُورِ**= درون سینه‌ها» تعبیری از نیّات و منویّات قلبی و ضمیر نهفته‌ی آدمی می‌باشد که این تعبیر در سُوَر مختلف قرآن ازجمله آل‌عمران/۱۵٤، مائده/۷، انفال/٤۳، هود/۵، فاطر/۳۸، زُمَر/۷، شوری/۲٤، تغابن/٤ و مُلک/۱۳ آمده است.

در آیه‌ی فوق نیز بخش اوّل، مربوط به امور تکوین و مقطع آیه ـ هماهنگ با آیه‌ی قبل ـ به علم إلهی

از احوال بندگان و نیّات آنها اشـاره دارد. به عبارت دیگر می‌فرماید همان‌که شـب و روز را در عالم تکوین ـ طی سال ـ می‌گرداند، بر آشکار و نهان بندگانش واقف است. واژه‌ی «**یُولِجُ**» در آیه‌ی شریفه از مصدر «إیلاج» به معنی «داخل کردن» است و در بیان کم و زیاد شدن شب و روز بنا به فصول می‌باشد. به دست می‌آید که این امور که با احوال انسان نیز تطبیق دارد، نه نشأت یافته از طبیعت مادّه، بلکه محصول هدایت و برنامه‌ریزی از منبع دیگری است. زیرا خواصّ اشیاء معمولاً معکوس نمی‌شود (مثلاً آتش همواره سوزان است و هیچ‌گاه خنک کننده نیست) و بنابراین کم و زیاد شدن شب و روز در نهاد طبیعت نبوده، بلکه تدبیر عاملی فوق و خارج از طبیعت بوده است.

بخش دوّم

(دعوت مردمان به ایمان و إنفاق)

(۷) **ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَ رَسُولِهِۦ وَ أَنفِقُواْ مِمَّا جَعَلَكُم مُّسۡتَخۡلَفِينَ فِيهِۖ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَ أَنفَقُواْ لَهُمۡ أَجۡرٞ كَبِيرٞ.**

« (ای مؤمنان!) **به خدا و پیامبرش ایمان آورید و از آنچه** (خداوند) **شما را در** (برخورداری از) **آن جانشین** (دیگران) **ساخته، انفاق کنید! پس برای کسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کنند، پاداشی بزرگ است** »،

«**ایمان**» مثل سایر خصوصیّات انسانی، در معرض نقصان و افزایش است و می‌تواند ـ با تلاش‌های آدمی در مسیر کمالیّه ـ به درجات اعلا برسد؛ چنانکه در قرآن از تشویق مسلمان‌ها به ازدیاد ایمان سخن رفته و می‌فرماید «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ آمِنُواْ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ** = ای کسانی‌که ایمان آوردید به خدا و رسول او ایمان آورید» (نساء/۱۳۶).

در آیه‌ی فوق از مجاهده‌ی مؤمنان برای ترقّیات ایمانی، بر مبنای «انفاق» گفتگو شده و در پی آیات قبل در وصف خداوند از نظر صفات و افعال (جمعاً با شش «**هُوَ**») می‌فرماید به چنین خدایی ـ با آن صفات و افعال ـ ایمان آورید و رسولش را پذیرا باشید؛ و متعاقباً به انفاق در راه خدا (که اگر خالصانه باشد نشانه‌ی ایمان واقعی به اوست) سفارش می‌کند. نحوه‌ی بیان به طرز جالبی تشویقی است. می‌فرماید «از آنچه خدا جانشینتان کرده» بدهید («**مُسْتَخْلَفِينَ**» جمع «مُستَخْلَف» به معنی «کسی‌که به عنوان جانشین گمارده شده است»). یعنی ای کسی‌که سخت به مالت چسبیده‌ای! همان‌طورکه این‌مال قبل از تو در دست دیگری بوده و تو جانشین او شده‌ای، بعداز تو هم به دست غیر می‌رسد، پس مردّد نباش انفاق کن! ومی‌فرماید انفاق توأم با ایمان «**أجْر كبير**» دارد. ضمناً آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که «انسان‌ها» همواره جانشین یکدیگرند (وهیچ انسانی «جانشین خدا» نمی‌شود ـ بقره/ توضیح آیه‌ی ۳۰).

(۸) **وَ مَا لَكُمۡ لَا تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَ ٱلرَّسُولُ يَدۡعُوكُمۡ لِتُؤۡمِنُواْ بِرَبِّكُمۡ وَ قَدۡ أَخَذَ مِيثَٰقَكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ.**

« و چیست شما را که به خدا ایمان نمی‌آورید؟! درحالی‌که پیامبر شما را به ایمان به خداوندتان فرا می‌خوانَد و به تحقیق از شما پیمان گرفت؛ اگر مؤمن باشید »،

آیه‌ی قبل خطاب به مؤمنان بود و در اینجا لحن آیه نشان می‌دهد که خطاب به مردم ضعیف إیمان و منافق است. منافقینی‌که رسول‌خدا در میانشان بوده و پیمان پیروی و یاری از ایشان گرفته بود. می‌فرماید چرا اگر مؤمن‌اید منافقانه رفتار می‌کنید و از چه روی خالصانه به خدایتان ایمان نمی‌آورید؟!

شایان توجّه این‌که «**میثاق** = پیمان» که در اینجا ذکرش رفته از نظر ما همان پیمانی است که با أدای شهادتین، در ورود به مسلمانی برقرار می‌شود. امّا برخی مفسّران گفته‌اندکه این پیمان اشاره به میثاق «**أَلَست**» (اعراف/۱۷۲ و یس/٦١ و ٦٠) دارد که چندان با سیاق آیه هماهنگ نیست.

(۹) **هُوَ ٱلَّذِی یُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦٓ ءَایَٰتِۭ بَیِّنَٰتٖ لِّیُخۡرِجَکُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ بِکُمۡ لَرَءُوفٞ رَّحِیمٞ.**

« **هموست که بر بنده‌ی خود آیات روشنگر فرو می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌ها**(ی جهل و شرک) **به سوی نور** (روشنایی توحید) **بَرَد و همانا خدا نسبت به شما رئوف و مهربان است** »،

«**آیاتٍ بَیّنات**» در آیه‌ی شریفه، اشاره به آیات روشنگر قرآن مجید دارد و لفظ «**بَیِّنات**» نشان می‌دهد که پیامبر[ص] (قرآن) دعوت به ایمان کورانه نکرده، بلکه دلایل روشن آورده است. یعنی دلالت‌های روشن از سوی رسول ـ به وحی إلهی ـ عرضه می‌شود، با این هدف که انسان را از انحرافات فکری واخلاقی نجات بخشد و به عالم آگاهی و هشیاری بَرَد؛ و این نشانه‌ی رأفت و مهربانی خدا نسبت به بندگان است (انعام/۱۲۲).

(۱۰) **وَمَا لَکُمۡ أَلَّا تُنفِقُواْ فِی سَبِیلِ ٱللَّهِ وَلِلَّهِ مِیرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ لَا یَسۡتَوِی مِنکُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِکَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِینَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَکُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِیرٞ.**

«**و شما را چه شده است که در راه خدا انفاق نمی‌کنید؟! و** (حال آنکه) **میراث آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست؛ کسانی از شما که پیش از فتح** (مکّه) **انفاق کرده و جنگیدند** (با بقیّه) **یکسان نیستند** (بلکه) **آنها مرتبه‌شان از کسانی که پس از پیروزی انفاق کرده و جنگیدند، بالاتر است؛ وخداوند همگی‌شان را وعده‌ی** (پاداش) **بس نیکو بخشیده و خدا از آنچه می‌کنید با خبر است** »،

بخش اوّل آیه در تعقیب سخن با منافقین است وواژه‌ی «**ما لَکُمْ** = چیست شمارا» در آغاز آیه با آیه‌ی ۸ مشترک است. می‌فرماید هر مالی دست شما انسان‌ها است از خدا رسیده و عاقبت هم به خدا بازمی‌گردد، پس تا دیر نشده از آنچه روزی آن را ازدست می‌دهید، در راه خدا انفاق کنید.

بخش بعدی آیه به انفاق مؤمنان پرداخته و فضل تقدّم در شتافتن به سوی انفاق و جهاد را مورد تأکید قرار داده است. شایان توجّه است که واژه‌ی «إنفاق» پیش از «جهاد» آمده، چنانکه فرموده «**جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنفُسِكُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰه** = با مال‌ها و جان‌هایتان در راه خدا جهاد کنید» (توبه/٤١) و بدیهی است درجه‌ی کسانی که به هنگام نیاز و در تنگنا به یاری شتافتند از کسانی که در دوران گشایش به این کار دست زدند،

نزد خدا بالاتر باشد. هرچند خدا همگی را وعده‌ی نیکوتری (از منافع دنیا) بخشیده و البتّه انفاق در راه خدا، همه گونه سرمایه‌گذاری را به نفع افراد و جامعه و پیشبرد اهداف معنوی، شامل می‌شود. مقطع آیه کنایه از آن است که خدا از اعمال همگان با خبر بوده و می‌داند چه کسانی با اخلاص و چه کسانی از سر ریا و جلوه‌گری‌ها انفاق می‌کنند. درباره‌ی «**فَتْح**» که در آیه‌ی شریفه آمده دو قول است: کسانی آن را **فتح مکّه** دانسته‌اند به دلیل (**إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْح**) و دیگران آن را **صُلح حُدَیبیه** می‌دانند به دلیل (**إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا**) و به نظر ما قول أخیر قوی‌تر است زیرا نوشته‌اند که سوره‌ی نصر (**إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْح**) پس از سوره‌ی حدید نازل شده است. در عین‌حال برداشت کلّی از آیه را نباید فراموش کرد که در هر دورانی صادق است.

(۱۱) **مَن ذَا ٱلَّذِي يُقْرِضُ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥ وَ لَهُۥٓ أَجْرٌ كَرِيمٌ** .

« **کیست آنکه به خدا وامی نیکو دهد تا خدا برای او دو چندان گرداند و همو را پاداشی کریمانه باشد** »،

از «إنفاق» به قرض دادن به خدا تعبیر شده و مُراد از «**قَرض الحَسَنه**» در آیه‌ی شریفه، همان انفاق در راه خداست که «دو چندان بودنش» را باید از خدا گرفت. بنابراین می‌توان از خدا ربا گرفت، امّا نه از انسان‌ها! نشان می‌دهد که یکی از نزدیکترین راه‌های تقرّب به خدا خدمت به خلق و رفع نیاز مردم است.

بخش سوّم

(مؤمنان و منافقان در عرصه‌ی آخرت)

(۱۲) يَوْمَ تَرَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ يَسْعَىٰ نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَٰنِهِم بُشْرَىٰكُمُ ٱلْيَوْمَ جَنَّٰتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ .

« **روزی که مردان و زنان مؤمن را می‌بینی که نورشان پیشاپیش و در جانب راستشان، شتابان است** (خطابشان کنند) **امروز شما را به باغستان‌هایی که نهرها از زیر** (درختان)**اش جاری است و جاودانه در آنها بسربرید، بشارت باد! این همان کامیابی بزرگ است** »،

در آیات قبل سخن از مؤمنان انفاقگری بود که به خدا وام نیکو می‌دهند و در راه او دست به جهاد و جانبازی می‌زنند و همچنین در آیه‌ی ۸ سوره به منافقان اشاره داشت که از ایمان صادقانه به دورند. با توجّه به این مقدّمات طی آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، به آثار اُخروی رفتار دو دسته پرداخته است.

می‌فرماید روزی (قیامت) خواهد آمد کـه مؤمنان ـ أعمّ از مرد و زن ـ با نوری در پیشاپیش و جانبِ راستشان ظهورکرده و با آن نور به سوی بهشت هدایت می‌شوند. تصریح به نور در جانب راست می‌رساند که آیه‌ی شریفه به «**أصحاب یَمین**» (واقعه/۷و۸) اشاره دارد. أمّا آن نور چیست و از کجا آمده است؟ به نظر می‌رسد که همان عبادات، اخلاص ها، انفاق‌ها و به طورکلّی نیّات خیر و اعمال صالح است که ذخیره‌ی نور در آدمی می‌شود و آن ذخیره (که در این دنیا نیز تا حدودی در سیمای مؤمنان مشاهده می‌شود)، در آخرت به ظهورِ کامل می‌رسد و انسان مؤمن را به سوی بهشت رهنمون می‌گردد. به عبارت دیگر، اعمال آدمی ـ به گفته‌ی انبیاء ـ باطن دارد، یعنی آثاری به بار می‌آورد که در روح انسان أثر می‌گذارد. اثر اعمال مؤمن این است که در قیامت نورانی ظهور می‌کند و با نورش به سوی بهشت می‌رود. و احتمالاً از تعبیر تابیدن نور به «**سعی**»، منظور این است که مؤمنان در آخرت شتابان به سوی درجاتی از بهشت که خداوند برای آنها معیّن داشته، خواهند رفت.

(۱۳) يَوْمَ يَقُولُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱنظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُّورِكُمْ قِيلَ ٱرْجِعُوا۟ وَرَآءَكُمْ فَٱلْتَمِسُوا۟ نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُۥ بَابٌۢ بَاطِنُهُۥ فِيهِ ٱلرَّحْمَةُ وَظَٰهِرُهُۥ مِن قِبَلِهِ ٱلْعَذَابُ .

« **روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان گویند: بر ما نظر افکنید تا از نورتان روشنایی گیریم؛ گویند: به پشت سرتان بازگردید و درخواست نور کنید؛ آنگاه میانشان دیواری زده می‌شود که آن را دری باشد؛ درونش در آن، رحمت و برونش از پیش رو عذاب است** »،

یعنی آن انسان منافقی که عمری را در دنیا با حیله و مکر گذرانده و همواره در زندگانی به لحاظ درونی در ظلمت بوده، محیط اُخروی‌اش ظلمانی است و در آنجا به ناچار ـ چون نور مؤمنان را از دور می‌بیند ـ طلب نور و مساعدت از آنها می‌کند.

پاسخ مؤمنان ـ بنا بر قولی ـ این است که باید آن نور را با ایمان و اعمال صالح، از دنیا با خود می‌آوردید، اینجا به کسی نور نمی‌دهند بلکه هرکس با سرمایه‌ای که از پیش با خود آورده، روبروست.

بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که مؤمنان طی ایجاد دیوار یا حائلی، از منافقان جدا می‌شوند. البتّه در دنیا نیز مؤمنان و منافقان هرچند به ظاهر اختلاط با یکدیگر داشتند، ولی به لحاظ روحی از هم جدا بودند زیرا دیوار بلند و نامرئی اعتقادی، میانشان جدایی می‌افکند. امّا آن دیوار نامرئی دنیوی در آخرت عینیّت می‌یابد و ـ بنا به آیه ـ دیوار یا حائل مزبور اُخروی، به صورت فضایی است که درونش رحمت است و مؤمنان را دربر می‌گیرد و بیرونش ـ محیط عذاب و گرفتاری ـ که قرارگاه منافقان می‌باشد.

البتّه توصیفات فوق در شرائطی است که تکلیف‌ها در محکمه‌ی قیامت روشن شده و «مؤمن» و «منافق» هریک راهی مأوای اُخروی خویش‌اند.

(١٤) يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ ۖ قَالُواْ بَلَىٰ وَلَٰكِنَّكُمْ فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَٱرْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ ٱلْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَآءَ أَمْرُ ٱللَّهِ وَغَرَّكُم بِٱللَّهِ ٱلْغَرُورُ.

« (منافقان) **آنان** (مؤمنان) **را ندا دهند: آیا ما با شما نبودیم؟ گویند: آری؛ ولی شما خود را به فتنه افکندید و به انتظار** (حوادث بد برای مؤمنان) **نشستید و** (درباره‌ی خدا و حقّانیّت پیامبرش) **شکّ و شبهه آوردید و آرزوها فریبتان داد تا فرمان خدا** (بر مرگتان) **دررسید و آن** (شیطان) **فریبنده شما را به** (نجات از عذاب) **خدا فریب داد** »،

منافقان در دنیا معمولاً خود را مؤمنان قلمداد می‌کنند؛ از این‌رو با مشاهده‌ی واکنش منفی مؤمنان نسبت به درخواست‌هایشان در آخرت فریاد برمی‌آورند که آیا ما در دنیا با شما نبودیم؟ (پس در اینجا هم بیایید همواره با هم باشیم). پاسخ مؤمنان در اینجا این است که آری در دنیا ظاهراً چنین بود ولی به لحاظ باطنی، در همان دنیا نیز ما از هم جدا بودیم (و اکنون به عالم ظهور باطن‌ها رسیده‌ایم). سپس آیه‌ی شریفه وجوه افتراق «ایمان» از «نفاق» را از زبان مؤمنان ذکر می‌کند و به طور کلّی چهار وجهِ عمده برای نفاقِ مردمان بیان می‌دارد: **(۱)** «**فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ**» با خود صادق نبودن، عقل را با دلایل نفسانی کنار زدن و سوی خودفریبی رفتن **(۲)** و **(۳)** «**تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ**» فرصت طلبی، حساب خود را با خویشتن یکسره نکردن، امید به شکست در جبهه‌ی ایمانی داشتن و همواره در شکّ‌ها و تردیدها بسربردن و **(۴)** «**غَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ**» فریب آرزوهای دور و دراز را خوردن. می‌فرماید با چنین آمادگی درونی «**غَرَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُور**» شیطان بر آدمی مسلّط شده او را در مورد کیفر خدا و واقعیّات هستی می‌فریبد تا مغبون و دست خالی به پایان عمر می‌رسد («**تَرَبَّصْتُمْ** = انتظار کشیدید»؛ «**اِرْتَبْتُمْ**= شک کردید»؛ «**غَرَّتْ** = فریب داد»؛ «**غَرُورُ** = فریبنده، فریبکار»).

(۱۵) فَٱلۡيَوۡمَ لَا يُؤۡخَذُ مِنكُمۡ فِدۡيَةٞ وَلَا مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ مَأۡوَىٰكُمُ ٱلنَّارُۖ هِيَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ.

« پس امروز از شما و از کسانی‌که کفر ورزیدند هیچ عوضی پذیرفته نمی‌شود؛ جایگاهتان دوزخ است؛ همان مولای شما است و بد سرانجامی است »،

یعنی اینجا (عالم آخرت) دنیا نیست که بتوان رشوه‌ای پرداخت یا با پرداخت جریمه‌ای خلاص شد؛ بلکه عالم کیفر و رسیدن به عواقب کامل عملکرد دنیوی است. چنانکه فرموده است: «**وَ اتَّقُوا يَوْمًا لاتَجْزِى نَفْسٌ عَن نَفْسٍ شَيْئًا وَ لايُقْبَلُ مِنْهَا شَفاعَةٌ وَ لايُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ** = و بترسید از روزی‌که هیچ‌کس بلاگردان دیگری نشود و هیچ شفاعتی پذیرفته نگردد و مجازات هیچ‌کس بازخرید نشود و کسی هم مددکار گناهکاران نباشد» (بقره/٤٨). شایان توجّه آنکه واژه‌ی «**مَصِير**» از ریشه‌ی «صَيْرُورَة» به معنی «شدن، گردیدن، متحوّل گشتن» آمده؛ پس «**بِئْسَ الْمَصِير**» شاید به این نکته هم اشاره دارد که آدمی با اصرار بر گناه، تدریجاً ذاتی دوزخی پیدا می‌کند و «**مَصِيرٌ**» در اصل به عنوان اسم مکان، جایگاهی است که انسان با آن تحوّل تدریجی ذات، به آنجا می‌رسد.

در مورد واژه‌ی «**مَوْلَاكُمْ**» برخی آن‌را به معنای «**أوْلَى بِكُمْ**» = سزاوارتر به شما است» گرفته‌اند و بعضی به معنای «**ناصِرُكُمْ** = یاور شما است» که معنای استهزائی دارد.

بخش چهارم

(دعوت مؤمنان به افزایش ایمان و بشارت به سعادت اُخروی)

(١٦) **أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلْحَقِّ وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ ٱلْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ .**

« **آیا زمان آن نرسیده که دل‌های مؤمنان به یاد خدا و کلام حقّی که نازل گشته خاضع گردد؟ و مانند کسانی نباشند که پیش از این به آنها کتاب داده شد و زمان بر آنها طولانی گشت و دل‌هاشان** (دربرابر حقّ) **سخت شد و بسیاری از آنها فاسقند؟** »،

قبلاً مؤمنان را تشویق فرمود که ایمان‌ها را محکم داشته در راه خدا به انفاق و جهاد برخیزند. اینک، پس از مروری بر سرانجام منافقان (آیات قبل) مجدّداً ـ در بخش اوّل آیه ـ روی به سوی مؤمنـان آورده صمیمانه می‌پرسد که آیا وقت آن نرسیده که تردیدها را کنار گذاشته و واقعاً دربرابر خدا و آیات او خالص گردند؟

در بخش بعدی آیه تعریضی به اهل کتاب دارد. درمورد «**طَالَ عَلَيْهِمُ الأَمَدُ** = روزگارشان دراز شد» گفته‌اند که منظور، فاصله پیداکردن اهل کتاب با پیامبران مُرسَلشان بوده است. می‌فرماید اهل کتاب با گذشت زمان و فاصله گرفتن از پیامبرانشان، به تدریج از حقایق دینی خود دور شده، آن تربیت دینی را که لازم است زیربنای مَشی آدمی در زندگانی قرار گیرد، ازدست دادند و دلهاشان در پذیرش حقّ سخت شد به طوری‌که هر کاری را برای دستیابی به مواهب دنیا مباح می‌شمردند. البتّه از مقطع آیه استفاده می‌شود که مقصود نه تمامی اهل کتاب، بلکه اکثریّتشان بوده است. زیرا می‌فرماید «**كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ** = بسیاری از آنها منحرف از حق‌اند». امّا در سوره‌ی بقره وصف را ترقّی داده و از سخت دلی اهل کتاب در برابر رهنمودهای دینی، با تأکید بیشتری سخن گفته است؛ می‌فرماید «**ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِن بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاء وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ** = پس از این دلهایتان سخت شد به مانند سنگ؛ یا (حتّی) سخت تر از سنگ، زیرا از بعضی سنگ‌ها جوی‌ها بشکافد و برخی دو پاره گردد و آب از آنها سرزند و بعضی از هراس دربرابر خدا فرو افتد» (بقره/٧٤). به قول شاعر:

دلی کز نور معنی نیسـت روشـن　　مخوانش دل که آن سنگ است و آهن
دلـی کز گـرد غفلت زنـگ دارد　　از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد

بدین‌ترتیب شایان توجّه است که در سوره‌ی مدنی حدید ـ با توجّه به محیط انسانی مدینه که کلّاً از مؤمنان، منافقان و اهل کتاب تشکیل شده بود ـ آیات سوره نیز درباره‌ی سه گروه مزبور سخن گفته است.

البتّه در زمان نزول آیات سوره حدود ۱۵۰۰ سال از ظهور موسی (ع) و قریب ۵۰۰ سال از ظهور عیسی (ع) می‌گذشت و مسلمان‌ها اکنون ۱٤۰۰ سال با پیامبرخاتم (ص) فاصله دارند. پس انحراف اهل کتاب، بیشتر از زمانی بوده که برخی حقایق دینی‌شان با گذر زمان گم شد. ولی انحراف ما مسلمان‌ها ـ که تعالیم پیامبرمان همچنان محفوظ مانده ـ در نتیجه‌ی عدم رجوع و تدبّر در کتاب خدا است. خداوند تذکّر می‌دهد که اگر اهل کتاب از نظر زمانی با حقایق دینی‌شان فاصله گرفتند، مسلمان‌ها به لحاظ فرهنگی وایمانی ـ با در اختیار داشتن مأخذ اصلی دینی خود (قرآن) ـ نباید چنین باشند (و اگر بودند، البتّه بسی أسفبارتر است).

(۱۷) اِعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يُحْيِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلْأٓيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ .

« بدانید که خدا زمین را پس‌از مرگش زنده می‌کند؛ همانا ما آیات را بر شما روشن گرداندیم باشد که خردوری کنید »،

یعنی همگان بدانند همان خدایی که زمین را پس از مرگش در زمستان، آن‌چنان با طراوت در بهار زنده می‌کند، دل‌های مرده را هم می‌تواند حیات ببخشد، پس با تعقّل درآیات خدا ـ چه تکوینی و چه تشریعی ـ می‌توان به اصلاح قلب (مرکز احساس و وجدان آدمی) پرداخت و به حیات جدید رسید.

(۱۸) إِنَّ ٱلْمُصَّدِّقِينَ وَٱلْمُصَّدِّقَاتِ وَأَقْرَضُواْ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ .

« بی‌گمان مردان و زنان انفاقگر و آنانکه به خدا وامی نیکو دادند دو چندانشان داده شود و برایشان پاداشی ارجمند است »،

یعنی وقتی دل انسان به یاد خدا نرم شد، باید به دستگیری مستمندان و مردم محتاج و آرمان‌های إلهی اهتمام ورزد و در این زمینه‌ها هزینه کند. واژه‌ی «**مُصَّدِّقِين**» در آیه‌ی شریفه در اصل «مُتَصَدِّقِين» به معنی «تصدّق دهندگان» بوده است. همچنین «**قَرْضًا حَسَنًا**» دراینجا نه به معنی وام بدون ربا، بلکه به معنی کمک وهزینه‌ی بی‌چشم‌داشت در راه خداست که به مثابه‌ی وامی به خداوند با بازپرداخت بیشتر از جانب او محسوب شده است.

«**أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا**، وام نیکو به خداوند» با بیان دیگر در بقره/۲٤۵، مائده/۱۲، تغابن/۱۷ و مُزَّمِّل/۲۰، آمده است. در اینجا اگر گفته شود چرا فعل «**أَقْرَضُوا**» به اسم «**مُصَّدِّقَات**» عطف شده است؟ باید گفت که حرف الف و لام در «**اَلْمُصَّدِّقِينَ** و **اَلْمُصَّدِّقَاتِ**» به معنی اَلّذِینَ است گویی آیه فرموده است: «إنَّ الَّذِینَ اصَّدَّقُوا وَ أَقرَضوا الله ... = کسانی‌که صدقه دادند (از مرد و زن) و وام نیکو به خدا دادند ... »

(۱۹) وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَ ۖ وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ ۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ .

« و کسانی‌که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند، آنها همان راستی‌پیشگانند و گواهان نزد خداوندشان باشند؛ ایشان‌راست اجر و نورشان؛ و کسانی‌که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کردند، آنها یاران دوزخند »،

«**صِدِّیقون**» جمع «صِدِّیق» به معنی «راستگو و راست کردار»؛ «**أصحاب جَحِیم** = دوزخیان». خطاب آیه همگانی است ولی کنایه‌ای (لطیف) به اهل کتاب دارد. می‌فرماید راست‌گویان واقعی در ایمان به خدا، کسانی‌اند که به همه‌ی پیامبران إلهی و دین واحد او که در اسلام تکمیل و تدوین یافته است، ایمان بیاورند و اینان «گواهان» نزد خدا خواهند بود و آیه‌ی۸۳ سوره‌ی مائده واژه‌ی «گواهان» را در این مضمون تفسیر می‌کند که درباره‌ی مسیحیان مخلص می‌فرماید: «**وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِين** = آنگاه که آیات نازل شده بر پیامبر را بشنوند، می‌بینی که ـ بر اثر شناخت حقیقت ـ دیدگانشان پر از اشک می‌شود و گویند: خدایا باور داریم؛ ما را در زمره‌ی گواهی دهندگان (بر صدق این نبوّت) به شمار آور». می‌فرماید این‌گونه افراد پاداش و نورشان ـ که با آن در قیامت سوی بهشت می‌روند ـ (آیه‌ی ۱۲) نزد خدا محفوظ است.

(۲۰) **اِعْلَمُوٓاْ أَنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرُۢ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِى ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَوْلَٰدِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ ٱلْكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَٰمًا وَفِى ٱلْءَاخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنٌ وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلْغُرُورِ.**

« **آگاه باشید که زندگی دنیا جُز بازیگری و سرگرمی و آرایش و تفاخر بین شما و افزون‌طلبی در اموال و اولاد** (چیزی) **نیست؛ همچون بارانی که رُستنی آن زارعان را به شگفت آورَد، سپس** (آن کِشت) **خشک شود و آن را زرد می‌بینی، آنگاه ریز ریز** (و خاشاک) **گردد؛ و در آخرت** (دنیاپرستان را) **عذابی شدید و** (مؤمنان را) **آمرزش و خشنودی خداست و زندگی دنیا جُز کالای فریبنده نیست** »،

در آیات گذشته مؤمنان طرف خطاب بودند و تأکید بر اینکه خود را در برابر خدا و ایمانِ به او خالص گردانند. در آیه‌ی فوق ابتدا می‌فرماید بدانید زندگی این دنیا «ظاهرش»، جُز بازی و سرگرمی و زینت‌ها و افتخار به اموال و اولاد، چیزی نیست که آدمی در سنین مختلف عمر به تناسب می‌طلبد و در پی آنها تلاش می‌کند. این به ظاهر، زندگی دنیاست، پول، تفریحات، مقامات، اموال، اولاد و غیره که بیشتر مردم به آنها مشغولند و از دنیا فقط همین امور را می‌شناسند (**يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** ـ روم/۷).

بخش بعدی آیه تمثیلی از زندگی ظاهری دنیاست؛ می‌فرماید همچون بارانی است که می‌بارد و کِشت و محصول و امید و شوقی به بارمی‌آورد، ولی دیری نمی‌پاید که باغستان به خزان رسیده وآن شاخسارهای محصول‌آفرین، زرد و خشک و متلاشی می‌گردد. یعنی از آن امور ظاهری دنیا (ثروت، مُکنت، زیبایی، سرمستی‌ها و ...) چیزی باقی نمی‌ماند؛ همه را شخص می‌گذارد و می‌رود. شایان توجّه این‌که در این بخش از آیه واژه‌ی «**کُفّار**» جمع «کافِر» به معنی اصلیِ لغت «پوشنده» به کار رفته که اصطلاحاً از آن به کشاورز ـ که دانه‌ها را در خاک می‌پوشاند (می‌کارَد) ـ تعبیر می‌شود و «کافر» از نقطه نظر دینی، کسی است که حقیقت را «دانسته» می‌پوشاند.

بخش آخرینِ آیه به سرانجام زندگی ظاهری دنیا اشاره دارد. می‌فرماید ظاهر دنیا، جُز فریب و وعده‌های کاذب شیطان چیزی نیست و انسان در پایان، دو سرانجام بیشتر ندارد: یا کسی بوده که مستغرق در جاذبه‌های ظاهر شده و هیچ قدمی در راه خیر در فرصت عمر برنداشته که عذاب خدا در انتظار اوست و یا نه، او فردی مؤمن به خداوند و توشه‌بردار از هدایت‌های إلهی در اِرتقاءِ ایمان و اعمال صالح بوده که به رحمت وخشنودی خدا می‌پیوندد.

مفهوم آیه در سُوَر متعدّد قرآن ازجمله انعام/۳۲ و عنکبوت/٦٤ آمده است

(۲۱) سَابِقُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا كَعَرۡضِ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ أُعِدَّتۡ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ .

« (ای مردم) **به سوی آمرزشی از خداوندتان و بهشتی که وسعت آن همچون پهنای آسمان و زمین است ـ و برای مؤمنان به خدا و پیامبرانش آماده شده ـ بشتابید؛ این فضل خداست که به هرکه خواهد** (و لایق بیند) **می‌دهد و خدا را بخشایشی بزرگ است** »،

به دنبال آیه‌ی قبل در تحلیل زندگی دنیا و اشاره به سرانجامش، در آیه‌ی فوق خداوند نصیحت می‌کند. می‌فرماید ای مردم مستغرق در ظاهر دنیا نشوید. جاذبه‌های ظواهر شما را به جایی نبرند که آنها را «اصل» بدانید. ظواهر دنیا فقط ابزار است، ابزاری که باید موجب شود مردمان ـ مهم‌تر و کامل‌ترـ به باطن زندگی روی آورند و در طریق فلسفه‌ی خلقت، با ایمان به خدا و درک هدایت پیامبران، به معارف هستی برسند و به اعمال صالح بپردازند. این راهی است که به بهشت و فضل خدا منتهی می‌شود. فضل خدا بزرگ است، ولی فقط مستحقّان را شامل می‌شود. استفاده‌ی ابزاری از ظواهر و پرداختن به «باطن» مقصود حقیقی از زندگی دنیا است که افراد را به آن استحقاق مطلوب می‌رساند. دو نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه منظور از «**سبقت**» در آیه‌ی شریفه در واقع همان «شتاب» است و مقصود زورآزمایی مؤمنان با یکدگر نیست.

دوّم آنکه واژه‌ی «**عَرض**» در آیه، به مفهوم هندسی در برابر «طول» به کار نرفته بلکه به مفهوم وسعت و بی‌کرانگی آمده است.

(۲۲) مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مِّن قَبۡلِ أَن نَّبۡرَأَهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ .

« **هیچ آسیبی در زمین و نه در نفوستان** (به شما) **نمی‌رسد، مگر آنکه ـ پیش از آنکه پدیدش آوریم ـ در کتابی** (ثبت) **است؛ همانا این بر خدا آسان است** »،

یعنی در این زندگی دنیا مصیبت‌هایی نیز به انسان می‌رسد. حوادث ناخوشایند هست. أمّا وقوع این حوادث

به خاطر این نیست که دائره‌ی امور از دست خدا خارج شده است! چنانکه برخی عوام گاهی می‌گویند «دیگر خدا هم نمی‌داند چکار می‌کند»! بلکه همه‌ی رویدادها بر طبق برنامه‌ی قبلی و در کتاب حوادث عالم ثبت شده است. بر خالق و برنامه‌ریز عالم ترتیب حوادث مشکل نیست، بلکه این ما هستیم که از پیش‌بینی حوادث قبل از وقوع عاجزیم. همچنین چه بسا در برخی حوادث (و شاید اکثر آنها) مشکل و یا غفلتی از ما سر زده باشد که بی‌توجّه به آن، شکوه به خدا یعنی خالق کائنات می‌بریم!

(۲۳) لِكَيْلَا تَأْسَوْاْ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُواْ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ ۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ .

« **تا بر آنچه از دستتان رفته اندوه مخورید و به آنچه شما را عطا کرده شاد** (و سرمست) **نشوید؛ و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد** »،

بنابراین نه باید از حوادث بد به کلّی مأیوس و درهم شکسته شد و نه به قول معروف از «خوش‌شانسی‌ها» بر طبل شادی کوفت و از خود بیخود گردید! به عبارت دیگر یأس انسان از بدِ روزگار و بخل‌ورزی و فخرفروشی نسبت به موقعیّت‌های مطلوبی که می‌یابد، هر دو خطاست. چنانکه از علی(ع) روایت شده که فرمود: «اَلزُّهدُ کُلُّهُ بَیْنَ کَلِمَتَیْنِ مِنَ الْقُرْآنِ : قَالَ اللهُ سُبْحَانَهُ : **لِکَیْلاتَأسَوْا عَلَی مَا فَاتَکُمْ، وَ لاتَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ** = تمام زهد در میان این دو گفته‌ی قرآن است، خدای سبحان فرموده: بر آنچه که ازدستتان رفته اندوهگین نشوید و به آنچه که به شما داده شده شادمان نگردید» (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره‌ی ٤٣٩).

هرچند مقطع آیه تیغ حمله را متوجّه حالت دوّم ساخته و آن‌کس را که در نتیجه‌ی مال و اموال خودپسند و فخرفروش شده تخطئه می‌کند، چنانکه در آیه‌ی بعد نیز ادامه می‌دهد:

(٢٤) ٱلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلْبُخْلِ ۗ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ .

« **همآنان که بخل ورزند و مردمان را به بخل فراخوانند؛ و هرکه** (از انفاق و بندگی خدا) **رویگرداند، پس همانا خدا بی‌نیاز و ستوده است** »،

آیه‌ی شریفه از بخل آنانکه دیگران را هم به بخل‌ورزی سفارش می‌کنند و **مَنّاعًا لِلْخَیْر** می‌شوند و همچنین از رویگرداندن مردم از انفاق سخن می‌گوید و خدا را ذاتاً بی‌نیاز و ستوده (درخور ستایش) معرّفی می‌کند. آری، خدا ذاتاً بی‌نیاز و ستوده است، و این ماییم که باید به فکر خود باشیم و نصایح را ـ در جهت ارتقاءِ روحی خود ـ به کار بندیم.

بخش پنجم

(ارسال رُسُل و دعوت مردم برای قیام به عدالت)

(۲۵) لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِٱلْبَيِّنَاتِ وَ أَنزَلْنَا مَعَهُمُ ٱلْكِتَابَ وَ ٱلْمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلْقِسْطِ وَ أَنزَلْنَا ٱلْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥ وَ رُسُلَهُۥ بِٱلْغَيْبِ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ.

« **همانا** (ما) **پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان** (وسیله‌ی سنجش حقّ از باطل) **نازل کردیم تا مردم به عدالت قیام کنند؛ و آهن را ـ که در آن قدرتِ سخت و منافعی برای مردم است ـ فروفرستادیم؛ تا خداوند در نهان بداند که چه کس** (دین) **او و رسولانش را** (در عالم شهود) **یاری می‌کند؛ همانا خدا نیرومند و شکست‌ناپذیر است** »،

در آیات پیشین سخن از ایمان به خدا و رسولانش رفته بود (آیات ۲۱ و۱۹) و در اینجا به حکمت إلهی درباره‌ی فلسفه‌ی ارسال رُسُل اشاره شده است. ابتدا می‌فرماید پیامبران با «**بَيِّنات** = دلایل روشن» آمدند؛ یعنی سخن و پیامشان عاری از رمزگویی و در اساس، قابل فهم و با دلایل روشن همراه بوده است.

سپس از «**نزول کتاب و میزان**» با پیامبران سخن آورده که در اینجا **اوّلاً** روشن است که بنا به لفظ «**پیامبران**» منظور از «**کتاب**» جمیع کُتُب آسمانی است و **ثانیاً** «**میزان**» مقوله‌ای خارج از «**کتاب**» نیست، بلکه حرف «واو» در موضع عطفِ جُزء به کُل، مشخّص می‌سازد که مقصود از «**میزان**» همان «**کتاب**» است؛ چنانکه از «کتاب» و «**حکمت**» سخن به میان آمده (جمعه/۲) و ما به دلیل «**وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ**»، می‌دانیم که «حکمت» بخشی از **قرآن** است و همینطور فرموده «**اَللَّهُ الَّذِى أَنزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِيزَانَ** = خداست که کتاب و وسیله‌ی سنجش را به حق فرو فرستاد» (شوری/۱۷). بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه‌ی فوق به دست می‌دهد کتابی‌که توسّط پیامبران بر مردم نازل شد، سوای معارف دینی و حقوقی، حاوی میزانی برای تشخیص حقّ از باطل است که می‌تواند به اختلافات پایان بخشد و برای داوری عمومی به کار رود.

بخش بعدی آیه «تعلیل» است. می‌فرماید هدف از «**إرسال رُسُل**» و «**إنزال کُتُب**» این بوده که «**لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ** = تا مردم به عدالت قیام کنند». یعنی تا انسان‌ها به مرحله‌ای برسند که حقِّ یکدیگر را أدا کنند، عقاید و أعمال ظالمانه از جامعه رخت بربندد و با نفی هرگونه ستم فردی و اجتماعی، «عدالت»

فراگیر شود.[1] یعنی کار رسولان خدا بسترسازی برای رشد انسان‌ها در دستیابی به زندگی عادلانه بوده است.

آنگاه در آیه‌ی فوق سخن از «**نزول آهن**» آمده که در این ارتباط شایان توجّه است که **اوّلاً** در بسیاری آیات قرآن از «آفرینش» به لفظ «إنزال» یاد می‌کند، چنانکه می‌خوانیم «**وَ أَنزَلَ لَكُم مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ** = و برای شما از دام‌ها هشت قسم پدید آورد» (زُمَر/٦).

ثانیاً چه بسا مدافعین عدالت با مخالفینی برخورد می‌کنند که باید دربرابر آنها ایستادگی کنند و این ایستادگی معمولاً سلاح می‌طلبد، سلاحی که خمیرمایه‌ی آن آهن است. اضافه می‌نماید که به علاوه آهن، منافعی برای مردم دربر دارد که مقصود همه‌ی صنایعی است که از آهن حاصل می‌شود. نکته‌ی جالب اینکه در آیه‌ی کریمه به سه قوّه‌ی **مُقَنّنه** (کتاب) و **قَضائیّه** (میزان) و **مُجریه** (حدید) اشاره شده است.

در بخش بعد واژه‌ی «**بِالْغَيْبِ**» در آیه‌ی شریفه، متعلّق به «**لِيَعْلَمَ اللَّهُ**» است، نه یاری مردم (زیرا مردم با اسلحه‌ی آهنین، غائبانه به یاری دین خدا نمی‌پردازند؛ بلکه آشکارا با سلاح مبارزه می‌کنند) یعنی خدایی که نهان است، از نهان می‌بیند که چه کس ـ در عالم شهود ـ دین او و پیامبرانش را یاری می‌کند. البتّه در آیه‌ی شریفه واژه‌ی «**لِيَعْلَمَ** = تا بداند» آمده که مقصود، عدم علم قبلی خدا از اعمال آینده‌ی انسان نیست، بلکه مقصود شهود خداوند نسبت به اموری است که آشکار می‌شود (علم شهودی) چنانکه فرموده: «**وَ مَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مَا تَتْلُو مِنْهُ مِن قُرْآنٍ وَ لَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا** = در هیچ کاری نباشی و هیچ چیزی از قرآن را نخوانی و (شما مردم) هیچ عملی را انجام ندهید، مگر آنکه ما بر شما شاهد باشیم» (یونس/٦١).

در مقطع آیه بی‌نیازی خدا مطرح شده که او «**قَوی**» و «**عَزیز**» است و نیاز به یاری کسی ندارد با این‌حال چنان خواسته که مردمان به اراده‌ی خود برای عدالت قیام کنند و به کمال روحی برسند.

(٢٦) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُم مُّهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ.

« **و همانا نوح و ابراهیم را فرستادیم و در** (میان) **فرزندان آن دو، پیامبری و کتاب را مقرّر داشتیم؛ پس** (برخی) **از آنها هدایت یافتند و بسیاریشان منحرفند** »،

آیه‌ی شریفه ذکر خاصّ بعد از عامّ است و متعاقب ذکر عموم پیامبران (ع) در آیه‌ی قبل، از دو پیامبر برجسته ـ نوح(ع) و ابراهیم(ع) ـ سخن به میان آورده است. خاطرنشان گردیده که در میان فرزندان نوح و ابراهیم ـ که اُمّت‌های یهودی و مسیحی را نیز شامل می‌شود ـ نبوّت و کتاب آسمانی جاری شد تا (عطف به آیه‌ی قبل) اهل کتاب به عدالت برخیزند ولی عدّه‌ی معدودی اجرای عدالت کرده اکثریّتشان از عدالت خارج شدند و در پی ظلم رفتند. به بیان دیگر آیه‌ی شریفه پس از ذکر فلسفه‌ی ارسال رسل در آیه‌ی قبل، می‌فرماید آن فلسفه

---

(١) ـ در سوره‌ی ذاریات (آیه‌ی۵۶) هدف خلقت انسان «**عبادت**» ذکر شده، ولی عبادت منحصر به نماز و روزه و سایر مناسک نیست. قیام به عدالت از شقوق عبادت است و به عبارت دیگر «عُبودیّت» عام و «قیام به عدالت» خاص است و شاخص بیرونی تحقّق عبودیّت که هدف خلقت بوده، قیام مردم به عدالت است.

ـ در اثر پیروی مردم از هویٰ و هوس و دوری از عقل و انصاف ـ در موارد محدودی ثمر داده و اکثراً کارساز نبوده است.

(۲۷) ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰٓ ءَاثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ وَءَاتَيْنَاهُ ٱلْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِى قُلُوبِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ٱبْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ٱبْتِغَآءَ رِضْوَانِ ٱللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَـَٔاتَيْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ .

« **سپس رسولان خود را به دنبال آنها** (نوح و ابراهیم) **پی در پی آوردیم و بعدِ آن عیسی پسر مریم را آوردیم و به او انجیل دادیم و در دل‌های کسانی‌که پیروی‌اش کردند رأفت و رحمت نهادیم؛ و** (أمّا) **رهبانیّتی** (ترک دنیا) **را که ابداع کردند، ما آن را بر ایشان مقرّر نکرده بودیم؛ جُز آنکه خود برای کسب خشنودی خدا** (چنان) **کردند؛ و** (أمّا) **حقّش را آن‌گونه که باید رعایت نکردند، پس پاداش کسانی از ایشان را که ایمان آوردند به آنها دادیم و**(لی) **بسیاریشان منحرفند** (از راه راست بیرون می‌روند) »،

آیه‌ی شریفه ـ پس از نوح(ع) و ابراهیم(ع) ـ به کلّ پیامبران بنی‌اسرائیل اشاره دارد که شامل موسی (ع) تا ظهور عیسی(ع) می‌شود و متعاقباً رسالت عیسی(ع) و امّت او را مختصراً پی گرفته است.

ابتدا به فرهنگ مهربانی در اُمّت مسیح(ع) اشاره شده که مسلّماً از خود عیسی(ع) نشأت گرفته است؛ ولی از آنجا که زمینه‌ی آن را خدا در فطرت آدمی نهاده و رشد آن نیز ـ بنا به استحقاق فرد ـ به توفیق إلهی است، خداوند پدیده‌ی مزبور را به خود نسبت داده است.

سپس آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که ترک دنیا و گوشه‌گیری در صومعه‌ها ـ با هدف خشنودی خدا ـ بین مسیحیان اشاعه یافت، ولی کارشان به افراط گری و غُلُوّ کشید. چنانکه بین مسلمان‌ها نیز این پدیده بوده؛ عدّه‌ای در طلب رضای خدا دنیا را رها کرده و درویش شدند! و سپس راه‌شان به غُلُوّ درحقّ أئمّه (ع) انجامید و بعضاً صفات خدایی به آن بزرگان نسبت می‌دادند و برخی از ایشان نیز در موضع تعلّق خاطر به آن شخصیّت‌ها، مدّعی کرامات گردیدند و پذیرای دست‌بوسی و سرسپردگی پیروانشان می‌شده‌اند. عیسی(ع) عبادتگر مخلص خدا بود[1] و بر محبّت و گذشت تأکید داشت[2] و در عین‌حال در صحنه‌ی عمل نقش‌آفرینی می‌کرد؛ با روحانیّون منحرف یهود به مقابله می‌پرداخت و حتّی وقتی در محاصره‌ی سربازان پیلوتوس فرمانروای رومی گرفتار آمد، به پیروانش رهنمود داد که «کسی‌که شمشیر ندارد جامه‌ی خود را فروخته آن را بخرد» (انجیل لوقا، باب پنجم). احتمالاً از این‌رو آیه‌ی شریفه می‌فرماید مسیحیان با گزینش رهبانیّت، حقِّ کسب خشنودی خدا را رعایت نکردند زیرا عُزلت‌گزینی برگزیده و حرکت اجتماعی برای برپایی عدالت را که در مسیر تعالیم پیامبرشان بوده،

---

(۱) ـ «هیچ کس را بر روی زمین پدر نخوانید زیرا شما یک پدر دارید یعنی همان پدر آسمانی» (انجیل متّی، باب ۲۳) (پدر، به جای «رَبّ» به کار رفته وگرنه، چرا بر روی زمین نباید کسی را پدر خود بخوانیم؟!).

(۲) ـ «به دشمنان خود محبّت نمایید و نیکی کنید بدون توقّع عوض» (لوقا، باب۶).

به یک‌سو افکندند. با وجود این آیه‌ی شریفه نوید می‌دهد که خداوند پاداش کسانی از مسیحیان را که ایمان آوردند (و به لغزش‌ها و انحرافات نرفتند) ملحوظ خواهد داشت.

(۲۸) **يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَ ءَامِنُواْ بِرَسُولِهِۦ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِۦ وَ يَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِۦ وَيَغْفِرْ لَكُمْۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .**

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید! دربرابر خدا تقویٰ پیشه کنید و به پیامبرش بگروید** (تا خداوند) **شما را از رحمتش دو چندان عطاء فرماید و برایتان نوری قرار دهد که با آن** (در زندگی) **رَه سپرید و شما را بیامرزد و خدا آمرزنده و مهربان است** »،

آیه‌ی شریفه مؤمنان اهل کتاب را طرف خطاب قرار داده است. می‌فرماید اگر به اسلام ملحق شوید خداوند علاوه بر پاداش دو چندان (یکی برای ایمان به پیامبر پیشین و دیگری برای ایمان به پیامبر اسلام) بصیرت بیشتر به شما می‌دهد؛ ذخیره‌ی نوری که با آن رهسپار بهشت خواهید شد. چنانکه حتّی در جای دیگر فرموده: «**أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ** = آیا کسی‌که مرده(دل) بوده و زنده‌اش کردیم و برای او نوری قرار دادیم تا در پرتو آن میان مردم رَه سِپُرَد، چون مَثَلِ کسی است که در تاریکی‌هاست؟» (انعام/۱۲۲).

(۲۹) **لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ ٱلْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّن فَضْلِ ٱللَّهِ وَأَنَّ ٱلْفَضْلَ بِيَدِ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ .**

« **تا اهل کتاب بدانند که هرگز قادر به** (در اختصاص گرفتن) **چیزی از فضل خدا نیستند و همانا فضل** (و عنایت) **در دست** (اختیار) **خداست؛ به هرکه خواهد** (و در خور بیند) **آن را عطا می‌کند و خدا را کَرَمِ بزرگ** (و بسیار) **است** »،

به طورکلّی آیه‌ی شریفه مُشعر بر آن است که هیچکس در درگاه خدا (از اهل کتاب) عزیز بی‌جهت نیست و هیچ طایفه‌ای از آنان تصوّر نکند که فضل و رحمت خدا فقط محدود به اوست، بلکه بخشایش و عنایات خدا وسیع است و هرکس را بنا به لیاقت‌اش، دربر می‌گیرد. اختصاصاً این‌که اهل کتاب تصوّر داشته‌اند بهشت خدا فقط ارزانی آنهاست، افسانه‌ای بیش نیست؛ چنانکه فرموده «**وَ قَالُوا لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إلّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ** = و گفتند هرگز جُز کسی‌که یهودی یا نصرانی باشد داخل بهشت نشود این آرزوی(خامِ) آنهاست، بگو: دلیلتان را بیاورید اگر راست می‌گویید» (بقره/۱۱۱).

سوره‌ی مُجادلَه

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره **مدنی** است و نام آن از نخستین آیه‌اش برگرفته شده است. در آغاز، از شکایت زنی سخن می‌گوید که درباره‌ی «**ظِهار**» همسرش با پیامبر مجادله می‌کرد . نشان می‌دهد که در دوران مدینه، هنگامی که پیامبر(ص) در موضع قدرت و رأس جامعه بود، مسلمانها ـ چه مرد و چه زن ـ از آزادی بحث و بیان برخوردار بوده و می‌توانستند درباره‌ی مشکلاتشان، حتّی با پیامبر^ص مجادله کنند.

قانون «ظِهار» ـ چنانکه در توضیح آیه‌ی۴ سوره‌ی احزاب اشاره شده است ـ در بین عرب‌ها رسم بود و با این گفته که «پشت تو بر من مانند پشت مادرم است» زن خود را از آن‌پس همچون مادرشان، برخود حرام می‌شناختند. قرآن قبلاً این‌رسم ناپسند را درسوره‌ی احزاب (که پیش ازسوره‌ی مجادله نازل شده است) مردود شمرده و تقبیح نمود ولی درآن مقطع راهِ بازگشت شوهر به زن ـ چنانچه از عمل خود پشیمان می‌گشت ـ مشخّص نگردیده بود[۱]. در این سوره آیات شریفه رفع مشکل نموده و راه بازگشت شوهری را که «ظهار» کرده به همسرش، معلوم می‌دارد و با خرافه‌ای که در جاهلیّت موجب جدایی زن از شوهر می‌شده، برخورد می‌کند.

سپس آیات شریفه، سخن را به محاسبه‌ی اعمال در روز رستاخیز کشانده تأکید می‌نماید که خداوند همه جا حاضر و ناظر بوده و بر سخنان پنهان و آشکار خلق، نظارت دارد. متعاقباً از گفتگوها وروابط خصوصی افراد ـ به خصوص منافقان ـ با یکدیگر سخن آورده آداب مجالس اجتماعی و نقش منافقان در آنها را بازگو می‌کند.

در پایان سوره ـ پس از یادآوری مجدّد رستاخیز ـ نشان می‌دهد که چگونه خداوند فرستادگانش را تأیید نموده و صفات مؤمنان پاکدل و سرانجام ایشان، چگونه است.

با توجّه به موارد فوق، آیات سوره را می‌توان در چهار بخش تحت عناوین زیر در نظر

---

(۱) ـ در مورد مردی که به هرحال قصد رهایی همسر را دارد، موضع قرآن این است که از طریق قانونی طلاق (آیات مربوطه‌ی قرآنی) اقدام شود، نه با «ظِهار» که هیچ معنا و منطقی ندارد.

گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۵)**؛ ظِهار با زنان و حلّ مشکل آن**

بخش دوّم (آیات ۶ تا ۸)**؛ نظارت إلهی بر کردار انسانها در دنیا**

بخش سوّم (آیات ۹ تا ۱۳)**؛ آداب نجوا و مجالست در محافل**

بخش چهارم (آیات ۱۴ تا ۲۲)**؛ قباحت نفاق و سرانجام منافقان.**

ترجمه و توضیح آیات
بخش اوّل

(ظِهار با زنان و حلّ مشکل آن)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا وَتَشۡتَكِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَٱللَّهُ يَسۡمَعُ تَحَاوُرَكُمَآۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ.

« **همانا خدا گفتار آن** (زنی) **را که درباره‌ی شوهرش با تو مجادله می‌کرد و شکایت به خدا می‌بُرد، شنید؛ و خدا گفتگوهای شما را می‌شنود؛ بی‌تردید خدا شنوا و بیناست** »،

در شأن نزول آیه آورده‌اند که زنی به نام «خَوله» شکایت همسرش را نزد رسول‌خدا (ص) بُرد که ای پیامبر! این شوهرم مال مرا خورده، جوانیم را برباد داده فرزندانی هم برایش آورده‌ام، حال که سنّم به پیری رسیده با من ظِهار کرده است! خدایا شکایت به سوی تو می‌برم. نوشته‌اند که با شنیدن گفتار آن زن، لحظه‌ای احوال پیامبر^ص دگرگون شد و سپس آیه‌ی فوق و آیات بعدی در تحریم «ظِهار» نازل گردید. چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه همانگونه که در توضیحات کلّی سوره آمده است، «**ظِهار**» یکی از راه‌های طلاق در عرب جاهلی بود که طی آن مرد در خطاب به همسرش می‌گفت «ظَهْرُکِ عَلَیَّ کَظَهرِ اُمِّی» یعنی پشت تو بر من همچون پشت مادرم است؛ و بدین‌ترتیب حکم طلاق به صورت یک طرفه، جاری می‌شد. به بیان دیگر «**ظِهار**» نوعی متارکه در عصر جاهلی بود که طی آن مرد، همسرش را مادر خود تلقّی می‌کرد و سپس بدون هیچ تعهّدی وی را رها می‌کرد. عرب جاهلی معمولاً وقتی از زن خود عصبانی یا دل‌زده می‌شد، دست به چنین کاری می‌زد.

دوّم آنکه «**سَمْع** = شنیدن» در مورد خداوند به مانند انسانها نیست. زیرا تأثیر امواج صوتی در دستگاه شنوایی انسان را «شنیدن» می‌نامند، ولی «تأثیرپذیری» در خداوند نیست، بلکه از «علم خدا به مسموعات» تعبیر به «سمع» می‌شود. همانگونه که دیدن چیزی یا عملی از سوی خداوند، به وسیله‌ی رُؤیت با چشم نیست، بلکه شهود علمی خداوند با امر قابل رُؤیت را دیدن خدا می‌گویند (و اللهُ أعلَمُ بِحقائقِ ذاتِه).

سوّم آنکه زن شاکی پس از گفتگو با پیامبر[ص]، شکایت سوی خدا می‌برَد، زیرا می دانسته که «حُکم» باید از سوی خدا بیاید؛ و زمخشری در کَشّاف آورده که مقصود از «**سَمِعَ اللهُ**» در آیه، پذیرفتن و اجابت کردن شکایت از سوی خدا نیز هست.

چهارم آنکه ابتدا در آیه از شنیدن خدا، به لفظ ماضی (**سَمِعَ**) یاد شده؛ سپس با فعل مضارع «**يَسْمَعُ**» می‌فرماید خدا گفتگوهای شما دو تن (آن زن و پیامبر[ص]) را می‌شنود، که مجموعاً نشان می‌دهد خداوند همواره (در گذشته و حال و آینده) شنوای گفتارهاست. شبیه آنکه در برخی سُوَر از تنزیه خدا به لفظ ماضی «**سَبَّحَ**» و در برخی دگر با فعل مضارع «**يُسَبِّحُ**» یاد می‌کند و مجموعاً نشان می‌دهد که خداوند همواره از هر نقصی منزّه است.

پنجم آنکه در تفاوت بین «**مجادله**» و «**محاوره**»، به نظر می‌رسد که «**مجادله**» شروع سخن با فردی به نحو استدلالی‌است، أمّا «**محاوره**» گفتگوی دوطرفه را می‌رساند، چنانکه تفسیرمجمع البیان بر این قول رفته است.

(۲) **ٱلَّذِينَ يُظَٰهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَآئِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَٰتِهِمْۖ إِنْ أُمَّهَٰتُهُمْ إِلَّا ٱلَّٰٓـِٔي وَلَدْنَهُمْۚ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنكَرًا مِّنَ ٱلْقَوْلِ وَزُورًاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ**.

« **کسانی از شما که با زنان خود ظِهار می‌کنند** (و می‌گویند پشت تو چون پشت مادر من است) **هرگز آنها مادرانشان نیستند؛ همانا مادرانشان تنها کسانی‌اند که ایشان را زاده‌اند؛ و قطعاً آنها سخنی زشت و باطل به زبان آورند؛ و به راستی خدا بس عفو کننده و آمرزنده است** »،

خداوند عمل ظِهار را تقبیح می‌کند که قبلاً در سوره‌ی احزاب (آیه‌ی٤) نیز تقبیح شده بود. در حقیقت آیه‌ی شریفه به یک اصل کلّی اشاره دارد که با کلام و سخن، واقعیّات طبیعی تغییرنمی‌کند. این أمر به طور کلّی، همه‌ی توتم پرستی‌ها و رسم‌های بی‌دلیل را شامل می‌شود و همه‌ی الفاظی که بار خرافی داشته زیان‌های اجتماعی و خانوادگی به همراه دارد ـ با بسط معنا ـ از دیدگاه آیه‌ی شریفه مطرود است. خصوصاً آنکه ظهار معمولاً به هنگام غضب انجام می‌شده و تحقیری در خود داشته و از این‌رو آیه‌ی شریفه آن را «**مُنْكَرًا** = زشت» و «**زُورًا** = دروغ و باطل» شمرده است (زیرا با اَدای لفظ، کسی مادر دیگری نمی‌شود)[1]. امّا در پایان آیه‌ی

---

(۱) ـ در اینجا ممکن‌است این سؤال پیش آید که پس چرا گفته شده که زنان پیامبر «مادران مؤمنان» هستند؟ (احزاب/۶) و تصریح گردیده که پس از پیامبر[ص] کسی حقّ ازدواج با آنها را ندارد؟ در پاسخ باید گفت که «مادر بودنِ زنان پیامبر نسبت به مؤمنان» امری اعتباری و از باب رعایت حرمت و احترام ایشان بوده است. چنانکه در همین چهارچوب از آیه‌ی ۶ سوره‌ی احزاب، پدری پیامبر نسبت به مؤمنان استنتاج می‌شود. امّا اینکه گفته شده زنان پیامبر پس از او امکان ازدواج با دیگری را نداشتند(احزاب/۵۳) از باب رعایت مصالحی بوده که در کتب تفسیر و تاریخ به مفاسد آن اشاره شده و به منظور پیشگیری از چشم و هم‌چشمی‌ها و برتری‌جویی بین اصحاب در حرکت به سوی ازدواج با آن زنان پس از فوت پیامبر[ص] بوده است.

شریفه، راه بازگشت از سخن دروغ را بیان فرموده و به عفو و آمرزش خدا اشاره می‌کند که در آیه‌ی بعد مشخّص شده است.

(۳) وَ ٱلَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُواْ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَآسَّا ۚ ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِۦ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ .

« **و کسانی که با زنانشان ظِهار کرده سپس از آنچه گفته‌اند** (پشیمان شده) **بازمی‌گردند، پس** (کفّاره‌ی ایشان) **قبل از آنکه با یکدیگر آمیزش کنند، آزاد کردن گردنی است؛ این** (حکمی) **است که به آن پند داده می‌شوید، و خداوند از آنچه می‌کنید با خبر است** »،

واژه‌ی «**يَتَمَاسَّا** = با هم تماس بگیرند» در آیه‌ی شریفه، کنایه از آمیزش جنسی است. در آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد، برای شوهری که با همسرش ظهار کرده، راه توبه و بازگشت گشوده شده است. می‌فرماید ـ پیش از برقرار شدن مجدّد روابط زناشویی ـ آن شوهر لازم است گردنی را از اسارت آزاد سازد (**فَكُّ رَقَبَةٍ** ـ بلد/۱۳). البتّه قید نشده که آن برده یا اسیر حتماً باید مسلمان بوده باشد. بنابراین مسلمان‌ها آزاد بودند که ـ با توجّه به اینکه سوره مدنی است ـ از اسیران دردست خود و یا از غیرمسلمان‌ها، اسیری را خریده و آزاد کنند. بدین ترتیب مشاهده می‌شود که:

اوّلاً اینگونه سختگیری‌ها موجب شد تا عادت زشت ظهار بین عرب‌ها منسوخ گردد و بنابراین قرآن علاوه بر پیام‌های عمومی و جهانی، پیام‌هایی نیز مخصوص زمان نزول و برای اصلاح محیط عربی داشته است. چنانکه عبارت «**تُوعَظُونَ بِهِ**» در بخش آخرینِ آیه شاید در اشاره به این معناست که تا پند بپذیرید و در برابر عصبانیّت نسبت به همسر خود، خویشتن‌داری کنید.

ثانیاً اسلام بسیاری از رویدادهای اجتماعی را دستاویز قرار داده تا بردگان یا اُسَرای جنگی آزاد شوند وگرنه آزادسازی برده یا اسیر (برخلاف شرائط قتل خطا) تناسبی با جبران عمل ظِهار ندارد؛ و این امر از جمله مواردی است که نشان می‌دهد شریعت اسلام ضدّ بردگی است.

ثالثاً در مقطع آیه ـ پس از آنکه خطاب به آن شوهر ظهارکننده فرمود که خدا این‌چنین شما را در خویشتن داری از آزاری که نسبت به همسر وخانواده‌ی خود روا دارید، رهنمود می‌دهد ـ می‌فرماید بدانید که خداوند بر همه‌ی اعمال خصوصی و عمومی انسان‌ها نظارت داشته از جمیع جوانب گفتاری و رفتاری مردمان آگاه است.

(٤) فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِن قَبْلِ أَن يَتَمَآسَّا ۖ فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ۚ ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ۚ وَتِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ ۗ وَلِلْكَٰفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

« **و هرکه نیافت، پس پیش از تماس** (با همسر خود) **دو ماه پیاپی روزه بدارد؛ و هرکه نتوانست، پس شصت مسکین را طعام دهد؛ این برای آنکه به خدا و رسولش ایمان** (افزوده) **آورید؛ و این حدود خداست و**

برای انکارورزان عذابی دردناک است »،

پیرو آیه‌ی قبل، بخش اوّل آیه مُشعر بر آن است که اگر کسی قدرت آزادسازی اسیری را نداشت و یا اصولاً اسیر و برده‌ای در کار نبود، در جبران عمل زشتی که با ظهار انجام داده، پیش از بازگشت به سوی همسرش، به خودسازی پرداخته دو ماه پشت سرهم روزه گیرد.

سپس آیه‌ی شریفه استثنایی قائل شده به شرایطی اشاره دارد که فرد ظهارکننده، نه قادر به آزادسازی اسیری بوده و نه توان ٦٠ روز روزه گرفتن را دارد. می‌فرماید در این‌صورت به اطعام مساکین پردازد و بابت هر روزی (از ٦٠ روز) که نمی‌تواند روزه گیرد، مستمندی را غذا دهد. در اینجا دو نکته حائز توجّه است:

اوّل آنکه نتیجه می‌شود در این روزگار نیز که عادت شوم ظهار به توفیق إلهی ازبین رفته، هرگاه شوهرانی با اعمال مشابه، همچون فحّاشی و ضرب و شتم، همسر و خانواده‌ی خود را بیازارند، جا دارد که آنها نیز در راه توبه و جبران، فقرا را طعام داده یا به خودسازی پرداخته روزه گیرند.

دوّم آنکه ممکن است این سؤال پیش آید که اگر ظهارکننده‌ای قادر به انجام هیچ یک از اقدامات جبرانی فوق نبود چه باید می‌کرد؟ آیه‌ی فوق دراین‌باره سکوت کرده ولی می توان راهکار را از رجوع به موارد مشابه به دست آورد. مثلاً درمورد کسی‌که عمداً در ماه رمضان روزه‌ی خود را شکسته حدیث مشهوری است که کلّیّه‌ی مذاهب اسلامی آن را نقل کرده‌اند. نوشته‌اند که وقتی چنین شخصی برای چاره‌جویی نزد پیامبر آمد، پیامبر[ص] شرایط آیه‌ی فوق را به او بازگو کرد که شصت روز روزه گیرد و یا ٦٠ مسکین را طعام دهد. امّا سرانجام چون او گفت استطاعت انجام هیچ‌یک از آن کارها را ندارد، پیامبر[ص] فرمود غذای مسکین را خود وخانواده‌ات بخورید (مسند امام زید بن علی، چاپ لبنان، ص۲۱۰).

بخش آخرینِ آیه اعلام می‌دارد که آنچه گفته شد قوانین خداست و شما مردمانی که به خدا و رسولش ایمان دارید، چون خطایی مرتکب شده جریمه را می‌پردازید، نه تنها خیرتان به دیگران می رسد، بلکه ایمانتان نیز افزایش می‌یابد. مؤمن این مطلب را پذیرفته و ایمان او بدین ترتیب، تثبیت می‌شود، ولی کافران که این حدود را رعایت نمی‌کنند به عذاب خدا گرفتار خواهند شد.

(۵) إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَ رَسُولَهُۥ كُبِتُواْ كَمَا كُبِتَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ وَ قَدۡ أَنزَلۡنَآ ءَايَاتِۭ بَيِّنَاتٍۚ وَ لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ .

« **بی‌گمان کسانی‌که با خدا و رسولش مخالفت می‌ورزند ـ چنانکه پیش از آنها کسانی** (همچون ایشان) **خوار شدند ـ ذلیل خواهند شد؛ و همانا آیات روشنگری را فرو فرستادیم و کافران را عذابی خوارکننده است »،**

معمولاً تلاش‌هایی‌که درجهت برکنده‌شدن سنّت‌های غلط اجتماعی به‌کارمی‌رود ـ سنّت هایی که در جامعه جاافتاده و با نفوس آدمیان درآمیخته است ـ با مخالفت‌ها و مقاومت‌های شدید روبرو می‌شود. از این‌رو آیه‌ی

شریفه اینگونه کسان (عاملان آن مخالفت‌ها) را ـ که چه بسا از بین غیرمسلمان‌ها و منافقین بودند ـ تهدید می‌کند که خیال نکنند با شعار و جنجال می توانند برحقایق غلبه کنند، بلکه به خواری خواهند افتاد، چنانکه در بدر پیش آمد وعاقبتِ اینگونه افراد در طول تاریخ خواری و ضلالت بوده است.

در بخش آخرینِ آیه خداوند می‌فرماید ما آیات روشن سوی شما بندگان فرستادیم و کافرانی که نمی‌خواهند آیات مزبور را پذیرفته عادات و سُنَن مذموم گذشته همچنان حفظ شود، بدانند که سرانجام در دنیا منطقشان شکست خورده و خوار می‌شوند و در آخرت نیز به تناسب، عذاب خوارکننده خواهند داشت.

بخش دوّم

(نظارت إلهی بر کردار انسان‌ها در دنیا)

(٦) **يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ ٱللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوٓاْ أَحْصَىٰهُ ٱللَّهُ وَنَسُوهُ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**.

«**روزی که خدا همه‌ی آنها را برمی‌انگیزد و به آنچه کرده‌اند آگاهشان می‌سازد؛ خدا** (عمل آنها را) **برشمرده و آنان فراموشش کرده‌اند! و خدا بر همه چیز گواه است**»،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که به کسانی که با خدا و رسول به مخالفت برمی‌خیزند وعده‌ی «**عذاب مُهین**» داد، در آیه‌ی فوق از زمان وقوع آن عذاب سخن می‌گوید. سخن از روز رستاخیز است و ضمیر «**هُمْ**» در «**يَبْعَثُهُم**»، به «**اَلَّذِينَ يُحَادُّونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَه**» در آیه‌ی قبل بازمی‌گردد. ابتدا می‌فرماید که خدا از اعمالشان با خبرشان می‌سازد ـ تا عدالت اجرا شده باشد ـ و سپس تفصیل می‌دهد که حتّی کارهایی را که طی عمر انجام داده و خود فراموش کرده‌اند، خدا به یادشان می‌آورد و برمی‌شمرد. چنانکه فرموده است: «**يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ مَا سَعَى** = روزی که انسان هرآنچه کرده به یاد می‌آورَد» (نازعات/۳۵). مقطع آیه تعلیل است که چگونه خدا روز رستاخیز هر ریز و درشت اعمال آدمی را برمی شمرَد؟ زیرا او بر همه چیز گواه است؛ و این مقام خاصّ خداست و حتّی انبیاءِ إلهی چنین مقامی ندارند (مائده/۱۱۷).

(٧) **أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَآ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُواْ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُواْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**.

« **آیا ندیده**(و توجّه نکرده)**ای که خدا آنچه را در آسمان‌ها و زمین است می‌داند؟ هیچ نجوایی بین سه نفری نیست مگر آنکه او** (خداوند) **چهارمینِ آنهاست و نه بین پنج نفری مگر آنکه ششمینِ آن خداست، و نه کمتر از آن و نه بیشتر مگر آنکه هرکجا هستند خدا با آنهاست؛ آنگاه ـ روز رستاخیز ـ از آنچه کرده‌اند آگاهشان می‌سازد؛ همانا خدا به همه چیز داناست** »،

آیه‌ی شریفه، إحاطه‌ی علمی خدا را بر همه‌ی جهان هستی و احوال آدمی بیان می‌دارد و مقطع آیه‌ی قبل را که فرمود «**خدا بر همه‌چیز گواه است**» تفصیل می‌دهد. نشان می‌دهد که علم و آگاهی خدا از همه چیز، از طریق «حضور» او بر اشیاءست (برعکس نظر برخی که می‌گویند خدا بر عرش نشسته و همه جا حضور ندارد ولی همه چیز را می‌داند). حضور خدا را بر همه‌ی اشیاء نیز چنین بیان می‌کند که هیچ سه نفری نیستند که

باهم نجوا کنند، مگرآنکه خدا نیز ـ به عنوان چهارمین ـ در آنجا حضور دارد؛ وادامه می‌دهد که پنج نفرهم اگر با یکدگر جمع شده جلسه‌ی خصوصی تشکیل دهند، باید بدانند که ششمین نفری که آنجا هست، خداست.

منظور از عبارت «**لَا أَدْنَى مِن ذَٰلِكَ وَ لَا أَكْثَرَ**» این است که هر جمعی ـ چه کمتر از آن تعداد و چه بیشتر از آن ـ نجوا کنند، خدا یکی از حاضران مجلس آنهاست. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه نهایتاً شکل کلّی به موضوع بخشیده که نجواکنندگان، چه کمتر از سه نفر و چه بیشتر از پنج نفر باشند، باید بدانند که خدا با آنها بوده و در جمعشان حضور دارد. شایان توجّه این‌که هرگاه در ابتدا از دو نجوا کننده ـ به جای سه نفرـ سخن می‌گفت، در اینجا واژه‌ی «**أَدْنَى** = کمتر از آن» بی‌معنا می‌بود زیرا نجوا بین کمتراز دو نفر میسّر نیست. بنابراین تعداد نفرات را از سه تن آغاز کرده و سپس به صورت چهار و پنج و شش در یک ردیف، ادامه داده است. درمورد «**هُوَ مَعَهُمْ** = او با آنهاست» ، امام علی (ع) در خطبه‌ی اوّل نهج البلاغه می‌فرماید خدا با همه چیز هست (**مَعَ كُلِّ شَیْءٍ**) ولی «**لا بِمُقَارَنَةٍ**» مقارن با آنها نیست (بلکه محیط برآنهاست).

مقطع آیه، همان «**فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا** = پس از اعمالشان باخبرشان می‌سازد» در آیه‌ی قبل را تعقیب کرده و آنجا که در نتیجه‌گیری فرمود «**وَ اللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ شَهِيد** = خداوند همه چیز را شاهد است»، در اینجا می‌فرماید «**اَللّٰه بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيم** = خدا بر همه چیز داناست».

(۸) **أَ لَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ نُهُواْ عَنِ ٱلنَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُواْ عَنْهُ وَ يَتَنَاجَوْنَ بِٱلْإِثْمِ وَ ٱلْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَتِ ٱلرَّسُولِ ۖ وَ إِذَا جَآءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ ٱللَّهُ وَ يَقُولُونَ فِيٓ أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا ٱللَّهُ بِمَا نَقُولُ ۚ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا ۖ فَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ .**

« **آیا ندیده**(و توجّه نکرده)**ای به کسانی که از نجوا**(ی بایکدگر در مجلس عمومی) **نهی شده‌اند و سپس به آنچه از آن نهی شده‌اند بازمی‌گردند و به گناه و تجاوز و نافرمانیِ رسول نجوا می‌کنند و زمانی‌که نزد تو آیند تو را جُز به شیوه‌ای که خدا بر تو درود فرستاده درود گویند و با خود می‌گویند** (اگر این مرد پیامبرِ خداست) **چرا خداوند ما را به**(خاطر) **گفتارمان عذاب** (مجازات) **نمی‌کند؟! جهنّم آنها را کافی است که به آن درآیند و بدسرانجامی است**»،

در تفاسیر از جمله مجمع البیان آمده که وقتی جهودان با پیامبر(ص) روبرو می‌شدند، به جای «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ = درود بر تو» می‌گفتند «اَلسّام عَلَیک» یعنی «مرگ بر تو» چون «سام» در عِبری به معنی «مرگ» است؛ و چه بسا منافقین نیز از آنها آموخته و آن جسارت‌ها را نسبت به رسول اکرم(ص) روا می‌داشتند.

در آیات قبل، از حضور و آگاهی خدا بر جمیع اقوال و احوال بندگان سخن گفت و در اینجا از منافقینی سخن به میان آورده که به رغم نهی از نجوا در مجلس عمومی، این کار را تکرار می‌کردند. ملاحظه می‌شود که سخنِ درگوشی در مجلس عمومی را که تربیت امروزی ردّ می‌کند، اسلام ۱۵ قرن پیش تقبیح کرده است (نساء/١١٤). به‌علاوه می‌فرماید منافقان تحیّت اسلامی را که «سَلامٌ عَلَیْک» باشد تغییر داده به پیامبر می‌گفتند

«اَلسّامُ عَلَیْک = مرگ بر تو باد»، آنگاه با شیطنت اشاعه می‌دادند که پس چرا خدا ما را عذاب نمی‌کند؟ خداوند اشاره دارد که همان جهنّم این مردمان را کافی است.

باز ـ در این راستا ـ شایان توجّه این‌که در صَفوَةُ التَّفاسیر، اثر محمّدعلی صابونی، به نقل از قُرطُبی آمده که وقتی منافقان به جای «اَلسَّلامُ عَلَیْک» به پیامبر(ص) گفتند: «اَلسّامُ عَلَیْک = مرگ بر تو باد»، عایشه متوجّه شده و به آنان گفت: نه، بلکه مرگ و لعنت برخود شما باد! وقتی آنها (منافقان) رفتند، پیامبر(ص) به عایشه فرمود: آرام باش، خدا فحش و ناسزاگویی را دوست ندارد. عایشه پاسخ داد: ولی ای رسول‌خدا مگر نشنیندی چه گفتند؟ پیامبر گفت: مگر تو نشنیدی من چه گفتم؟! فقط گفتم: «عَلَیْکُمْ = برشما باد». بعد پیامبر[ص] فرمود: هیچکس از خدا صبرش بیشتر نیست، اینهمه مردم کفریّات می‌گویند ولی خدا روزی آنها را قطع نمی‌کند!

بخش سوّم

(آداب نجوا و مجالست در محافل)

۹) يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَنَاجَيۡتُمۡ فَلَاتَتَنَاجَوۡاْ بِٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَانِ وَمَعۡصِيَتِ ٱلرَّسُولِ وَتَنَاجَوۡاْ بِٱلۡبِرِّ وَ ٱلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِيٓ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ .

«ای کسانی که ایمان آوردید! چون با یکدگر نجوا کنید، پس نجوایتان به (منظور) **گناه و تعدّی و نافرمانیِ رسول** (خدا) **نباشد؛ و** (بلکه) **به نیکوکاری و تقوا نجوا کنید و از خدایی که به سوی او بازگردانده می‌شوید، پروا دارید »،**

آیه‌ی قبل در شماتت و هشدار به منافقانی بود که در مخالفت و استهزاء رسول خدا، ـ در محافل و مجالسِ عمومی ـ با یکدگر سخنان درِ گوشی می‌گفتند. در این آیه به اساس «نجواکاری» بین مؤمنان پرداخته است. می‌فرماید اگر مؤمنان باهم نجوایی می‌کنند بایستی نه در خطّ تجاوز و گناه و اهانت به رسول خدا ـ همچون منافقان ـ باشد بلکه با هدف نیکوکاری و اصلاح صورت پذیرد، چنانکه فرموده است: «**لَا خَيْرَ فِی كَثِيرٍ مِن نَجْوَاهُمْ إلّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَن يَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا** = در بسیاری از نجواهای آنان خیری نیست مگر (نجوای) کسی که أمر(و توصیه) به صدقه یا کار نیک و یا اصلاح بین مردم کند و هرکس برای جُستن رضای خدا چنین کند، به زودی اجری عظیم به او خواهیم داد» (نساء/ ١١٤ ـ به توضیح آیه‌ی شریفه نگاه کنید). در مقطع آیه‌ی ۹ تذکّر می‌دهد که مؤمنان در نجواهایشان، پروای خدایی را که به سوی او بازمی‌گردند، درنظر گیرند.

۱۰) إِنَّمَا ٱلنَّجۡوَىٰ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ لِيَحۡزُنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَيۡسَ بِضَآرِّهِمۡ شَيۡـًٔا إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ .

«جُز این نیست که نجوا از (وساوسِ) **شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند محزون کند، و**(لی) **جز به اجازه‌ی خدا هیچ آزاری به آنها نتواند رساند؛ و مؤمنان باید به خدا توکّل کنند »،**

در این آیه نجوا تحلیل شده که اصولاً کار درستی نیست و مایه‌ی حُزن دیگران می‌شود و شایسته است که جُز در موارد لزوم (توصیه به نیکوکاری و تقویٰ) از آن خودداری شود. ازسوی دیگر به افراد دلداری می‌دهد که اگر چنین کاری به قصد توطئه و إفساد در حضور شما صورت گرفت، بدانید بدون خواست خدا نمی‌توانند هیچ زیانی به شما برسانند و با توکّل بر خدا، چه بسیار آسیب‌های احتمالی دفع می‌شود.

(۱۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُواْ فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُواْ يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُزُواْ فَانشُزُواْ يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! چون در مجالس به شما گفته شد که (برای دیگران) **جای بگشایید، پس جای گشایید؛ تا خدا** (نیز) **برای شما گشایش پیش آورَد، وچون گفته شود برخیزید، پس برخیزید؛ تا خداوند کسانی از شما را که ایمان آوردند و اهل دانش را بر**(حَسَب) **درجاتی رفعت بخشد و خدا از آنچه می‌کنید آگاه است »،**

به دنبال تجزیه و تحلیل نجوا در جمع، آیه‌ی شریفه به عرب جاهلی ـ و مسلمان‌ها در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها ـ درس ادب می‌آموزد. می‌فرماید در مجالس ـ چنانکه ظاهراً راه و روش عرب جاهلی بوده ـ گشاده و رها ننشینید تا برای تازه‌واردان جای نشستن نباشد و به هنگام ورودِ ضعیفان (پیرترها، رنجوران و علیل‌ها) از جای برخیزید و به آنها أولویّت نشستن دهید. تصریح می‌نماید که اگر شما به برادرانتان در محافل و مجالس ـ با مِهر و تواضع ـ جای دهید، این کار موجب خشنودی خداست و خداوند هم به تناسب برایتان در کارها گشایش پیش می‌آورَد و اُلفت بین شما زیاد می‌شود. به علاوه، آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که مردمِ با ایمان و خصوصاً عالِم که از آداب معاشرت و ادب اجتماعی برخوردارند، نسبت به مردم عادی درجات بالاتری دارند و در انتها همگان را هُشدار می‌دهد که خداوند را در همه حال، بر احوالشان ناظر بدانند و مطمئن باشند که هیچ چیز از نظر او پنهان نخواهد ماند.

در شأن نزول آیه آورده‌اند که پیامبر[ص] اصحاب بدر را گرامی می‌داشت و گاهی عربهای بادیه زودتر به مجلس پیامبر آمده همه جا را پُر می‌کردند و چون اصحاب بدر سرمی‌رسیدند جایی برای نشستن نداشتند. پیامبر[ص] ناچار می‌شد بگوید برخیزید یا جا بازکنید وآیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که این کارِ پیامبر[ص] موافق رأی إلهی بوده است و خداوند اینگونه کارهای بخردانه را تأیید می‌کند.

(۱۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَالِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُواْ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! هرگاه خواستید با پیامبر نجوا کنید، پس پیش از نجوایتان، صدقه‌ای مقدّم بدارید؛ این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است، پس اگر نیافتید (امکانش را نداشتید) **خداوند آمرزنده و مهربان است »،**

پس از سخن از نجوای افراد بایکدگر در آیه‌ی فوق، به نجوای افراد با پیامبر پرداخته است. به طور کلّی عدّه‌ای همواره می‌خواهند از طریق نجوا با بزرگ جامعه در محافل و مجالس، خودشان را به آن‌بزرگ نزدیک نشان دهند و از این‌طریق وجهه‌ای برای خویش دست و پا کنند. گفته‌اند که آیه‌ی شریفه در مقام مقابله با

این کجروی است و می‌فرماید هرکه قصد سخن درِگوشی با پیامبر^ص^ را دارد، باید ابتدا صدقه‌ای در راه خدا به مستمندان دهد و به مؤمنان تذکّر می‌دهد که این حُکم (درجهت پیش‌گیری از خودشیرینی‌ها بوده و) به نفع شماست. ولی از آنجا که ممکن است عدّه‌ای واقعاً مطلب خصوصی با پیامبر داشته و تمکّن مالی برای انفاق نداشته باشند، می‌فرماید درصورت عدم استطاعتِ شخص، خدا درمی‌گذرد.

(۱۳) **ءَ أَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُواْ بَيْنَ يَدَىْ نَجْوَىٰكُمْ صَدَقَٰتٍۚ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُواْ وَتَابَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ وَٱللَّهُ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ .**

« **آیا** (از این حکم) **هراسان شدید که پیش از نجوای خود** (با پیامبر) **صدقاتی را تقدیم دارید؟ پس چون** (این کار را) **نکردید و خداوند** (هم) **بر شما بخشود، پس نماز گزارید و زکات دهید و خدا و فرستاده‌اش را اطاعت کنید؛ و خداوند از آنچه می‌کنید با خبر است** »،

آیه‌ی شریفه سرزنش ملایمی نسبت به مال‌دوستیِ برخی مسلمان‌هاست که با حُکمِ پرداخت صدقه پیش از نجوای با پیامبر، رفتند و دیگر پیدای‌شان نشد! و از این راه مردم ضعیف ایمانی که قبلاً خود را به پیامبر^ص^ نزدیک می‌نمودند شناخته شدند و در آزمایش إلهی شکست خوردند. می‌فرماید اینک خدا از این روحیّه و کارتان درگذشت، پس نمازهایتان را مراقبت کنید و از زکات واجب غافل نشوید و نظارت همیشگی خدا را بر کردارتان از یاد نبرید.

در اینجا اگر گفته شود که گذشته از افراد ضعیف الإیمان، صحابه‌ی بزرگ چرا به چنین کاری اقدام نکردند؟ پاسخ آنستکه آنها لزومی در نجوای با رسول‌الله^ص^ ـ که مربوط به کارهای سرّی و خصوصی است ـ ندیدند و آنچه می‌خواستند از احکام دین و غیره، آشکارا از حضرتش سؤال می‌نمودند.

بنا بر روایتی ـ مورد قبول همه‌ی فِرَق ـ علی^ع^ گفت که من یک دینار داشتم و آن را برای سخن خصوصی با پیامبر^ص^ صدقه دادم. البتّه یکی از مفسّران سنّی بر صحّت این حدیث ایراد گرفته و گفته است بنا بر آنکه فرموده «**فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا**» باید نتیجه گرفت که هیچ یک از مسلمان‌ها آن کار را نکردند. ولی این ایراد چندان وارد نیست زیرا آن لفظ کلّی، دلالت بر آن ندارد که احیاناً یک نفر هم چنان کاری نکرده باشد. بدین‌ترتیب به دست می‌آید که علی عَلَیهِ‌السّلام در آموزش حقایق بیش از دیگران حریص بود و از موقعیّت استفاده کرده و از اسراری پرسش نمود و بهره بُرد.

بخش چهارم

(قباحت نفاق و سرانجام منافقان)

(۱٤) أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ تَوَلَّوْاْ قَوْمًا غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مَّا هُم مِّنكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى ٱلْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ .

« **آیا ندیده**(وتوجّه نکرده)**ای کسانی را که قومی مورد خشم خدا را به دوستی گرفته‌اند؟ آنها نه از شمایند و نه از ایشان؛ به دروغ سوگند می‌خورند و خود می‌دانند** »،

در آیات پیشین ذکری از منافقین رفته بود که برسبیل «خودشیرینی» درمیان جمع، با پیامبر(ص) درِ گوشی صحبت می‌کردند و در عین حال سلامشان به آن‌حضرت نه تحیّت و درود خدا، بلکه آرزوی مرگ او بود و به جای سلام، سام می‌گفتند (آیه‌ی۸). آیه‌ی فوق و آیات بعد ـ پس از پایان بحث اخلاقی درباره‌ی نجوا ـ در اشاره به اینگونه مردمان است و تحلیلی از کردار و روحیّه‌ی آنها ارائه می‌دهد. می‌فرماید: «**با کسانی‌که مورد خشم خدایند دوستی می‌کنند**» (حشر/۱۱) در حالی‌که نه سنخیّتی با آنها دارند و نه با مؤمنان. مانند بسیاری از افراد که در سلک مسلمانی، بی‌خدایانِ ضدّ دین را به دوستی و همدلی می‌گیرند و در حقیقت نه حاضرند از هویّت مسلمانی دست بردارند و نه حساب خود را یکسره کرده به جبهه‌ی کفر می‌پیوندند، بلکه «**مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ** = میان کفر و ایمان سرگردانند» (نساء/۱٤۳). اضافه می‌فرماید که برای فریب مردم به سوگند متوسّل می‌شوند در حالی‌که خود می‌دانند سوگندشان دروغ است و می‌خواهند از این طریق برای خود در محیط جلب اعتماد کنند، چنانکه فرموده: «**يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ** = به خدا سوگند یاد می‌کنند تا شما را راضی کنند» (توبه/٦۲).

(۱٥) أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًاۖ إِنَّهُمْ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .

« **خدا برایشان عذابی سخت فراهم آورده و به راستی ایشان چه بد عمل می‌کردند** »،

آیه‌ی شریفه نتیجه‌ی آن کردار منافقانه را که در آیه‌ی قبل ذکرش رفت، بیان می‌کند. در واقع می‌فرماید این روحیّه و رفتار شیطنت‌آمیز مظهر تمام‌نمای بی‌شخصیّتی و نتیجه‌اش عذاب إلهی است.

(۱٦) اِتَّخَذُوٓاْ أَيْمَٰنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ .

« **سوگندهایشان را سپری قرار دادند و** (مردم را) **از راه خدا بازداشتند پس عذابی ذلّت‌بار برای آنهاست** »،

در پی آیه‌ی قبل می‌فرماید منافقان مردمانی ترسو هستند و سوگندها را «**جُنَّةً** = سپر» می‌کنند تا مبادا زیانی از جانب مؤمنان به آنها برسد (توبه/٦۲) و سپس با شیطنت‌ها، توده‌ی مردم را از راه خدا بازمی‌دارند (آل‌عمران/

۱۵٦). اینگونه اعمال، نمودارِ پستی است و بنابراین روزی می‌آید که باطن پست آنها نمودار می‌گردد و به خواری عذاب می‌شوند.

(۱۷) لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَآ أَوْلَادُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۚ أُوْلَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ .

« **هرگز اموال و اولادشان در برابر خدا کفایتشان نکند؛ آنان همدمان آتشند و در آن جاودان باشند** »،

مردمانی‌که ایمان به خدا ندارند، تکیه‌گاهشان همان سیاست‌بازی‌ها (آیات قبل) و اندوخته‌های دنیوی همچون اموال و اولاد است و مردم را از راه خدا بازمی‌دارند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید که این تکیه‌گاه‌ها روز رستاخیز، چاره‌سازشان در برابر خدا نخواهد بود و به عذاب جاوید می‌رسند.

(۱۸) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ ٱللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُۥ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَىْءٍ ۚ أَلَآ إِنَّهُمْ هُمُ ٱلْكَـٰذِبُونَ .

« **روزی که خدا همگیشان را برمی‌انگیزد؛ پس همانگونه که** (امروز) **برای شما سوگند یاد می‌کنند** (آن روز) **برای خدا سوگند می‌خورنـد و می‌پندارنـد کـه بر چیزی** (موضعی) **هستنـد! آگاه باش که آنان همان دروغگویانند** »،

آیه‌ی شریفه روز رستاخیز را توضیح داده می‌فرماید دغلکاران دنیوی، در آن‌روز نیز تصوّر می‌کنند می‌توانند با دغلکاری، کار خود را از پیش ببرند و به مانندِ دنیا که برای پیشبردِ مقصود به قَسَم متوسّل می‌شدند آنجا نیز برای خدا سوگند می‌خورند که ما مسلمان و چنین و چنان بودیم (انعام/۲۳) ولی خدا می‌داند که دروغ می‌گویند (و دروغ‌ها کارسازشان نخواهد بود). این آیه، ازجمله مواردی است‌که دروغگویی در قرآن به شدّت تقبیح شده و از اوصاف منافقان شمرده شده است.

(۱۹) ٱسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ ٱلشَّيْطَـٰنُ فَأَنسَىٰهُمْ ذِكْرَ ٱللَّهِ ۚ أُوْلَـٰٓئِكَ حِزْبُ ٱلشَّيْطَـٰنِ ۚ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ ٱلشَّيْطَـٰنِ هُمُ ٱلْخَـٰسِرُونَ .

« **شیطان بر آنها چیره گشته و یاد خدا را از** (ذهن)**شان برده است؛ آنان حزب شیطانند؛ آگاه باش که حزبِ شیطان به خسارت می‌روند** »،

آیه‌ی شریفه در تعلیل روحیّه‌ی نفاق است. می‌فرماید علّت اینکه دروغ در نهاد اینگونه افراد جای گرفته ـ به طوری‌که در آخرت هم به خدا دروغ می‌گویند ـ این است که شیطان بر ایشان «**اِسْتَحْوَذَ** = مسلّط شده» و مسئولیّت در برابر خدا را از یادشان برده است. در یک کلام می‌فرماید که اینان «**حزب شیطانند**» و اعلام و تأکید می‌دارد که همگان بدانند هرکه در این حزب نام نوشت، سرانجام رسوا و زیانکار می‌شود.

(۲۰) إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحَآدُّونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ أُوْلَـٰٓئِكَ فِى ٱلْأَذَلِّينَ .

« **همانا کسانی‌که با خدا و فرستاده‌اش به دشمنی برمی‌خیزند، در زمره‌ی ذلیل‌ترین**(مردمان)**اند** »،

یعنی دشمنی با خدا و رسول و عضویّت در «حزب شیطان» در آخرت (و دنیا) پستی می‌آورَد و ارتقاءِ روحی و کمال شخصیّت انسان، در پیوستگی به خدا و تبعیّت از هدایت او که توسّط پیامبرانش ارائه داده، حاصل می‌شود.

(۲۱) **كَتَبَ ٱللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا۠ وَرُسُلِيٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ .**

« خدا مقرّر داشته که قطعاً من و فرستادگانم پیروزیم؛ همانا خدا توانا و شکست‌ناپذیر است »،

یعنی بنای خدا بر این است که دین او و پیام رسولانش سرانجام پیروز می‌شود و خداوند آن مقتدر شکست‌ناپذیری است که هرآنچه اراده کند محقّقاً عملی خواهد شد؛ همانگونه که فرموده «**وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ وَ إِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ** = و به تحقیق فرمان ما درباره‌ی بندگان فرستاده‌ی ما از پیش (چنین) رفته است که آنان حتماً پیروز خواهند شد و سپاه ما همانا غالب آیندگانند» (صافّات/۱۷۳←۱۷۱). آثار این امر نیز تجربه شده، چنانکه امروزه می‌بینیم علی‌رغم همه‌ی کارشکنی‌ها، مکتب انبیاء نه تنها شکست نخورده، بلکه همچنان رو به گسترش است (برخلاف مکاتبی چون مارکسیسم که جولانی یافت و اکنون همه‌ی جاذبه‌ها را ازدست داده است). البتّه پیروزی قطعی و نهایی پیامبران در آخرت به ظهور می‌پیوندد.

(۲۲) **لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ يُوَآدُّونَ مَنْ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوْ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمْ أَوْ أَبْنَآءَهُمْ أَوْ إِخْوَٰنَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلْإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُۖ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزْبُ ٱللَّهِۚ أَلَآ إِنَّ حِزْبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ .**

« هیچ قومی را نمی‌یابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند و کسانی را که با خدا و رسولش دشمنی می‌ورزند به دوستی گیرند؛ هرچند پدرانشان یا پسرانشان (فرزندانشان) **یا برادرانشان یا خویشانشان باشند؛ اینانند که** (خدا) **در دل‌هاشان ایمان را برنوشته و آنان را با روحی از جانب خود تأیید** (و تقویت) **کرده است؛ و آنها را به بهشت‌هایی که نهرها از زیر**(درختان)**اش جاری است درمی‌آورد؛ همواره در آنجا ماندگارند؛ خدا از آنها راضی و آنها** (نیز) **از خدا خشنودند؛ اینان حزب خدای‌اند؛ آگاه باش که حزبِ خدا رستگارانند ».**

در آخرین آیه‌ی سوره، دربرابر «حزب شیطان» (آیه‌ی ۱۹)، «حزب خدا» معرّفی شده‌اند و خصوصیّت اصلی اعضای این حزب، ذکر گردیده است. می‌فرماید دو رویی در کار اعضای «حزب خدا» نیست و با اعضای «حزب شیطان» هرچند ممکن است مراوداتی به لحاظ فامیلی داشته باشند، ولی یکدلی و همدلی ندارند (توبه/ ۲۳) که البتّه نبودِ چنین ارتباط قلبی مانع از عدالت و خیرخواهی نیست (مائده/۸ و ممتحنه/۸). امّا موضع مؤمن واقعی همواره روشن و شفّاف است و نُقلِ محفل یاوه‌گویان دینی نمی‌گردد، هرچند آن یاوه‌گویان از بستگانِ

نزدیکش باشند. می‌فرماید ایمان در دل چنین کسانی «نوشته» شده یعنی استوار گشته است و خداوند آنان را با روح یا روحیّه‌ی دیگری ـ که همگان ندارند ـ تأیید نموده و پیروزمندان خلقت و تاریخ (دربرابر «حزب شیطان» که زیانکارند ـ آیه‌ی۱۹) درحقیقت، چنین مردمانی‌اند. مفسّران در اینجا برای واژه‌ی «**رُوح**» وُجوهی ذکر کرده‌اند؛ از قبیل جبرئیل، قرآن، دلایل متقن و نظیر آنها؛ ولی به طور کلّی می‌توان گفت که این «**روح**» نوعی حیات معنوی مخصوصی است که خداوند به مؤمنان مخلص افاضه می‌کند.

سوره‌ی حَشْر

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران مدینه نازل شده و نام آن «**حَشْر** = گردآوردن» برگرفته از دوّمین آیه‌ی سوره است. سخن با تسبیح خدا آغاز می‌شود و آنگاه از شکست توطئه‌ی اهل کتاب و تبعید آنها سخن آورده و نشان می‌دهد که سرانجام خائنین پیروزی نیست و از این جهت آنان را مایه‌ی عبرت اهل بصیرت می‌شمرد. سپس به درگیری مسلمان‌ها با آن خائنان پرداخته از دارایی‌هایی که آنها به جای گذاشته بودند سخن به میان می‌آورد و حکم آن را بیان می‌کند. سهم عمده‌ای از آن دارایی‌ها را ـ که کُلّاً اراضی آباد شده توسّط یهودیان بوده ـ مختصّ فقرای مهاجر و انصار و تابعین می‌شمرد و درباره‌ی هریک از این سه گروه بیاناتی ابراز می‌دارد. آنگاه ـ متعاقب اشاره به مؤمنان ـ از منافقین سخن می‌گوید و ارتباط آنها را با یهودیان خائن نشان می‌دهد. سپس مؤمنان را به حفظ تقوا و آماده‌سازی برای آخرت سفارش می‌کند. تأکید می‌نماید که آنان به مانند کسانی که خدا را فراموش کردند و درنتیجه بهره‌گیری از وجود خود را نیز به‌فراموشی سپردند، نباشند.

آیات انتهایی سوره در بیان اهمّیّت قرآن است که اگر بر کوهی نازل می‌شد آن را به خضوع می‌آورد و آنگاه با ذکر اسماءِ حُسنای خدا و تسبیح پروردگار، سوره را ـ همانگونه که آغاز کرده بود ـ به پایان می‌بَرَد. آیات سوره را می‌توان در سه بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۰)؛ **در ارتباط با غائله‌ی یهود بنی‌نضیر و احکام «فَیْء»**

بخش دوّم (آیات ۱۱ تا ۱۷)؛ **شیطنت منافقان و اشاره‌ای به جنگ بَدر**

بخش سوّم (آیات ۱۸ تا ۲۴)؛ **سخنی با مؤمنان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(در ارتباط با غائلهٔ یهود بنی‌نضیر و احکام «فَیْء»)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ.

«**آنچه در آسمان‌ها و در زمین است خدا را** (از هر نقص و کاستی) **منزّه داشته به پاکی می‌ستاید؛ و او شکست‌ناپذیر و حکیم است**»،

این آیه که نظیرش در قرآن متعدّد آمده، در پایان سوره نیز تکرار شده است. در واقع مفاد سوره را می‌توان بین دو «تسبیح» درنظر گرفت. جُز اینکه در آغاز سوره (آیه‌ی فوق) فعل ماضی (**سَبَّحَ**) و در پایان سوره فعل مضارع (**يُسَبِّحُ**) به‌کار رفته‌است. بدین‌ترتیب درحقیقت می‌گوید همه‌ی موجودات در گذشته و حال و آینده، تسبیح‌گوی خدایند و آفریننده‌ی جهان را از هر نقص و انحراف و کمبودی، مبرّیٰ می‌نمایند؛ و خداوند قدرتمندی است که درعین توانایی، کارهایش با حکمت است و هر چیز را در موضع مناسب خود قرار می‌دهد و حقّ هر امری را أدا می‌کند.

(۲) هُوَ ٱلَّذِيٓ أَخۡرَجَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ مِن دِيَٰرِهِمۡ لِأَوَّلِ ٱلۡحَشۡرِۚ مَا ظَنَنتُمۡ أَن يَخۡرُجُواْۖ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمۡ حُصُونُهُم مِّنَ ٱللَّهِ فَأَتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِنۡ حَيۡثُ لَمۡ يَحۡتَسِبُواْۖ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعۡبَۚ يُخۡرِبُونَ بُيُوتَهُم بِأَيۡدِيهِمۡ وَأَيۡدِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ فَٱعۡتَبِرُواْ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ.

«**اوست آنکه کسانی از اهل کتاب را که کافر شدند ـ در نخستین (تبعید) دسته‌جمعی ـ از دیارشان** (مدینه) **بیرون راند؛ شما گمان نمی‌کردید که آنها بیرون روند و آنها می‌پنداشتند که دژهایشان آنان را ـ در برابر** (قهر) **خدا ـ مانع** (و نگهدار)**شان خواهد بود! پس** (قهر) **خدا از آنجا که گمان نمی‌کردند بر آنها درآمد و در دل‌هاشان ترس افکند؛ خانه‌هایشان را به دستان خود و به دست‌های مؤمنان ویران می‌کردند؛ پس ای اهلِ بصیرت عبرت گیرید**»،

در آیه‌ی قبل فرمود که خداوند، صاحب عزّت و حکمت است و در آیه‌ی فوق به عنوان نمونه‌ای از شأن عزّت

و حکمت خدا، ایجاد شرایطی را که منجرّ به تبعید قوم بَنی نضیر[۱](یهودیان توطئه گر و خیانتکار) از مدینه شد بیان می‌فرماید.

مسلمان‌ها همواره از خیانت‌ها و توطئه‌گری‌های قبایل یهود درمدینه ناخشنود بودند. هرچند آنها در بدو أمر با پیامبر[ص] هم‌پیمان شدند که در برابر هجوم خارجی متّفقاً از شهر دفاع نمایند، ولی شواهد متعدّد خیانت آنان را در همپشتی با کُفّـار مکّه و تشویق قریشیـان به حملـه به مدینه، نشـان داد و در این ارتباط پس از برخوردهایی‌که پیش آمد، ملزم به کوچ ازمدینه گردیدند.[۱] در آیه‌ی فوق خداوند نشان می‌دهد که چگونه توطئه‌های خیانت‌پیشگان را خُنثیٰ نموده مؤمنان را ازبلایای آنها به صورتی‌که حتّی فکرش‌را هم نمی‌کردند، نجات می‌بخشد. می‌فرماید آنها (بنی‌نضیر) فکر می‌کردند با قلعه‌هایی که برای خود ساخته‌اند از هرخطری ایمن‌اند؛ ولی عقوبت خدا از آنجا که حسابش را هم نمی‌کردند، به سراغشان آمد و به هراس افتاده تن به تبعید دادند.

چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه منظور از «**اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ** = کسانی از اهل کتاب که کافر شدند» با توجّه به مفاد و شرایط نزول آیه، به اجماع مفسّران یهود بَنی نضیرند که از مدّت‌ها قبل به عربستان هجرت کرده و در مدینه ـ در دژهای محکمی که برای خود به پا داشته بودند ـ ساکن بودند. برخی گفته‌اند که هجرت آنها به مدینه به خاطر بشارت‌هایی بوده که بر ظهور پیامبر عرب در عربستان در کتاب اشعیاءِ نبی یافته بودند، چنانکه در قرآن نیز (بقره/۸۹) به این موضوع اشاره شده است (به توضیح آیه‌ی مذکور نگاه کنید).

دوّم آنکه در مورد «**لِأَوَّلِ الْحَشْرِ**» گروهی گفته‌اند که حشر اوّل (تبعید عمومی) بَنی نضیر به شام بود و حشر دوّم روز رستاخیز خواهد بود. برخی دیگر حشر اوّل را از مدینه و حشر دوّم را از خیبر و تمامی عربستان در زمان عمر بن خطّاب خلیفه‌ی دوّم دانسته‌اند.

---

(۱) ـ پیامبر[ص] در ابتدای ورود به مدینه با قبایل یهود ساکن در آنجا پیمان عدم تعرّض بست که (۱) هر طایفه در پیروی از دین خود آزاد است (۲) یهودیان و مسلمان‌ها در برابر هجوم دشمنان به شهر مدینه (یثرب) مشترکاً و هریک به هزینه‌ی خود، ازمدینه دفاع خواهندکرد و (۳) دوطرف یکدیگر را در شرایط سخت یاری کرده در پرداخت خون‌بهای کسانی‌که به خطا کشته شوند، همکاری می‌نمایند. چنین پیش آمد که پس از مدّتی، یکی از مسلمان‌ها دو نفر از قبیله‌ی بنی عامر را که با یهود و مسلمان‌ها ـ هر دو ـ هم‌پیمان بود، به خطا کشت و از آنجا که دیه‌ی مربوطه سنگین بود، پیامبر[ص] برای أخذ کمک به اتّفاق چند تن از اصحاب به محلّه‌ی بنی‌نضیر رفت و از آنها بر طبق معاهده‌ی فیمابین، درخواست کمک برای پرداخت خون‌بها به بنی‌عامر نمود. بنی‌نضیر ابتدا از پیامبر[ص] خواستند قدری صبر کند و سپس با یکدیگر خلوت کرده نقشه‌ی قتل پیامبر[ص] را کشیدند که یک‌نفر از آنها از بلندی، سنگ آسیابی بر سر پیامبر[ص] پرت کند. پیامبر[ص] به (فراست یا) وحی إلهی از این برنامه آگاهی یافت و آنگاه به سرعت محلّه را ترک کرده پیام تهدیدآمیزی برای بنی‌نضیر فرستاد که ظرف ده روز باید مدینه را ترک کنند. یهودیان ابتدا به تحریک منافقان مدینه پاسخ منفی دادند که نمی‌رویم هرکار می‌خواهی بکن و در نتیجه توسّط مسلمان‌ها محاصره شده و سرانجام ملزم به ترک مدینه گردیدند (سیره‌ی ابن هشام، ج۳، ص۱۶۵).

سوّم آنکه واژه‌ی «**حُصـون**» جمع «حِصن» به معنی «دِژ یا قلعه» است و مقصود از «**أَتَـاهُـمُ اللّهُ** = خدا به سویشان آمد» آمدن أمر یا قهر خداست، نه آنکه بلاتشبیه آمد و رفتنی به مانند حرکات انسان‌ها برای خدا منظور باشد! زیرا روشن است که خداوند در همه‌جا حضور دارد (مجادله/۷).

چهارم آنکه وقتی خدا به شکست قومی اراده کند چه بسا تکیه‌گاهشان را به دست خود خراب می‌کنند. چنانکه بنی نضیر دژهایشان را به دست خود ویران کردند تا مورد بهره‌برداری مسلمان‌ها قرار نگیرد، و مسلمان‌ها نیز ـ بنا به آیه‌ی شریفه، برای تسریع حرکت آنها ـ در تخریب خانه‌ها به ایشان کمک می‌کردند.

پنجم آنکه مقطع آیه دعوت به عبرت‌آموزی می‌کند و بر این مبنا اهل سنّت نتیجه گرفته‌اند که «قیاس» در استنتاج احکام حجّت است .

(۳) وَلَوْلَآ أَن كَتَبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمُ ٱلْجَلَآءَ لَعَذَّبَهُمْ فِى ٱلدُّنْيَا ۖ وَلَهُمْ فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ عَذَابُ ٱلنَّارِ .

« و اگر نه آن بود که خدا جلای وطن را بر آنها مقرّر داشته بود، به یقین آنان را در دنیا عذاب می‌کرد؛ و برایشان در آخرت عذاب آتش است »،

یعنی برخورد قهرآمیز با بَنی نضیر عهدشکن و خیانتکار، امری حتمی بود؛ ولی این برخورد به جلای وطن تنزّل یافت و الاّ می‌توانست به امر بالاتری ـ مثلاً قتل و اسارت ـ بیانجامد. به هرحال عذاب اُخروی آنان به جای خود محفوظ است.

(٤) ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّوا۟ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ ۖ وَمَن يُشَآقِّ ٱللَّهَ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ .

« هم از آن‌روی که آنها با خدا و رسولش به مخالفت برخاستند و هرکه با خدا مخالفت کند، پس همانا خدا سخت‌کیفر است »،

پیرو آیه‌ی قبل، واژه‌ی «**ذَٰلِكَ** = این (یا آن)» در آیه‌ی شریفه، اشاره به موضوع راندن دسته‌جمعی بنی‌نضیر از مدینه و استحقاق عذاب‌های گوناگون آنان در دنیا درصورت عدم جلای وطن و به‌هرحال گرفتاری حتمی ایشان در آخرت دارد «**شَاقُّوا** = مخالفت کردند»؛ چنانکه در مورد اِمداد مسلمان‌ها در جنگ بدر و شکست فاحش مشرکان فرموده «**ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَمَن يُشَاقِقِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ** = این (کیفر) از آن روست که آنان با خدا و پیامبر او به مخالفت برخاستند وهرکس با خدا و پیامبر او به مخالفت برخیزد، قطعاً خدا سخت‌کیفر است» (انفال/۱۳)

(٥) مَا قَطَعْتُم مِّن لِّينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَآئِمَةً عَلَىٰٓ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ ٱللَّهِ وَ لِيُخْزِىَ ٱلْفَٰسِقِينَ .

« هرچه از درخت نخل بریدید یا برجای خود ایستاده وانهادید، به اجازه‌ی خدا بود تا فاسقان را خوار گرداند »،

در جنگ‌های اسلامی مسلمان‌ها دستور داشتند که به درخت‌ها آسیب نرسانند، مگر درختی‌که مانع نفوذشان

باشد. در«زبدة التّفسیر» اثر محمّد سلیمان عبد الله اَشقَر آمده که در دستیابی به قلاع یهودیان بنی نضیر، بعضی از مسلمان‌ها به قطع برخی ازدرخت‌های نخل دست زدند و یهودیان فریاد برآوردند که مگر شما ویرانگرید ؟! آیه‌ی شریفه پاسخ می‌دهد که قطع آن درخت‌ها به قصد ویرانگری و تباهی در طبیعت، صورت نگرفت بلکه مایه‌ی خواری فاسقان عهدشکن بود. واژه‌ی «**لِينَة**» در آیه‌ی شریفه نوعی از بهترین درخت خرما است که میوه‌اش نرم و لطیف است و از این رو بریدن آن نخل‌ها بر یهودیان گران آمده بود.

(٦) وَ مَآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡهُمۡ فَمَآ أَوۡجَفۡتُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ خَيۡلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُۥ عَلَىٰ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٍ قَدِيرٌ .

« **و آنچه را خدا از آنها** (یهودیان) **عاید رسول خود گردانید، شما اسب و شتری بر آن نتاخته بودید** (جنگی واقع نشده بود) **ولی خدا، رسولانش را بر هرکه خواهد مسلّط گرداند و خدا بر هر چیز**(کار)**ی تواناست** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که در برخوردهایی که با بنی نضیر پیش آمد جنگی رخ نداد، بلکه با روشن شدنِ تجاوزات و خیانت‌هایی که آنها داشتند، ملزم به تبعید از آن دیار شدند. آنچه می‌توانستند، بار شتر کرده و با خود بردند و یا تخریب نمودند (آیه‌ی۲) ولی اراضی و آبادی‌هایی که ایجاد کرده بودند غنیمتی بود که به دست مسلمان‌ها افتاد. اینگونه دست آوردها را که بدون جنگ برای مسلمان‌ها حاصل می‌شود قرآن «**فَيْء**» گفته است (که در برابر «**خُمْس**» یعنی غنائم حاصل از جنگ قرار دارد ـ انفال/٤١) و آیات بعد حکم آن را اعلام می‌دارد.

(٧) مَآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ كَيۡ لَا يَكُونَ دُولَةَۢ بَيۡنَ ٱلۡأَغۡنِيَآءِ مِنكُمۡۚ وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمۡ عَنۡهُ فَٱنتَهُواْۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ .

« **آنچه خدا** (بدون جنگ) **از اهل قریه‌ها عاید پیامبرش گرداند، از آنِ خدا و رسول و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راه‌ماندگان است تا** (ثروت) **دست به دست میان اغنیاءِ شما نگردد و آنچه را پیامبر به شما داد بگیرید و آنچه شما را از آن نهی کرد بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت‌کیفر است** »،

آیه‌ی شریفه در توضیح آن است که «**فَيْء**» چگونه باید تقسیم شود. ابتدا می‌فرماید که فیء متعلّق به خداست یعنی باید صرف ترویج دین گردد. سپس سهمی برای رسول و خویشان او تعیین می‌کند چون از دریافت زکات ممنوع بوده‌اند. آنگاه به تخصیص سهامی برای یتیمان و مسکینان و در راه‌ماندگان اشاره دارد که مقصود، این‌گونه افراد نیازمند درجامعه‌اند. متعاقباً آیه‌ی شریفه حکم مزبور را تعلیل می‌کند که تا ثروت بین اغنیاء دست به دست نگردد، و این مطلب نشان می‌دهد که از دیدگاه اسلام، شرایط اقتصادی جامعه باید به

گونه‌ای تنظیم گردد که فاصله‌ی طبقاتی کم باشد.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که مردم به تقسیم خدا و رسول گردن نهند و زیاده‌خواهی نداشته باشند. مقطع آیه نشان می‌دهد که افرادی پرتوقّع به تقسیم‌بندی رسول گردن ننهاده و معترض بودند که آنها را به کیفر إلهی هُشدار می‌دهد.

(۸) **لِلْفُقَرَآءِ ٱلْمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخْرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمْ وَأَمْوَٰلِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ ۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ .**

« **برای فقرای مهاجران؛ آنها که از خانه‌ها و اموال خود بیرون رانده شدند، درحالی‌که فضل و رضای خدا را می‌جویند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند؛ اینان همان راستگویانند** »،

آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد ـ پیرو آیه‌ی قبل ـ موارد مصرف شش‌گانه‌ی «**فَیْء**» را معلوم داشته است. ظاهراً تکیه بیشتر بر فقرای مهاجرین متمرکز شده که مهاجران به مدینه بوده‌اند. آنها در موطنشان صاحب خانه و زندگی بودند، ولی به سبب هجرت به خاطر دین، دچار تنگدستی شدند و اموالشان در تصرّف مشرکان قریش قرار گرفت؛ ولی به هرحال باکی از این هجرت نداشته هدفشان جلب رضای خدا و یاری دین خدا بود. می‌فرماید اینان صدق خود را عملاً نشان داده‌اند.

(۹) **وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلْإِيمَٰنَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِى صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ .**

« **و** (نیز از آن) **کسانی که قبل از ایشان** (مهاجران) **در آن سرای** (مدینه) **جای گرفته و ایمان آورده‌اند** (انصار)؛ **هرکه را که به سویشان هجرت کرد، دوست می‌دارند و در دل‌هایشان نسبت به آنچه به آنان** (مهاجران) **داده شده نیاز** (و حسدی) **نمی‌یابند و** (دیگران را) **ـ هرچند خود نیازمند باشند ـ بر خویشتن مقدّم می‌شمرند؛ و هرکه** (از) **بُخل نفس مصون ماند، آنها همان رستگارانند** »،

آیه‌ی فوق درباره‌ی «**انصار**» است و از بلندطبعی انصار سخن می‌گوید که مهاجران را به گرمی پذیرا شدند و از این‌که پیامبر^ص از غنائم بنی‌نضیر بیشتر فقرای مهاجران را بهره‌مند می‌سازد، نه تنها دلگیر نشدند، بلکه چه بسا از حقوق خود نیز به نفع مهاجران گذشتند و بُخل نفس در آنها راه نداشت.[۱]

---

(۱) ـ کاشفی آورده که پیامبر[ص] انصار را طلبید و فرمود اگر می‌خواهید اموالی را که از بنی‌نضیر به‌دست آمده به مهاجران بدهم و آنگاه مهاجران از خانه‌های شما بروند و به معیشت امور خود بپردازند؛ یا آن اموال را بین شما تقسیم کنم و مهاجران به قرار سابق در خانه‌های شما منزل کنند. انصار همه گفتند اموال را به مهاجران بده و آنها هم در خانه‌های ما بمانند.

(۱۰) وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ.

« **و** (همچنین از آن) **کسانی که بعد از ایشان** (مهاجر و انصار) **آمدند** (تابعین) **گویند: خداوندا! ما و برادرانمان را که از ما، در ایمان پیشی گرفتند، بیامرز و در دل‌هایمان نسبت به کسانی‌که ایمان آوردند کینه‌ای قرار مده؛ خداوندا! همانا تو رءُوف و مهربانی** »،

آیه‌ی شریفه ضمن دعایی از زبان تابعین ـ که بعداز مهاجر و انصار مسلمان شده به صفوف مسلمین پیوستند ـ روحیّه‌ی مردمان خداپسند را نشان می‌دهد که دوستی و محبّت را نسبت به مؤمنان، از مقام رأفت و رحمت خدا طلب می‌کنند («**غِلّ** = کینه»). در حدیث آمده که شخصی نزد حضرت سجّاد (ع) رفته شروع به بدگویی از خلفا (ابوبکر و عمر و عثمان) می‌کند. آن‌حضرت از او می‌پرسند: آیا تو از مهاجر و انصاری؟ می‌گوید: خیر. آنگاه امام سجّاد (ع) می‌گوید: منهم شهادت می‌دهم که تو از تابعین که در حقّ مهاجر و انصار دعا می‌کنند نیستی (ابونعیم اصفهانی در کتاب حلیة الأولیاء، جلد۳ ـ صفحه‌ی ۱۳۷، چاپ بیروت).

بخش دوّم

(شیطنت منافقان و اشاره‌ای به جنگ بدر)

(۱۱) أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ نَافَقُواْ يَقُولُونَ لِإِخْوَٰنِهِمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَانُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكُمْ وَٱللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ .

« **آیا ننگریستی** (و توجّه نکردی) **به کسانی که راه نفاق پیش گرفته به برادرانشان از اهل کتاب ــ که از درِ کفر درآمدند ــ گویند: اگر شما اخراج شدید قطعاً ما** (نیز) **با شما خارج می‌شویم و هیچ‌کس را** (در مخالفت با) **شما فرمان نمی‌بریم و اگر با شما جنگیده شود به یقین یاریتان می‌کنیم؟ و خدا گواهی می‌دهد که آنها بی‌شکّ، دروغگویانند** »،

پس از ذکر سه دسته‌ی مؤمن (مهاجر، انصار و تابعین) در آیات قبل و تجلیل از آنها، در این آیه، به منافقان پرداخته است. ملاحظه می‌شود که سخن از «کافران اهل کتاب» به میان آورده، می‌فرماید منافقان ــ که درواقع همان«کافرانِ مسلمان‌نما!» هستند ـ حالت برادری و دوستی با کافران اهل کتاب داشته همفکری و پشتیبانی بینشان برقرار است. درحالی‌که درمورد مؤمنان فرموده «**برادران یکدیگرند**» (حجرات/۱۰). درعین‌حال نشان می‌دهد که منافقان، برادران «خیانتکاری» برای کفّار اهل‌کتابند؛ به‌آنها وعده می‌دهند که اگر شما را (به مانند بَنی نَضیر) اخراج کردند ما هم با شما خارج می‌شویم، پیرو سخن هیچ‌کس بر ضدّ شما نخواهیم شد و حتّی اگر جنگی پیش آید، یاور شما خواهیم بود! و مقطع آیه می‌فرماید آنها دروغگویانی بیش نیستند. در واقع آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که منافقان ـ به مانند مشرکان ـ می‌خواستند مؤمنان از پا درآیند و بساط اسلام برچیده شود، ولی نمی‌خواستند خود به این کار دست زنند، بلکه با انواع ترفندها، دیگران را جلو می‌انداختند تا آنها این مقصود را به کرسی نشانند! روحیّه‌ای که امروزه نیز به انحاءِ گوناگون و مصادیق مختلف در جوامعِ انسانی، کمیاب نیست.

(۱۲) لَئِنْ أُخْرِجُواْ لَايَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئِن قُوتِلُواْ لَايَنصُرُونَهُمْ وَ لَئِن نَّصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ ٱلْأَدْبَٰرَ ثُمَّ لَايُنصَرُونَ .

« **اگر** (یهودیان) **اخراج شوند با آنها بیرون نمی‌روند و اگر با آنان** (یهودیان) **پیکار شود ایشان را یاری ندهند و اگرهم یاریشان کنند قطعاً پشت کرده می‌گریزند و سپس** (یهودیان تنها مانده) **یاری نمی‌شوند** »،

آیه‌ی شریفه تفصیل دروغگویی منافقان است و با بسط معنا، تشریحی از روحیّه‌ی نفاق در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها است. می‌فرماید این روحیّه، در پی هیچ ارزشی جُز عافیت‌طلبی برای خویش نیست ، به همه وعده

می‌دهد و می‌خواهد با هرکس راهی داشته باشد و در عین حال رفیق واقعی و کمک و همراه هیچ‌کس نیست و به همه دروغ می‌گوید و از این‌رو سرانجام رسوا شده هیچ رفیق راهی نخواهد داشت. ضمیر در «**لَايُنصَرُونَ**» در آخر آیه‌ی شریفه، به یهود یا منافقان بازمی‌گردد و قول نخست که در ترجمه منظور شده قوی‌تر به نظر می‌رسد.

(۱۳) **لَأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِم مِّنَ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ .**

« **همانا شما در دل‌های آنها بیش از خدا مایه‌ی هراسید؛ هم از آن‌روی که مردمی نفهمند** »،

به تعبیری می‌فرماید ای مؤمنان! از این مردم (آیه‌ی قبل) نترسید، آنها از شما بیش از خدا می ترسند! یعنی برخلاف مؤمن که بالاترین احساس مسئولیّت را نسبت به خدا دارد و درنتیجه دربرابر غیرخدا عاری از هر تزلزل و زبونی است، انسانی که ایمان درستی به خدا ندارد، بیمناکِ از این و آن است و می‌خواهد با ایجاد روابط با همگان، به خیال خویش همواره در امنیّت و نعمت بسربرد. آیه‌ی شریفه اینگونه مردمان را «نفهم» توصیف می‌کند که حتّی صلاح واقعی خودشان را هم تشخیص نمی‌دهند و نمی‌فهمند که پس‌از مدّتی، به‌قول معروف «مشتشان پیش همه بازشده» و مطرود همگان می‌گردند. به نظر طبری،آیه‌ی شریفه از منافقان به یهود عصر نبوی پرداخته و احوال ایشان را بیان می‌فرماید و برخی از مفسّران میان منافقان و یهود هر دو را، جمع نموده‌اند. ولی قول طبری به ملاحظه‌ی آیه‌ی بعد، قوی‌تر می‌نماید.

(۱٤) **لَا يُقَٰتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِن وَرَآءِ جُدُرٍۭۚ بَأْسُهُم بَيْنَهُمْ شَدِيدٌۚ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّىٰۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ .**

« **آنها** (هیچگاه) **به‌طور جمعی با شما نمی‌جنگند؛ مگر در قریه‌های محصور یا از پسِ دیوارها؛ جنگشان ـ سخت ـ بین خودشان است؛ می‌پنداری که آنها با هم**(متّحد)**اند؛ و**(لی) **دل‌هاشان پراکنده است؛ هم از آن‌روی که قومی هستند که خردوری نمی‌کنند** »،

می‌فرماید یهودیان (در عصر نبوی) از شدّت زبونی و دو دلی، هیچگاه به جنگ علنی با مؤمنان برنمی‌خیزند، مگر جایی که خیالشان راحت باشد چندان خطری متوجّه‌شان نیست (**مُحَصَّنَة** = مستحکم به استحکامات دفاعی مانند دژها و حصارها) یا از پس دیوارها تیری رها می‌کنند؛ مردمانی که از جانشان مایه بگذارند نیستند. اضافه می‌نماید که آنها درگیری‌های[1] بین خودشان شدید است و با اختلافات و رقابت‌هایی که دارند ـ برخلاف آنکه ظاهراً متّحد می‌نمایند ـ درحقیقت مدام در ستیز با یکدیگرند. آیه‌ی شریفه ریشه‌ی اینگونه احوال و رفتار را «**بی‌خردی**» می‌داند و در واقع می‌فرماید با تعقّل صحیح می‌توان به شجاعت و وحدت رسید. چنانکه گفتیم از نظر طبری، این آیه وآیه‌ی گذشته درتوصیف یهودیان آمده و به قولی، به هر دو دسته از منافقان و یهود، اشاره شده است.

(۱) ـ واژه‌ی «**بَأْس**» در معنای جنگ رسمی در اینجا به کار نرفته بلکه مراد از آن، نزاع و اختلاف است.

(۱۵) كَمَثَلِ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ قَرِيبٗاۖ ذَاقُواْ وَبَالَ أَمۡرِهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ .

« **همانند کسانی که اندکی پیش از ایشان** (در بدر) **وَبال** (کیفر) **کار خود را چشیدند و برای آنان عذابی دردناک است** »،

برخی از مفسّران این آیه را با یهودیان بَنِی‌قَیْنُقاع و برخی دگر با کفّار بَدر تطبیق داده‌اند که به جنگ مسلمانها آمده ولی به علّت عدم هماهنگی و اختلافاتی که با یکدگر داشتند ـ یعنی همان‌ویژگی‌های‌منافقان ـ علی‌رغم آنکه تعدادشان سه برابر مسلمانها بود، شکست خورده و متواری شدند. می‌فرماید آخرت آنها نیز مقرون به عذاب وگرفتاری خواهد بود.

(۱٦) كَمَثَلِ ٱلشَّيۡطَٰنِ إِذۡ قَالَ لِلۡإِنسَٰنِ ٱكۡفُرۡ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيٓءٞ مِّنكَ إِنِّيٓ أَخَافُ ٱللَّهَ رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ .

« **به مانند ماجرای شیطان؛ آن زمان که به انسان گفت: کافر شو! و چون** (او) **کافر گشت،** (بدو) **گفت: همانا من از تو بیزارم؛ و بی‌تردید من از** (عذاب) **خدا ـ خداوندگار جهانیان ـ می‌ترسم** »،

در آیه‌ی قبل خداوند روحیّه‌ی منافقینی را که عَلَیهِ مسلمان‌ها با کافران اهل کتاب ابراز پشتیبانی می‌نمودند، توضیح داد و فرمودکه همانند مشرکان در بَدر، کاری ازپیش نمی‌برند. درآیه‌ی فوق ـ بنا به یک قولِ تفسیری ـ بازهم از همان جنگ بَدر مثال آورده که چنانکه در آیه‌ی ٤٨ سوره‌ی انفال آمده است، پیرمرد شیطان‌صفتی از قبائل عرب، قریشیان را به جنگ با مسلمان‌ها تهییج و راهنمایی می‌کرد ولی چون کار به درگیری رسید و ضعف کفّار را در برابر مسلمان‌ها دید، به قریشیان گفت بروید پی کارتان، من از خدا می‌ترسم و با شما کاری ندارم! (به توضیح آیه‌ی ٤٨ سوره‌ی انفال نگاه کنید). خداوند می‌فرماید مَثَلِ آن منافقین نیز همچون آن پیرمرد شیطان‌صفت است، کفّار أهل کتاب را به رویارویی بامسلمان‌ها تشویق می‌کنند ولی همین‌که آثار شکست را در یهودیان محارب ببینند، حساب خود را از آنها جدا کرده به ایشان پشت می‌کنند. بدین‌ترتیب خداوند از مردم ریاکار تعبیر به شیطان کرده که در قرآن سابقه دارد (بقره/١٤، انعام/١١٢).

البتّه مفسّران اقوال دیگری نیز آورده‌اند و از جمله در توضیح آیه‌ی شریفه گفته‌اند که مَثَلِ آن‌منافقین به مانند شیطان است که به انسان در تداوم گناهان، وعده داده القاء می‌کند که فرصت را غنیمت شمار و خوش باش، برای توبه و تغییر روش فرصت هست، ولی همین‌که آدمی به گرفتاری رسید. او را رها کرده و (از راهِ استهزاء) می‌گوید من از خدا می‌ترسم ! این وجه، به آیه‌ی شریفه کلّیّت می‌بخشد وپیام می‌دهد که مردمان، با طناب پوسیده‌ی شیطان به چاه نروند ولی باتوجه به شاهد قرآنی، قول اوّل معتبرتر می‌نماید.

(۱۷) فَكَانَ عَٰقِبَتَهُمَآ أَنَّهُمَا فِي ٱلنَّارِ خَٰلِدَيۡنِ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ جَزَٰٓؤُاْ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« **و فرجام هر دوشان این شد که هر دو جاودانه در آتشند و کیفر ستمگران همین است** ».

درآیه‌ی شریفه ضمیر تثنیه به کار رفته که بنا به تفسیر اوّلِ آیه‌ی قبل، به انسان شیطان‌صفت و انسانِ کفرپیشه و بنا به تفسیر دوّم، به شیطان و انسان فریب خورده بازمی‌گردد و سرانجامِ آنان را توصیف می‌کند

بخش سوّم

(سخنی با مؤمنان)

(۱۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ.

« **ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا دارید؛ و باید هر نفسی بنگرد که برای فردا**(ی قیامتش) **چه از پیش فرستاده است؛ و از خدا پروا دارید؛ همانا خدا از آنچه می‌کنید با خبر است** »،

به دنبال آیات قبل درباره‌ی کافران اهل کتاب و مسلمان‌نماهای منافق و تشبیه رابطه‌ی منافقان با یهودیان بَنی‌نضیر به رابطه‌ی انسان و شیطان، آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد به مؤمنان پرداخته است. می‌فرماید مؤمنان اعمالشان را سرسری نگیرند، بلکه باید دقّت کنند که به هرکاری که دست می‌زنند آن‌کار، چه آثار اُخروی برایشان به بار می‌آورد. بر این مبنا مقصود از واژه‌ی «**لِتَنْظُرْ**» در آیه‌ی شریفه، رؤیت فیزیکی نیست، بلکه نظرِ عقلی به اعمال است که فردِ نابینا نیز می‌تواند آن را داشته باشد و با روحیّه‌ی «عاقبت‌بینی» از اعمالش مراقبت نماید. در این‌باره خداوند «راه» را هم نشان می‌دهد که رعایت تقوا و احساس مسئولیّت در برابر خداست. تقوای خدا باعث می‌شود که انسان دراعمالش دقّت کند. از این‌رو در مقطع آیه از آگاهی خدا نسبت به اعمالِ بندگان خبر می‌دهد که «ضامن اجرا» برای توجّه به اعمال است («**غَد** = فردا»، «**ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ** = برای فردا(یِ قیامت) چه پیش فرستاده است؟»).

(۱۹) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.

« **ومانند کسانی که خدا را به فراموشی سپردند و او**(خداوند)**هم آنان را از خود بی‌خبر کرد، نباشید؛ آنها همان فاسقانند** »،

آیه‌ی شریفه با «واو» عطف در ابتدا، به آیه‌ی قبل عطف شده است. می‌فرماید «**و مانند کسانی نباشید که خدا را به فراموشی سپردند**» وچنان زندگی می‌کنند که گویی خدایی نیست! و عکس‌العمل خدا را درباره‌ی اینگونه افراد چنین بیان می‌کند که «**فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ** = پس (خداوند) فراموش گردانید ایشان را از یاد خودشان».

یعنی کسی‌که خدا را در مسیر زندگی فراموش کند، نتیجه‌ی طبیعی‌اش این است که سعادت واقعی خود را هم فراموش می‌کند. خداوند این قانون طبیعی را درمقام صانع و صاحب طبیعت، به خود نسبت داده در واقع «سلب توفیق» از اینگونه بندگان را بیان می‌دارد (بقره، توضیح آیه‌ی ٦). یکی از مفسّران در این‌باره می‌گوید «خدا فراموشی، خود فراموشی است، انسان چون در جنبه‌ی حیوانی خود غرق شود، جنبه‌ی انسانیِ خود را فراموش می‌کند».

مقطع آیه‌ی شریفه مُشعر برآن است که به فراموشی‌سپردگان خدا در زندگانی، رو به فسق می‌روند و مشکلات دنیا و آخرت برای خود به بار می‌آورند.

(۲۰) لَا يَسْتَوِىٓ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ وَأَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ ۚ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ .

« دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند، بهشتیانند که کامیابند »،

یعنی تفاوت آینده‌ی آن مؤمنی که با یاد خدا زندگی می‌کند با آینده‌ی آنکه خدا را به فراموشی سپرده و رو به فسق می‌رود، از زمین تا آسمان است (سجده/۱۸ و جاثیه/۲۱). واژه‌ی «**فائِز**» در آیه‌ی شریفه از مادّه‌ی «**فَوْز**» به معنی «رهایی از عذاب و رسیدن به مقصود» است (کسی‌که هیچ عذاب و گرفتاری نداشته به هدف خلقتش دست یافته است).

(۲۱) لَوْ أَنزَلْنَا هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُۥ خَٰشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِ ۚ وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ .

« اگر این قرآن را بر کوهی فرو می‌فرستادیم، همانا آن (کوه) **را از بیم خدا، خاضع و از هم پاشیده می‌دیدی؛ و این مَثَل‌ها را برای مردم می‌زنیم، باشد که بیاندیشند »،**

خداوند مردم سنگ‌دل را ملامت می‌کند که چرا نصایح‌اش در دل آنان اثر نمی‌کند و انسان مختاری که به او فطرت توحیدی و عقل و اختیار داده، به راه عقل نمی‌رود و رستگاری را دربرابر ضلالت انتخاب نمی‌کند ؟ می‌فرماید اگر این قرآن را به کوهی نازل می‌کردیم با آن عظمتش، سرفرود می‌آورد، ولی دل انسان گناهکار از کوه هم سخت‌تر است (بقره/۷٤)؛ او همه‌ی این مواعظ قرآنی را می‌شنود ولی هیچ اثری در وی به بار نمی‌آورد. واژه‌ی «**لَوْ**» در ابتدای آیه برای فرض محال به کار می‌رود و با «**إِنْ**» شرطیّه ـ که ممکن است بشود یا نشود ـ تفاوت دارد. یعنی اگر کوه شعور داشت و این قرآن بر او عرضه می‌شد، متواضع و پاره پاره می‌شد، پس چرا شما انسانهای غافل که شعور دارید این مواعظ در دل‌هایتان اثر نمی‌کند؟ علامت تنوین در «**جَبَلٍ**» برای بزرگداشت و تفخیم آن آمده و «لام» در «**لَرَأَيْتَهُ**» برای تأکید. یعنی کوه به آن عظمت با شنیدن نصایح قرآن ـ اگر شعور داشت ـ می‌دیدی که پاره پاره می‌شد. همچنین واژه‌ی «**تِلْكَ**» بر سر «**أَمْثال**» بلندپایگی نصایح‌را می‌رساند. مقطع آیه‌ی شریفه تأکید بر «اندیشه» دارد و علمای منطق می‌گویند «اندیشیدن» نوعی حرکت از «مقدّمات» به سوی «هدف» است. عُرَفا گویند «تفکّر» از باطل به سوی حقّ رفتن است (البتّه تفکّر صحیح) و این‌که آدمی در «جُزء»، «کلّ» را دیده کوه «منیّت» اش را در برابر خدا به یکسو زند و همچون زمین هموار‌ی‌شود؛ به قول شبستری:

تفکّر ، رفتن از باطل سـوی حـق — به جزو اندر ، به دیدن کلّ مطلق
اگر مـردی برون آی و سفـر کن — هرآنچ آید به پیشت زان گذرکن
خلیل آسـا برو حقّ را طلب کـن — شبی‌را روز و روزی‌را به شب کن
و یا چون موسی عمران دراین راه — بـرو تـا بشنـوی إنّـی أنـَا الله
حقیقت ، کهربا ذات تو کاه است — اگر کوه منی نبود چه راه است؟

(۲۲) هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِی لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ .

« اوست خدایی که هیچ معبودی جُز او نیست؛ دانای غیب و آشکار؛ او رحمتگر و مهربان است »،

در آیه‌ی قبل سخن از «**خَشْيَةِ اللّٰه** = بیم خدا» رفته بود و آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی پایانی سوره، توصیف خداست؛ چه خدایی ؟ خدایی که «**هیچ معبودی جُز او نیست**»، تنها او شایسته‌ی عبادت، تواضع کامل و خاکساری است؛ و نهان و آشکار از نظر آگاهی، برای خدا یکسان است، چنانکه فرموده «**سَوَاءٌ مِنْكُم مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَن جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخفٍ بِالَّيْلِ وَ سَارِبٌ بِالنَّهَارِ** = به نزد او یکسان است که کسی ازمیان شما سخن در خفا گوید یا آشکارا، و کسی‌که درشب مخفی گردد و یا در روز آشکار» (رعد/۱۰). صفات «**رحمان**» و «**رحیم**» در مقطع آیه، به ترتیب، به رحمت عامّ خدا (که کلّ مخلوق را دربرگرفته) و رحمت خاصِّ إلهی (که شامل الطاف خاصِّ خدا می‌شود) اشاره دارد.

(۲۳) هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِی لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْمَلِكُ ٱلْقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلْمُؤْمِنُ ٱلْمُهَيْمِنُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْجَبَّارُ ٱلْمُتَكَبِّرُ سُبْحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ .

« اوســت خدایی‌که هیچ معبودی جُز او نیست؛ آن پادشاه قدسی، آن بی‌عیب و نقص، آن ایمنی‌بخش و أمان دهنده، مراقب، غالبِ شکست‌ناپذیر، بزرگوار و با عظمت؛ منزّه است از آنچه شریک او می‌گیرند »،

یعنی آنکه تنها معبود در عالم است، فرمانروای‌حقیقی است (**اَلْمَلِکُ الْقُدُّوس**) که تکوین عالم را در اختیار دارد؛ پادشاهی‌که عاری از هر عیب و نقص است، و در عین حال آرامبخش دل‌ها و شاهد همه‌ی گفته‌ها و اعمال آدمی اســت؛ هیچ قدرتی قادر به شکســت و غلبه بر او نیســت؛ و بزرگوار و با عظمت، منزّه از هرشریک و همتا؛ خداست.

آیه‌ی فوق بیشتر در بیان صفات «ذات» خدا و آیه‌ی بعد مذکور از صفات «فعل» إلهی است:

(۲٤) هُوَ ٱللَّهُ ٱلْخَٰلِقُ ٱلْبَارِئُ ٱلْمُصَوِّرُ لَهُ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ .

« اوست خدای آفریننده، نوآفرین، صورت‌بخش، نیکوترین نام‌ها از آنِ اوست، آنچه در آسمان‌ها و زمین است او را به پاکی می‌ستاید و او پیروزمند و حکیم است »،

یعنی نه تنها خدا آفریننده‌ی هستی است، بلکه مُبدع و مخترعی است که: «**أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ** = هرچیز را که آفریده، نیک آفرید» (سجده/۷) و صورت‌ها می‌سازد، چنانکه سروده‌اند :

ای خدای خوب و نیکوآفرین — جمله را نیک آفریدی، آفرین ![1]

البتّه أسماءِ خدا بسیار است ـ که همه به نیکوترین وجه صفات إلهی را بیان می‌کنند ـ أمّا خـدا، یکی

(۱) ـ شعر از مرحومه‌ی مغفوره خانم فاطمه آشتیانی، والده‌ی ماجده‌ی استاد حسینی طباطبایی است.

بیش نیست؛ همه‌ی آن اسماء مسمّا را می‌نمایند و به اَنحاءِ گوناگون بندگان را به او توجّه می‌دهند.

هیچ اسمی بی‌مسمّـا دیـده‌ای ؟ — یا ز گاف ولامِ گُل، گُل چیده‌ای ؟
اسم گفتی رو مسمّـا را بجـــو — ای شده غافل ز هـو با نام هـو
(مولوی)

متعاقباً آیه‌ی شریفه تصریح دارد که «**هرآنچه در آسمانها و زمین است خدا را تنزیه می‌کند** (و می‌ستاید)»، یعنی همه‌ی موجودات و ذرّات عالم با تبعیّت بی‌چون و چرا از قوانین دقیق و بدیع تکوین، نمایانگر عاری بودن خداوند از هرعیب و نقص می‌باشند. نهایتاً آیه‌ی شریفه سوره را همانگونه که با نام خدای «**عَزیز**= شکست‌ناپذیر» آغاز شد، با همین نام به پایان برده است. واژه‌ی «**هُوَ**» در سه آیه‌ی پایانی سوره، هفت بار (به عدد طواف‌های تعیین شده حول خانه‌ی کعبه) و همچون موارد متعدّدی که در قرآن به صفات بی‌نهایت خدا اشاره دارد (لقمان/۲۷ ـ ملک/۳ ـ مؤمنون/۱۷ و . . .) تکرار شده است.

سوره‌ی مُمتحنه

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مدینه** نازل شده و نام آن (**مُمتَحنة** = آزمایش‌شده) برگرفته از دهمین آیه‌ی سوره است. آیه‌ی مزبور نشان می‌دهد که بعداز هجرتِ مسلمان‌ها به مدینه، زنانی از بین مشرکان مکّه نزد مسلمان‌ها آمده اظهار اسلام می‌کردند و آیه‌ی شریفه می‌فرماید قبل از اینکه مؤمنان آنها را در جمع خود بپذیرند، امتحانشان کنند و از صداقتشان مطمئن گردند.

همچنین در شأن نزول آیات آورده‌اند که پیامبر(ص) ـ بعد از آنکه مکّی‌ها قرارداد صلح حدیبیه را شکستند و به مسلمان‌ها درحال نماز هجوم برده عدّه‌ای را کشتند[1] ـ تصمیم گرفت بی‌خبر، با سپاهی از مسلمان‌ها، وارد مکّه شده و آن شهر را بدون خونریزی فتح کند. أمّا شخصی به نام «حاطب بن أبی‌بَلتعه» از اطرافیان پیامبر[ص]، نامه‌ای به خویشان خود در مکّه نوشته آنها را از قصد پیامبر(ص) مطّلع ساخت و آن‌نامه را به زنی داد که به مکّه برساند. ولی پیامبر(ص) به وحی إلهی، از کار«حاطب» با خبر شد و علی(ع) و زبیر را مأمور ساخت که به بیرون شهر مدینه بروند و آن‌زن را یافته ـ پیش از آنکه به مکّه برسد ـ نامه را از او بگیرند. این کار انجام‌شد و حاطب عذرخواهی کرده گفت: من مسلمانی مؤمنم وفقط نمی‌خواستم که خویشانم در بین قریشیان صدمه ببینند. آنگاه آیات این سوره نازل شد که مسلمان‌ها را از روابط دوستانه با مشرکان ـ هرچند خویشانشان باشند ـ برحذر می‌دارد.[2]

متعاقباً آیات شریفه از راه و روش ابراهیم[ع] و پیروانش مثال می‌آورد که چگونه آنها صف خود را از صف مشرکان جدا کردند و خاطرنشان می‌سازد که چه بسا خداوند بین شما و دشمنانتان دوستی افکند و جدایی‌ها ترمیم شود.

در عین‌حال آیات سوره، منکران را به دو دسته تقسیم می‌کند: **یکی** آنها که سر جنگ با مسلمان‌ها ندارند و نسبت به این دسته فرمان به عدالت و نیکی می‌دهد. **دیگر** آنها که محاربند

---

(۱) ـ تاریخ طبری ، چاپ دار و مکتبة الهلال، جلد ۲ ، صفحه‌ی ۴۵۳.

(۲) ـ تفاسیر مجمع البیان اثر شیخ طبرسی؛ کشّاف اثر زمخشری و دیگران

و مسلمان‌ها را از دوستی با آنها منع می‌کند. سپس مؤمنان را از ساده‌اندیشی برحذر داشته می‌فرماید زنانی را که از دایره‌ی مشرکان به سویتان می‌آیند ـ قبل از پذیرش ـ بیازمایید (تا آسیب نبینید).

با توجّه به موارد مذکور، آیات سوره را می‌توان در سه بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۳)؛ **در مذمّت دوستی با دشمنان**

بخش دوّم (آیات ۴ تا ۹)؛ **اشاره‌ای به مواضع ابراهیم** [ع] **و پیروانش با دشمنان و استراتژی مؤمنان در قبال منکران**

بخش سوّم (آیات ۱۰ تا ۱۳)؛ **درباره‌ی هجرت زنان مکّی و الحاقشان به مسلمانان در مدینه.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(در مذمّت دوستی با دشمنان)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ وَقَدۡ كَفَرُواْ بِمَا جَآءَكُم مِّنَ ٱلۡحَقِّ يُخۡرِجُونَ ٱلرَّسُولَ وَإِيَّاكُمۡ أَن تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ رَبِّكُمۡ إِن كُنتُمۡ خَرَجۡتُمۡ جِهَٰدٗا فِي سَبِيلِي وَٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِيۚ تُسِرُّونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ وَأَنَا۠ أَعۡلَمُ بِمَآ أَخۡفَيۡتُمۡ وَمَآ أَعۡلَنتُمۡۚ وَمَن يَفۡعَلۡهُ مِنكُمۡ فَقَدۡ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ .

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید! دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی مگیرید،** (برخی از) **شما با آنها** (طرح) **دوستی می‌افکنید درحالی‌که ایشان به آن حقّی که به سوی شما آمده کافرند؛ آنان رسول**(خدا) **و شما را ـ برای آنکه به خدا، خداوتان، ایمان آوردید ـ** (از شهر مکّه) **بیرون می‌رانند! اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من خروج کرده‌اید** (چنان مکنید) **شما به طور پنهانی به آنها پیام دوستی می‌فرستید، درحالی که من به آنچه پنهان کردید و آنچه آشکار نمودید، داناترم؛ و هرکس از شما چنین کند، قطعاً راهِ راست را گم کرده است** »،

با آنکه ظاهراً فقط یک نفر به‌سوی کفّار خبرچینی نموده بود (به توضیحات کلّی در اطراف سوره نگاه کنید) ولی آیه‌ی شریفه عموم مسلمان‌ها را (که برخی از ایشان، نگران خویشاوندانِ مشرک خود بودند) مخاطب قرار داده و اصلی را بیان می‌کند. می‌فرماید آنها که به ستیز با جبهه‌ی ایمانی برخاسته‌اند (مشرکان و کافران) علاوه بر اینکه دشمن خدا هستند با مؤمنان نیز سر دشمنی دارند و طبیعتاً می‌خواهند صفحه‌ی روزگار از مؤمنان خالی شود. بنابراین دوستیِ انسانِ مؤمن با چنین کسانی مایه‌ی بی‌شخصیّتی و در واقع، سیلی زدن به رخسار خود می‌باشد.

متعاقباً آیه‌ی شریفه، صورت ملامت دارد و کسانی را که در عین تعلّق به سنگر ایمان، با مهاجمانِ به آن سنگر به صمیمیّت و همدلی می‌پردازند، مورد عتاب قرار داده است. متذکّر می‌گردد که آن دشمنان، فقط مخالف فکری نبوده‌اند، بلکه می‌خواستند پیامبر[ص] را بکشند و مسلمان‌ها را از خانه و کاشانه‌شان آواره ساختند؛ درحالی که مسلمان‌ها فقط می‌خواستند با ایمان به خدا زندگی کنند و قصد ستم به کسی نداشتند.

سپس خداوند نصیحت می‌فرماید: مؤمن حقیقی ـ که تلاش‌هایش در راه خداست و رضای او را در زندگی می‌جوید ـ حقّ است که ارتباطات اجتماعی خود را نیز متناسب با آن عقاید تنظیم کند و در پی مودّت با مردمان کافرپیشه برنیاید و بداند که اگر در خفا هم با دشمنان خدا «سر و سرّی داشته باشد» از دیدگاه خدا مخفی نخواهد ماند و چنانچه طالب راه راست و طریق اعتدال در زندگی است، باید از این کجروی بپرهیزد.

به علاوه دو نکته‌ی اساسی در مورد مفاد اوّلین آیه‌ی سوره درخور توجّه است: **اوّل** آنکه مسلمان‌ها را تنها از دوستی با منکران «ستیزه‌گر» منع می‌کند؛ و إلاّ در مورد منکرانی‌که سرستیزه ندارند آیه‌ی ۸ سوره فرمان عدالت و نیکی می‌دهد. **دوم** آنکه هیچ دستوری مثلاً مبنی بر اعدام آن مسلمان خیانت پیشه (حاطِبِ بنِ أبی بَلْتَعَه) داده نشده است، درحالی‌که مسلمان‌ها در شرایط جنگی بسرمی‌بردند و اگر امروزه این رویداد در هر کشوری پیش آید، همه می‌پذیرند که باید چنان خیانتگری را به جوخه‌ی اعدام سپرد! ولی دین و پیامبر بزرگوار و مصلح چنین نیست و همین که شخص معذرت‌خواهی کرده و اعتراف نموده که قصد سوئی نداشته است، پیامبر خدا از او پذیرفته است و آیه‌ی شریفه به نصیحت و روشنگری پرداخته است.

(۲) إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُواْ لَكُمْ أَعْدَآءً وَ يَبْسُطُوٓاْ إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُم بِٱلسُّوٓءِ وَ وَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ .

« اگر بر شما دست یابند، دشمنان شما باشند و دست‌ها و زبان‌هایشان را بر آزار شما می‌گشایند و دوست دارند که ای کاش شما کافر می‌شدید »،

آیه‌ی شریفه در ادامه‌ی رهنمودهای خداوند به مسلمانان است. می‌فرماید بدانید اگر کافران متخاصم بر شما دست یابند با دست و زبان به آزارتان پرداخته صدمه‌ها و مضیقه‌ها برایتان پیش می‌آورند و ناسزاها نثارتان می‌کنند و می‌خواهند که شما را نیز به جبهه‌ی کفر بکشانند. (واژه‌ی «**سُوء**» در آیه‌ی شریفه به معنی «آزار» آمده است).

(۳) لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَ لَآ أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ .

« روز قیامت بستگان و اولادتان نفعی به شما نمی‌رسانند (خدا) **بین شما داوری می‌کند و خدا به آنچه می‌کنید بیناست »،**

آیه‌ی شریفه در موضع جمع‌بندی است؛ می‌فرماید همگان بدانند که هرگز دوستان و خویشان که ممکن است به خاطر آنها دست دوستی به سوی ستیزه‌گران دینی دراز کنید، فردای قیامت کاری از آنها برایتان ساخته نیست. بستگی‌های امروزی در رستاخیز عالم کارساز نیست، بلکه کارساز واقعی در آن روز فقط خداست که حساب هرکس را روشن می‌کند؛ پس همگان مراقب روابط خود با خدا باشند تا به خاطر هیچ چیز و کسی، آن روابط خدشه‌دار نشود (حج/۱۷).

بخش دوّم

(اشاره‌ای به مواضع ابراهیم[ع] و پیروانش با دشمنان و استراتژی مؤمنان در قبال مشرکان)

(٤) قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِيٓ إِبْرَاهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذْ قَالُواْ لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُاْ مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ ٱلْعَدَٰوَةُ وَٱلْبَغْضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُواْ بِٱللَّهِ وَحْدَهُۥٓ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَآ أَمْلِكُ لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن شَيْءٍۖ رَّبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ ٱلْمَصِيرُ.

« همانا برای شما در ابراهیم و کسانی‌که با او بودند سرمشقی نیکوست؛ آنگاه که به قوم (مشرک) **خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر خدا بندگی می‌کنید بیزاریم؛** (عقاید) **شما را انکار می‌کنیم و بین ما و شما دشمنی و بغض پایدار پدید آمده، تا مگر به خدا ـ که یگانه است ـ ایمان آورید؛ به جُز سخن ابراهیم به پدرش که** (گفت ای پدر) **همانا من برای تو** (از خداوند) **آمرزش می‌طلبم و**(لی) **کاری برایت دربرابر خدا نمی‌توانم کرد؛ خداوندا! ما بر تو توکّل داریم و به‌سوی تو روی آوردیم و فرجام** (همگان) **به سوی توست»،**

پس از اندرز به مسلمانان در آیات قبل که دربرابر دوست و دشمن بی‌تفاوت نباشند، در آیه‌ی فوق شاهدِ تاریخی در این زمینه آورده راه و روش ابراهیم[ع] و پیروانش را با منکرانِ روزگارشان، الگوی سازنده و مثبتی برای مسلمان‌ها معرّفی می‌کند. به دست می‌آید که با توجّه به اختلافات ریشه‌دار عقیدتی، روابط ابراهیم[ع] و پیروانش با جبهه‌ی کفر، رو به سردی و نوعی قهر انجامیده بود تا جایی‌که سرانجام صریحاً به آنها گفتند ما از اعمال شرک‌آمیز شما که بت‌هایی را (سوای خدا) عبادت و بندگی می‌کنید بیزاریم به طوری‌که روابطمان به دشمنی و کینه کشانده شده و این وضعیّت، تا شما به عبادت خالصانه‌ی خدا روی نیاورید، التیام نمی‌یابد. یعنی ای مسلمانان شما نیز مانند ابراهیم و یارانش، با منکران ستیزه‌جو مماشات نکنید، بلکه موضعتان را که جدا از جبهه‌ی کفر و عقاید ایشان است، مشخّص نمایید. قهراً روابط «مؤمن» با منکرِ متعصّب پرخاشگر، نمی‌تواند صمیمانه و «یکدل و یک جهت» باشد.

سپس استثنایی قائل شده و می‌فرماید «**إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ** ... = مگر قول ابراهیم که به پدرش گفت من برای تو از خدا آمرزش می‌خواهم ولی کاری دربرابر خدا نمی‌توانم برایت انجام دهم». یعنی ابراهیم[ع] نیز که برای پدر مشرکش دعا کرد، تأکید داشت که دربرابرحکم خدا کاری نمی‌تواند کرد. تکمیل مطلب را در آیه‌ی ١١٤ سوره‌ی توبه باید ملاحظه کرد که می‌فرماید «**وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا**

إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ = درخواست آمرزش ابراهیم برای پدرش جُز در موعدی که به وی وعده کرده بود، نبود. پس همین‌که براو روشن شد پدرش دشمن خداست، از او تبرّی جست».

بخش انتهایی آیه‌ی٤ دعایی است از زبان ابراهیم[ع] و یارانش، پس از آنکه از قوم مشرک ستیزه‌جو فاصله گرفتند. دعای مزبور روحیّه‌ی توحیدی و عمق ایمان ابراهیم[ع] و یارانش را نشان می‌دهد. می‌گویند خدایا! دشمنی این قوم مهمّ نیست، ما به تو توکّل داریم و عاقبت امور را تو تعیین می‌کنی. چنانکه شاعر گوید:

یا ربّ نظر تو برنگردد　　　برگشتن روزگار سهل است

(٥) رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ وَٱغْفِرْ لَنَا رَبَّنَآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ .

« **خداوندا! ما را** (مایه‌ی) **فتنه برای کافران قرار مده و ما را ای خداوند ما! بیامرز؛ همانا تو شکست‌ناپذیر و حکیمی** »،

آیه‌ی شریفه در شرح ادامه‌ی دعای ابراهیم[ع] و یاران اوست «**رَبَّنَا لاتَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِين كَفَرُوا**» یعنی خدایا روامدار رفتاری از ما مؤمنانت، سرزند که دستاویز کافران برای انکار دین تو شود (و بس افسوس از چه بسیار مسلمانی‌ها که چنان رفتاری داشته‌اند).

(٦) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُواْ ٱللَّهَ وَٱلْيَوْمَ ٱلْآخِرَ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ .

« **به راستی در** (روش) **آنها برای شما سرمشقی نیکوست؛ برای هر آن‌که به خدا و روز بازپسین امید دارد؛ و هرکه روی برتابد، پس همانا خدا بی‌نیاز و ستوده است** »،

یعنی درراه و روش ابراهیم و یارانش برای کسانی‌که به خدا و آخرت ایمان دارند، سرمشق نیکویی است؛ ولی هرآنکه رویگردانده سرمشقی نگیرد، تصوّر نکند که خدا ـ با این مواعظ ـ در پی رفع نیازی برای خود است، خیر (او نیازی به ایمان بندگان ندارد) بلکه او صلاح و سعادت مؤمنان را درنظر داشته می‌خواهد دربرابر کافران حفظ شخصیّت کنند. از سوی دیگر آیه‌ی شریفه از «ایمان» به «**رجاء** = امید» تعبیر کرده است. یعنی «ایمان» نوعی امید است که طی آن، آدمی امید دارد با اعتقاداتی که داشته و اعمالی که برآن مبنا انجام می‌دهد، رستگار شود. همانگونه که فرموده «**فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَايُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا** = پس هرکه به لقای خداوندش امید دارد باید به کارهای شایسته پردازد و هیچ‌کس را در عبادت خدا شریک نکند» (کهف/۱۱۰).

(٧) عَسَى ٱللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ ٱلَّذِينَ عَادَيْتُم مِّنْهُم مَّوَدَّةً وَٱللَّهُ قَدِيرٌ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .

« **چه بسا خداوند میان شما و کسانی از آنها که دشمن داشته‌اید، دوستی بیافکنَد؛ و خدا قادر است و خدا آمرزنده و مهربان است** »،

یعنی شما چه می‌دانید؟ چه بسا ـ در آینده‌ای نه چندان دور ـ بین شما و کسانی که تا دیروز دشمن‌تان بودند، دوستی پیش آید؛ چنانکه این پیش‌بینی به وقوع پیوست؛ مکّه بدون خونریزی فتح شد و بسیاری از آن مشرکان ستیزه‌گر «**یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللّهِ أفْواجًا** = فوج فوج در دین خدا وارد شدند» (نصر/۲).

(۸و۹) **لَايَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمْ يُقَٰتِلُوكُمْ فِي ٱلدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوٓاْ إِلَيْهِمْۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ . إِنَّمَا يَنْهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ قَٰتَلُوكُمْ فِي ٱلدِّينِ وَأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ وَظَٰهَرُواْ عَلَىٰٓ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْۚ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ .**

« **خدا شما را بازنمی‌دارد با کسانی که در** (امر) **دین با شما نجنگیدند و شما را از دیارتان بیرون نراندند، نیکی کنید و نسبت به آنها عدالت ورزید؛ به راستی خدا عدالت‌ورزان را دوست می‌دارد** » « **جُز این نیست که خدا شما را از دوستی با کسانی بازمی‌دارد که بر سر دین با شما جنگیده‌اند و شما را از دیارتان بیرون رانده و در اخراجتان همپشتی کردند؛ و هر که با اینان دوستی کند، پس آنها همان ستمگرانند** »،

آیات شریفه منکران دینی را به دو دسته تقسیم کرده و مُبَیِّن تمامی آیات و مخصّص همه‌ی مطلقاتی است که در قرآن رفتار تند و خشن با کفّار را مطرح نموده است. به روشنی معلوم می‌دارد که روش خشن فقط با کفّاری منظور نظر بوده که با مسلمان‌ها سرِ جنگ داشتند ویا با کُفّارِ جنگ‌طلب ـ در جنگ و اخراج مسلمان‌ها از دیارشان ـ همکاری و همیاری داشتند. در مورد کافرانی که سرِ جنگ نداشتند آیات شریفه، علاوه بر عدالت، دستور نیکی می‌دهد و حتّی بدین‌صورت تشویق می‌کند که عدالتگران محبوب خدایند تا مسلمان‌ها در رفتار نیک و عادلانه با منکرانی‌که سر جنگ ندارند، برانگیخته شوند. مقطع آیه‌ی شریفه دوستی کنندگان با کفّار حربی را «ستمگر» خوانده زیرا همراهی و دوستی با دشمنان ستمدیدگان، دشمنی با آنها است.

بخش سوّم

(درباره‌ی هجرت زنان مکّی و إلحاقشان به مسلمانان در مدینه)

(۱۰) يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا جَآءَكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ مُهَٰجِرَٰتٖ فَٱمۡتَحِنُوهُنَّۖ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِإِيمَٰنِهِنَّۖ فَإِنۡ عَلِمۡتُمُوهُنَّ مُؤۡمِنَٰتٖ فَلَا تَرۡجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلۡكُفَّارِۖ لَا هُنَّ حِلّٞ لَّهُمۡ وَ لَا هُمۡ يَحِلُّونَ لَهُنَّۖ وَ ءَاتُوهُم مَّآ أَنفَقُواْۚ وَ لَا جُنَاحَ عَلَيۡكُمۡ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّۚ وَ لَا تُمۡسِكُواْ بِعِصَمِ ٱلۡكَوَافِرِ وَسۡـَٔلُواْ مَآ أَنفَقۡتُمۡ وَلۡيَسۡـَٔلُواْ مَآ أَنفَقُواْۚ ذَٰلِكُمۡ حُكۡمُ ٱللَّهِ يَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡۖ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ .

« ای کسانی که ایمان آوردید! آنگاه که زنان مؤمن هجرت کُنان به سوی شما آمدند، آنان را بیازمایید ــ خدا به ایمانشان داناتر است ــ پس اگر آنها را با ایمان تشخیص دادید، به سوی کفّار بازشان نگردانید؛ نه آنها بر ایشان (مردان کافر) **حلال‌اند و نه ایشان** (کافران) **بر آنها حلال؛** و(لی) **آنچه را** (شوهران کافر آنان) **هزینه‌ی** (ازدواج) **آنها کرده‌اند به ایشان** (به کافران) **بدهید؛ و بر شما گناهی نیست که با آنها** (زنان تازه‌مؤمن ومهاجر) **درصورتی که مهرشان را پرداختید، ازدواج کنید؛ و به پیوند زنان کافر** (و مرتد) **متمسّک نباشید و آنچه را هزینه**(شان) **کرده‌اید** (از کافران) **بخواهید؛ و حقّ است که ایشان** (نیز) **آنچه را هزینه کرده‌اند** (از شما) **مطالبه کنند؛ این حکم خداست که بین شما داوری می‌کند و خدا دانا و فرزانه است »**،

در آیات قبل خداوند کفّار را به ستیزه‌گر و غیرآن، دسته‌بندی کرد و طرز رفتار مسلمان‌ها را با هریک از دو دسته، مشخّص نمود. حال این بحث را مطرح می‌نماید که ممکن است برخی از زنان کُفّار مسلمان شده و سوی مسلمان‌ها بیایند (و ظاهراً این امر پیش می‌آمده است). می‌فرماید درمورد چنین زنانی، مسلمان‌ها در درجه‌ی اوّل ساده‌اندیشی نکرده ابتدا آنان را بیازمایند. یعنی طی تحقیقات و سؤال وجواب‌هایی، مطمئن شوند که زن مهاجر مثلاً جاسوس نبوده و واقعاً به خاطر ایمان و علاقه، به جبهه‌ی مسلمان‌ها پیوسته است. در عین‌حال تذکّرمی‌دهد که هرچند مکنونات قلبی مردمان را فقط خدا می‌داند، ولی می‌شود درحدّ استطاعت تحقیق کرد و تا حدودی ازنیّات واقعی اشخاص آگاه شد. سپس می‌فرماید که چنانچه تشخیص دادند زنِ مهاجر، واقعاً از سرِ علاقمندی و ایمان سوی مسلمان‌ها آمده است، او را پناه داده به سوی کفّار برنگردانند.

هرچند ممکن است این صحنه‌ها امروزه پیش نیاید ولی دقّت در معنا و فلسفه‌ی آیات آموزنده است.

عبارت بعدی آیه «استدلال» است؛ می‌فرماید بازگرداندنِ زنِ مسلمان به مکّه ــ و در واقع به سوی شوهرِ مشرکش ــ صحیح نیست، زیرا زنِ مسلمان نمی‌تواند همسر مرد غیر مسلمان و مشرک باشد. بنابراین نه بر

آن زن حلال است که سوی شوهر مشرک رود و نه او می‌تواند اگر شوهر مشرک به سویش رفت، او را بپذیرد (**لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَ لَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ**). دو نکته در اینجا شایان توجّه است:

اوّل آنکه از آیه‌ی فوق جهت فهم مقصود در آیه‌ی ۵ سوره‌ی مائده که می‌فرماید «**وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ** = (حلال شد بر شما) زنان پارسای اهل کتاب» استفاده شده است. گفته‌اند اگر عدم حرمت ازدواج مرد اهل کتاب نیز با زن مسلمان مقصود می‌بود، قاعدتاً بایستی مشابه با آیه‌ی فوق در سوره‌ی ممتحنه (امّا به صورت مثبت) در آیه‌ی ۵ سوره‌ی مائده هم ذکر می‌گردید.

دوّم آنکه ابن عبّاس و جمعی دیگر از مفسّران آورده‌اند که در مصالحه‌ی حُدَیبیه (سال ششم هجرت) ذکری از زنان نرفته بود و تنها مردان مسلمان که از مکّه به مدینه می‌رفتند می‌بایستی بازگردانده می‌شدند. از این‌رو وقتی اُمِّ کلثوم دختر عُقبَة بن ابی‌معیط که مسلمان شده بود به مدینه آمد و برادرانش به موجب قرارداد حدیبیه خواستار استردادش شدند، پیامبر[ص] از این کار سر باز زد و گفت قرارداد مزبور شامل حال زنان نمی‌شود.

نکته‌ی بعدی در آیه، بیانگر والای اصل عدالت در اسلام است. می‌فرماید «**آتُوهُم مَا أَنفَقُوا**». ضمیر مذکّر «**هُمْ**» در اینجا به «**كُفَّار**» در عبارت ماقبل برمی‌گردد که منظور، شوهران مشرکی است که زنانشان مسلمان شده به سوی مسلمان‌ها در مدینه هجرت کردند. واژه‌ی «**إنفاق**» نیز در اینجا به معنی «مهریّه» است که قبل از اسلام هم به عنوان سنّت ابراهیمی، بین عربها رایج بود و اسلام مُهر تأیید برآن زده است. آیه‌ی شریفه می‌فرماید وقتی زن مهاجر مسلمان را ــ پس از حصول اطمینان نسبت به اصالت ایمانی او ــ نزد شوهر کافرش بازنمی‌گردانید، مهریّه‌ای را که آن شوهر کافر به زنش پرداخته به او مسترد دارید. البتّه فهمیده می‌شود که حکم آیه‌ی شریفه، در شرایطی است که زن مزبور از دسته‌ی کفّار غیرستیزه‌گر (آیه‌ی ۸) می‌بوده و إلاّ ارسال مال به فردی درجبهه‌ی جنگ، نه میسّر و نه عقلانی بوده است. نشان می‌دهد که عدالت و اخلاق در اسلام نسبی نیست و حتّی در حقّ کافران لازم الرّعایة است. چنانکه فرموده «**دشمنی قومی هم شما را به گُناه وادار نکند که در حقّ آنها عدالت نکنید**» (مائده/۸).

بخش بعدی آیه رفع تبعیض از زن تازه مسلمان شده می‌کند. می‌فرماید هیچ مشکلی در ازدواج با زنِ تازه مسلمان شده ــ بعد از پرداخت مهریّه‌اش ــ نیست. یعنی از اینکه زن قبلاً مسلمان نبوده و اکنون به جبهه‌ی مسلمان‌ها پناه آورده و احیاناً در آن جبهه بی‌کس و فامیل است، سوء استفاده نشود؛ اگرکسی می‌خواهد با او ازدواج کند، مهریّه‌اش را تمام بدهد. البتّه چه بسا این شرایط اکنون موجود نیست، ولی زمینه‌ی عمل به عدالت و اخلاقی که آیات شریفه بر آن تأکید دارد، همیشه ــ به انحاءِ گوناگون ــ موجود است.

متعاقباً آیه‌ی شریفه به شرایط معکوس اشاره دارد؛ مرد مسلمانی‌که زنش مشرک مانده و در جبهه‌ی کفر مانده است. واژه‌ی «**عِصَم**» جمع «**عِصْمَة**» به معنی «پیمانی است که انسان به آن چنگ می‌زند». واژه‌ی «**كَوافِر**» جمع «**كافِرَة**» به معنی «زن کافر» است. بر این مبنا «**لاتُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِر**» یعنی چنگ به پیمانی که با زنانتان بستید ــ اگر کافر شدند ــ نزنید، و اگر سوی کفّار رفتند، مهریّه‌ای را که به آنها پرداخته‌اید از کفّار بخواهید.

همانگونه که حقّ است آنها نیز در شرایط مشابه، این‌گونه هزینه‌ها را از شما مسلمان‌ها بخواهند. شایان توجّه این‌که آیه‌ی شریفه برای خروج از اسلام، دستور تعقیب و مجازات نداده و ساکت از این امور است.

در بخش پایانی آیه می‌فرماید «**این حکم خداست و خدا دانا و فرزانه است**». پس مسلمانان لازم است حکم خدا را رعایت کنند؛ خدایی‌که همه‌ی جوانب و مصالح را می‌داند و درنظر می‌گیرد.

(۱۱) وَ إِن فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى ٱلْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَـَٔاتُواْ ٱلَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُم مِّثْلَ مَآ أَنفَقُواْ وَ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِيٓ أَنتُم بِهِۦ مُؤْمِنُونَ .

« **و اگر کسی** (زنی) **از همسران شما سوی کفّار رفت** (و کفّار مهریّه‌ی مورد مطالبه‌ی شما را ندادند) **و شما آنها** (کفّار) **را** (در جنگی) **عقوبت کردید** (و فاتح شدید) **پس به کسانی‌که زنانشان** (سوی کفّار) **رفتند** (از غنائم جنگی) **مثل آنچه** (به مهریّه) **هزینه کرده‌اند، بدهید و در برابر خدایی‌که شما به او ایمان دارید تقوا پیشه کنید** »،

واژه‌ی «**شَيْءٌ**» در اینجا به معنی «کس» است و مقصود زنی است که شوهر مسلمانش را رها کرده سوی مشرکان رفته است. می‌فرماید اگر کافران مهریّه‌ی آن زن مرتد و گریزپا را ندادند، شما مسلمان‌ها از محلّ غنائمِ جنگی، خسارت شوهر مسلمانش را جبران کنید. در انتهای آیه‌ی قبل فرمود «**ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ** = این حکم خداست» و در مقطع این آیه بر رعایت حکم تأکید داشته عمل به آن را نشانه‌ی ایمان به خدا و احساس مسئولیّت در برابر او دانسته است. از سوی دیگر این آیات همه حاکی از آن است که بین مسلمانان ـ از زن و مرد ـ آزادی عقیده حکمفرما بوده و کسی را به زور و جبر در جبهه‌ی اسلامی نگه نمی‌داشتند.

(۱۲) يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلْمُؤْمِنَٰتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشْرِكْنَ بِٱللَّهِ شَيْـًٔا وَ لَا يَسْرِقْنَ وَ لَا يَزْنِينَ وَ لَا يَقْتُلْنَ أَوْلَٰدَهُنَّ وَ لَا يَأْتِينَ بِبُهْتَٰنٍ يَفْتَرِينَهُۥ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَ ٱسْتَغْفِرْ لَهُنَّ ٱللَّهَ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .

« **ای پیامبر! زمانی‌که زنان مؤمن نزد تو آیند تا با تو بیعت کنند بر**(این مبنا)**که هیچ چیز را شریک خدا نشمرند و سرقت و زنا نکنند و فرزندانشان را نکشند و بهتان و افترائی ـ که آن را میان دستان و پاهای خود ساخته‌اند ـ نیاورند و در هیچ کار خیری با تو مخالفت نورزند، پس با ایشان بیعت کن و برایشان از خدا آمرزش بخواه؛ همانا خدا آمرزنده و مهربان است** »،

با توجّه به مدلول آیه‌ی ۱۰، آیه‌ی شریفه ظاهراً بعد از مرحله‌ای است که زنان مهاجر، مرحله‌ی «**امتحان**» را گذرانده و با گفتن شهادتین مسلمان شده بودند و سپس برای برخی قول و قرارها و تعهّدات، به خدمت پیامبر[ص] می‌رسند.

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که سرقت، زنا، سقط جنین و نسبت دادن فرزند در رحم به غیراز پدرحقیقی، در بین زنان مشرک متداول بوده و چون برای دخول به اسلام و بیعت با پیامبر[ص] می‌آمدند، می‌بایستی عهد

می‌بستند که آن کارها را ترک کنند. دراین‌صورت، مقطع آیه حاکی ازآن است که خداوند گناهان گذشته‌شان را می‌آمرزد.

درمورد «**لایَأْتِینَ بِبُهْتَانٍ یَفْتَرِینَهُ بَیْنَ أَیْدِیهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ**» طبری از قول ابن عبّاس آورده که یعنی «لایُلْحِقْنَ بِأزواجِهِنَّ غَیْرَ أَوْلادِهِمْ = غیراولاد شوهران را به شوهران ملحق نکنند». در مورد این‌که چرا «**بُهْتان**» به دست و پاها نسبت داده شده، گفته‌اند دست و پا اینجا کنایه از ذات شخص است، زیرا به طور کلّی اعمال انسان به وسیله‌ی دست و پا انجام می‌شود.

همچنین درمورد «**لایَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ**» شیخ کلینی درکتاب کافی به سند خود از ابوعبدالله صادق(ع) گزارش کرده است که اُمِّ حکیم دختر حارث بن هشام که همسر عِکْرِمَه فرزند ابوجهل بود، از پیامبر(ص) پرسید: ای رسول‌خدا آن کار نیکی که خدا به ما فرمان داده تا درباره‌ی آن از تو نافرمانی نکنیم کدام‌است؟ پیامبر(ص) (با توجّه به رفتار رایج زنان در عزاداری‌ها) فرمود: «لاتَلْطِمْنَ خَدًّا وَ لاتَخْمِشْنَ وَجْهًا وَ لاتَنْتِفْنَ شَعْرًا وَ لاتَشْقُقْنَ جَیْبًا وَ لاتُسَوِّدْنَ ثَوْبًا وَ لاتَدْعِینَ بَوَیْلٍ» یعنی: «هیچگاه (در مصیبت‌ها) ضربه برگونه نزنید وچهره را نخراشید و مویی را نکَنید وگریبانی‌را مَدَرید و جامه را سیاه نکنید و فریاد واویلا مکشید!» (فروع کافی، کتاب النّکاح، ج۵، ص۵۲۷ ، چاپ تهران). البتّه آیه‌ی شریفه، شامل دیگر مصادیقش نیز می‌شود.

(۱۳) **یَا أَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُواْ لَاتَتَوَلَّوْاْ قَوْمًا غَضِبَ ٱللَّهُ عَلَیْهِمْ قَدْ یَئِسُواْ مِنَ ٱلْأَخِرَةِ کَمَا یَئِسَ ٱلْکُفَّارُ مِنْ أَصْحَٰبِ ٱلْقُبُورِ .**

«ای کسانی که ایمان آوردید! با قومی که خدا بر آنها خشم گرفته دوستی مکنید؛ همانا آنها از آخرت مأیوسند ـ همچون کفّار از اهل قبور!».

طبری می‌گوید مراد از «**قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ**» در آیه‌ی شریفه یهودیان دسیسه‌گر هستند؛ و البتّه خداوند در قرآن نسبت به یهودیان این‌چنین بیاناتی داشته است (بقره/۶۱، آل‌عمران/۱۱۲، اعراف/۱۵۲، مائده/۶۰). می‌فرماید آن یهودیانی که ـ با گناهانی‌که مرتکب شدند و به جنگ با مسلمان‌ها آمدند ـ از آخرتشان مأیوسند، همانند همان کفّاری‌اند که معتقدند اصحاب قبور محشور نمی‌شوند؛ پس با آنها دوستی نکنید و به آنها اعتماد نداشته باشید.

بدین‌ترتیب سوره، همانگونه که با منع دوستی مسلمانان با دشمنان خدا آغاز شده با همین موضوع پایان گرفته است.

سوره‌ی صفّ
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این‌سوره در دوران مدینه نازل شده و نام آن برگرفته ازچهارمین آیه‌ی سوره است که از مؤمنان به «**صفِ**» استوار در مقابل دشمنان سخن می گوید (**صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيانٌ مَرْصُوص**). سوره با تنزیه خداوند از هرنقص وکاستی آغاز می‌شود، چنانکه دوسوره‌ی پیشین[1] «**حَشر**» و «**حَدید**» و دو سوره‌ی بعدی[1] «**جمعه**» و «**تَغابُن**» نیز به همین‌گونه آغاز می گردد. متعاقباً آیات سوره به مؤمنانی اشاره دارد که مدّعیان بی‌عمل‌اند و سخنانی می گویند که آن را اجرا نمی کنند. خداوند این‌گونه افراد را ملامت می کند که چرا چیزی را می گویند که بدان عمل نمی کنند؟ آنگاه به‌تناسب از موسی(ع) یاد می کند که با او نیز بنی‌اسرائیل نقض عهد کرده آزارش می‌دادند وسپس عیسی(ع) را به‌یاد می‌آوردکه ـ همچون انبیاء پیشین ـ مورد تهمت قومش قرار گرفت و درعین‌حال که موسی(ع) را تصدیق می کرد، به پیامبر بعد از خود نیز بشارت می‌داد.

در این مقطع، آیات سوره به اسلام می‌رسد و اعلام می‌دارد که خداوند اراده دارد این دیانت بر شرک و ادیانی که راه انحراف پیش گرفتند غلبه کند. متعاقباً به موضوع آغازین سوره بازگشته و به مؤمنانی که به دفاع از دین و شرف خود برمی‌خیزند وعده‌ی پیروزی و بهشت می‌دهد.

آیات پایانی سوره در تشویق مسلمان‌هاست که همچون حواریّون عیسی(ع)، مؤمن و فداکار بوده از دین إلهی دفاع نمایند و خاطرنشان می‌سازد که دشمنان مسیح سرانجام مغلوب و آئین او دربرابر یهود، پیروز شد.

با توجّه به موارد فوق آیات سوره را می‌توان در سه بخش تحت عناوین زیر درنظر

---

(۱) ـ البتّه مقصود، ترتیبِ ورود سوره‌ها در نحوه‌ی ترتیب سُوَر قرآن است و إلاّ از نظر تاریخِ نزول بنا به آثار، ابتدا سوره‌ی حدید، سپس حشر و آنگاه به ترتیب سوره‌های جمعه، تغابن و صَف نازل شده‌اند.

گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۴)**؛ تسبیح خدا و تذکّر به مؤمنان در عمل به گفته‌ها**

بخش دوّم (آیات ۵ تا ۹)**؛ اشاراتی به ماجرای موسی**ع **و عیسی**ع **و غلبه‌ی دین حق، علیٰ رغم مخالفت دشمنان**

بخش سوّم (آیات ۱۰ تا ۱۴)**؛ کامیابی بزرگ در ایمان به خدا و یاری دین او.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(تسبیح خدا و تذکّر به مؤمنان در عمل به گفته‌ها)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ .

« **آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، خدا را** (از هر نقص و کاستی) **پاک و منزّه شمرده است؛ و همو آن پیروزمند فرزانه است** ».

همین آیه در آغاز سوره‌ی ماقبل (حشر) نیز آمده و شبیه آن در دیگر سوره‌ها هم مشاهده می‌شود؛ چنانکه می‌خوانیم «**تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الأَرْضُ وَ مَن فِيهِنَّ وَ إِن مِن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِن لَاتَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا** = آسمان‌های هفتگانه و زمین و هرکه در آنهاست، او (خدا) را تسبیح می‌کند؛ و هیچ چیز نیست مگر آنکه او را به ستایش تسبیح می‌گوید؛ ولی شما تسبیح آنها را درنمی‌یابید و او بی‌تردید، بردبار (دیر کیفر) و آمرزنده است» (إسراء/٤٤).

البتّه مراد از تسبیح خدا توسّط همه‌ی اشیاء ـ چنانکه مکرّر توضیح داده‌ایم ـ تسبیح تکوینی است، نه لفظی. بدین‌معنی که جهان در مظهریّتی‌که از علم و قدرت و دیگر صفات إلهی دارد، خدا را مبرّا از هر عیب و نقص و کاستی می‌نمایاند و نشان می‌دهد که او همان قدرت شکست‌ناپذیر و فرزانه‌ای است که حکمتش در سراسر عالم و نظام دقیق هستی، نمایان است .

(۲) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَاتَفۡعَلُونَ .

« **ای کسانی‌که ایمان آوردید! چرا چیزی را می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟** ».

آیه‌ی شریفه ادّعا و حرف بدون عمل را محکوم می‌کند، به زبان دیگر می‌فرماید واعظ غیر متّعظ نباید بود، چنانکه فرموده «**أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَ أَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ** = آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟ با اینکه شما کتاب خدا را می‌خوانید، آیا نمی‌اندیشید؟» (بقره/٤٤).

بدین‌ترتیب دلالت آیه عمومیّت دارد و انواع ادّعاهای پوچ و تو خالی را که با هیچ عملی توأم نیست، محکوم می‌نماید. البتّه خطاب آیه کلّی است ولی مسلّماً همه‌ی مسلمان‌ها بدان‌گونه نبوده و بر سخن و قولشان پای‌بند بودند. بنابراین هر ناستوده‌ای از آن قبیل، لزوماً شامل همه‌ی مسلمان‌ها نمی‌شده است.

(۳) **كَبُرَ مَقْتًا عِندَ ٱللَّهِ أَن تَقُولُواْ مَا لَاتَفْعَلُونَ .**

« نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و به آن عمل نکنید »،

مسلّماً حرف بی‌عمل، اعتمادها را ویران می‌کند و راه و روشی غیراخلاقی است.

مفسّران برای این آیات شأن نزولی نقل کرده‌اند و هرچند در "مفهوم" کلّی آمده‌اند، ولی می‌توان پذیرفت که بی‌مناسبت هم نبوده‌اند؛ چنانکه در سوره‌ی محمّد[ص] (آیه‌ی ۲۰) از کسانی سخن رفته که همواره دَم از جهاد در راه حق می‌زدند ولی چون آیاتی در این‌باره نازل گردید، نزدیک بود از سر ترس قالب تهی کنند. آیه‌ی بعد نشان می‌دهد که آن ادّعای بی‌عمل چه بوده است.

(٤) **إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَٰنٌ مَّرْصُوصٌ .**

« همانا خدا دوستدار کسانی است که در راه او صف‌زده کارزار می‌کنند، چنانکه گویی بنیانی ریخته شده از سُرب‌اند » ،

به دست می‌آید آن سخنی که عدّه‌ای از مسلمان‌ها می‌گفتند و به هنگام عمل پا پس می‌کشیدند، قول به جهاد و دفاع در برابر دشمن متجاوز بوده است. ازاین‌رو آیه‌ی شریفه می‌فرماید خدا دوستدار کسانی است که بر سر قولشان بایستند وقولی را که درباره‌ی جهاد داده بودند راسخانه به اجرا درآورند. امّا اینکه کدام جنگ بوده که عدّه‌ای از مسلمان‌ها در آن سستی به خرج دادند، آیات ۵ سوره‌ی انفال و ۲۰ سوره‌ی محمّد ره‌گشا است که با جنگ بدر تطبیق می‌شود. هرچند برخی مفسّران، آیات مذکور را با جنگ اُحُد مرتبط دانسته‌اند که در آن موقعیّت بخشی از مسلمان‌ها ـ علی‌رغم آنکه قبلاً می‌گفتند چون با دشمن روبرو شویم پایداری می‌کنیم ـ از ترس جان، پا به فرار گذاشتند. البتّه به قول علمای اصول در اینجا باید به «وحدت ملاک» توجّه داشت؛ یعنی از قول دادنِ به هر أمر مشروعی، انتظار عمل هست و بنابراین ـ با بسط معنا ـ آیه‌ی شریفه پیام می‌دهد که خداوند از مسلمان‌ها انتظار دارد چون قول به أمری دادند، به قول خود پایبند باشند.

بخش دوّم

(اشاراتی به ماجرای موسی[ع] و عیسی[ع] و غلبه‌ی دین حق، علیٰ رغم مخالفت دشمنان)

(۵) **وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦ يَٰا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَ قَد تَّعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوٓاْ أَزَاغَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَٱللَّهُ لَايَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَاسِقِينَ .**

« **و** (به یاد آر) **هنگامی‌که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا ـ با آنکه می‌دانید من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم ـ مرا می‌آزارید؟ پس چون** (از حقّ) **برگشتند، خدا** (نیز) **دل‌هایشان را برگرداند؛ و خدا مردمان منحرف را هدایت نمی‌کند** »،

درآیات قبل سخن از «قول بی‌عمل» برخی مسلمان‌ها بود که همواره دَم از جهاد در راه دفاع از دین خدا می‌زدند و چون چنان موقعیّتی پیش آمد، از عمل به آن ادّعاها سرباز زدند. طبیعی است که مشاهده‌ی چنین رفتاری تا چه حدّ برای پیامبر[ص] (و یاران با وفایش) آزاردهنده بود. از این‌رو آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد تصریح دارد که پیامبران گذشته نیز ازجانب پیروان و اقوامشان، مورد آزار قرار می‌گرفتند.

واژه‌ی«**إِذْ**» در ابتدای آیه ظرف زمان است و متعلّقی دارد که همان «أُذْکُرْ= به یاد آر» می باشد. اصولاً در قرآن واژه‌ی «أُذْکُرْ» با «إِذْ» همراه است که گاهی ـ چنانکه در آیه‌ی ١٦ سوره‌ی مریم آمده ـ مشهود و اکثراً (به مانند آیه‌ی فوق) حذف می‌شود. امّا دراینکه آزار موسی[ع] توسّط قومش چه بوده، آیه‌ی ٦٩ سوره‌ی احزاب رهگشاست که توضیحش را آنجا داده‌ایم. به علاوه آیات سوره‌ی بقره (۶۱ /۴۲/۴۴/۵۱/۵۵) همه بیانگر بهانه‌جویی‌ها و مشکلات و آزارهایی است که آن قوم برای آن پیامبر مُرسَل پیش می‌آوردند.

بخش انتهایی آیه رابطه‌ی بین اراده‌ی انسان و خواست و قوانین خدا را نشان می‌دهد. واژه‌ی «**زَاغُوا**» در آیه‌ی شریفه از مادّه‌ی «زَیْغ» به معنی «انحراف از حقّ» است. می‌فرماید چون آنها «**زَاغُوا** = از حقّ دور شده و اراده به باطل کردند» آنگاه «**أَزَاغَ اللهُ قُلُوبَهُمْ** = خدا قلبشان را از هدایت دور کرد (و بر طبق قوانین إلهی سوی باطل رفتند)». بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه، آنچه را که به اراده و میل باطنی انسان مربوط می‌شود، به خودِ انسان نسبت داده وآنچه را که در قلب ـ وجدان آدمی (ق/۳۷) ـ پس از اتّخاذ آن میل و اراده حاصل می‌شود، به خدا (و قوانین او) نسبت داده است. در مقطع آیه می‌فرماید که خدا چنین افرادی را که میل و اراده به باطل پیدا کرده و سوی باطل می‌روند، هدایت نمی‌کند (یعنی از دائره‌ی هدایت وتوفیق طاعت إلهی، خارج می‌شوند)؛

پیام آیه به مسلمانان است که با بد قولی‌ها و کژ رفتاری‌ها، موجبات سلب توفیق خود را فراهم نسازند (بقره/ توضیح آیه‌ی۶).

(۶) وَإِذْ قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ إِنِّي رَسُولُ ٱللَّهِ إِلَيْكُم مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَمُبَشِّرًۢا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنۢ بَعْدِي ٱسْمُهُۥٓ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ قَالُواْ هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ .

« و (به یاد آر) **هنگامی که عیسی پسر مریم، گفت: ای فرزندان یعقوب! همانا من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم؛ در حالی‌که تورات پیش از خود را تصدیق دارم و** (شما را) **به پیامبری که پس از من می‌آید و نام او احمد است، بشارت می‌دهم؛ پس آنگاه که با دلایل روشن برایشان آمد، گفتند: این جادویی آشکار است** »،

بنا به ترتیب تاریخی آیه‌ی شریفه، پس از موسی[ع] (آیه‌ی قبل) سخن از عیسی[ع] آورده و متعاقباً اشاره‌ای به پیامبر اسلام[ص](ص) داشته است. چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه تأکید دارد عیسی[ع] پسر مریم[ع] بوده؛ هرچند گاهی (به طور کلّی به هنگام سخن با شخص عیسی[ع]) آن تأکید را برمی‌دارد و به خطاب «یا عیسی» (آل‌عمران/۵۵) اکتفا می‌نماید.

دوّم آنکه عیسی[ع] بنی‌اسرائیل (نسل یعقوب[ع]) را "مخاطب" قرار داده و بدین‌ترتیب پیامبر بنی‌اسرائیل قلمداد شده است؛ چنانکه درانجیل نیز می‌خوانیم که عیسی[ع] گفت «فرستاده نشده‌ام مگر به جهت گوسفندانِ گم شده‌ی خاندانِ اسرائیل» (مَتّی، باب ۱۵، شماره‌ی۲۴). امّا عکس مطلب نیز در انجیل هست و در انتهای انجیلِ مَتّی مذکور آمده که عیسی[ع] به حواریّون می‌گوید «پس رفته **همه‌ی اُمّت‌ها** را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح‌القدس تعمید دهید و ایشان را تعلیم دهید که همه‌ی اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند». همانگونه که موسی[ع] هم اگرچه اختصاص بیشتری به بنی‌اسرائیل داشته، ولی فرعون مصر و مصریان را نیز به خداپرستی فرا خوانده است.

سوّم آنکه واژه‌ی «**بَيْنَ يَدَيَّ**» اشاره به گذشته دارد و بنابراین آیه‌ی شریفه، مشعر برنزول تورات پیش از بعثت عیسی[ع] می‌باشد (البتّه شایان توجّه است که تمامی «عهد عتیق» که اصطلاحاً "تورات" نامیده می‌شود، در واقع تورات نازل شده از سوی خداوند نیست، بلکه آن تورات، درحقیقت شامل «ده فرمان» و احکام اِلحاقی آن درنظر گرفته می‌شود و به علاوه انبیاءِ بنی‌اسرائیل نیز ـ بعد از موسی[ع] تا ظهور عیسی[ع] ـ مخاطب وحی إلهی بوده‌اند که چه بسا وجوه اصیل رهنمودهای ایشان از کتب مربوطه در «عهد عتیق» قابل استخراج باشد.). [به این مطلب ذیل برخی آیات ذیربط در سوره‌های گذشته نیز اشاره شده است].

چهارم آنکه در مورد عبارت «**رَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ**» و بشارت عیسی[ع] به ظهور پیامبر بعدی که مقصود پیامبر اسلام[ص] می‌باشد، نکات زیر ارائه می‌گردد:

* «**أحمَد**» به معنی «ستوده‌تر» به عنوان نام یا صفت (جانشین اسم) برای پیامبر اسلام[ص]، فقط در آیه‌ی فوق در قرآن آمده است. در برخی سیره‌ها ازجمله سیره‌ی حلبی آمده که پیامبر اسلام[ص] از کودکی دو نام داشته

(۱) محمّد از سوی آمنه و (۲) احمد که از سوی عبدالمطّلب نامگذاری شده. همچنین در سیره‌ی ابن هشام اشعاری از حَسّان بن ثابت (شاعر معاصر با رسول اسلام^ص) در وصف پیامبر اسلام^ص نقل شده که در آنجا چندین بار از پیامبر^ص به نام "**احمد**" یاد شده است، ازجمله در بیت زیر:

صَلَّی الإلهُ وَ مَن یَحُفُّ بِعَرْشِهِ وَ الطَّیِّبُونَ عَلَی الْمُبارَکِ أحْمَد

درود فرستد خدا و فراگیرندگان عرششو پاکیزگان عالم بر اَحمَد مبارک

در این راستا مسلمان‌ها تلاش داشته‌اند نام "**احمد**" را برای پیامبر اسلام در مآخِذِ انجیلی بیابند و بیشترِ محقّقان قدیم گفته‌اند که لفظ «فاراقلیط» به معنی «تسلّی دهنده» که در انجیل یوحَنّا باب ١٤(شماره‌های ٢٦ـ ١٦) و باب١٦ (شماره‌ی٧) آمده و مسیحیان مقصود از آن را «روح القدس» دانسته‌اند، در اصل یونانی «پریکلوتوس» به معنی «شخص ستوده» است که مقصود همان «**احمد**» می‌باشد.

* فارغ از نقطه نظرهای فوق، محقّق خاورشناس معاصر «مونتگمری وات(1)» از اساتید دانشگاه «ادینبورو» در اسکاتلند طی تحقیقات مبسوطی با بررسی «نام نامه»های قدیمی عرب مطرح کرده که تا سال ۱۲۵ هجری هیچ نشانه‌ای از نام «احمد» در عربستان نیست و پیامبر اسلام هیچگاه در زمان حیات «احمد» نامیده نشده است**!** و از حدود خلافت عبّاسیان بوده که واژه‌ی «احمد» در مقام وصف، از آن‌حضرت به میان آمد و پدرانی پسرانِ خود را به یاد پیامبر اسلام با چنین نامی (و در حقیقت صفتی) شرافت بخشیدند.

* به فرض آنکه بپذیریم واژه‌ی «**أحمَد**» در آیه‌ی شریفه، اسم جانشین صفت بوده باشد بازهم باید گفت که بدین‌ترتیب عیسی^ع از ظهور پیامبری برتر پس از خود بشارت داده است.

* چنان بشارتی از ظهور پیامبر برتر بعد از عیسی^ع در انجیل نیز مشاهده می‌شود که واضح‌ترین آن در انجیل یوحَنّا باب اوّل آمده است که یحیی^ع بشارت به ظهور عیسی و نبیِّ دیگری بعد از خود را می‌دهد. در باب اوّل انجیل یوحنّا آمده است: «روزی سران قوم یهود از شهر اورشلیم چند تن از کاهنان و دستیارانشان را نزد یحیی فرستادند تا بدانند آیا او ادّعا می‌کند که مسیح است یا نه؟ یحیی^ع صریحاً اظهار داشت: نه، من مسیح نیستم. پرسیدند: پس که هستی؟ آیا الیاسِ پیامبر هستی؟ جواب داد: نه؛ پرسیدند **آیا شما آن پیامبر نیستی که ما چشم به راهش می‌باشیم؟** بازهم جواب داد: نه، آنگاه پرسیدند: اگر تو مسیح و الیاس و **آن پیامبر** نیستی، پس برای چه تعمید می‌دهی؟» (شماره‌های ٢٤←١٩). بدین‌ترتیب روشن است که یحیی^ع بشارت به عیسی و نبیّ دیگری بعد از خود را می‌دهد که با بشارت عیسی^ع در آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی صف مبتنی بر ظهور پیامبر دیگری بعد از عیسی^ع تطبیق می‌شود.

پنجم آنکه خطابیّه‌ی عیسی^ع به دودمان یعقوب، با بشارت به ظهور پیامبر بعدی (پیامبر اسلام^ع) پایان می‌پذیرد و در مقطع آیه خداوند رشته‌ی کلام را به دست گرفته می‌فرماید ولی وقتی آن پیامبرِ موعود (پیامبرِ اسلام) ظهور کرد، علی‌رغم بشارت‌های عیسی^ع، اهل کتاب تکذیبش کرده نسبتِ جادو به پیامش دادند. به

---

(1) -W. Montgamery Watt,https//onlinelibrary. Wiley.com/doi/*10.1111/* j.*1478 – 1913. 1953.* tb *02180*

عبارت دیگر ضمیر «**هُمْ**» در مقطع آیه ـ با توجّه به آیات اوّلینِ سوره‌ی بیّنه ـ به أهل کتاب درصدراسلام برمی‌گردد که چون «**بَیِّنه** ، قرآن روشنگر» به آنها رسید، گفتند جادوست.

(۷) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰٓ إِلَى ٱلْإِسْلَٰمِ ۚ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« و ستمکارتر از آنکه به خدا دروغ بندد ـ در حالی‌که وی به اسلام دعوت می‌شود ـ کیست؟ و خدا مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند »،

در مقطع آیه‌ی قبل ـ در اشاره به بنی اسرائیل و با بسط معنا به همه‌ی تهمت زنندگان به وحی نبوی ـ فرمود که نسبت سحر و جادو (و امثال آن) به قرآن می‌دهند و در آیه‌ی فوق می‌فرماید که ستمکارتر از آنکه چنین دروغی را به خدا نسبت دهد، کیست؟ درحالی‌که آنچه به آن دعوت می‌شود تسلیم شدن در برابر خالقِ هستی (و قدم نهادن در راه اخلاق و درستی است). مقطع آیه که می‌فرماید خدا چنین افراد ستمگری را هدایت نمی‌کند (و از آنها سلب توفیق می‌شود ـ بقره/ توضیح آیه‌ی ٦) با ابتدای آن هماهنگ است. أمّا درمورد «**مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ** = کسی که برخدا دروغ بربندد» اقوال دیگر تفسیری هست. **یکی** آنکه مقصود، مسیحیان است که علاوه برآنکه با پسرخدا خواندن عیسی(ع) بر خدا دروغ بستند، پیامبر راستین او (پیامبر اسلام^ص) را نیز با وجود شواهدی که در آثارشان هست، تکذیب کردند. **دیگر** آنکه (به قول طبری) مقصود مشرکین است که می‌فرماید با وجود آنکه عیسی^ع نیز بشارت به ظهور پیامبر اسلام داده، در حقِّ پیامبر خدا ستم بزرگی روا داشته و گویند که او ساحر و قرآنش سحر آشکار است!

(۸) يُرِيدُونَ لِيُطْفِـُٔوا۟ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ .

« می‌خواهند نور خدا را با دهان‌های خود خاموش کنند! و خدا کامل کننده‌ی نور خویش است؛ هرچند کافران را ناخوش آید »،

به دنبال آیه‌ی قبل می‌فرماید منظور از آن تکذیب‌ها چیست ؟ آیا می‌خواهند نور خدا را با تهمت و افترائی که از دهان‌هایشان خارج می‌شود خاموش کنند؟ چه تصوّر باطلی! مگر می‌شود با چند «فوت» نور خورشید را خاموش کرد و با تبلیغات دروغین جلوی دین خدا را گرفت ؟! اسلام نور هدایت و دین کامل إلهی است که به وسیله‌ی قرآن و توسّط پیامبرخاتم^ص، به جهانیان ارائه گردیده است. بدین‌ترتیب منظور از «نور خدا» در آیه‌ی شریفه قرآن است، چنانکه فرموده: «**يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرهَانٌ مِن رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنَا إلَيْكُم نُورًا مُبِينًا** = ای مردم به تحقیق برهانی آشکار از جانب خداوندتان به شما آمد و نوری آشکار به سوی شما نازل کردیم» (نساء/١٧٤). «**وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ**» در آیه‌ی شریفه، می‌رساند که پیامبراسلام، خاتم پیامبران است زیرا نور خدا به توسّط او به «تمامت» رسیده است.

(۹) هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ .

« اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه‌ی ادیان غالب گرداند، هرچند مشرکان را خوش نیاید »،

واژه‌ی «**هُوَ** = او» در آیه‌ی شریفه به «اَللّٰه» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد. همچنین حرف «واو» بین «**هُدَی**» و «**دِینِ الْحَقّ**» ، «واو» تفسیری است و توضیح می‌دهد که «هدایت» همان «دین حقّ = اسلام» می‌باشد که خداوند اراده دارد بر همه‌ی أدیان غلبه کند. در این ارتباط باید توجّه داشت که واژه‌ی «**یُظْهِرَهُ**» هرچند در اصل لغت از مادّه‌ی «ظُهُور» به معنی «آشکار شدن» است، ولی وقتی با «**عَلَی**» همراه شد مفهوم «غلبه» دارد. آری، خداوند اراده دارد که این دین توحیدی ـ اسلام ـ بر همه‌ی ادیان غلبه کند، هرچند پیروان مذاهب شرک‌آلود از این امر ناخرسند بوده و بخواهند که همچنان بر معبودهای باطل خویش تکیه کنند.

دراینجا برخی به آیه‌ی شریفه، در اثبات ظهور امام موعود استناد کرده وگفته‌اند مقصود، ظهور امام مهدی است که چون فرا رسد همه‌ی جهانیان را مسلمان می‌کند. أمّا این مطلب با آیاتی از قرآن که صریحاً اعلام می‌دارد یهودیان و مسیحیان تا روز قیامت وجود خواهند داشت (مائده/١٤ و٦٤) نمی‌خواند. آیه‌ی شریفه نیز نمی‌گوید که اسلام ادیان دیگر را برمی‌اندازد، بلکه اعلام می‌دارد که اسلام دین غالب خواهد شد و از نظر ما این اتّفاق افتاد و جبهه‌ی اسلامی با مشرکان عرب و یهودیان و پارسیان مجوس و مسیحیان بیزانس روبرو شده و آنها را نه فقط به لحاظ نیروی ظاهری، بلکه به لحاظ فرهنگی نیز شکست داد و زمانی اسلام، دین غالب و برتر در دنیا بود و حال اگر چنین نیست و عقب افتادگی پیش آمده، امید می‌رود که چه بسا ـ به لطف خدا ـ مجدّداً در آینده دوران غلبه‌ی اسلام فرا رسد.

بخش سوّم

(کامیابی بزرگ در ایمان به خدا و یاری دین او)

(۱۰و۱۱) يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَٰرَةٍ تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ . تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَٰلِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ .

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! آیا شما را بر تجارتی که از عذابی دردناک نجاتتان می‌بخشد، دلالت کنم؟ »

« به خدا و پیامبرش ایمان آورید و با مال‌ها و جان‌هایتان در راه خدا به جهاد برخیزید؛ این ـ اگر دریابید ـ به خیر و نفع شماست »،

در آیه‌ی پیشین، از غلبه‌ی دین حقّ ـ اسلام ـ سخن گفت و در آیه‌ی فوق مجرای بروز آن غلبه را نشان می‌دهد. می‌فرماید غلبه‌ی دین حقّ را خدا به مؤمنان سپرده که با تلاش‌های مالی و جانی، این غلبه را پیش آورند. به بیان دیگر همانگونه که قبلاً این غلبه در اثر مجاهدت‌های مؤمنان محقّق شد، بعد از آن نیز باید از همین طریق پیش آید [البتّه جهاد فرهنگی چنانکه در سوره‌ی فرقان «**جهاد کبیر**» خوانده شده (آیه‌ی۵۲) مقدّم بر جهاد با مال و جان است].

خداوند در این آیات شریفه به مؤمنان می‌فرماید اگر در تلاش برای کسب سود واقعی هستید ـ که شما را از عذاب و گرفتاری دنیا وآخرت نجات بخشیده به سرای عافیت می‌رساند ـ بیایید راهش را به شما نشان دهم؛ راهش ایمان به خدا و رسول و جهاد مالی و جانی در راه خدا است. شایان توجّه اینکه «بذل مال» قبل از «جانفشانی» آمده که ترتیب تقدّم تلاش‌ها را می‌رساند. همچنین واژه‌ی «**خَیْر**» در آیه‌ی شریفه در برابر «شَر» است، یعنی اگر مسلمان‌ها بی‌آرمان گردیده دنیاطلب شوند، گرفتار شر خواهند شد و این مطلب در مضمون فردی و اجتماعی، هردو، صادق است.

(۱۲) يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّٰتِ عَدْنٍ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ .

« (خدا) **گناهانتان را می‌آمرزد و شما را به باغ‌هایی‌که نهرها از زیر** (درختان)**اش جاری است و مساکن پاکیزه در بهشت‌های همیشگی، درآورد؛ این همان کامیابی بزرگ است »،**

آیه‌ی شریفه در توضیح سودِ «اُخرَوی» آن تجارت است که «ایمان به خدا و رسول و جهاد مالی و جانی در راه خدا» می‌باشد. توضیح بیشتر مساکن اُخرویِ مجاهدان راه حق را شاید آیه‌ی۲۰ سوره‌ی زُمَر به دست می‌دهد

که می‌فرماید «**لَهُمْ غُرَفٌ مِن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** = برایشان غرفه‌هایی است که بالای آنها غرفه‌هایی (دیگر) بنا شده؛ نهرها از زیر آن روان است».

(۱۳) وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا ۖ نَصْرٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ ۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ .

« و (نعمت) **دیگر که دوستش می‌دارید؛ یاری خدا و پیروزی نزدیک؛ و مؤمنان را بشارت ده** »،

در پی آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه به سود «دنیوی» تجارت مذکور اشاره دارد که نقد و دوست داشتنی است؛ چنانکه مؤمنان صدراسلام به این نتیجه رسیدند (توبه/۲۵، فتح/٦←۱، نصر/۱و۲) و در این روزگار نیز می‌تواند به انحاءِ گوناگون برای مسلمان‌های فهیم و لایق پیش آید و طعم پیروزی فرهنگی و علمی را ـ با خلوص و تلاش و فرهیختگی ـ بچشند.

(۱٤) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ كُونُوٓا۟ أَنصَارَ ٱللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّۦنَ مَنْ أَنصَارِىٓ إِلَى ٱللَّهِ ۖ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ ۖ فَـَٔامَنَت طَّآئِفَةٌ مِّنۢ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ وَكَفَرَت طَّآئِفَةٌ ۖ فَأَيَّدْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا۟ ظَٰهِرِينَ .

« **ای کسانی که ایمان آوردید! یاوران** (دین) **خدا باشید، چنانکه عیسی پسر مریم، به حواریّون گفت: کیست که مرا به سوی خدا یاری کند؟ حواریّون گفتند: ما یاران** (دین) **خداییم؛ پس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کفر ورزیدند؛ و ما کسانی را که ایمان آوردند در برابر دشمنانشان یاری کردیم تا چیره شدند** ».

آیه‌ی آخرینِ سوره، خطاب مجدّد به مؤمنان است؛ به نمونه‌ای از تاریخ اشاره دارد که مسیح[ع] در بین بنی‌اسرائیل قیام کرد و در ابتدا فقط معدودی شاگرد داشت؛ ولی با تبلیغ و مجاهداتی که از همان شاگردانِ معدود سرزد، سرانجام مسیحیّت نیمی از دنیا را فراگرفت. خداوند أقلّیّتی را ـ بنا به لیاقتی که نشان دادند ـ تأیید کرده بر دشمنانشان غلبه نمودند. دو نکته در مورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه «**یاری خدا**» توضیح داده شده که مقصود یاری پیامبرخدا به سوی خداست؛ یعنی یاری دینِ خدا.

دوّم آنکه «**حَوارِیّ**» در لغت به معنی «جامه شوی» بوده و حواریّون مردمانی بوده‌اند که شغلشان رخت شویی بود. عیسی[ع] آنها را ندا کرد که بیایید روح‌ها را پاک کنید و کفر و دروغ و تزویر را از مردمان بشویید و آنها به رهبری عیسی[ع] در این مسیر طیّ طریق کردند.

سوره‌ی جمعه

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در **مدینه** نازل شده و نام آن برگرفته از نهمین آیه‌ی سوره درزمینه‌ی برپایی نماز جمعه می‌باشد. همانند سوره‌های هم‌افق (صف، حدید، حشر وغیره) با تسبیح و تنزیه خداوند از هرعیب و کاستی، آغاز می‌شود. آنگاه از بعثت پیامبر[ص] که درمیان مردمانی اُمّی و بی‌سواد برخاسته تا آنان را کتاب و حکمت بیاموزد و به لحاظ اخلاقی پاکشان سازد، سخن می‌گوید. سپس رسالت پیامبر را محدود به آن اُمّی‌ها ندانسته دیگر اقوامی را نیز که به آنها ملحق نشده‌اند یادآور می‌شود. آنگاه از روحیّه‌ی رائج بین یهودیان سخن می‌گوید که (۱) به کتاب آسمانی خود عمل نمی‌کنند (۲) مال‌دوست و دنیاطلب‌اند و (۳) با آنکه خود را از دوستان خدا می‌دانند بسیار از مرگ می‌ترسند! بدین ترتیب در واقع به مسلمانان پیام می‌دهد که شما اهل عمل به کتاب خود باشید، راه اقوام منحطّ گذشته را نپویید و به مانند یهودیان غرق در دنیا نشوید. یهودیان را متذکّر می‌شود که مرگی که از آن می‌گریزید، سرانجام به سویتان خواهد آمد و اعمالتان در محضر خدا محاسبه خواهد شد. متعاقباً مسلمانان را مخاطب قرار داده آنها را به اقامه‌ی نماز جمعه فرا می‌خواند و تأکید می‌نماید که به هنگام برپایی این نماز، از فعّالیّت‌های دنیوی ـ همچون خرید و فروش ـ دست بکشند و کسانی را که به طمع تجارت و سرگرمی نماز را رها می‌کنند، سرزنش می‌نماید. درحقیقت به مسلمان‌ها هشدار می‌دهد که ـ مانند یهودیان ـ مال‌پرستی را به دین‌داری و هدایت إلهی، ترجیح ندهند.

با توجّه به موارد مذکور فوق، آیات سوره را می‌توان در سه بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۴) **: تسبیح خدا، رسالت إلهی پیامبر[ص] و آئین جهانی اسلام**

بخش دوّم (آیات ۵ تا ۸) **: سخنی با یهودیان**

بخش سوّم (آیات ۹ تا ۱۱) **: فریضه‌ی نماز جمعه.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(تسبیح خدا، رسالت إلهی پیامبر^ص و آئین جهانی اسلام)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡمَلِكِ ٱلۡقُدُّوسِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ** .

« **آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خدا را** (از هر عیب و کاستی) **منزّه می‌شمرد؛ آن پادشاه پاک** (از هر نقص و کمبود) **همان چیره و فرزانه** »،

درباره‌ی این آیه که شبیه‌اش در سوره‌های مختلف (حدید، حشر، صف و...) آمده است، قبلاً توضیح داده‌ایم. در اینجا ابتدا به مظهریّت جهان در نشان دادن صفات خدای‌تعالی اشاره می‌کند (**يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمَواتِ وَ مَا فِی الْأَرْض**) و درحقیقت می‌فرماید همه‌ی أجزاءِ عالم با حرکت حکیمانه در راستای قوانین تکوین (قوانینی که خداوند مقرّر داشته) خدا را از هر عیب و نقصی منزّه شمرده علم و حکمت بی‌کران إلهی را می‌نمایانند. سپس آیه‌ی شریفه چهار صفت برای خدا ذکر می‌کند که یکی سلبی (**قُدُّوس**) و بقیّه (**مَلِک**، **عَزیز** و **حَکیم**) ایجابی است. واژه‌ی «**مَلِک**» حاکی از فرمانروایی خدا بر کلّ عالم است که برخلاف سلاطین دنیوی ـ که سلطنتشان اعتباری است ـ سلطنت خداوند تکوینی بوده و قابل سلب نیست. کلمه‌ی «**قُدُّوس**» به معنی «بسیار پاک» است، پاک از هر عیب و کاستی و ظلم و جور و... و بنا بر این معنا، خداوند پادشاهی مقدّس شمرده شده، چنانکه در دعا آمده «**یا مَن لایَعْتَدِی عَلَی اَهْلِ مَمْلَکَتِه** = ای آنکه بر اهل مملکت خویش ستم روا نمی‌دارد»؛ و همچنین خداوند پادشاهی «**عَزیز**» است، یعنی همچون پادشاهان دنیوی مغلوب قدرت بالاتر نمی‌شود و او ـ درعین قدرت لایزال ـ «**حکیم**» بوده همه کارهایش بر اساس حکمت و مصلحت است.

(۲) **هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ** .

« **هموست که در میان مردمِ اُمّی رسولی از خودشان برانگیخت؛ آیاتش را بر آنها می‌خوانَد و** (از پلیدی جهل و شرک) **پاکشان می‌سازد و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد و همانا پیش از این در گمراهیِ آشکار بودند** »،

آیه‌ی شریفه ناظر به هدف بعثت رسول اکرم[ص] است. می‌فرماید همان خدایی‌که صفاتش در آیه‌ی قبل ذکر شد، در میان مردم «**أُمّی**»، رسولی از بین خود آنها و همچون خودشان، «اُمّی» فرستاد.

در مورد واژه‌ی «**أُمّی**» (مفردِ «**أُمّیّین**») اقوال مختلف هست: (**۱**) برخی گفته‌اند مراد، اهل مکّه است زیرا به مکّه «اُمُّ الْقُریٰ» می‌گفتند. امّا این نظر پذیرفته نیست، زیرا اوّلاً سوره‌ی جمعه در مدینه نازل شده و ثانیاً در نسبت دادن کسی به «اُمُّ الْقُریٰ» باید «قُرَوِیّ» گفته می‌شد، نه «اُمّیّ». چون بر طبق روال ـ در کلمات ترکیبی ـ یاءِ نسبت را به واژه‌ی دوّم اضافه می‌کنند؛ چنانکه مثلاً به پیروان ابوحنیفه «حَنَفِیّ» گفته می‌شود. (**۲**) بعضی آورده‌اند که «اُمّیّ» منسوب به «توده‌ی مردم =اُمّت» است و به معنی کسی است که از میان توده‌ی مردم برخاسته، نه از میان اشراف. ولی **اوّلاً** در قرآن این کاربُرد برای واژه‌ی «**اُمّی**» شاهدی ندارد. **ثانیاً** توده‌ی عرب در آن زمان بی‌سواد بودند که اشتراک پیامبر[ص] با توده‌ی مردم عرب نیز می‌تواند در این راستا تلقّی شود، چنانکه (**۳**) نظر دیگر این است که «**أُمّیّ**» منسوب به «اُمّ = مادر» به معنی کسی است که مانند بدو تولّد ناخوانا و نانویساست و این معنا با معرّفی قرآن از پیامبر[ص] تطبیق می‌شود که می‌فرماید «**وَ مَاکُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِن کِتَابٍ وَ لاتَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ** = تو پیش از این (قبل از نزول قرآن) هیچ کتابی نمی‌خواندی و به دست خود کتابی نمی‌نوشتی» (عنکبوت/٤٨). (به علاوه ناخوانا و نانویسا بودنِ پیامبر[ص] از آثار تاریخی هم به دست می‌آید).

متعاقباً آیه‌ی شریفه، کار پیامبر[ص] را توضیح می‌دهد؛ می‌فرماید خداوند پیامبر را بین مردم اُمّی فرستاد تا (**۱**) آیاتش را برآنها بخواند (**۲**) تزکیه (پاک)شان کند و (**۳**) کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد. البتّه مراد از «**آیات**» در اینجا، آیات تشریعی است (نه معجزات). به علاوه واژه‌ی «**تلاوت**» به مانند «قرائت» به لحاظ لغوی، می‌تواند خواندن از حفظ، یا از روی متن باشد. پس اوّلین وظیفه‌ی پیامبر این بوده که آیات إلهی را بر مردم بخواند (**یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ**).

پاک شدن از آلودگی‌های فکری و اخلاقی(**یُزَکِّیهِمْ**) نیز با عمل به دستورات دینی خدا حاصل می‌شود؛ چنانکه فرموده: «**خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِهَا**= از اموالشان صدقه‌ای(زکات) بگیر(تا) بدآن (از حرص و دنیاطلبی‌ها) پاکشان سازی و تزکیه‌شان کنی» (توبه/۱۰۳).

تعلیم کتاب و حکمت (**یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ**) هم با تلاوت مکرّر آیات برمردم حاصل می‌شده است. شایان توجّه اینکه (**۱**) حرف «واو» بین «**کتاب**» و «**حکمت**» در آیه‌ی شریفه، عطف تفسیری است؛ یعنی کتابی که دارای حکمت است، چنانکه در سوره‌ی إسراء (آیه‌ی ۳۹) بعد از پاره‌ای دستورات اخلاقی می‌فرماید «**ذَلِکَ مِمّا أَوْحَی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمة** = اینها بخشی از حکمت است که خداوندت به تو وحی کرده است» و (**۲**) اینکه در آیه‌ی شریفه «**یُزَکِّیهِم**» مقدّم بر «**یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَاب**» آمده، بدآن معنی نیست که ابتدا مردم به طرق مختلف و با دستوراتی خارج از کتاب، تزکیه شده و سپس به یادگیری کتاب دعوت می‌شدند؛ بلکه آندو را قرآن لازم و ملزوم یکدگر دانسته و «**تزکیه**» از راه تعلیم و عمل به کتاب حاصل می‌شده است؛ چنانکه در مواضع دیگر «**یُعَلِّمُهُم**» را مقدّم بر «**یُزَکِّیهِم**» آورده است (بقره/۱۲۹) و (**۳**) «**حِکمَت**» در لغت به

معنی دانایی و فرزانگی و رأی محکم و استوار است (لقمان/۱۲) که مطلقش نزد خدا است و بندگان به فراخورِ حال، با تدبّر در آیات إلهی و توجّهات معنوی و اعمال صالح، از آن بهره‌مند می‌شوند.

واژه‌ی «**إنْ**» در بخش آخرینِ آیه، نه شرطیّه بلکه مخفّفه است و از نظر تأکید آمده و تصریح می‌نماید که آن مردم اُمّی، پیش از نزول قرآن، دور از «**تَزکیه**» بودند و گمراهی آنها ـ از نظرگاه هرعاقلی ـ «**مُبِین**» یعنی آشکار بود.

(۳) **وَ ءَاخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُواْ بِهِمْۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ .**

« **و** (نیز بر) **دیگرانی از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند** (مبعوث است) **و همو** (خداوند) **شکست‌ناپذیر و حکیم است** »،

یعنی پیامبر[ص] علاوه بر مردم اُمّی عرب، بر مردمانی دیگرهم که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند مبعوث است و رهنمودهای إلهی‌که از طریق وحی به پیامبر اسلام نازل شده، آیندگان را نیز در هر زمان و مکان دربرمی‌گیرد. منظور از «**اِلحاق**» در آیه‌ی شریفه، ملحق شدن ایمانی است، چنانکه بخشی از آنان را می‌توان از قرآن، با عنوان «**تابعین**» شناسایی کرد (حشر/۱۰).

زمخشری در کشّاف آورده که چون از پیامبر[ص] پرسیدند این «**آخَرین**» کیانند؟ دست بر شانه‌ی سلمانِ فارسی نهاد و فرمود «**لَو کانَ الإیمانُ عِنْدَ الثُّرَیّا لَنالَهُ رِجالٌ مِنْ هؤلاء** = اگر ایمان در ثریّا باشد، مردانی از اینان (ایرانیان) بدان دست می‌یابند». البتّه اصل حدیث در صحیح مسلم آمده است.

(٤) **ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ .**

« **این فضل خداست؛ به هرکه خواهد** (و لایق بیند) **آن را عطا می‌کند و خدا را بخشایشی بزرگ است** »،

یعنی این ـ پیامبری و قرآن ـ فضل بزرگ خداست که برای چنان مردم گمراهی نازل ساخت و آنان را از انحرافات بزرگ روحی و اخلاقی به سوی پاکی بُرد (تا جایی‌که نهایتاً توانستند دنیا را تحت تأثیر قرار دهند). پس برعکس خیال یهودیان، نُبُوّت اختصاص به بنی‌اسرائیل ندارد و شامل قوم عرب نیز می‌شود. از این‌رو پس از این آیه، قرآن به نقد یهود می‌پردازد.

بخش دوّم

(سخنی با یهودیان)

(۵) مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُواْ ٱلتَّوْرَىٰةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًۢا ۚ بِئْسَ مَثَلُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ ۚ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« **مَثَلِ کسانی که حامل** (و متعهّد به) **تورات شدند، سپس آن را با خود حمل نکردند** (و حقّش را أدا ننمودند) **همچون مَثَلِ آن درازگوش است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد! چه بد است مَثَل** (و وصف) **آن قوم که آیاتِ خدا را تکذیب کردند؛ و خدا مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند** »،

قبلاً فرمود خدا پیامبری فرستاد تا تعلیم کتاب و حکمت به مردم بدهد. اینک می‌فرماید امّا چه بسا مردمانی (یهود) که خدا پیش از این به آنها کتاب عطا کرد و متعهّد به اجرای آن شدند، ولی حقّش را به درستی أدا نکردند و مَثَلِ آنها به مانند چارپایی است که بر او کتاب‌هایی بار کنند و همان‌گونه که آن چارپا از کتاب‌هایی که حمل می‌کند بهره‌ای نمی‌برَد ـ و حامل واقعی آنها نیست ـ احوال مردمانی هم که به کتاب آسمانی خود عمل نمی‌کنند چنین است. دو نکته اینجا درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه درمورد کاربرد واژه‌ی «**حمل**» برای یهودیان، نباید برداشت توهین‌آمیز کرد؛ چه قرآن این واژه را ـ به معنای «عهده و تکلیف» ـ در مورد پیامبر[ص] و مسلمان‌ها نیز به کار برده است؛ چنانکه می‌خوانیم «**قُلْ أطِيعُوا اللّٰهَ وَ أطِيعُوا الرَّسُولَ فَإن تَوَلَّوْا فَإنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُم مَا حُمِّلْتُمْ** = بگو: خدا را اطاعت کنید و رسول را فرمان برید، پس اگر روی گرداندند، جُز این نیست که بر عهده‌ی او (رسول) جُز آنچه برعهده‌ی وی نهاده شده وظیفه‌ای نیست و بر شما (مسلمین نیز) جُز آنچه برعهده‌تان نهاده شده تکلیفی نیست» (نور/٥٤).

دوّم آنکه آیه‌ی شریفه همچنین هشداری به مسلمان‌هاست که آنها چنان رفتاری نداشته به کتاب آسمانی خود پایبند باشند. چنانکه فرموده: «**اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ اُولئکَ يُؤْمِنُونَ بِهِ** = کسانی که به آنها کتاب دادیم و کتاب خود را چنانکه حقِّ آن است می‌خوانند (می‌فهمند و عمل می‌کنند) آنان مؤمنان (واقعی) به کتابند ...» (بقره/۱۲۱).

بخش بعدی آیه‌ی ۵ هُشداری به اهل کتاب أعمّ از مسلمان‌ها و غیر مسلمان‌هاست؛ می‌فرماید آن قومی که خداوند کتاب آسمانی به آنها داده و آن را به یکسو می‌افکنند، وضع بدی دارند. «**تکذیب آیات خدا**» در اینجا دو وجه دارد: **یکی** آنکه چون عمل به کتاب نکردند درحقیقت مثل آن است که تکذیبش کردند و **دیگر**

آنکه در ارتباط با یهود، منظور آن است که علاوه بر قدرناشناسی کتاب خود؛ تعالیم حقّه‌ی پیامبر بعدی (محمّد^ص) را تکذیب کردند. می‌فرماید چنین مردمانی از هدایت إلهی محرومند و بدین‌ترتیب «**يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ**» را در آیه‌ی ٤ توضیح می‌دهد.

(٦) **قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ .**

« **بگو: ای کسانی‌که یهودی شده‌اید!**[1] **اگر می‌پندارید شما ـ سوای** (دیگر) **مردم ـ دوستان خدا** (و قومی برگزیده) **هستید، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گویید** »،

چنانکه می‌دانیم یهودیان همواره خود را قوم برگزیده‌ی إلهی می‌شمرده‌اند؛ همانگونه که در تورات آمده: «خداوند چنین می‌گوید: اسرائیل پسر من و نخست زاده‌ی من است» (تورات، سفر خروج، باب چهارم، شماره‌ی ۲۳) و اصولاً واژه‌ی «یهود» (اسم جمع که مفرد آن «یهودی» است) در عبری به معنی «ستایش» آمده است. از این‌رو آیه‌ی شریفه خطاب به یهودیان می‌فرماید اگر واقعاً شما چنین تصوّری درباره‌ی خود دارید، چرا این‌گونه دلبسته‌ی مادّیّات بوده و از مرگ می‌ترسید؟ اگر محبوب خدا هستید باید خوشحال باشید که به سوی خدا بروید، پس این‌همه دنیادوستی و هراس از مرگ چرا ؟ چنانکه در همین زمینه فرموده «**يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ** = هریک از ایشان آرزوی عمر هزارساله دارد» (بقره/٩٦) و «**يُحِبُّونَ أَن يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا** = دوست دارند برای کارهایی که نکردند ستایش شوند»! (آل‌عمران/۱۸۸).

(٧) **وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ .**

« **و هرگز آن را آرزو نکنند** (و این) **به سبب اعمالی**(است) **که دست‌های ایشان پیش فرستاده است! و خدا به** (احوال) **ستمگران آگاه است** »،

آیه‌ی شریفه تکرار آیه‌ی۹۵ سوره‌ی بقره است. شریف رضی در «تلخیص البیان» به درستی می‌گوید: «این‌که خدا بزهکاری را به دستها نسبت داده، از آن‌روست که اکثر کارها با دست انجام می‌شود، و الاّ بزهکاری به دستها منحصر نمی‌گردد».

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که ممکن است عدّه‌ای مکرّر ذکر خدا بگویند ولی در عمق وجدانشان بدانند با اعمالی‌که مرتکب شده‌اند، کارشان نزد خدا خراب است! مقطع آیه می‌فرماید مردمان تصوّر نکنند که با ادّعای دین‌داری و خود را محبوب خدا دانستن، می‌توانند واقعیّت اعمالشان را از خدا پنهان دارند، چنین نیست، بلکه خدا از جزئیّات کردارشان و ستمگری‌هایی که داشته‌اند، آگاه است.

---

(۱) ـ خطاب به «أهل کتاب» در قرآن مکرّر آمده و آیه‌ی فوق از آن‌جمله موارد است؛ برخلاف تعبیر «**يا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا**» که فقط یکبار درسوره‌ی تحریم آیه‌ی ۷ آمده است.

(۸) قُلْ إِنَّ ٱلْمَوْتَ ٱلَّذِى تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُۥ مُلَاقِيكُمْ ۖ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَٰلِمِ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .

« **بگو: همانا آن مرگی که از آن می‌گریزید به ملاقاتتان خواهد آمد؛ سپس به سوی** (خدای) **آگاه از نهان و آشکار بازگردانده می‌شوید و او شما را از آنچه می‌کردید با خبر خواهد کرد** »،

آیه‌ی شریفه وضعیّتی را در نظر مجسّم می‌کند که شخصی مثلاً از شیر درنده‌ای می‌گریزد ولی ناگهان آن حیوان را روبروی خود می‌بیند! می‌فرماید گریز ازمرگ فایده ندارد زیرا مرگ خود در وقت مقتضی به سراغ انسان می‌آید. آنگاه آدمی به سوی خدای خویش بازگردانده شده و می‌فهمد که خدایی هست؛ خدایی‌که ناظر بر همه‌ی أعمال وی بوده و از همه‌ی کجروی‌هایی که داشته با خبرش خواهد ساخت.

بخش سوّم

(فریضه‌ی نماز جمعه)

۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ .

« ای کسانی‌که ایمان آوردید! چون برای نماز روز جمعه ندا داده شد، به سوی ذکر خدا بشتابید و داد و ستد را واگذارید، این به نفع شماست اگر می‌دانستید »،

با توجّه به انتقادی که از برخی مسلمان‌ها در آخرین آیه‌ی همین سوره شده، به دست می‌آید که برگزاری نمازِ جمعه حتّی پیش از نزول آیه‌ی فوق، در بین مسلمانان معمول بوده و بنابراین آیه‌ی شریفه نه در مقام صدور حکم وجوب نمازجمعه، بلکه در مقام تأکید بر وجوب آن است. تاریخ نیز نشان می‌دهد که پیامبر[ص] به هنگام هجرت از مکّه، در محلّی نزدیک به مدینه، با چهل نفر از قوم بنی‌سالم اوّلین نماز جمعه‌ی هجری را برگزار کرد.[۱]

واژه‌ی «**نُودِیَ**» در آیه‌ی شریفه فعل مجهول است که می‌رساند «ندا کننده» مهمّ نیست که چه کسی باشد، بلکه اصل «ندا» مهمّ است. با اِعلام ندای نماز در روز جمعه، همه‌ی مسلمان‌ها موظّفند فعّالیّت روزانه را رها کرده و به سوی ذکر خدا بشتابند. سه نکته در اینجا شایان توجّه است: **اوّل** آنکه می‌فرماید «**نُودِیَ لِلصَّلٰوةِ**» یعنی این ندا برای نماز است نه هر ندایی. **دوّم** آنکه چون سخن از ترک خرید و فروش رفته، به دست می‌آید که مقصود، ندا برای نمازی بوده که با نیمروز تطبیق می‌شود؛ یعنی اذان ظهر. **سوّم** آنکه می‌گوید «**بشتابید به سوی ذکر خدا**» و این مطلب با توجّه به نکات پیشین، می‌رساند که نماز جمعه به وقت نماز ظهر و با ذکر خدا که همان خطبه‌ها بوده، آغاز می‌شده است (در حقیقت دو خطبه، به منزله‌ی دو رکعتِ اوّلِ نماز ظهر است).

از واژه‌ی «**خَیْرٌ**» در مقطع آیه‌ی شریفه، برخی استنباط استحباب نماز جمعه را کرده‌اند. درصورتی‌که «خَیْر» در قرآن دربرابر «شرّ» می‌آید، چنانکه خطاب به مسیحیان فرموده «**لاتَقُولُوا ثَلاثَةٌ انْتَهُوا خَیْراً لَکُمْ** = نگویید (خدا) سه گانه است (به این کار) پایان دهید که به نفع شماست» (نساء/۱۷۱) و در اینجا منظور آن نیست که برای مسیحیان مستحبّ است که به سه خدایی قائل نشوند و اگر قائل شدند ایرادی ندارد! بلکه واجب است که مسیحیان از شرک بپرهیزند و این‌کار به خیر آنان است. اقامه‌ی نماز جمعه نیز این‌چنین است.

---

(۱) ـ سیره‌ی ابن هشام، ج۲، ص۸۴

(۱۰) فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِى ٱلْأَرْضِ وَ ٱبْتَغُواْ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ وَ ٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ .

« پس آنگاه که نماز پایان یافت، در زمین پراکنده شوید و فضل خدا را بجویید؛ و یاد خدا بسیار کنید، باشد که رستگار گردید »،

یعنی پس از اتمام نماز، مسلمان‌ها می‌توانند پراکنده شده به کسب و کار بپردازند و در این مضمون، واژه‌ی «**فَانْتَشِرُوا**» دربرابر «تجمّع» مسلمین آمده است. به عبارت دیگر، چون قبلاً (در حین نماز، شامل دو خطبه) «انتشار» ممنوع بوده و فرمود مسلمان‌ها برای نماز «جمع» شوند، اکنون توقیف را برداشته و می‌فرماید می‌توانند منتشر گردند. همچنین آیه‌ی شریفه از کسب روزی به «**فضل خدا**» تعبیر کرده و متعاقباً می‌فرماید مسلمان‌ها در عین کسب روزی و تأمین معاش نیز ذکر خدا و احساس مسئولیّت در برابر او را فراموش نکنند. از این‌گونه مردمان قرآن به نیکی یاد کرده و فرموده است: «**رِجالٌ لاتُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللّهِ وَ إِقَامِ الصَّلوةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكوةِ** = مردانی‌که تجارت و خرید و فروش، ایشان را از یاد خدا و برپایی نماز و پرداخت زکات بازنمی‌دارد» (نور/۳۷).

(۱۱) وَإِذَا رَأَوْاْ تِجَٰرَةً أَوْ لَهْوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمًا ۚ قُلْ مَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ ٱللَّهْوِ وَمِنَ ٱلتِّجَٰرَةِ ۚ وَ ٱللَّهُ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ .

« و(لی) چون تجارتی یا لهوی ببینند، به سوی آن پراکنده شوند و تو را ایستاده واگذارند؛ بگو: آنچه نزدِ خداست برتر از لهو و تجارت است و خدا بهترین روزی‌دهندگان است ».

آخرین آیه‌ی سوره سرزنشِ مسلمان‌های عجول و دنیابینی است که صبر نمی‌کنند تا زمان «انتشار» فرا رسد و همین‌که تجارت و لهوی ببینند برخاسته پیامبر^ص^ را در حال ایراد خطبه رها می‌کنند. در آن روزگار رسم بود که کاروانیانِ حامل کالا با ورود به شهر، ساز و دُهُل راه می‌انداختند و بدین‌وسیله، مردم را از ورودشان آگاه می‌ساختند. خداوند ملامت می‌کند که در این شرایط، عدّه‌ای نماز را فراموش کرده و پیامبر را خطبه‌خوان رها می‌کردند و به سوی خرید کالا از یکدگر سبقت می‌جستند! و یا عدّه‌ای فقط برای تماشا و شنیدن ساز و دُهُل می‌رفتند. شبیه این شرایط چه بسا امروزه نیز در جماعات نماز جمعه مشاهده می‌شود که عدّه‌ای در جریان خطبه به نجوا می‌پردازند و یا با تلفن همراه‌شان صحبت می‌کنند. خداوند می‌فرماید آن اکتساباتی که می‌توانند با توجّه به یاد خدا بیابند والاتر از این‌گونه امور دنیوی است و در مقطع آیه تأکید دارد که تصوّر نکنند اگر زمان محدودی کسب و کار را تعطیل کنند ورشکست خواهند شد! روزی دست خداست و او بهترین روزی‌رسانان است.

سوره‌ی منافقون
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در**مدینه** نازل شده و مانند سوره‌ی جمعه، دارای یازده آیه است. در آثار نبوی آمده که پیامبر^ص^ در نمازهای جمعه که سوره‌ی جمعه را در رکعت اوّل می‌خواند، این سوره را در رکعت دوّم قرائت می‌کرد.

مفاد سوره به‌طور کلّی، از منافقینی خبر می‌دهد که به‌زبان چیزهایی می‌گفتند که در دلشان نبود و به‌این‌وسیله می‌خواستند از گزندهای احتمالی در امان باشند. در صدر اسلام اینان گروهی بودند که با هجرت پیامبر^ص^ به مدینه و هیجان عمومی که ایجاد شده بود، به‌ظاهر ایمان آورده بودند ولی ایمانشان نه عقلی، بلکه احساساتی بود و استحکامی نداشت. ظاهر ایمانی را حفظ می‌کردند امّا در دل مسلمان نبودند و از هر رویدادی لرزان شده آن را بر ضدّ خود می‌پنداشتند. گاه و بیگاه اعمالی از آنان سر می‌زد که نفاقشان را آشکار می‌ساخت. مثلاً مردم را از پرداخت صدقات نهی می‌کردند و یا رهبرشان (عبدالله بن اُبَیّ که نامش در قرآن نیامده) در راه بازگشت به‌سوی مدینه، به اطرافیانش می‌گفت چون به مدینه رسیدیم پیامبر^ص^ را إخراج خواهیم کرد (به توضیح آیه‌ی ۸ نگاه کنید). البتّه آیات شریفه از هیچ‌گونه مجازاتی که به‌عنوان منافق در حقّ کسی اعمال شود، سخن نگفته بلکه صرفاً در مقام تحلیل روحیّه‌ی منافقان برآمده و نشان داده است که چه کارشکنی‌هایی از آنان سرمی‌زند تا مسلمان‌ها عاملان نفاق را از اعمالشان بشناسند و فریب ایشان را نخورند.

آیات پایانی سوره، مؤمنان را هُشدارمی‌دهد که تحت تأثیر منافقان قرار نگرفته اموال و اولاد و وابستگی‌های دنیوی، ایشان را از یاد خدا و کمک به مستمندان باز ندارد؛ درنظر گیرند که ممکن است مرگ هرلحظه فرارسد و پیش‌از آنکه آرزو کنند ای‌کاش برای کار خیر فرصت می‌داشتند، موقعیّتی را که اکنون برای امور خیر و مبرّات دراختیار دارند، مغتنم شمرند

با توجّه به موارد فوق آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۸) **: احوال منافقان**

بخش دوّم (آیات ۹ تا ۱۱) **: اندرز به مؤمنان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(احوال منافقان)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ قَالُواْ نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِۗ وَ ٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَ ٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ .

« زمانی که منافقان نزد تو آیند، گویند: گواهی می‌دهیم که بی‌تردید تو، رسول خدایی ـ و خدا می‌داند که همانا تو فرستاده‌ی او هستی ـ و خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغ گویند »،

آیه‌ی شریفه در مقام بیان روحیّه‌ی منافقان است. می‌فرماید منافقان اعلام می‌دارند که پذیرفته‌اند پیامبر(ص) رسولِ خداست، خدا نیز این را می‌داند که تو رسول او هستی، ولی در عین‌حال خدا گواهی می‌دهد که آن‌مردم منافق در گفته‌هایشان صادق نبوده و دروغ می‌گویند. به عبارت دیگر «خبر» صحیح است، ولی «مُخبِر» از آنجا که به سخن خود عقیده ندارد، دروغگوست.

آیه‌ی شریفه بر «**رسالت**» پیامبر تأکید دارد که با «**نبوّت**» متفاوت است. «نبوّت» خبرگیری از خداست و «رسالت» به معنی رساندن پیام به مردم می‌باشد. این هردو پدیده، در غالب پیامبران و ازجمله پیامبراسلام(ص) جمع بوده، چنانکه درمورد موسی(ع) فرموده: «**كَانَ رَسُولاً نَبِيًّا**»(مریم/۵۱). ولی مثلاً از هارون(ع) در همان سوره، فقط به عنوان «نَبِیّ» یاد می‌کند (**هَارُونَ نَبِيًّا** ـ مریم/۵۳).

جمله‌ی معترضه «**وَ اللّهُ يَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ**» در آیه‌ی شریفه شأن خاصّی دارد و اگر نبود، اصالت رسالت پیامبراسلام را به شُبهه می‌برد. ضمناً بنا بر آیه‌ی ۱٦٦ سوره‌ی نساء به دست می‌آید که شهادت خدا بر رسالت نبیّ‌أکرم(ص)، به همراه آیاتی است که نازل نموده است (**لكِنِ اللّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْکَ**).

(۲) ٱتَّخَذُوٓاْ أَيۡمَٰنَهُمۡ جُنَّةً فَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِۚ إِنَّهُمۡ سَآءَ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ .

« سوگندهایشان را سپری گرفته و (مردم را) **از راه خدا بازمی‌دارند؛ به راستی چه بد است آنچه انجام می‌دهند »،**

واژه‌ی «**أَيْمان** = سوگندها» در آیه‌ی شریفه جمع است أمّا واژه‌ی «**جُنَّةٌ** = سپر» مفرد است. یعنی منافقان از مجموعه‌ی سوگندهایشان، یک هدف داشتند؛ اینکه از آن سوگندها، سپری برای پوشش نیّاتشان بسازند و از

ملامت‌های مؤمنان در امان باشند، چنانکه فرموده: «**يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ** = به خدا سوگند یاد می‌کنند تا شما را راضی نگه دارند» (توبه/٦٢). عبارت بعدی (**فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللّٰه**) درآیه‌ی شریفه، به دست می‌دهد که منافقان پس از ایمن‌سازی خود دربرابر مؤمنان با سوگندها، شروع به ایجاد شبهه کرده و از این طریق مردم را از راه خدا بازمی‌داشتند. مقطع آیه تقبیح این کردار منافقانه است که سراپا زشتی و حیله‌گری است چنانکه تفسیر مجمع‌البیان می‌گوید «**سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُون**» یعنی بدرفتاری می‌کنندکه با اظهار ایمان به دروغ، کفرشان را پنهان داشته مردم را به گمراهی می‌برند.

(۳) **ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ .**

«**هم از این‌رو که** (ابتدا) **ایمان آوردند؛ سپس کفر ورزیدند، پس بر دل‌هایشان مُهر نهاده شده، پس نمی‌فهمند**»،

آیه‌ی شریفه تعلیل است وعلّت پیدایش روحیّه‌ی نفاق را در آنها بیان می‌دارد. می‌فرماید اینها منافق شدند زیرا بر دل‌هایشان مُهر زده شده و توفیق ایمان را ازدست داده‌اند (بقره/٦). چرا سلب توفیق شدند؟ چون با هیجانات حرکت کردند، بی‌آنکه بیاندیشند. ابتداء(با ورود پیامبر[ص] به مدینه) یک ایمان هیجانی پیدا کردند و تصوّر نمودند که آن گرایش سطحی، به نتائجی مطابق با مذاقشان می‌انجامد. به‌عبارت دیگر حقّ و ناحقّ برایشان مطرح نبود و فقط به دنبال نتائج دلخواه بودند. از این‌رو وقتی آن نتائج حاصل نشد و هیجان‌ها فرونشست، مختصر ایمانی را هم که بود با خود بُرد. چنانکه فرموده است: «**مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نارًا فَلَمَّا اَضاءَتْ ما حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِی ظُلُمَاتٍ لايُبْصِرُون** = مَثَلِ آنان همچون مَثَلِ کسی است که آتشی برافروخت پس چون پیرامونشان را روشنی داد، خدا نورشان را بُرد و در تاریکی‌هایی که نمی‌بینند رهایشان کرد» (بقره/١٧). واژه‌ی «**لَايَفْقَهُونَ** = نمی‌فهمند» در مقطع آیه‌ی۳ بدین‌ترتیب قابل توضیح است که منافقان در اثر اصرار بر زشتکاری ـ برطبق قوانین خدا ـ قلبشان، در حجابی از غفلت و نابخردی پوشانده می‌شود، به‌طوری‌که قوّه‌ی تمیز حق از باطل را ازدست می‌دهند.

(٤) **وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ ۖ وَإِن يَقُولُواْ تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ ۖ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ ۖ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ ۚ هُمُ ٱلْعَدُوُّ فَٱحْذَرْهُمْ ۚ قَاتَلَهُمُ ٱللَّهُ ۖ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ .**

« **و چون آنها را ببینی، پیکرهاشان تو را به شگفتی می‌برد؛ و اگر سخن گویند** (با دقّت) **به گفتارشان گوش فرا می‌دهی؛ گویی آنها چوب‌های تکیه داده شده**(بر دیوار)**اند؛ هر صدایی را بر ضدّ خود می‌پندارند؛ آنان دشمنانند؛ پس از آنها برحذر باش؛ خدا آنان را بکشد** (از رحمتش دور کند)، **چگونه** (از حق) **برگردانده می‌شوند؟!** »،

آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد همچنان وصف منافقان را دنبال می‌کند که امثالشان در هرزمان و مکان به چشم می‌خورد. نکات آیه را ممکن است به قرار زیر مدّ نظر قرار داد:

اوّل آنکه می‌فرماید منافقان چه بسا به ظاهر، با قامت‌های تنومند و بلند و زبان گویا، افراد جالبی به نظر آیند تا جایی که ممکن است حتّی پیامبرخدا را تحت تأثیر قرار داده توجّهات او را به خود جلب کنند؛ چنانکه فرموده: «**وَ مِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَيَاةِ الدُّنْيَا و يُشْهِدُ اللّٰهَ عَلی مَا فِی قَلْبِهِ** . . . = و از مردم کسی است که گفتارش در(باره‌ی) حیات دنیا تو را به شگفتی افکند و خدا را بر(اثبات) آن (نیّت خیری) که در قلبش دارد به شهادت می‌گیرد (ولی دور از تو رو به فساد می‌رود) . . . » (بقره/۲۰۴).

دوّم آنکه نکته‌ی فوق که می‌فرماید وقتی پیامبر[ص] آنان را می‌دید تحت تأثیر ظاهر آراسته‌شان قرار می‌گرفت، به دقّت به سخنانشان گوش می‌داد (و به فکرش هم خطور نمی‌کرد که مردمانی منافقند)، ازجمله آیاتی است که نشان می‌دهد پیامبر[ص] ـ بی‌راهنمایی إلهی ـ منافقان را نمی‌شناخت. البتّه ممکن بوده گاهی پیامبر[ص] بنا به برخی رفتارها که از کسی می‌دید به اصالت ایمانی او شک می‌بُرد ولی خداوند به آن‌حضرت، علم غیب برای شناخت باطن افراد نداده بود. چنانکه می‌خوانیم: «**وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاکَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَاهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ القَوْلِ وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ أعْمَالَکُمْ** = و اگر می‌خواستیم آنها را به تو می نمایاندیم پس آنان را به علامتشان می‌شناختی و(لی اکنون) آنان را از لحن سخنشان می شناسی وخداوند به اعمالتان آگاه است» (محمّد/۳۰).

سوّم آنکه می‌فرماید منافقان (که تکیه بر دیوار زده بودند) به مانند «**خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ** = چوب‌های تکیه داده شده (بر دیوار)اند» یعنی هرچند ظاهری جالب دارند، ولی باطنشان خشک و بی‌روح است. همچون الوارهای تکیه داده شده به دیوار که به لحاظ درونی جان و روحی ندارند.

چهارم آنکه منافقان را مردمانی توصیف می‌کند که «**يَحْسَبُونَ کُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ** = هر صدایی را بر ضدّ خود می‌پندارند». یعنی چون خیانتکارند، اعتماد به نفس ندارند؛ مردمانی ترسو که از هر صدایی که از هرجا بلند شود، احساس خطر می‌کنند! به بیان دیگر، چون آنها درونی بی‌ایمان دارند، همواره می‌ترسند که مبادا رسوا شوند و لذا به هر ندایی مشکوکند که ممکن است خبر از توطئه‌ای برخلاف آنها دهد!

پنجم آنکه آیه‌ی شریفه نتیجه می‌گیرد که این افرادِ دُو رو، دشمنان دین و جامعه‌اند چنانکه فرموده «**هُوَ أَلَدُّ الْخِصَام** = آنها بدترین دشمنانند» (بقره/۲۰۴) و جا دارد که مسلمان‌ها از آنان برحذر باشند زیرا اگر خدای ناخواسته به جایی برسند به فساد و تبهکاری دست می‌زنند «**وَ إِذَا تَوَلَّی سَعَی فِی الأرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ** = و چون بروند (و یا در حاکمیّت قرار گیرند) تلاش می‌کنند تا در زمین فساد کنند و کشت و نسل را نابود نمایند» (بقره/۲۰۵).

ششم آنکه «**قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ**» را در مقطع آیه معمولاً به «خدا بکشدشان» ترجمه می‌کنند. ولی اگر ظاهر این معنا مُراد بود، باید می‌فرمود «قَتَلَهُمُ الله» زیرا «قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ» به لحاظ لغوی یعنی «خدا با ایشان بجنگد» ولی منظور از این عبارت در زبان عرب آنست که خدا دفع شرّ آنها را بکند و از رحمتش دورشان سازد. زمخشری در کشّاف آورده که در «قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ» خداوند اراده‌ی خود را نشان داده که منافقان را خوار و رسوا می‌سازد.

هفتم آنکه در پایان آیه «**أنَّى يُؤْفَكُون**»، منافقان را به انحرافشان توجّه می‌دهد و اشاره به این معناست که این مردم دُو رو و حیله‌گر، چه تصوّری دارند؟ آیا واقعاً فکر می‌کنند که با آن پشت هم اندازی‌ها به جایی خواهند رسید ؟!

(۵) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ ٱللَّهِ لَوَّوْاْ رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ .

« **و چون به ایشان گفته شود بیایید تا رسول‌خدا برای شما آمرزش بطلبد، سرهای خود** (با بی‌اعتنایی) **برمی‌گردانند و آنان را تکبّرکنان رویگردان می‌بینی** »،

آیات مختلف قرآن رفتار ناهنجاری را از برخی مسلمان‌نماها ـ که قرآن آنها را منافق نامیده ـ نشان می‌دهد. از جمله آنکه آنان به بهانه‌های مختلف از شرکت در غزوات سربازمی‌زدند (توبه/۸۱، ۸۷، ۹۰ و۹۳)، نزد اصحاب ویاران نزدیک پیامبر[ص] اظهار مسلمانی می‌کردند ولی در مواضع دیگر به تحقیر مسلمان‌ها می‌پرداختند (بقره/۱۳ و ۱٤). طبیعی است که با مشاهده‌ی این رفتارها مسلمان‌های واقعی ناراحت شده و منافقان را به عذرخواهی نزد پیامبر[ص] تشویق می‌کردند، خصوصاً آنکه آیات قرآن حاکی از آن است که آنها پشت سر پیامبر[ص] بد می‌گفتند و آن‌حضرت را با گفتارشان می‌آزردند (توبه/٦١). أمّا منافقان خود را بالاتر از آن می‌دیدند که به حقّ گردن نهند و بنا به آیه‌ی شریفه، از قبول توصیه‌های خیرخواهانه‌ی مؤمنان با تکبّر سربازمی‌زدند. درمقطع آیه واژه‌ی «**رَأَيْتَهُمْ**» خطاب به آن مؤمنانی است‌که منافقان‌را به‌عذرخواهی نزد رسول‌خدا فرامی‌خواندند. همچنین در بخش پایانی آیه «**يَصُدُّونَ**» به معنی «يُعْرِضُونَ» آمده است، هرچند «**يَصُدُّونَ**» همراه با «**سَبيل الله**» به معنی برگرداندن مردم از راه خداست.

متأسّفانه عدّه‌ای از آیه‌ی فوق برداشت «توسّل» کرده‌اند، حال آنکه آیه **اوّلاً** مربوط به زمان حضور پیامبر[ص] است (**إذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُون**) و **ثانیاً** دعوت به عذرخواهی نزد پیامبر[ص] از بابت اهانت‌هایی بوده که آن منافقان برای پیامبر به میان آورده بودند، و إلاّ روشن است که برای هرگناهی نباید نزد پیامبر(و أئمّه) رفت، خصوصاً با گذشت قرن‌ها از وفات آن بزرگان که نه صدا و ندایی از اهل دنیا می‌شنوند و نه اطّلاعی از احوال و نیّات خلق دارند که این‌گونه اوصاف، در اختصاص خدای‌تعالی است.

(٦) سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَاسِقِينَ .

«**یکسان است بر آنها چه برایشان آمرزش بخواهی یا آمرزش نخواهی، خدا هرگز آنها را نمی‌آمرزد؛ همانا خدا مردم فاسق را هدایت نمی‌کند** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد درمورد افرادی که با گفتار وعملکردشان از رحمت خدا دور شده‌اند، آمرزش‌خواهی رسول‌خدا بی‌تأثیر است و خدا آنها را نمی‌آمرزد. اصولاً فرموده «**مَاكَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أنْ يَستَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كَانُوا أولِى قُرْبَى** = پیامبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان آمرزش بخواهند حتّی اگر از خویشانشان باشند» (توبه/۱۱۳). از همین رو آمرزش‌خواهی نوح[ع] نزد خداوند برای نجات جان فرزندش،

پذیرفته نشد(هود/٤٦) وهمینطور درخواست بخشش ابراهیم برای قوم لوط به جایی نرسید(هود/٧٦). زیرا رحمتِ خدا بنا بر قوانینش به افراد می‌رسد. باید آدمی از درون لایق رحمت إلهی شده باشد تا پس از آمرزش‌طلبی، غفران خداوند به او برسد.

مقطع آیه‌ی شریفه تعلیل است و علّت بی‌تأثیری آمرزش‌خواهی رسول‌خدا را در حقّ برخی افراد بیان می‌دارد. می‌فرماید آنها که با عناد و لجاج و پیروی از نفسانیّات از دایره‌ی قبول حقّ خارج شده‌اند، از هدایت و آمرزش إلهی محرومند (هرچند پیامبر^ص برایشان آمرزش بطلبد).

(۷) هُمُ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُواْ عَلَىٰ مَنْ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّواْۗ وَلِلَّهِ خَزَآئِنُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ .

« **اینان همآنانند که گویند به کسانی که درحضور پیامبرخدا هستند انفاق مکنید تا پراکنده شوند!** (با آنکه) **گنج‌های آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست، لیکن منافقان نمی‌فهمند** »،

چنانکه امروزه نیز عدّه‌ای کمک به فقرا را منع می‌کنند و این درحقیقت، در مقام توجیه مال‌دوستی و حفظ اموالِ خودشان است. منافقان زمان پیامبر^ص نیز چنین بودند، می‌گفتند به مستمندان مهاجر که پیرامون پیامبر^ص هستند (حشر/٨) کمک نکنید تا سرخورده و پراکنده شوند. مردم سست ایمان قیاس به نفس نموده تصوّر می‌کنند مال «افراد» را جمع می‌کند و چون نباشد همه پراکنده خواهند شد! درحالی که چه بسا افرادی ازسر ایمان به راهی قدم نهاده و کمبودها متزلزل‌شان نمی‌سازد و به خدایی تکیه دارند که خزائن آسمان‌ها و زمین نزد اوست. این حقیقتی است که مردمان بی‌ایمان و منافق درک نمی‌کنند.

(۸) يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَآ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّۚ وَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ .

« **گویند اگر به مدینه بازگردیم، بی‌شک آن‌که عزیزتر است ذلیل‌تر را بیرون می‌راند؛** (با آنکه) **عزّت از آنِ خدا و رسول او و مؤمنان است، لیکن منافقان نمی‌دانند** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که کسانی‌که سخن فوق را می‌گفتند، در مدینه نبودند. چنانکه تفسیر مجمع البیان آورده: به پیامبر^ص خبر رسید که قبیله‌ی بَنِی‌الْمُصْطَلِق آماده‌ی جنگ با مسلمان‌ها شده‌اند. با شنیدن این خبر پیامبر^ص به اتّفاق جمع مسلمان‌ها، برای دفع غائله حرکت کرد تا در کنار نهری با بنی‌المصطلق مواجه شدند و جنگ درگرفت که به شکست بنی‌المصطلق انجامید. در آن زمان گفتگو و نزاعی بین برخی مسلمان‌ها واقع شد که یک طرفش عبدالله بن أُبَیّ ویاران او بودند و نامبرده ازسر خشم و عصبانیّت گفت: «چون به مدینه بازگردیم آنکه عزیزتر است (یعنی خود و یارانش) خوارتر(یعنی پیامبر و مؤمنان)را بیرون می‌راند»! چون این خبر به فرزند عبدالله بن أُبَیّ ـ که از مسلمانان صادق بود ـ رسید، وی به نزد پیامبر^ص آمده گفت: ای رسول‌خدا به من می‌گویند تو می‌خواهی دستور قتل پدرم را بدهی، اگر چنین است بگذار من خود او را بکشم زیرا می‌ترسم

نتوانم قاتل پدرم را که آزادانه بین مردم راه می‌رود، تحمّل کنم و دستم به خون او آلوده گردد و آنگاه به خاطر کشتن مؤمنی، گرفتار آتش دوزخ شوم. پیامبر^ص به او پاسخ داد :«بَل تَرَفَّق بِهِ وَ تُحسِن صُحبَتَهُ ما بَقِيَ مَعَنا = خیر، بلکه با او مهربانی و مدارا کن و تا زمانی‌که با ماست (یعنی به جناح دشمن نپیوسته) با او مصاحبت بنما» (تفسیر مجمع البیان ذیل آیه‌ی فوق). آثار تاریخی نیز متّفق است که تا عبدالله بن اُبَی زنده بود، پیامبر^ص با او مسالمت می‌کرد و حتّی پس از مرگش رفت تا بر سر گور وی آمرزش بطلبد که آیه نازل شد «**وَ لاتُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُم مَاتَ أَبَدًا وَ لاتَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ مَاتُوا وَ هُمْ فَاسِقُون** = بر هیچ‌یک از ایشان (منافقان) که مرده است هرگز نماز مخوان و بر قبرش (برای طلب دعا و آمرزش) مَایست که اینان انکار خدا و رسول کردند و به حال فسق مردند» (توبه/٨٤).

شایان توجّه اینکه هرچندجمله‌ی منسوب به عبدالله بن اُبی در آیه‌ی شریفه، حکایت از کمال خودخواهی و تکبّر روحیّه‌ی نفاق می‌کند، ولی پاسخ خداوند از عظمت خداوندی و عزّت پیامبر^ص و مؤمنینِ داخل در جبهه‌ی ایمانی سخن می‌گوید و بدین‌ترتیب «عزّت» را به ایمان و مراتب معنوی گره می‌زند. سپس در مقطع آیه خاطرنشان می‌سازد که منافقین در این عوالم نبوده تصوّری جُز از مال و منال به عنوان «عزّت» ندارند و «عزّت» را فقط باملاک‌های مادّی وظاهری می‌سنجند و نمی‌فهمندکه عزّت واقعی ورای این مقولات است.

بخش دوّم

(اندرز به مؤمنان)

(۹) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُلۡهِكُمۡ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ .

«**ای کسانی‌که ایمان آوردید** (زنهار) **اموال و أولادتان شما را از یاد خدا غافل نسازد؛ و هرکس چنین کند، پس آنان خود زیانکارند**»،

آیه‌ی شریفه در پی انتقاد از منافقان در آیات قبل، به مؤمنان هشدار می‌دهد که مبادا به راه منافقان بروند و سرمایه و شخصیّت ایمانی خود را به امور مادّی بفروشند. شایان توجّه اینکه نمی‌فرماید مؤمنان به دنبال تحصیل مال نرفته به زن و فرزندان خود نپردازند؛ بلکه می‌فرماید سرگرم شدن به اموال و امور خانواده آنان را از یاد خدا غافل نکند و در این‌زمینه دلیل می‌آورد که زیرا اگر چنین کنند خسران می‌بینند. یعنی رفته رفته فراموش می‌کنند که بهترین راه صرف مال و سعادت وخوشبختی واقعی کدام است؟

(۱۰) وَأَنفِقُواْ مِن مَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوۡلَآ أَخَّرۡتَنِيٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ قَرِيبٖ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ .

«**و از آنچه به شما روزی دادیم انفاق کنید پیش از آنکه مرگ، یکی از شما را دریابد و** (با حسرت) **گوید: ای خداوند من! چرا مدّت کوتاهی** (مرگ) **مرا به تأخیر نیافکندی تا صدقه دهم و از صالحان باشم**»،

آیه‌ی شریفه راه خروج از غفلتِ یاد خدا را نشان می‌دهد. می‌فرماید مؤمنان برای آنکه غرق در امور مادّی و مسائل دنیوی نشوند، از اموالشان انفاق کنند. البتّه منظور از انفاق در اینجا، انفاق واجب یعنی زکات است (چنانکه «صدقه» نیز در مقطع آیه به همین معنا آمده است ـ توبه/۱۰۳) زیرا متعاقباً آیه‌ی شریفه از حسرت حاصل از غفلت نسبت به آن انفاق به هنگام مرگ سخن می‌گوید و مسلّماً قصور در مستحبّات، بدینگونه حسرت نمی‌آورد. همچنین آیه‌ی شریفه می‌فرماید «**أَنْفِقُوا مِن مَا رَزَقْنَاكُمْ**» یعنی «از» آنچه به شما روزی داده شده انفاق کنید و نه «همه‌ی» آن را. هشدار می‌دهد که چون اجل فرا رسد، در آن زمان «آرزو» به درد نمی‌خورد و انسان باید پیش از فرارسیدن آن‌لحظه فکر نجات خود را بکند. بخش پایانی آیه حال محتضری را بیان می‌کند که در چه افسوس‌هایی بسر برده از غفلتِ نسبت به وظایف انسانی خود طی عمر، حسرت می‌خورد و آرزوی اندکی تأخیر در اجل پیش‌آمده را دارد؛ در حالی‌که فرصت ـ در آن شرایط ـ ازدست رفته و به زندگی دنیا، بازنمی‌گردد.

(۱۱) وَلَن يُؤَخِّرَ ٱللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَآءَ أَجَلُهَا ۚ وَٱللَّهُ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ .

« و خدا هرگز (مرگ) **کسی را ـ چون أجَلش فرا رسد ـ به تأخیر نیافکند و خدا از آنچه می‌کنید با خبر است ».**

یعنی، خدا تغییر رأی نمی‌دهد و أجل مقرّر إلهی عوض نمی‌شود. آدمی در لحظه‌ی تعیین شده، جان به جان آفرین تسلیم می‌کند و به سوی خدایی که از همه‌ی اعمالش با خبر است و متناسباً عکس العمل نشان می‌دهد، سفر خواهد کرد.

بخش اوّل آیه که می‌فرماید اجل معیّن هیچ کس عوض نمی‌شود، هشدار به منافقان (آیات بخش اوّل سوره) و بخش دوّم آیه که اعلام می‌دارد عملکرد مردمان در آگاهی خدا ثبت می‌شود، مایه‌ی امیدواری مؤمنانِ مذکور در بخش دوّم سوره است.

سوره‌ی تَغابُن
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مدینه** نازل شده و نام آن (**تَغابُن**، از مادّه‌ی **غَبْن** به معنی زیان دیدن) برگرفته از نهمین آیه‌ی سوره است که از قیامت به عنوان «**یَوْمُ التَّغابُن** = روز زیان دیدن» یاد می‌کند (به توضیح آیه‌ی مزبور نگاه کنید).

این سوره ـ مانند سوره‌های پیرامونی ـ با تسبیح خدا آغاز می‌شود و سپس به خلقت آسمان‌ها وزمین و اینکه خداوند انسان را در بهترین صورت‌ها آفرید و از همه‌ی اعمالِ وی آگاه است، می‌پردازد. متعاقباً از طبیعت، به تاریخ پرداخته احوال گذشتگان را یادَ می‌فرماید و اینکه آنان به سبب کفرشان، به چه نتائج سوئی رسیدند. آنگاه متناسباً، به روز رستاخیز توجّه داده احوال بهشتیان و دوزخیان را مطرح می‌نماید و سپس مؤمنان را در دنیا به پیروی از خدا و رسول و توکّل بر خداوند سفارش کرده تأکید می‌نماید که تحت تأثیر همسر و فرزندان ـ اگر خواستند آنان را به کفر بکشند ـ قرار نگیرند و تا می‌توانند در راه خدا کوشا باشند تا به رستگاری برسند.

ساختار سوره ـ به سبک سوره‌های مدنی ـ متشکّل از آیه‌های نسبتاً بلند است و کلماتِ آن از جمله کلمات متداول بوده و لغات خاصّ چند بُعدی را به مانند سوره‌های مکّی، دربر ندارد. آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۰) **؛ آفرینش إلهی، عنایات او به انسان و سرانجام آدمی**

بخش دوّم (آیات ۱۱ تا ۱۸) **؛ اندرزهایی به انسان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(آفرینش إلهی، عنایات او به انسان و سرانجام آدمی)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِیمِ

(۱) **یُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِی ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِی ٱلۡأَرۡضِۖ لَهُ ٱلۡمُلۡكُ وَلَهُ ٱلۡحَمۡدُۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَیۡءٖ قَدِیرٌ**.

« **آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خدا را** (از هرعیب و نقص) **تنزیه می‌کند؛ سلطنت و ستایشِ** (مطلق) **از آنِ اوست و او بر هر چیزی تواناست** »،

آیه‌ی شریفه از نیایش عمومی جهان هستی سخن گفته است. بخش اوّل آیه تسبیح خداست که توضیحش را ذیل آیات مشابه در سوره‌های پیشین داده‌ایم؛ آنچه در آسمان‌ها و زمین است، به همراه نظام هدفدار و بروز استعدادهای طبیعیِ خدادادش، خدا را به پاکی یاد می‌کند. برخی موارد در قرآن، صورت جمله‌ای اِخباری داشته ولی معنایش اِنشایی است. در آیه‌ی فوق نیز چنین است؛ می‌فرماید «**هرآنچه در آسمان‌ها و زمین است خدا را تسبیح می‌کنند**» (اِخباری)، یعنی تو هم ای انسان! تسبیح خدای خود کن (اِنشایی)؛ آسمان‌ها و زمین ـ ضمن متابعت از قوانین تکوین ـ عظمت خدا را نشان می‌دهند، تو نیز ای انسان با نظام خلقت هم‌آهنگ شو و با اطاعت از خداوند، مظهری از عظمت خالقت روی زمین باش. به‌قول سعدی:

گفتم این شـرط آدمیّت نیست   مرغ تسبیح‌خوان و من خاموش!

متعاقباً در آیه‌ی شریفه سخن ازسلطنت خداوند بر کلّ عالم است؛ سلطنتی که اعتباری و قراردادی نبوده، بلکه تکوینی است و ازاین‌رو او بر هرکاری تواناست و همه‌ی ستایش‌ها از آنِ اوست (نه دیگرانی‌که این صفات را ندارند).

(۲) **هُوَ ٱلَّذِی خَلَقَكُمۡ فَمِنكُمۡ كَافِرٞ وَمِنكُم مُّؤۡمِنٞۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِیرٌ**.

« **اوست که شما را آفرید؛ و برخی از شما کافر و برخی مؤمنید؛ و خدا به آنچه می‌کنید بیناست** »،

آیه‌ی شریفه می‌فرماید خدا انسان را آفرید؛ سپس برخی مردم کافر و برخی مؤمن شدند. چنانکه فرموده «**إنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ إمَّا شَاکِرًا وَ إمّا کَفُورًا** = ما راه را به انسان بنمودیم یا سپاسگزار است ویا ناسپاس»

(انسان/۳) و نیز فرموده: «**فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَ مَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ** = هرکه خواهد ایمان آورد و هرکه خواهد کفر ورزد» (کهف/۲۹)؛ و در این راستا شایان توجّه این‌که آیه‌ی شریفه واژه‌ی «کافر» را مقدّم آورده، شاید به این دلیل که متأسّفانه در عرصه‌ی دنیا، همواره اکثریّت با کافران بوده است. به بیان دیگر هرچند بنا به قرآن، همه‌ی مردم بر فطرت توحید آفریده شده‌اند، ولی مع الأسف اکثر مردم به آن فطرت پشت پا زده راهِ نفسانیّات را پیش گرفته‌اند چنانکه فرمود: «**وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ** = از بندگان من، اندکی سپاسگزارند» (سبأ/۱۳).

(۳) **خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ ۖ وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ .**

« **آسمان‌ها و زمین را به حقّ** (هدفمند) **آفرید و شما را صورتگری کرد و صورتهایتان را نیکو قرار داد و سرانجام** (همگان) **به سوی اوست** »،

پس از سخن از انسان و احوال او در آیه‌ی قبل، در این آیه به طبیعت پرداخته است.

می‌فرماید خداوند آسمان‌ها و زمین را بی‌هدف نیافریده، بلکه مقصودی داشته است که مقطع آیه «**إِلَيْهِ الْمَصِير**» به همین موضوع اشاره دارد. واژه‌ی «**مَصِير**» از ریشه‌ی «صَيرورَة» به معنی «شدن و تحوّل پیدا کردن» است. خداوند انسان را آفرید و جهان بیرونی را با توجّه به نیازهای زندگانی او تنظیم کرد و همه‌ی زمینه‌های لازم برای «حرکت کمالیّه» را هم در درون آدمی (وجدان و عقل) و هدایت بیرونی برای او از طریق إرسالِ رُسُل، فراهم ساخت تا آدمی خلقت خدا را با حفاظت از محیط و اعمال صالح، رو به «سازندگی» بَرَد و در این راه خود نیز ـ با ترقّی ایمانی در مسیر عبادت إلهی ـ به سوی کمال حرکت کند. بر همین مبنا فرموده که مؤمنان این واقعیّت‌ها را درک کرده و گویند «**رَبَّنَا ماخَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النّار** = خداوندا! این (نظام هستی) را بیهوده نیافریدی تو منزّه (از بیهوده‌کاری) هستی، پس ما را از عذاب آتش محفوظ فرما» (آل‌عمران/۱۹۱).

در بخش میانی آیه ـ پس از تأکید بر هدفداری خلقت ـ می‌فرماید خداوند شما آدمیان را «**صَوَّرَكُمْ** = شکل داد» که منظور از «صورت» در اینجا قالب تکوینی و هیئت وجودی انسان است و تصریح دارد که «**أَحْسَنَ صُوَرَكُمْ**» یعنی سازمان خلقت و عملکرد بدن آدمی به بهترین نحو متناسب با محیط و زندگانی او ترتیب داده شده است؛ چنانکه فرموده «**لَقَدْ خَلَقْنَا الإنسانَ فِي أحْسَنِ تَقْوِيم** = انسان را در بهترین نظام آفریدیم» (تین/٤). بدین‌ترتیب سخن از «**أَحْسَن**» در اینجا به تناسب اعضاء و جوارح است و نه جمال و زیبایی ظاهر.

(٤) **يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ .**

« **هر آنچه را در آسمان‌ها و زمین است** (خدا) **می‌داند و بر آنچه پنهان و آشکار می‌کنید دانایی دارد؛ و خداوند از اسرار سینه‌ها آگاه است** »،

قبلاً سخن از قدرت خدا و آفرینش انسان بود. اینک می‌فرماید همان قدرت خلاّقه که شما انسان‌ها را در بهترین نظام آفرید، آشکار و نهان شما انسان‌ها را نیز می‌داند. به طور کلّی احوال انسان از سه بخش خارج

نیست: (۱) أعمال عیان (۲) أعمال نهان (۳) مکنونات درونی. آیه‌ی شریفه می‌فرماید خداوند بر همه‌ی این احوال آگاهی دارد و انسان‌ها در احاطه‌ی چنین علم و قدرتی هستند. واژه‌ی «**ذات**» در مقطع آیه به معنی «دارنده» است. «**ذَاتِ الصُّدُورِ**» به معنی «هر آن‌چیزی که مصاحب و همراه سینه‌ها» است و این تعبیری از ضمیر نهفته‌ی آدمی است که در سوره‌های مختلف قرآن از جمله آیه‌ی فوق، آمده است. می‌فرماید خداوند أعمال عیان و نهان که به جای خود، بر عمیق‌ترین و تاریک‌ترین لایه‌ی درون آدمی نیز واقف است.

(٥) **أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُاْ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَبْلُ فَذَاقُواْ وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** .

« **آیا خبر کسانی‌که پیش از این کفر ورزیدند به شما نرسیده است؟ پس کیفر کارشان را چشیدند و برایشان عذابی دردناک است** »،

پس از سخن از علم و قدرت خداوند در آسمان‌ها و زمین و نسبت به انسان و طبیعت، به تاریخ توجّه داده و طی آیه‌ی فوق متذکّر می‌شود که همه‌ی آنها که از راهنمایی پیامبران بهره نجسته در راستای هدف خلقت گام ننهادند، به خسارت رفتند. مقصود از «پیشینیان» در آیه‌ی شریفه همه‌ی آن اقوامی است که شرح بدکاری‌ها و سرانجام شومشان در قرآن آمده و می‌فرماید در آخرت نیز عذاب و گرفتاری خواهند داشت (**وَبال** = کیفر یا فرجام بد).

(٦) **ذَٰلِكَ بِأَنَّهُۥ كَانَت تَّأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَقَالُوٓاْ أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُواْ وَتَوَلَّواْ وَّٱسْتَغْنَى ٱللَّهُ وَٱللَّهُ غَنِىٌّ حَمِيدٌ** .

« **این از آن‌روست که پیامبرانشان با دلایل روشن سویشان آمدند** و(لی) **آنها** (منکرانه) **گفتند: آیا بشری ما را هدایت می‌کند؟! پس انکار نموده و روی گرداندند؛ و خدا مستغنی بود و خدا بی‌نیاز و ستوده است** »،

آیه‌ی شریفه تعلیل است و منشأ مشکلات انسان‌ها را بیان می‌کند. علّت اصلی گرفتاری آدمیان، بی‌توجّهی و انکار هدایت إلهی است که توسّط پیامبران عرضه می‌گردد. زیرا با آنکه خدا انسان را در نظام أحسَن آفرید و با عقل و سایر قوا مجهّز ساخت (آیه‌ی۳) أمّا به این امر اکتفا نکرد، بلکه رسولان خود را هم با دلائل روشن برای ارشاد به سوی مبدء و معاد فرستاد (تا هدایت بیرونی، پشتوانه وحافظ عقل درون باشد واراده را در پیروی از اندیشه‌های‌درست و عقلانی، مستحکم گرداند). ولی بدکاران به هدایت انبیاء پشت‌کرده ازجمله بهانه می‌آورند که مگر قرار است ما توسّط بشری همچون خودمان هدایت شویم؟ درصورتی‌که خداوند پاسخ این بهانه را قبلاً داده است (نحل/۴۳ ـ انبیاء/۷). بخش پایانی آیه، اصلی را بیان می‌کند. می‌فرماید خداوند که این‌همه سفارش به ایمان و تقوا و عمل صالح کرده، به خاطر خودش نیست او بی‌نیاز از ستایش و حسن عمل بندگان است، بلکه خیر و صلاح بندگان را درنظر گرفته توصیه می‌نماید خود را با اهداف خلقت هماهنگ سازند تا به سعادت برسند

(۷) زَعَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن لَّن يُبۡعَثُواْۚ قُلۡ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبۡعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلۡتُمۡۚ وَذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ.

«کفرورزان پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد! بگو: آری، به خداوندم سوگند که قطعاً برانگیخته خواهید شد؛ سپس به یقین، شما را از آنچه کرده‌اید با خبر می‌سازند و این بر خدا آسان است»،

در آیات اوّلیّه‌ی سوره، سخن از خلقت جهان و انسان رفت که اشاره به «توحید» دارد (توحید خالقیّت). در آیات ۵ و٦ از رسولان خدا سخن گفت که با دلایل روشن هدایت إلهی را ابلاغ کردند (نبوّت) و اکنون در آیه‌ی فوق و آیات بعد، بحث «معاد» مطرح شده است.

واژه‌ی «**زعم**» در آیه‌ی شریفه به معنی «پندار باطل» است. می‌فرماید کسانی که کافر شدند (یعنی به «توحید» و «نبوّت» که پیام آیات قبلی‌است کافر شدند) در این پندار باطلند که هرگز برانگیخته نخواهند شد و معادی در کار نیست. خداوند پاسخ می‌دهد که ای پیامبر! محکم و قاطع بگو که به خداوندم قسم که برانگیخته خواهید شد (حرف «لام» بر سر «**لَتُبْعَثُنَّ**» در آیه‌ی شریفه، حاکی از قطعیّت است). متعاقباً ـ با حرف «لام» بر سر «**تُنَبَّؤُنَّ**» ـ محکم و قاطع اضافه می‌کند که سپس شما را از اعمالتان با خبر می‌سازند و در مقطع آیه تصریح دارد که این بر خدا آسان است. زیرا برای کسی که انسان را خلق کرده و آشکار و پنهان آدمی را می‌داند، خلقِ مجدّد انسان امر مشکلی نیست، چنانکه فرموده: «**وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَ نَسِىَ خَلْقَهُ قَالَ مَن يُحْىِ الْعِظَامَ وَ هِىَ رَمِيمٌ قُل يُحْيِيهَا الَّذِى أَنشأَها أَوَّلَ مَرَّة** = و برای ما مَثَلی آورد و خلقت خویش فراموش کرد، گفت: استخوان‌های پوسیده را چه کس زنده می‌کند؟ بگو: همانکه اوّل‌بار آنها را آفرید» (یس/ ۷۸و۷۹)؛ و چه بسا انسان خود اعمالش را فراموش کرده باشد، ولی در حافظه‌ی عالم ضبط است و از آنجا به امر خدا ظهور خواهد کرد.

(۸) فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلنُّورِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلۡنَاۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ.

«پس به خدا و رسول او و نوری که فروفرستادیم ایمان آورید و خدا از آنچه می‌کنید با خبر است»،

آیه‌ی شریفه با «**فاءِ تفریع**» آغاز شده و پس از بیان حتمیّت قیامت و معاد (آیه‌ی قبل) استنتاج می‌کند که بنابراین، حق است مردم به پیامبر و پیامش ایمان آورند. به عبارت دیگر در پی جمله‌ی إخباریِ آیه‌ی قبل (**قطعاً برانگیخته خواهید شد**)، به ابلاغ إنشائی در آیه‌ی فوق، پرداخته شده است. همچنین از پیام رسول به «**نُور**» تعبیر شده چنانکه فرموده: «**جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِى بِهِ مَن نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا** = ما آن (کتاب، قرآن) را نوری قراردادیم وبدان هرکه از بندگانمان را که بخواهیم (و لایق بینیم) هدایت می‌کنیم» (شوریٰ/۵۲).

(۹) يَوۡمَ يَجۡمَعُكُمۡ لِيَوۡمِ ٱلۡجَمۡعِۖ ذَٰلِكَ يَوۡمُ ٱلتَّغَابُنِۗ وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ وَيَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا يُكَفِّرۡ عَنۡهُ سَيِّـَٔاتِهِۦ وَيُدۡخِلۡهُ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ.

«روزی که شما را ـ برای روز جمع ـ گِرد می‌آورَد؛ آن روزِ مغبونی (و حسرت) **است؛ و کسی که به خدا**

ایمان آورده و عمل صالح کند (خداوند) **بدی‌هایش را از او می‌پوشاند و او را به باغستان‌هایی وارد سازد که نهرها از زیر** (درختان)**اش جاری است و جاودانه در آن** (باغستان‌ها) **بسربرند؛ این است کامیابی بزرگ »**،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که فرمود «**خدا از آنچه می‌کنید آگاه است**»، آیه‌ی فوق در اشاره به روزی است که علم و آگاهی خدا از اعمال آدمی ظهور خواهد کرد. دو صفت برای آن‌روز ذکرشده: (۱) روز گردآوری (**يَوْم الْجَمْع**) و (۲) روز خُسران (**يَوْمُ التَّغَابُن**). درمورد «**يَوْم الْجَمْع**» آیات ٤٩ و٥٠ سوره‌ی واقعه و ۱۰۳ سوره‌ی هود گویاست؛ به اعتبار آنکه همه در آن‌روز جمع می‌شوند و بشریّت در یک ظرف ظهور می‌کند و تأثیرات اعمال انسان‌ها بر یکدیگر حسابگری می‌شود. «**يَوْمُ التَّغَابُن**» احتمالاً دربرگیرنده‌ی نیکوکاران و بدکاران هردوست، کافران دچار غبن می‌شوند که چرا نصیبی از بهشت خدا ندارند و نیکوکاران مغبون که چرا طاعت بیشتری نکردند تا مستحقّ درجات بالاتر باشند. أمّا ظاهر آیه‌ی شریفه در بیان مغبون شدن کافران آمده است.

بقیّه‌ی آیه‌ی شریفه درتوضیح احوال اُخروی نیکوکاران چنین می‌فرماید که خداوند اینان را ـ که محورهای زندگیشان مبتنی بر ایمان و عمل صالح بوده ـ بدی‌هایی را که داشته‌اند می‌پوشاند و در آیه‌ی دیگر حتّی فرموده «**يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ** = خدا بدی‌هایشان را به حسنات مبدّل می‌سازد» (فرقان/۷۰). واژه‌ی «**الْفَوْزُ الْعَظِيم**» در مقطع آیه بدین معنی است که پاداش آنها موقّتی و کوچک نبوده، بلکه بسی پُر أهمّیّت و بزرگ است.

(۱۰) **وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ**.

« و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ شمردند، آنها یاران آتشند و جاودانه در آن ماندگار که چه بد سرانجامی است »،

این آیه در توضیح مغبون‌شدگان در «**يَوْم الْجَمْع**» (آیه‌ی قبل) می‌باشد و مقطع آن «**بِئْسَ الْمَصِير**» در برابر «**الْفَوْزُ الْعَظِيم**» در مقطع آیه‌ی قبل درنظر گرفته می‌شود. چنانکه ذیل آیه‌ی۳ سوره اشاره شد، واژه‌ی «**مَصِير**» مصدر است به معنای: مُنْتَهَى الأمْر وَ عاقِبَتُهُ (المُنجد).

بخش دوّم

(اندرزهایی به انسان)

(۱۱) مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ وَمَن يُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُۥ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ.

«**هیچ مصیبتی** (به کسی) **نمی‌رسد مگر به اجازه‌ی خدا؛ و کسی‌که به خدا ایمان آوَرد** (خداوند) **قلبش را هدایت می‌کند؛ و خدا به هر چیزی داناست** »،

در پی آیات قبل که مردم را در روز «تَغابُن» ـ قیامت ـ دو دسته فرمود و به مؤمنان و گنهکاران به ترتیب، وعده‌ی بهشت و عذاب جهنّم داد، در آیه‌ی فوق به این سؤال مقدّر پرداخته که چه بسا برای بسیاری از مؤمنان در دنیا مصائبی پیش آید و به خود گویند از چه روی ما که اطاعت خدای خود می‌کنیم، این‌همه در زندگی صدمات می‌بینیم؟ آیه‌ی فوق به این مطلب پرداخته و نکات زیر در این‌باره شایان توجّه است:

اوّل آنکه واژه‌ی «**إِذْن**» را در آیه بعضی مفسّران به «علم» ترجمه کرده‌اند؛ بدین‌معنی که همه‌ی مصائب، با علم إلهی به مردم می‌رسد؛ دیگران گفته‌اند که مقصود از «اِذن» قانونمندی خداست؛ همه‌ی مشکلاتی که بشر در دنیا تجربه می‌کند، برطبق قوانین طبیعی خدا در هستی است.

دوّم آنکه برخی مصائب بنا به قرآن، تقصیری (در نتیجه‌ی سهل‌انگاری‌های خود انسان) و یا تنبیهی (مجازات یا تذکّرات إلهی در قبال برخی غلط‌کاری‌ها یا گناهان) است؛ چنانکه فرموده «**وَ مَا أَصَابَكُم مِن مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُو عَن كَثِيرٍ** = هر آسیبی‌که به شما می‌رسد ناشی از دستاورد شماست، در حالی‌که خدا از بسیاری (از گناهان) درمی‌گذرد» (شوری/۳۰).

سوّم آنکه ممکن است برخی ناگواری‌ها هم از باب آزمایش باشد، چنانکه فرموده «**وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوفْ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمَوَالِ وَ الْأَنفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ** = و شما را (در پاره‌ای موارد) به شمّه‌ای از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و کسان و فرآورده‌ها می‌آزماییم و پایداران را (در این آزمون) بشارت ده» (بقره/۱۵۵).

چهارم آنکه در راستای این موارد آیه‌ی فوق (تغابن/۱۱) می‌فرماید مصائبی که به انسان می‌رسد همه به إذن خداست؛ و کسی که ایمان به خدا داشته و به او توکّل کند، خداوند در مصیبت‌ها به وی آرامش می‌بخشد و «**قلبش را هدایت می‌کند**»، به طوری که از مصائب درس آموخته ترقّی روحی می‌کند، چنانکه فرموده: «**وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ** = وخدا بر هدایت رهیافتگان می‌افزاید و پرهیزکاری‌شان را (قوّت) می‌بخشد» (محمّد/۱۷). البتّه منظور از «قلب» در آیه‌ی شریفه همان مرکز احساس و عواطف آدمی است، چنانکه در مورد کسانی که عواطف خداشناسی ندارند فرموده قرآن مایه‌ی تذکّرشان نیست (ق/۳۷) چون

قلب آنها یعنی مرکز پذیرش آدمی برای حق در آنان ـ با گناهان ـ قفل شده است (بقره/٦). همچنین شایان توجّه اینکه «**يَهْدِ قَلْبَهُ**» در آیه‌ی شریفه در اصل، «يَهْدِي قَلْبَهُ» بوده که چون در جواب شرط آمده، «یاءِ» آن حذف شده است. بدین‌ترتیب قرآن به مؤمنان دو بشارت داده (۱) پاداش پس از مرگ و (۲) آرامش در دنیا و قدرت تحمّل مصائب.

پنجم آنکه مقطع آیه (**وَ اللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**) را می‌توان به دو صورت در نظر گرفت: (۱) کارهای خدا همه از روی علم و آگاهی است و (۲) خداوند همه چیز را می‌داند و ازجمله کسانی را که در مصیبت‌ها صبر نشان می‌دهند، در نظر داشته و متناسباً پاداش می‌دهد.

(۱۲) **وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ ۚ فَإِن تَوَلَّيۡتُمۡ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ .**

« **و خدا را اطاعت کنید و رسول** (او) **را فرمان برید و اگر روی گرداندید، پس بر**(عهده‌ی) **رسول ما جُز ابلاغ آشکار پیام** (وظیفه‌ای) **نیست** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه راه رسیدن به مقام صبر در مصائب را نشان می‌دهد که اطاعت از خدا (عمل به قرآن) و پیروی از هدایت‌های دینی (سنّت رسول^ص) است. البتّه با بسط معنا می‌توان آیه را نوعی دعوت عمومی به حساب آورد که به قرینه‌ی آیات ۷ و۸ سوره، شامل غیرمؤمنان نیز می‌شود. بر این مبنا آیه‌ی شریفه مخالفان را نیز به تبعیّت از خدا و رسول فرا خوانده و در عین‌حال می‌فرماید «**برعهده‌ی رسول جُز ابلاغ آشکار پیام** (چیزی) **نیست**»، یعنی اگر سر باز زدند ـ دیکتاتوری در بین نیست ـ بدانند که مسئولیّتی بر عهده‌ی رسول نبوده و آنها خود (در قیامت) پاسخگوی عنادشان خواهند بود.[1] همچنین در آیه‌ی شریفه صنعتِ التفات به کار رفته که خداوند ابتدا غائبانه از خود سخن می‌گوید (**أَطِيعُوا اللّهَ**) و سپس به حضور آمده می‌فرماید: «**رَسُولِنَا** = رسول ما». تعبیر « **بَلاغ مُبِين**» به خواننده می‌فهماند که رسول، آشکار و روشن پیام خدا را رسانده و رمز و رازی در قرآن نیست. از سوی دیگر هرچند درآیه‌ی شریفه حصر به کار رفته (**إنَّما** = جُز این نیست) أمّا این امر مانع از آن نیست که اگر شرایط پیش آمد، رسول اقدام به تشکیل حکومت کند. به عبارت دیگر حصر آیه، حصر موضوعی است و وظیفهٔ اصلی پیامبر^ص را بیان می‌کند (که ابلاغ پیام است) نه حصر مطلق. اطاعت خدا را نیز از اطاعت رسول جدا کرده و بنابراین موضوع دو رشته اطاعت متفاوت است، اطاعت از خدا در کلام وی و اطاعت از رسول در سنّت او است.

(۱۳) **ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ .**

« **خداست که معبودی جُز او نیست و مؤمنان باید** (فقط) **به خدا توکّل کنند** »،

یعنی از همین‌رو باید از خدا اطاعت کرد که جُز او معبودی نیست، تسلیم بی‌چون و چرای دیگران شدن غلط

---

(۱) ـ این‌همه تأکید بر این‌که «**بر عهده‌ی رسول جز ابلاغ آشکار پیام** (وظیفه‌ای) **نیست**» در سُوَر مدنی و در دورانِ قدرت پیامبر^ص، می‌رساند که آن ادّعاهای رفتار متفاوت پیامبر^ص در دوران مکّه و مدینه در پیشبرد رسالت، افسانه‌ای بیش نیست.

است. مقطع آیه حاکی از آن است که مؤمنان در امور بنا به عقل و وجدان خود انجام وظیفه کرده نتیجه را به خدا واگذار می‌کنند. چنانکه در سوره‌ی مؤمن (آیات ۲۸ ← ٤٥) مصداقی از کسی را نشان می‌دهد که انجام وظیفه کرده و سپس به خدا توکّل نموده است.

(١٤) يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ مِنْ أَزْوَٰجِكُمْ وَ أَوْلَٰدِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَٱحْذَرُوهُمْۚ وَ إِن تَعْفُواْ وَ تَصْفَحُواْ وَتَغْفِرُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .

« **ای کسانی که ایمان آوردید! همانا برخی از همسران و فرزندان شما دشمن شمایند؛ پس از آنان برحذر باشید و اگر عفو کنید و درگذرید و بیامرزید، پس به راستی خدا آمرزنده و مهربان است** »،

آیه خطاب به مؤمنان است که ممکن است در اطاعت از خدا و عمل به تکالیف دینی (آیه‌ی قبل) مشکلاتی با خانواده‌ی خود پیدا کنند. می‌فرماید ممکن‌است برخی از همسران و فرزندان شما مؤمنان، از اینکه شما در زندگانی برای دین مایه می‌گذارید و به اطاعت از خدا و رسول أولویّت می‌بخشید، ناراحت بوده و به مخالفت برخیزند. دراین‌صورت چه باید کرد؟ (چنانکه می‌دانیم چه بسا در بسیاری از خانواده‌ها این شرایط هست). آیه‌ی شریفه راه نشان می‌دهد. ابتدا می‌فرماید «**فَاحْذَرُوهُمْ** = از ایشان برحذر باشید»، یعنی به مخالفت‌ها اعتنا نکرده به تکالیف دینی و وجدانی خود عمل کنید. امّا بعد چه؟ آیا باید خانه وکاشانه را به هم ریخت و زن و فرزندان را به باد فحش و ناسزا و احیاناً ضرب و شتم گرفت؟ چنانکه بسیاری از آقایان در مشرق‌زمین چنین می‌کنند؟ آیه‌ی شریفه برعکس، در بخش دوّم، طرز رفتار با این‌گونه همسران و فرزندان را نشان می‌دهد. می‌فرماید: «**إنْ تَعْفُوا** = اگر آنها را عفو کنید[1]» که در تفسیر مجمع البیان آمده یعنی در اندیشه‌ی عقوبت آنها نباشید. سپس اضافه می‌نماید «**وَ تَصْفَحُوا**» یعنی از بدی رفتار با آنها صرفنظر نمایید و نهایتاً تأکید می‌نماید که «**وَ تَغْفِرُوا** = آنها را بیامرزید» که در این‌صورت در مقطع آیه آمده است خداوند نسبت به شما آمرزنده و مهربان خواهد بود. این آیه عجیب است زیرا عرب مشهور به خشونت با زنان و زیردستان بوده و در صورتی‌که غیرت دینی به آن خشونت طبیعی اضافه می‌شد، کار سخت‌گیری بسیار بالا می‌گرفت. از این‌جهت قرآن در سوره‌ی مدنی و به هنگام قدرت مسلمان‌ها، تصریح فرموده درعین آنکه باید از توطئه‌های خانواده که مانع پیشرفت است پرهیز نمود، ولی ملایمت و محبّت را نباید کنار گذاشت و در این زمینه سه واژه پشت سر هم برای تأکید آمده تا خانواده را دچار سختی و خشونتِ پدر نکند؛ تا آنجا که گویی هیچ مخالفتی با او نداشته‌اند.

(١٥) إِنَّمَآ أَمْوَٰلُكُمْ وَأَوْلَٰدُكُمْ فِتْنَةٌۚ وَٱللَّهُ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ .

« **جُز این نیست که اموال شما و فرزندانتان** (مایه‌ی) **آزمایشند و پاداش بزرگ نزد خداست** »،

---

(۱) ـ درکتاب «فروق اللّغات» اثر نورالدّین جزایری (ص۱۳۷) آمده که تفاوت «**عَفْو**» با «**مَغْفِرَت**» آن است‌که اوّلی بر ترک عقوبت درباره‌ی گناه اشاره دارد و دوّمی آمرزش یا پوشش گناه را می‌رساند.

آیات شریفه موانعی را که مسلمان‌ها را اززندگانی هدفمند بازمی‌دارد ذکر می‌کند که یکی از آنها امور خانوادگی است (آیه‌ی قبل) ودیگر مسائل مالی که در آیه‌ی فوق علاوه بر فرزندان، ذکر آن رفته است.

آیه‌ی شریفه با واژه‌ی «**إِنَّما** = جُز این نیست» آغاز شده که ایماء به حصر دارد و ابتدا «**اموال**» و سپس «**فرزندان**» را ذکر کرده است. یعنی بی‌شکّ می‌توانید با صرف درست مال و تربیت صحیح فرزندان، از بوته‌ی این آزمونِ[1] حسّاس موفّق برون آیید و به پاداش بزرگ خدا برسید. تصریح بر «**أَجْر عَظیم**» در مقطع آیه نشان می‌دهد که این کار ساده‌ای نیست و توجّه خاص به مراتب ایمانی و اتّخاذ سیاستی دقیق و عاقلانه می‌طلبد که با عنایت به آیه‌ی قبل به دست می‌آید حفظ بردباری، توضیحات سنجیده و گذشت ومحبّت نسبت به فرزندان، آنگاه که به مخالفت دینی با والدین می‌پردازند، ازجمله‌ی این سیاست‌هاست.

(۱۶) **فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ مَا ٱسْتَطَعْتُمْ وَ ٱسْمَعُواْ وَ أَطِيعُواْ وَ أَنفِقُواْ خَيْرًا لِّأَنفُسِكُمْ وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ .**

« **پس تا توانید دربرابر خدا تقوا پیشه کنید و** (گفتار حقّ را) **بشنوید و اطاعت کنید و برای خود مالی** (در راه خدا) **انفاق کنید و هرآنکه از بخل نفس مصون ماند، آنان همان رستگارانند** »،

آیه‌ی شریفه درمقام نتیجه‌گیری است و با توجّه به آیات قبل می‌فرماید وقتی چنان زمینه‌هایی برای آزمایش فراهم آمده، مؤمنان مراقب باشند که تقوای خدا را تا آنجا که می‌توانند رعایت کنند[2] و سخن حقّ را بشنوند و بپذیرند و در موضع عمل اجرا نمایند؛ و با توجّه به آنکه در آیه‌ی قبل در مورد نحوه‌ی درست صرف مال چیزی نگفته بود، در آیه‌ی فوق اشاره به انفاق دارد که واژه‌ی «**خَیْر**» در برخی موارد در قرآن به معنای «مال» به کار رفته است (عادیات/۸ و بقره/۱۸۰و ۲۱۵ و ...).

(۱۷) **إِن تُقْرِضُواْ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَٰعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَٱللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ .**

« **اگر به خدا وام نیکو دهید برایتان چندین برابرش کند و شما را بیامرزد؛ و خدا قدر دان و بُردبار** (دیر کیفر) **است** »،

آیه‌ی شریفه موضوع انفاق را تعقیب می‌کند و نشان می‌دهد که «قرض الحسنه» در قرآن، به معنی انفاق آمده است.[3] آن انفاقی را که درآیه‌ی قبل فرمود، دراینجا توضیح داده ومی‌فرماید به منزله‌ی وام نیکو به خداوند است

---

(۱) ـ واژه‌ی «فتنه» در آیه‌ی شریفه در اصل به معنی گداختن طلا در کوره‌ی آتش است تا ناخالصی آن جدا شود. به ابتلاءات نیز آزمایش یا فتنه گفته‌اند زیرا طی آن عیار افراد مشخّص می‌گردد.

(۲) ـ در سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی۱۰۲ می‌فرماید «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِه** = ای مؤمنان در برابر خدا همانگونه که شایسته‌ی اوست تقوا پیش گیرید». از جمع دو آیه احتمالاً بدست می‌آید که کیفیّت رعایت تقوا باید در شأن خدای‌تعالی بوده و در توان مؤمن باشد. به عبارت دیگر منظور این است که در سیر و سلوک، نقطه‌ی اوج درنظر گرفته شود و آنگاه هرکسی به حدّ توان خود در مسیر تقوا حرکت کند.

(۳) ـ «قرض الحسنه» در اصطلاح عام به معنی وام بدون بهره است که طی آن اصل مبلغ وام پس گرفته می‌شود. ولی در فرهنگ قرآن «قرض الحسنه» یعنی مالی به کسی دهند و پاداشش را از خدا بگیرند.

که خدا آن را چند برابر می‌کند. مقطع آیه اشاره دارد که خداوند نسبت به چنین عملی ـ که در مخالفت با بخلِ نفس صورت می‌گیرد ـ «**شَکور** = بسیار قدردان» و «**حلیم** = صبور و دیرکیفر» بوده گناهی اگر مرتکب شده باشند، می‌آمرزد.

(۱۸) عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ .

« دانای نهان و آشکار، چیره و فرزانه است ».

یعنی خدای عالَم عالِم به غیب و شهادت است و انفاق را چه پنهان بوده باشد چه آشکارا (بقره/۲۷٤) می‌شناسد و نیّت شخص‌را می‌داند و همو غالب بر هر نیرویی است و بنا به حکمتش، عکس‌العمل نشان می‌دهد.

سوره‌ی طلاق
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره از سوره‌های **مدنی** و همردیف سوره‌ی نساء است که در ارتباط با احکام زنان نازل شده‌است. هرچند در سوره‌ی بقره هم آیات مربوط به طلاق به چشم می‌خورد ولی آنجا بحث طلاق خُلع (طلاقی که به خواست زن انجام می‌شود) نیز به میان آمده در حالی‌که طلاق مطرح شده در این‌سوره صرفاً **طلاق رجعی** است (که به خواست شوهر می‌باشد.)

آیات شریفه از شرایط طلاق زن توسّط شوهر و مواردی که لازم‌است طی آن مراعات گردد، سخن می گوید و حتّی عواقب پس از طلاق را از حیث رفتاری که باید با زن مطلّقه داشت، بیان می‌دارد. آنگاه در صدد دلداری به زنان مطلّقه برآمده خاطرنشان می‌سازد که اگر راه تقویٰ پیش گیرند خداوند مشکلات احتمالی آنها را حل می کند. سپس احکام **عدّه**ی زنان درصورتی که به سبب عوارضی عادات ماهانه‌ی آنان بهم خورده یا حامله باشند، ارائه شده است. همچنین آیات شریفه درباره‌ی شیر دادن به نوزادان سخن دارد.

بخش انتهایی آیات همگان را مخاطب قرار داده مؤمنان را به رعایت تقویٰ سفارش می کند و از مقام متّقیان در بهشت سخن می گوید و آیه‌ی پایانی، در تأکید بر قدرت و احاطه‌ی خداوند بر همه‌ی امور می‌باشد. شایان توجّه آنکه تأکیدات مکرّری که در این سوره بر رعایت **حقوق زنان** به هنگام طلاق گردیده، در عربستان ۱۴۰۰ سال پیش، بس شگفت به نظر می‌آید. با توجّه به موارد فوق، آیات سوره را می‌توان در دو بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۷) ؛ **رعایت حقوق زنان به هنگام طلاق**

بخش دوّم (آیات ۸ تا ۱۲) ؛ **سفارش مؤمنان به تقویٰ و سرانجام متّقیان در آخرت.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(رعایت حقوق زنان به هنگام طلاق)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا طَلَّقۡتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحۡصُواْ ٱلۡعِدَّةَۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ رَبَّكُمۡۖ لَا تُخۡرِجُوهُنَّ مِنۢ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخۡرُجۡنَ إِلَّآ أَن يَأۡتِينَ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖۚ وَتِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَقَدۡ ظَلَمَ نَفۡسَهُۥۚ لَا تَدۡرِي لَعَلَّ ٱللَّهَ يُحۡدِثُ بَعۡدَ ذَٰلِكَ أَمۡرٗا .

« (هشدار) **ای پیامبر! هرگاه** (بخواهید) **زنان را طلاق گویید، پس به** (وقت) **عدّه‌شان طلاق‌شان دهید و حساب آن عدّه را نگه دارید؛ و تقوای خدا ـ خداوندگارتان ـ را رعایت کنید؛ آنان را از خانه‌هایشان بیرون نرانید و آنان** (نیز) **بیرون نروند، مگر که کار زشت آشکاری بیاورند** (مرتکب شوند)**؛ و این حدود خداست و هرکه از حدود خدا درگذرد بر خویشتن ستم کرده است؛ تو چه می‌دانی؟ شاید خدا پس از آن** (جدایی) **امری پیش آورد** »،

نکات آیه را ممکن است به قرار زیر درنظر گرفت:

اوّل آنکه آیه‌ی شریفه (مانند آیات اوّلین سوره‌های احزاب و تحریم) با خطاب به پیامبر[ص] «**یَا أَيُّهَا النَّبِیّ**» آغاز شده، و بدین‌ترتیب، خطاب به مؤمنان را از طریق پیامبر[ص] قرار داده است؛ شاید به این علّت که هرچند در امر ازدواج پیامبر[ص] با دیگرمؤمنان تفاوت‌هایی دارد، امّا در موضوع طلاق و رفتاری که باید با زنان مطلّقه داشت، تفاوتی بین پیامبر[ص] و سایر مسلمان‌ها نیست و ظاهراً این مطلب بین علمای اسلام اجماعی است.

دوّم آنکه به شوهرها می‌فرماید اگر خواستید زنتان را طلاق دهید (طلاق رجعی) «**فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ** = پس به (وقت) عدّه‌شان طلاقشان دهید» یعنی متارکه‌ی شوهر از زن باید به صورتی باشد که زن بتواند «**عِدّه**» نگه دارد. واژه‌ی «**عِدّه**» در لغت، به معنی «شمردن» است، ولی در اصطلاح قرآنی در مورد طلاق، به معنی «مدّت زمان سه بار حیض شدن و سپس پاک شدن» می‌باشد که حدوداً برابر با سه ماه می‌شود. در سوره‌ی بقره (آیه‌ی۲۲۸) آمده که «**زنان طلاق داده شده باید مدّت سه بار حیض شدن انتظار کشند**». یعنی عدّه‌ی زن برای محقّق شدن طلاق رجعی «سه حیض» است. به عبارت دیگر (در طلاق رجعی) زمانی می‌تواند شوهر

زنش را طلاق گفته و او را ترک نماید که عادت ماهانه‌ی او(حیض) سه بار رسیده باشد[1] و تا پایان (عدّه) مرد امکان رجوع دارد که بدون عقد و مَهر جدیدی به همسر خود بازگردد و چنانچه عدّه سررسید و شوهر رجوع نکرد، طلاق محقّق می‌شود و هرگاه طرفین بخواهند که پس از آن موعد به هم بازگردند این امر نیازمند توافق مجدّد و عقد جدید است. طبیعی است که آمیزش جنسی شوهر هم با زن مطلّقه در دوران «**عدّه**» ممنوع است، مگر به قصد رجوع.

سوّم آنکه می‌فرماید «**وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ** = و حساب آن عدّه را نگه دارید». طبیعی است که در اینجا با توجّه به ارتباط مستقیم «**عِدّه**» با محقّق شدن طلاق، باید حساب آن را به جدّ نگه داشت. امّا خطاب آیه «**أَحْصُوا**» به مردان (شوهران) است، هرچند قاعدتاً زنان باید حساب عدّه‌شان را داشته باشند. شاید به این علّت که چون زن در دوران عدّه، خانه‌ی مرد را ترک نمی‌کند (بخش بعدی آیه) شوهر نیز باید حساب عدّه‌ی او را نگهدارد. واژه‌ی «**أَحْصُوا**» از ماده‌ی «إحْصَاء» به معنی «شمارش» است.

چهارم آنکه در تأکید بر رعایت موارد فوق، تصریح بر تقویٰ و احساس مسئولیّت دربرابر خداوند شده و خصوصاً این مطلب را مقدّمه‌ای بر حُکم بعدی قرار داده که می‌فرماید «**زنان مطلّقه را در دوران عدّه از خانه‌هایشان بیرون نرانید و آنان نیز بیرون نروند**». از آنجا که این طلاق از نوع رجعی است، خطاب همواره به شوهراست. امّا آیه‌ی شریفه خانه را به زن نسبت داده (**بُيُوتِهِنَّ**) و خطاب به شوهر می‌فرماید اگر از همسر خود جدا می‌شوی، حقّ نداری او را فوری از خانه‌ای که در آن زندگی می‌کرده بیرون کنی و تأکید می‌نماید که زن نیز بیرون نرود (یعنی به مسکن دیگری منتقل نشود) «**مگر کار زشت آشکاری بیاورند**» یعنی دست به کاری بزنند که زشتیِ آن برای همه روشن باشدکه تفسیرمجمع البیان مقصود را زنا دانسته و برخی گفته‌اند که مراد، فحّاشی است.

پنجم آنکه متعاقباً گوشزد می‌نماید که «**این حدود خداست و هرکه از حدود خدا درگذرد بر خویشتن ستم کرده است**». یعنی مواردی که برای طلاق رجعی گفته شد (۱) برگزاری عدّه (۲) نگهداری حساب عدّه توسّط زن و شوهر و (۳) نگاهداری زن در خانه (و طبعاً پرداخت هزینه‌های او) در دوران عدّه، مرزهای خداست که نباید از آن عبورکرد و تأکید می‌نماید کسی که از این مرزها تجاوز کند، بر خود ستم کرده است.

ششم آنکه بخش آخرینِ آیه ظاهراً تعلیل مفاد آیه است. می‌فرماید «**تو چه می‌دانی؟ شاید خدا پس از آن** (جدایی) **امری پیش آورد**» یعنی آن مرزهای خدا بی‌حکمت نیست، محتمل است ـ با رعایت آن قیود ـ خشمی اگر پیش آمده فرونشیند و شوهر قدری فکر کند و به همسرش بازگردد. بنابراین موضوع تنها به این

---

(۱) ـ برخی «**ثَلَاثَةَ قُرُوَءٍ**» را در آیهٔ ۲۲۸ سورهٔ بقره به معنای «سه مرتبه پاک شدن از حیض» تفسیر کرده‌اند و عدّه‌ای آن را «سه بار حیض شدن» دانسته‌اند چنانکه از علی عَلَيهِ السَّلام گزارش شده و این قول، قوی‌تر به نظر می‌رسد زیرا حیض شدن، مُمَيِّزِ عدم آبستنی است و در حدیث نبوی نیز واژه‌ی «أقْراء» به معنای حیض شدن به کار رفته چنانکه به زنی فرمود: «دَعِی الصَّلاةَ أیّامَ أقْرائِکِ = نماز را در روزهای حیض خود واگذار» (قُرُوء و أقْراء، هردو جمع قُرء‌اند).

هدف نیست که طی حفظ دوران عدّه، حاملگی یا عدم حاملگی زن مشخّص شود (هرچند این امر نیز مراد است) ولی امکان آشتی مرد و زن هم در این مدّت، علّت و حکمت عمده شمرده شده است.

(۲) **فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُواْ ذَوَىْ عَدْلٍ مِّنكُمْ وَ أَقِيمُواْ ٱلشَّهَٰدَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِۦ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجْعَل لَّهُۥ مَخْرَجًا .**

« **پس چون آن زنان به سر رسید** (پایان عدّه) **شان رسیدند،** (یا) **آنها را به شایستگی نگه دارید یا از آنان به شایستگی جدا شوید و دو** (مرد) **عادل از خودتان را گواه گیرید، و شهادت را برای خدا به پا دارید؛ هرکه به خدا و روز بازپسین ایمان دارد به این** (احکام) **پند داده می‌شود و هرکه تقوای خدا را پیش گیرد، خداوند برای او** (از مشکلات) **گریزگاهی قرار می‌دهد** »،

آیه‌ی شریفه به مانند آیه‌ی قبل، حائز نکات شایان توجّهی است:

اوّل آنکه ابتدا تأکید بر «**شایستگی**» رفتار مرد نسبت به زن مطلّقه‌اش شده است. یعنی هرچه مرد می‌کند ـ چه بازگشت به همسرش وچه متارکه‌ی کامل از او ـ باید توأم با ادب و اخلاق باشد.

دوّم آنکه ظاهر آیه این است که در پایان مدّتِ «**عدّه**ی زن»، آخرین فرصت مرد است تا تصمیم نهایی خود را مبنی بر «رجوع» یا تحقّق کامل طلاق، اتّخاذ نماید و اگر آخرین روز اتمامِ «عدّه» گذشت و مرد «رجوع» نکرد، طلاق محقّق می‌شود.

سوّم آنکه تصریح گردیده مرد ـ چه بخواهد از همسرش جدا شود و چه بخواهد که به او بازگردد ـ دو مرد («**مِنكُمْ**» = از خودتان» ضمیر مذکّر است) عادل را گواه گیرد و گواهان هرزمان لازم بود، به دقّت و صحّت شهادت دهند. در اینجا چند ملاحظه هست: زیرا **اوّلاً** در مورد طلاق، تصریح به گواهی شاهدان در پایان عدّه در قرآن شده؛ امّا در ارتباط با ازدواج، ظاهراً چنین آیه‌ای نیست ولی در حدیث نبوی آمده که: «**لانِكاحَ إلاّ بوَلِيّ وَ شاهِدَىْ عَدل** = ازدواج صحیح نیست مگر با حضور ولیّ و دو شاهد عادل» (جامع الصَّغیر، ص۲۰٤). **ثانیاً** ظاهر آیه این است که لازم است مرد بر تصمیم خود در پایان مدّت عدّه ـ چه بخواهد به همسرش بازگردد و چه بخواهد از او جدا شود ـ دو مرد عادل را گواه بگیرد. امّا در شیعه‌ی امامیّه می‌گویند ـ بنا به صدر آیه که اشاره به طلاق دارد ـ «به هنگام طلاق» باید شاهد گرفت. **ثالثاً** کلمه‌ی «**ذَوَىْ عَدْلٍ**» در اصل «ذَوَيْنِ عَدْل» بوده که «نون» درحال اضافه حذف شده است.

چهارم آنکه در بخش بعدی آیه تأکید گردیده که «**هرکه به خدا و روز بازپسین ایمان دارد به این** (احکام) **پند داده می‌شود**». نشان می‌دهد ایمان به «خدای محاسبه‌گر» ـ که مسئولیّت آفرین است ـ لازمه‌ی مشی درست آدمی در زندگانی و سعادت‌آفرین است.

پنجم آنکه مقطع آیه دلداری زن مطلّقه است که هرگاه ایمان به خدا داشته و تقوای خدا را رعایت کند، خداوند برایش راههای گریز از مشکلات پیش می‌آورد. البتّه می‌توان این معنا را شامل حال شوهر و به طور کلّی عموم مردم در همه‌ی موارد نیز دانست که اگرایمان به خدا داشته متّقی باشند، خداوند نگرانی‌هایشان را برطرف ساخته در مصائب کمکشان می‌کند.

(۳) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَٰلِغُ أَمْرِهِۦ ۚ قَدْ جَعَلَ ٱللَّهُ لِكُلِّ شَىْءٍ قَدْرًا .

« **و از آنجایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی می‌بخشد و هرکس که به خدا توکّل کند، پس خدا او را کافی است؛ همانا خداوند امرش را به انجام می‌رساند؛ به یقین خدا برای هرچیز** (حساب و) **اندازه‌ای قرار داده است** »،

آیه‌ی شریفه در تکمیل مقطع آیه‌ی قبل می‌باشد که فرمود خداوند برای متّقیان راه‌های گریز از مشکلات پیش می‌آورد. معمولاً بعد از طلاق زنان نگرانند؛ حتّی مردها هم ممکن است نگران باشند که زندگی‌شان به هم خورده بعد از این چه خواهد شد؟ قرآن امید می‌دهد که خداوند برای کسی‌که تقوا پیش گیرد، مشکلات بعد از طلاق را حل می‌کند و روزی‌شان را فراهم می‌سازد؛ چنانکه فرموده «**وَ إن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللّهُ كُلًّا مِن سَعَتِهِ وَ كَانَ اللّهُ واسِعًا حَكِيمًا** = واگر آندو (زن وشوهر) از هم جدا شوند خداوند هردو را از سعه‌ی (رحمت) خویش بی‌نیاز می‌کند وخدا فراخ‌رحمت وحکیم است» (نساء/۱۳۰). همچنین آیه‌ی شریفه می‌فرماید هرآنکه به خدا توکّل کند خدا او را کفایت می‌کند زیرا خداوند آن قدرت و حکمت لایزالی است که هیچ مقامی نمی‌تواند با او منازعه کند (انفال/٦٤، به توضیح آیه‌ی مزبور نگاه کنید). چنانکه متعاقباً می‌فرماید خدا «**بَالِغُ أَمْرِه**» است، کارش را به انجام می‌رساند و کسی نمی‌تواند مانع او شود. در مقطع آیه تصریح دارد که «**قَدْ جَعَلَ اللّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا**» یعنی خداوند برای هرچیزی اندازه‌ای قرار داده و مشکلات شما زن و شوهری هم که از یکدگر جدا شده‌اید پایان‌ناپذیر نیست و حدّ و حدودی دارد و به قول معروف «به دنبال شب سیه سپید است».

(٤) وَٱلَّٰٓـِٔى يَئِسْنَ مِنَ ٱلْمَحِيضِ مِن نِّسَآئِكُمْ إِنِ ٱرْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَٰثَةُ أَشْهُرٍ وَٱلَّٰٓـِٔى لَمْ يَحِضْنَ ۚ وَأُو۟لَٰتُ ٱلْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ۚ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجْعَل لَّهُۥ مِنْ أَمْرِهِۦ يُسْرًا .

« **و آن زنانتان که از حیض شدنشان مأیوسند** (یائسه‌اند) **اگر در شکّید، پس عدّه‌ی آنها سه ماه است، و** (نیز) **زنانی که حیض نمی‌شوند** (عدّه‌ی ایشان هم سه ماه است) **و زنان باردار مدّت** (عدّه‌ی) **آنها تا زمانی است که وضع حمل کنند؛ و آن کس که تقوای خدا را پیش گیرد** (خداوند) **کارش را آسان گرداند** »،

نکات زیر در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

ابتدا از زن یائسه سخن رفته و می‌فرماید «**وَ اللاّئِى يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِن نِسَائِكِمْ** = زنان شما که از حیض شدنشان مأیوسند» و در اینجا دو قول تفسیری هست:

شیعیان می‌گویند زن یائسه عدّه ندارد و واژه‌ی «**إِنِ ارْتَبْتُمْ** = اگر در شکّ هستید» را در این ارتباط چنین می‌نگرند که اگر در شکّ هستید که زن یائسه شده است یا نه، عدّه‌اش سه ماه است. **اهل تسنّن** بنا به اینکه فلسفه‌ی تعیین عدّه فقط روشن شدن حاملگی یا عدم حاملگی زن نیست (مقطع آیه‌ی ۱) معتقدند که زن یائسه نیز باید پس‌از طلاق عدّه نگه دارد و می‌گویند خدا فرموده که اگر درمورد چنین زنانی شکّ دارید که حُکمشان چیست؟ عدّه‌ی آنان نیز همان سه ماه است.

دوّم آنکه درمورد «**وَ اللّائِی لَمْ یَحِضْنَ** = زنانی‌که حیض نشده‌اند» متأسّفانه سوءِ تعبیر شده و برخی اسلام را به تجویز ازدواج با دخترکان نابالغ متّهم ساخته‌اند. امّا در قرآن تصریح گردیده که دختران برای ازدواج، باید به سنّ بلوغ (جنسی و فکری) رسیده باشند، چنانکه می‌خوانیم «**وَ ابْتَلُوا الْیَتَامی حَتَّی إِذَا بَلَغُوا النِّکَاحَ فَإِنْ آنَسْتُم مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أمْوَالَهُمْ** = (پسران ودختران) یتیم را (مراقبت و) آزمایش کنید تا به (سنّ) ازدواج برسند؛ پس اگر در آنها احساس رشد (عقلی و جسمی) کردید اموالشان را در اختیارشان گذارید» (نساء/٦). بنابراین مقصود آیه‌ی شریفه از «زنانی که حیض نشده‌اند» کودک نیست، بلکه مقصود زنانی است که به سنّ رشد برای ازدواج رسیده، ولی به عللی حیض نمی‌شوند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید اگر ازدواج با این‌گونه زنان رخ داد و بنا به عللی کار به طلاق کشید، مدّت عدّه‌ی آنها نیز سه ماه است. به عبارت ساده‌تر هرگاه کسی با چنان زنی ـ که مثلاً تا ۱۷ ، ۱۸ سالگی حیض نشده ـ ازدواج کرد و سپس خواست او را طلاق دهد، آن زن نیز به مانند سایر زن‌ها که تاکنون گفته شد، بایستی سه ماه عدّه نگه دارد.

سوّم آنکه بخش بعدی آیه درمورد «**أُولاتُ الْأحْمَال** = زنان حامله» است که می‌فرماید سرآمد عدّه‌ی ایشان، وضع حملشان‌است. شایان توجّه این‌که قرآن عدّه‌ی زنی‌را که شوهرش فوت کند چهار ماه و ده روز تعیین کرده‌است (بقره/٢٣٤). دراینجا سؤالی پیش می‌آید که اگر زن حامله شوهرش فوت کرد به کدام آیه باید عمل کند؟ آیا عدّه‌ی ٤ ماه و ۱۰ روز را بنا به آیه‌ی سوره‌ی بقره نگه دارد یا حفظ عدّه تا پایان دوره‌ی حاملگی بنا به آیه‌ی فوق؟ در اینجا امام علی(ع) و برخی از صحابه نظر به «أبْعَدُ الأجَلَیْن» داده‌اند که عده‌ی آن زن همان مدّت دورتر است (یعنی طولانی‌ترین مدّت باید عدّه نگه دارد بنابراین اگر وضع حمل او بیش از چهار ماه و ده روز طول بکشد باید تا پایان حاملگی و تولّد نوزاد عدّه نگه دارد، و هرگاه قبل از گذشتن چهار ماه و ده روز، بچه‌اش به دنیا آید باید تا چهار ماه و ده روز از فوت شوهرش صبر کند).

چهارم آنکه مقطع آیه‌ی شریفه توصیه به تقواست و در هرحال افراد را به مسئولیّتشان دربرابر خدای‌تعالی تذکّرمی‌دهد و نوید می‌دهد کـه در این‌صورت، خداوند راهِ گشایش از مشـکلات برایشـان پیش می‌آورد؛ مضمونی که در آیه‌ی بعد تعقیب شده است.

(٥) **ذَٰلِكَ أَمْرُ ٱللَّهِ أَنزَلَهُۥٓ إِلَيْكُمْ ۚ وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّـَٔاتِهِۦ وَيُعْظِمْ لَهُۥٓ أَجْرًا .**

« این امر خداست که به سوی شما فرو فرستاده و هرکس که تقوای خدا پیشه کند، بدی‌هایش را از او

می‌زداید و پاداشش را بزرگ گرداند »،

باتوجّه به أولویّت‌هایی‌که غالباً جنس مذکّر برای خود قائل است، آیه‌ی شریفه هشدار می‌دهد که تمامی آنچه در مورد رعایت حال زنان مطلّقه آورده شده (آیات قبل)، دستورات خداست و لازم است حفظ شود. مقطع آیه مجدّداً رعایت تقوا را یاد آور شده می‌فرماید خداوند گناهان انسان متّقی را می‌آمرزد و به او اجر عظیم می‌دهد.

(٦) أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم مِّن وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَآرُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُواْ عَلَيْهِنَّ وَإِن كُنَّ أُوْلَاتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُواْ عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُواْ بَيْنَكُم بِمَعْرُوفٍ وَإِن تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُۥٓ أُخْرَىٰ .

« **آنان** (زنان مطلّقه) **را در حدّ توانتان، همان‌جا که خود سکونت دارید سکونت دهید و آزارشان مرسانید تا عرصه را بر آنها تنگ کنید و اگر باردار باشند پس هزینه‌ی ایشان را تا وقتی بار خود بنهند، بپردازید و اگر برای** (فرزند) **شما شیر دادند مُزدشان را بپردازید و بین خود به شایستگی رایزنی کنید و اگر به سختی افتادید، پس زن دیگری برای او** (نوزاد) **شیر دهد »،**

آیه‌ی شریفه در راستای آیه‌ی ۱ سوره تصریح دارد که مرد، زن مطلّقه را در همان‌خانه که خود سکونت دارد مأوا دهد. منتها می‌فرماید «**مِن وُجْدِكُمْ** = درحدّ استطاعت» و به این قید می‌توان به دوگونه نگریست: **یکی** آنکه تسهیلات زندگی را مرد در خانه‌ی مسکونی‌اش تا سرحدّ توان برای زن مطلّقه فراهم سازد و **دیگر** آنکه اگر مشکلاتی بود مرد مزبور می‌تواند خانه‌ی دیگری غیر از خانه‌ی مسکونی‌اش، برای زن مطلّقه تدارک ببیند. ولی به نظر می‌رسد که معنای اوّل مراد باشد، چون درصورت انتقال زن به خانه‌ی دیگر آن فلسفه‌ی ثانوی حفظ عدّه توسّط او که در آیه‌ی اوّل ذکر شد که «**تو نمی‌دانی شاید خدا امری** (آشتی) **پیش آورَد**» تضعیف می‌گردد. خصوصاً آنکه متعاقباً تصریح دارد «**آزارشان مرسانید تا عرصه را بر آنان تنگ کنید**» و روی خطاب در اینجا با مرد است که مبادا با این روحیّه که «دیگر این زن، همسر من نیست» از امکانات و تسهیلات رفاهی‌اش بکاهد و حتّی گستاخی را از حدّ گذرانده کاری کند که ـ به لحاظ روحی و جسمی ـ عرصه بر آن زن تنگ گردد و ملزم به ترک خانه شود! حتّی شنیده شده که در این راستا برخی شوهران دست به ترفند دیگری می‌زنند و برای آنکه همسر خود را بیازارند او را سه ماه در خانه نگه می‌دارند و در آخرین روز سه ماه به او رجوع می‌کنند و این کار را مرتّب تکرار می‌کنند (که البتّه بیش‌از دو بار نمی‌توانند). با این حال، در آیه‌ی ۲۳۱ سوره‌ی بقره به این‌گونه مردان هشدار داده شد که «**لاتُمْسِكُوهُنَّ ضِرارًا لِتَعْتَدُوا وَ مَن يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَه** = آنها (زنان) را برای تجاوز به حقوقشان، در حال زیان و آزار نگاه مدارید و هرکس که چنین کند به خویشتن ستم کرده است». این‌گونه آیات به روشنی «کلاه شرعی» ها را رد می‌کند.

متعاقباً آیه‌ی شریفه وضع زن بارداری را که توسّط شوهرش طلاق داده شده مطرح می‌سازد، می‌فرماید کلّیه‌ی مخارج آن زن تا وضع حمل، باید توسّط شوهر پرداخت شود و به علاوه در مورد شیردادن طفل، با یکدیگر مشورت و توافق کنند و هزینه‌های مربوط به آن، توسّط شوهر تأمین گردد؛ هرچند اگر در شیردهیِ مادر اختلالی بود، پدر می‌تواند دایه بگیرد (که امروزه این مشکل معمولاً با استفاده از شیرخشک حل می‌شود که البتّه بهره‌وری کودک از شیر انسان زنده ـ به اِذعان متخصّصان ـ به مراتب بهتر است).

(۷) **لِيُنفِقۡ ذُو سَعَةٖ مِّن سَعَتِهِۦۖ وَمَن قُدِرَ عَلَيۡهِ رِزۡقُهُۥ فَلۡيُنفِقۡ مِمَّآ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُۚ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَاۚ سَيَجۡعَلُ ٱللَّهُ بَعۡدَ عُسۡرٖ يُسۡرٗا .**

« **توانگر درخور دارایی خود و هرکه روزی وی تنگ است، پس از آنچه خدا به او داده هزینه کند؛ خدا هیچ کس را جُز به** (میزان) **آنچه بدو داده تکلیف نمی‌کند؛ زودا که خداوند پس از دشواری آسانی آورَد** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که انتظار خداوند از بندگان به مساوات نیست، بلکه بنا به امکانات آنها است. انتظاری که از ثروتمند هست با فقیر تفاوت دارد. هرکس در حدّ خویش و قابلیّت‌هایی‌که در زندگی نصیبش شده، مسئول است. ازاین‌رو بعد از ذکر خاص در مورد تأمین مخارج و نگهداری زن مطلّقه، قاعده‌ی کلّی آورده که «**لايُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا** = خداوند هیچ کس را جُز به آن میزانی که به او داده، تکلیف نمی‌کند». فقهای اصولی در اینجا «اصل برائت» را از این آیه نتیجه گرفته‌اند. یعنی می‌گویند اگر امری در قرآن و سنّت نیامده، آنجا «منطقة الفراغ» دین است و انسان می‌تواند خود قانون‌گزاری کند. به عبارت دیگر، اصل این است که انسان تکلیفی ندارد مگر در آنجا که خدا معیّن کرده است. البتّه این برخلاف «اصل احتیاط» است که اخباری‌ها مطرح کرده‌اند و می‌گویند هرچیزی حرام است مگر آنکه خدا حلال کرده باشد یا هرجا خدا سخنی نگفته احتیاط واجب آن است که ما آن کار را نکنیم. این روحیّه نتیجه‌ی حدیث‌گرایی است که عقل‌گرایی را تضعیف می‌کند.

مقطع آیه‌ی شریفه دلداری می‌دهد که ای شوهرانی که همسر خود را طلاق داده‌اید و ای زنان مطلّقه! به خدا توکّل کنید خدا بعد از سختی‌ها آسانی پدید می‌آورد؛ چنانکه فرموده «**إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا** = به تحقیق بعد از هرسختی، آسانی است» (اِنْشِراح/٦).

بخش دوّم

(سفارش مؤمنان به تقویٰ و سرانجام متّقیان در آخرت)

(۸) وَ كَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِۦ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّكْرًا .

« **و چه بسا** (اهل) **قریه‌ای که از امر خداوندش و رسولان او روی‌گرداند و ما به سختی به حسابش رسیدیم و آن را عذابی ناگوار کردیم** »،

مطالب مربوط به طلاق زنان واحکام مرتبط باآن، باآیه‌ی قبل تمام شد و آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد در هشدار به نافرمانان از دستورات إلهی است. می‌فرماید مردمان تصوّر نکنند که خدا نسبت به عملکرد آنها بی‌تفاوت است (و اگر مردی نسبت به زن مطلّقه‌اش راه اِجحاف پیش گرفت دچار عکس‌العمل إلهی نخواهد شد! بلکه) بدانند اگر احکام خدا را رعایت نکنند، مانند اقوام طغیانگر گذشته گرفتار عذاب می‌شوند. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که امر خدا دلالت بر وجوب دارد، هرچند واژه‌ی «واجب» درآن تصریح نشده باشد. («**عَتَتْ**» = سرپیچی کرد»، «**حَاسَبْنَا** = حسابرسی کردیم، به حساب رسیدیم»، «**نُكْرًا** = هر امر سخت و ناخوشایند»).

(۹) فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا .

« **پس کیفر اعمال خود را چشید و سرانجام کارش خسارت بود** »،

یعنی عذاب مردمان به خاطر اعمالشان است و بی‌دلیل نیست. خداوند ــ چه در دنیا و چه در آخرت ــ نه عزیزِ بی‌جهت دارد و نه ذلیل بی‌دلیل؛ اگر نعمت‌هایی در دنیا نصیب کسی می‌کند به همان نسبت وظایفی(به نفع خودش و مردم) بر او مقرّر داشته که اگر برآورده نکرد، مؤاخذه می‌شود و هرگاه محرومیّت‌هایی برای کسی پیش آید ــ چنانچه صبر ورزد و مجاهدانه تقویٰ پیشه کند ــ به آرامش و پاداش إلهی می‌رسد. این وعده‌ی خداست و خدا خلاف وعده نمی‌کند.

(۱۰) أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا ۖ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ يَٰٓأُو۟لِى ٱلْأَلْبَٰبِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ۚ قَدْ أَنزَلَ ٱللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا .

« **خدا** (در آخرت نیز) **عذابی سخت برایشان فراهم آورده است؛ پس ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید! در برابر خدا تقویٰ پیشه کنید؛ همانا خداوند تذکاری به سوی شما فروفرستاده است** »،

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که نتیجه‌ی اعمال زشت بدکاران فقط عذاب و مشکلاتی‌که در دنیا با آن روبرو می‌شوند نیست، بلکه آن روح بدکار، در مفارقت از دنیا نیز به عکس‌العمل اعمال شنیع خود می‌پیوندد (واژه‌ی «**أَعَدَّ**»، فعل ماضی، در بیان رویداد محقّق الوقوع در آینده آمده است). بدین‌ترتیب بخش اوّل آیه ــ در امتداد هشدارهای آیات قبل ــ به عذاب اُخروی طغیان پیشگان در برابر احکام إلهی اشاره دارد.

امّا در بخش بعدی آیه روی سخن با مؤمنان خردمند است؛ می‌فرماید تقوای خدا را در هیچ شرایطی فراموش نکنند و از تذکاری‌که خداوند فروفرستاده (قرآن) بهره گیرند.

(۱۱) رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۚ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۖ قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا .

« **رسولی که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می‌کند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند از تاریکی‌ها به سوی نور بَرَد و کسی که ایمان به خدا آورده و عمل صالح کند، او را به باغستان‌هایی درآورد که نهرها از زیر** (درختان)**اش جاری است؛ جاودانه در آن** (باغ‌ها) **همیشه به سر بَرَد؛ به تحقیق که خدا روزی را برای او نیکو ساخته است** »،

در انتهای آیه‌ی قبل از «**ذِكْر** = قرآن» یاد نمود و در آیه‌ی فوق به آورنده‌ی آن ذکر اشاره دارد. حرف «لام» در «**لِيُخْرِجَ**» ازباب تعلیل است، یعنی مقصود از ارسال رسول وپیامی که می‌آورد، این است که مردم با استفاده از تعالیم ارائه شده، از ظلمات جهل وگناه خارج شده به آگاهی ورستگاری برسند. هر انسانی طبعاً از نور فطرت برخوردار است که نور «اجمالی» است. کافر به واسطه‌ی کفرش از نور فطرت خارج می‌شود؛ امّا مؤمن، نور فطرتش با نور ایمان «گسترش» می‌یابد.

متعاقباً آیه‌ی شریفه ـ در سخن از سعادت اُخروی ـ از «عمل صالح» یاد می‌کند و به دست می‌دهد که ایمان بدون عمل صالح، نجات بخش نیست. در واقع باید گفت که «ایمان» خوب و بد دارد و ایمان بد، می‌تواند انسان را به راه‌های بد و سخیف بکشاند، چنانکه خطاب به منحرفان یهود فرموده «**بِئْسَمَا يَأْمُرُكُم بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُم مُؤْمِنِين** = اگردعوی ایمان دارید، ایمانتان بد فرمانی به شما می‌دهد» (بقره/۹۳).

(۱۲) اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ ۖ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا .

« **خداست که هفت آسمان را آفرید و از زمین** (نیز) **همانند آن** (طبقات مختلف مقرّر داشت) **فرمانش در میان آنها فرود می‌آید تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست؛ به یقین دانش او همه چیز را دربر گرفته است** ».

آیه‌ی شریفه در بیان علم و قدرت خداست که بر عذاب بدکاران (آیات ۸ تا۱۰) و پاداش صالحان (آیه‌ی ۱۱) توانایی دارد. علم و قدرت خدا را آیه‌ی شریفه، ازطریق طرح خلقت آسمان‌ها و زمین به نمایش گذارده است. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه به خواننده پیام می‌دهد که از اینکه گفته می‌شود خداوندت تورا پس از مرگ زنده کرده و به عکس العمل کامل اعمالت (بهشت یا جهنّم) می‌رساند، در شگفتی مباش، خدایی‌که آسمانها و اقشار زمین را آفریده بر چنین کاری تواناست. درمورد ذکر عدد هفت در آیه (**سَبْعَ سَمَاوَات**) دو قول تفسیری

هست: (**۱**) **عدّه‌ای** گفته‌اند هفت (۷) به عنوان «عدد کثیر» به کار رفته (هفت آسمان یعنی آسمان‌های بسیار) چنانکه این مطلب در قرآن سابقه دارد (لقمان/۲۷، کهف/۱۰۹). همچنین چون زمین را می کندند و می دیدند طبقات مختلف دارد، متوجّه کثرت طبقات زمین می‌شدند. (**۲**) **برخی** گفته‌اند مردم در روزگار گذشته هفت دسته از ستارگانی قابل رؤیت را در فضاهای محیط برخود می‌دیدند که هماهنگی داشته و با هم تصادم نمی‌کنند؛ قرآن می‌فرماید آنچه می‌بینید آفریده‌ی خداوندگار است، چنانکه می‌خوانیم «**أَ لَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللّٰهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا** = آیا ندیده‌اید که خدا چگونه طبقات هفت‌گانه‌ی آسمان را آفرید؟» (نوح/۱۵) و این قول قوی‌تر به نظر می‌رسد.

درمورد «**يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ** = فرمان خدا میان آسمان و زمین می‌آید» یعنی شما انسان‌ها این نظام عظیم را در شرایط خود می‌بینید؛ پس بدانید که نظم شگفت آنها نتیجه‌ی فرمان إلهی است که در میانشان جریان دارد و بنابراین باید بدانید که خدا بر هرکاری تواناست و بر همه چیز احاطه دارد.

سوره‌ی تحریم

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در **مدینه** نازل شده و نام آن «**تَحرِیم** = حرام کردن» برگرفته از اوّلین آیه‌ی سوره است که پیامبر[ص] را از سختگیری بر خود به خاطر جلب رضایت زنانش، بازمی‌دارد. این مطلب خود حاکی از دو موضوع اساسی است: **اوّل** آنکه نشان می‌دهد پیامبر خدا[ص] حقِ رسالت را اَدا نموده و وحی إلهی را هرچند در انتقاد از خود و مسائل خصوصی‌اش باشد، تمام و کمال به مردم گزارش کرده‌است. **دوّم** آنکه به دست می‌دهد پیامبر اکرم[ص] معصوم مطلق به آن معنی که هیچ‌گونه اشتباه و ترک أولیٰ از او سرنمی‌زده نبوده‌است، بلکه صرفاً در ابلاغ وحی عصمتِ کامل داشته است.

به طور کلّی آیات آغازین سوره مشعر بر این‌معناست که پیامبرخدا[ص] رازی را به یکی از همسرانش ـ برای خشنودی او ـ گفته بود و آن زن این راز را بر همسر دیگر آن‌حضرت فاش ساخت. خداوند در اینجا آن‌دو زن را از برملا سازی مسائل خصوصی شوهر(پیامبر[ص]) شماتت نمـوده تهدید می‌نماید که ممکن است با ادامه‌ی این توطئه‌ها، پیامبر[ص] از آنها جدا شود.

متعاقباً سیاق آیات از سخن خاص درباره‌ی مشکلات پیامبر با زنانش گذر کرده به مطالب عمومی می‌پردازد و در این راستا (۱) مؤمنان را از عذاب آخرت برحذر می‌دارد (۲) کافران را نسبت به گرفتاری‌های اُخروی هشدار داده و به توبه و بازگشت به خدا توصیه می‌کند و (۳) از احوال نیک مؤمنان در آخرت یاد کرده پیامبر[ص] را از حیله‌های منافقان برحذر می‌دارد.

سرانجام آیات شریفه دو زن را نمونه می‌آورد که هرچند همسران پیامبران بودند، ولی به سبب گناهانشان گرفتار عقوبت إلهی خواهند شد و دو زن را مَثَل می‌زند که همسر پیامبری نبوده ولی با حفظ پاکدامنی، به سعادت اُخروی رسیدند. بدین ترتیب پایان سوره با ابتدای آن در پیوند است. آیات سوره را ـ با توجّه به موارد فوق ـ می‌توان در سه بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۵)؛ **پیامبر خدا[ص] و مشکلات زنانش**

بخش دوّم (آیات ۶ تا ۹)؛ **اندرز به مؤمنان، گوشزد به منکران و تذکار به پیامبر[ص]**

بخش سوّم (آیات ۱۰ تا ۱۲)؛ **مَثَلِ دو زن برای کافران و دو زن برای مؤمنان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(پیامبر خدا[ص] و مشکلات زنانش)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَۖ تَبۡتَغِي مَرۡضَاتَ أَزۡوَٰجِكَۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ .

« **ای پیامبر! چرا آنچه را خدا بر تو حلال کرده، در طلب خشنودی زنانت** (بر خود) **حرام می‌کنی؟ و خدا آمرزنده و مهربان است** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که پیامبر[ص] خود را از امر یا نعمت مشروعی ـ به خاطر خشنودی زنانش ـ محروم کرده بود و این کار هرچند گناه نیست، ولی ظاهراً بهتر آن بوده که پیامبر[ص] این کار را نکند زیرا در مقطع آیه از رحمت و گذشت إلهی سخن آمده و رویهم‌رفته لحن آیه‌ی شریفه، انتقاد ملایمی را نسبت به پیامبر[ص] نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد که خداوند دوست ندارد انسان کار مفیدی را به خاطر خشنودی کسی ترک کند که در این‌باره قبلاً تذکّر فرمود (تغابن/١٤ ـ به توضیح آیه‌ی شریفه نگاه کنید).

نکته‌ی دیگر آنکه به دست می‌آید پیامبر[ص] در آن روزگار دیکتاتورمآبانه در داخل خانه رفتار نمی‌کرده و نسبت به زنانش نرمخو بوده است که این امر، حتّی در بسیاری از جوامع امروزی، شایان توجّه می‌باشد. موضوع دیگر آنکه قرآن مطلب را پوشیده گفته و مشخّص نکرده که آن حلالی که پیامبر[ص] بر خود حرام کرده بود، چه بوده است؛ ولی متأسّفانه مفسّران اقوال متعدّدی آورده‌اند تا به زعم خود آنچه را خداوند نخواسته فاش سازد، برملا کنند! و ما چون اصولاً این کار را صحیح نمی‌دانیم، به آن اقوال نیز نمی‌پردازیم.

(۲) قَدۡ فَرَضَ ٱللَّهُ لَكُمۡ تَحِلَّةَ أَيۡمَٰنِكُمۡۚ وَٱللَّهُ مَوۡلَىٰكُمۡۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ .

« **همانا خداوند** (راهِ) **گشودن سوگندهایتان را برای شما مقرّر داشته و خدا مولای شماست و همو دانا و حکیم است** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که پیامبر[ص] بر آن تحریمی که بر خود روا داشت، سوگند یاد کرده بود. ولی خداوند به موضوع عمومیّت بخشیده و به طورکلّی به راه گشودن قسم‌ها برای مؤمنان اشاره دارد (که در مورد سوگندهای بی‌جا و راه گشودن آنها در دو آیه از قرآن سخن رفته است ـ بقره/۲۲۵ و مائده/۸۹). مقطع آیه

مشعر بر این معناست که خداوند دستوراتش همه از سر علم و حکمت بوده و او مولای مؤمنان است و آنان بندگان او بوده حقّ است که به دستوراتش عمل کنند.

(۳) وَ إِذْ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَٰجِهِۦ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِۦ وَ أَظْهَرَهُ ٱللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُۥ وَ أَعْرَضَ عَنۢ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِۦ قَالَتْ مَنْ أَنۢبَأَكَ هَٰذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْخَبِيرُ.

« **و آنگاه که پیامبر با یکی از زنانش سخنی پنهانی گفت؛ پس چون آن‌زن** (به فرد دیگری از زنان) **آن** (راز) **را خبر داد و خدا آن** (خبررسانی) **را بر او** (پیامبر) **آشکار کرد، پس** (پیامبر) ـ **بخشی از آن** (موضوع) **را** (برای فاش کننده) **ابراز نمود و از بعضی دگر چشم پوشید ـ آنگاه چون** (آن‌زن را) **بدان خبر داد، زن مزبور گفت: چه کس تو را از این** (مطلب) **آگاه کرد؟** (پیامبر) **گفت:** (خدای) **دانا و آگاه مرا خبر داد** »،

آیه‌ی شریفه از مشکل دیگری که پیامبر^ص در خانه پیدا کرد سخن می‌گوید. می‌فرماید پیامبر^ص محرمانه به یکی از زنانش از موضوعی سرّی خبر داد (خداوند آشکار نکرده که آن سخن چه بود؟ ولی مفسّران سعی فراوان در آشکار کردن آن سخن کرده‌اند مثلاً آورده‌اند که پیامبر بشارت خلافت ابوبکر و عمر را پس از خود به حفصه ـ دختر عمر ـ داد و آنگاه حفصه از آن مطلب به عائشه ـ دختر ابوبکر ـ خبر داد). از نظر ما این‌گونه مطالب که قرآن از بازگفتن آن سکوت نموده لزومی به بررسی ندارد. پیام اساسی آیه **دو نکته** است: **اوّل** تذکاری به زنان است که مطالب خصوصی شوهرانشان را برای دیگران بازگو نکنند، چنانکه در مورد زنان «**قانِته** = فرمانبردار خدا» فرمود: «**حافِظاتٌ لِلْغَيْب** = اسرار (شوهران) را حفظ می‌کنند» (نساء/۳٤). **دوّم** متانت پیامبر^ص در برخورد با موضوع که بی‌آنکه پرده‌دری کند بزرگوارانه به آن زن تذکّر داد خبرچینی تو را فهمیدم و حقّ نبود که چنین کنی. پیامبر^ص به افشا کننده‌ی راز فهماند که می‌داند چه خطایی کرده است ولی «**أَعْرَضَ عَن بَعْضٍ**» یعنی از گفتن برخی دانسته‌های خود هم إعراض کرد. این‌ها درسهایی است‌که باید از آیه آموخت، نه آنکه در پی بازکردن مطالبی رفت که خداوند آن را بسته است.

(٤) إِن تَتُوبَآ إِلَى ٱللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوْلَىٰهُ وَ جِبْرِيلُ وَ صَٰلِحُ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ.

« **اگر** (شما دو زن) **به سوی خدا توبه آورید** (سزاست) **که همانا دل‌هایتان منحرف شده** (به باطل گرایید) **و اگر برخلاف او** (پیامبر) **همپشتی کنید، پس به یقین خدا مولای اوست و جبرئیل و مؤمنان شایسته** (نیز)؛ **و گذشته از آن، فرشتگان پشتیبان** (او) **باشند** »،

آیه‌ی شریفه نصیحت و هشدار إلهی نسبت به دو زنی است که در آیات قبل ذکرشان رفت، بی‌آنکه نام آنها را ببرد. آیه‌ی شریفه ابتدا آن زنان را به توبه دعوت می‌کند و سپس می‌فرماید «**فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا** = همانا دل‌هایتان به باطل گرایید» که این جمله از باب تعلیل است و جواب شرط در «**إنْ تَتُوبَا**» برای اختصار، حذف

شده است. نشان می‌دهد که منشأ اعمال منحرفانه در انحراف دل (آن مرکز پذیرش در وجود آدمی) است و دل است که اگر منحرف شد اعمال آدمی نیز به سوی باطل می‌رود. از این‌رو خداوند «**توبه**» را به عنوان راه اصلاح دل معرّفی می‌کند. بقیّه‌ی آیه مشعر بر این معناست که همپشتی‌ها برعلیه پیامبر اسلام^ص^ ـ چه از ناحیه‌ی آن دو زن باشد و چه از ناحیه‌ی دیگران و چه در زمان حیات آن‌حضرت صورت گیرد و چه بعدها ـ به جایی نخواهد رسید، زیرا خدا «**مَوْلیٰ** = یاور» اوست و همچنین همه‌ی نیروهای آشکار (مؤمنان شایسته) و پنهان (جبرئیل ودیگر فرشتگان[1])إلهی پشتیبان این پیامبرند. چنانکه فرموده « **وَ اللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الكَافِرُون** = خدا کامل کننده‌ی نور خویش است هرچند کافران را ناپسند افتد» (صف/۸). البتّه واژه‌ی «جبرئیل» هیچگاه در قرآن نیامده و آنچه آمده «**جِبريل**» است که گفته‌اند واژه‌ای غیر عربی (برخی آنرا عبری دانسته‌اند) به معنی «رسول‌خدا» است چنانکه می‌فرماید «**اَللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلائِكَةِ رُسُلاً وَ مِنَ النَّاس** = خدا رسولانی از فرشتگان و هم از مردمان برمی‌گزیند» (حج/۷۵). درمورد «**صَالِحُ الْمُؤْمِنِين**» برخی مفسّران شیعی گفته‌اند که مقصود امام علی(ع) است. امّا در این عبارت «**صالِح**» صفتی است که از موصوفش پیشی گرفته و ایماء به جمع دارد. اگر مقصود یک تن بود باید می‌فرمود «الْمُؤمِنُ الصَّالِح». بدین ترتیب ذکر جمع مؤمنان به مقصود نزدیکتر است تا ذکر یک تن، چنانکه متعاقباً نیز از همه‌ی فرشتگان یاد کرده و تنها به ذکر «جبرئیل» بسنده نکرده است. البتّه در آن پشتیبانی، امام علی(ع) نیز داخل بوده و چه بسا در رأس «**صَالِحُ الْمُؤْمِنِين**» باشد.

(۵) **عَسَىٰ رَبُّهُۥٓ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُۥٓ أَزْوَٰجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ مُسْلِمَٰتٍ مُّؤْمِنَٰتٍ قَٰنِتَٰتٍ تَٰٓئِبَٰتٍ عَٰبِدَٰتٍ سَٰٓئِحَٰتٍ ثَيِّبَٰتٍ وَأَبْكَارًا .**

« **چه بسا خدایش اگر او** (پیامبر) **طلاقتان دهد، همسرانی بهتر از شما ـ مسلمان، مؤمن، فرمانبردار، توبه‌گر، عابد و روزه‌دار ـ اعمّ از بیوه و دوشیزه، به او عوض دهد** »،

واژهٔ «**طَلَّقَكُنَّ**» ایماء به جمع دارد و بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه از آیه‌ی قبل جدا شده و عموم زنان پیامبر را مورد خطاب قرار داده است که در بین آنها هم جوان‌ترها (عایشه) و هم بیوه زنان (امّ سلمه) وجود داشتند. جالب اینکه اوّلین صفتی که برای زنان پیامبر^ص^ می‌شمرَد «تسلیم در برابر خدا» است، چنانکه به پیامبرش دستور داده که بگوید «**أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِين** = فرمان یافتم که (فقط) در برابر خدای عالمیان تسلیم باشم» (غافر/٦٦). سپس از «مؤمن» بودن زنان یاد می‌کند و تسلیم بودن دربرابر خدا را مقدّم بر ایمان آورده زیرا منظور تسلیمی است که انسان مؤمن ـ بعد از طی مراتب ایمانی ـ به آن می‌رسد (احزاب/ ۳۵ ـ به توضیح آیه‌ی مربوطه نگاه کنید). سپس ذکر «**قانِتَات**» شده و در تفسیر طبری ذیل آیه‌ی ٤۳ سوره‌ی آل‌عمران از پیامبر^ص^ نقل شده

---

(۱) ـ شایان توجّه است که «**الْمَلَائِكَة**» نه پس از «**جِبْرِيل**» بلکه بعد از «**صَالِحُ الْمُؤْمِنِين**» آمده و از جمله مواردی است که «**بَعْدَ ذَلِكَ**» در قرآن به مفهوم «**مَعَ ذَلِكَ**، با وجود آن» آمده است (موارد دیگر را می‌توان در آیات قلم/ ۱۳ و نازعات/ ۳۰ مشاهده کرد).

که هرجا در قرآن ذکر «**قنوت**» گردیده منظور فرمانبرداری از خداست. هرچند اصطلاحاً این واژه را برای دعای دست در نماز بکاربرده‌اند. واژه‌ی «**تائِبَات**» در آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که حتّی همسر پاکدامن رسول‌خدا[ص] نیز ممکن است به خطا افتد ولی خطای خود را ادامه نداده به سوی خدا بازمی‌گردد. بنابراین انتظار نیست که همه‌ی زنان و خویشان پیامبر[ص] معصوم ـ به معنای عاری از خطا ـ باشند. واژه‌ی «**سائِح**» در اینجا به معنای روزه‌دار آمده است. «**عابِد** = عبادتگر» روزه را هم شامل می‌شود ولی چون «روزه» عبادت مهمّی‌است، به صورت ذکر خاص بعد از عام، جداگانه ذکرگردیده است.

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهدکه پیامبر[ص] شخصی هدفدار بوده و خداوند خانواده‌ی او را متناسب با اهدافش توصیف می‌کند (و إلاّ همچون برخی شاهان باید می‌خواست‌که زنانش در زیبایی و طنّازی بکوشند). به علاوه این آیات حاکی از آن است که پیامبر[ص] اهل کتمان امور خویش و صحنه‌سازی نبوده و حتّی مسائل داخلی و خانوادگی‌اش را برای جامعه مطرح می‌کرده است. ازاین‌رو از عایشه نقل شده که اگر پیامبر اهل حیله‌گری و کتمان حقایق بود آیات مربوط به زید وزینب را ـ که طی آن خداوند از او انتقاد می‌کند (و همچنین آیات انتقادی از او را در این سوره)ـ بر مردم نمی‌خواند (احزاب/۳۷ ـ به توضیح آیه‌ی شریفه نگاه کنید). بالأخره این‌که آیات شریفه نشان می‌دهد که چه بسا مردان بزرگی در جامعه که در داخل خانه با مشکلاتی مواجه می‌شوند ولی از اقتدار اجتماعی خویش برای سرکوب داخلی در خانه و مطیع‌سازی همگان، استفاده نمی‌کنند بلکه نسبت به اطرافیان و خانواده‌شان نرمخو هستند.

بخش دوّم

(اندرز به مؤمنان، گوشزد به منکران و تذکار به پیامبر[ص])

٦) يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارًا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ عَلَيۡهَا مَلَٰٓئِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ .

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و کسانتان را از آتشی که هیزم آن مردمان و سنگ‌ها است، محفوظ دارید؛ برآن (آتش) **فرشتگانی درشتخو و سختگیر**(گمارده شده)**اند؛ از آنچه خدا فرمانشان داده سرپیچی نمی‌کنند و هرآنچه را مأمور شده‌اند انجام می‌دهند »،**

پس از ذکر مشکلات پیامبر[ص] با همسرانش، دراینجا روی سخن به مؤمنان آورده است. البتّه ضمن آیات پیشین نیز در قضیّه‌ی سوگند (آیه‌ی۲) کلّ مؤمنان مورد خطاب قرار گرفته بودند. در اینجا چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه خطاب به مؤمنان می‌فرماید خود و خانواده‌تان را از عذاب آخرت حفظ کنید. شبیه آیه‌ی شریفه در سوره‌ی بقره (آیه‌ی۲٤) نیز مشاهده می‌شود که می‌فرماید «**فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِين** = از آتشی که هیزم آن مردم و سنگها است ـ برای کافران آماده شده ـ بپرهیزید». «**حِجارَة**» جمع «حَجَر» به معنای سنگها است. واژه‌ی «**قُوْا**» فعل امر از مصدر «وِقَایَة» به‌معنی «حفظ کردن» می‌باشد، چنانکه «**تَقْویٰ** = حفظ خود از گناهان» نیز از همین مادّه است؛ همانگونه که در دعا می‌گوییم «**قِنَا عَذَابَ النَّار** = خدایا ما را از عذاب آتش محفوظ دار». البتّه در ارتباط با «**نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَة** = آتشی‌که هیزم آن مردم و سنگها است» باید در نظر داشت که عذاب‌های خداوند که در قرآن آمده، به طور کلّی در تناسب با گناهان اشخاص است، آنها که در زندگی دنیا دل سنگ داشته و سنگدلی کردند، سرانجامشان آتشی است که حتّی سنگ‌ها را هم می‌سوزاند.

دوّم آنکه آیه‌ی شریفه می‌فرماید همه‌ی مسلمان‌ها مسئولند که برای حفاظت خود و خانواده‌شان از برخورد با چنان سرانجامی، تلاش کنند. در مورد واژه‌ی «**أَهْل**» هرچند مسئولیّت انسان در درجه‌ی اوّل نسبت به خانواده‌اش می‌باشد، امّا در زبان قرآن «أهل» فقط به خانواده محدود نمی‌شود، بلکه مبنای عقیدتی و ایمانی نیز دارد؛ چنانکه خدا به نوح[ع] فرمود فرزند ناصالح تو، «**اهل**» تو نیست (هود/٤٦) و از سوی دیگر پیامبر[ص] در مورد سلمان فارسی فرمود «**سلمانُ مِنّا أهلَ البَیت** = سلمان از اهل بیت ما است». بر این مبنا باید گفت

دایره‌ی مسئولیّت مؤمن، فقط به خانواده‌اش محدود نمی‌شود، بلکه هر مؤمنی پس از خانواده، در قبال همه‌ی مسلمان‌ها هم مسئولیّت دارد.

سوّم آنکه آیه‌ی شریفه متعاقباً به توصیف منطقه‌ی عذاب إلهی در آخرت پرداخته و می‌فرماید نگهبانانی سختگیر و استوار بر آن مأمورند که فرمان خدا را به قول معروف «مو به مو» اجرا می‌کنند. یعنی **اوّلاً** بی امر إلهی به کسی رحم نمی‌کنند، چنانکه در پاسخ التماس کنندگان گویند «**فَادْعُوا وَ مَا دُعَاء الْكَافِرِينَ إِلَّا فِى ضَلَالٍ** = دعا کنید (هرچند) که دعای کافران جُز در تباهی نیست» (غافر/۵۰). **ثانیاً** می‌فرماید آنها فقط مأمور اجرایند و این مطلب را در مقطع آیه درمقام تأکید، به صورت نفی (**لَايَعْصُونَ**) و اثبات (**يَفْعَلُونَ ما يُؤْمَرُونَ**) آورده است. چنین وصفی‌که عصمت کامل را می‌رساند، در قرآن فقط درمورد ملائک آمده و حتّی انبیاءِ إلهی(ع) این‌گونه توصیف نشده‌اند.

(۷) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَا تَعْتَذِرُواْ ٱلْيَوْمَ ۖ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .**

« ای کسانی که کفر ورزیدید! امروز عذرخواهی نکنید؛ جُز این نیست که بدانچه می‌کردید جزا داده می‌شوید »،

این تنها موردی است که در قرآن کافران به صورت **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا**، طرف خطاب قرار گرفته‌اند. سخن با آنها نیز در آخرت است؛ گویی قرآن کافران را در دنیا شایسته‌ی خطاب (به شکل مؤمنان) ندانسته است. به دنبال اندرز مؤمنان در آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق می‌فرماید به کافران در آخرت گفته خواهد شد امروز جای عذرخواهی برای زشتی‌هایی‌که در دنیا مرتکب شده‌اید نیست؛ و می‌فرماید «**إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**». درسوره‌ی انعام (آیه‌ی۲۷) نیز می‌فرماید «**وَ لَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لانُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِين** = اگر آنان را که در برابر آتش بازداشته شده‌اند می‌دیدی (و می‌شنیدی) که (با حسرت) گویند: ای کاش ما را بازگشتی بود تا آیات خداوندمان را دروغ نشمریم و در زمره‌ی مؤمنان قرار گیریم».

(۸) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ يَوْمَ لَا يُخْزِى ٱللَّهُ ٱلنَّبِىَّ وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ ۖ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَٰنِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ ٱغْفِرْ لَنَآ ۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ .**

«**ای کسانی که ایمان آوردید! به سوی خدا توبه کنید توبه‌ای خالصانه؛ چه بسا که خداوندتان بدی‌هایتان را از شما بزداید و شما را به باغستان‌هایی داخل کند که نهرها از زیر**(درختان)**اش جاری است؛** (یاد کن) **روزی که خدا پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی‌کند؛ نورشان پیش رویشان و سمت راستشان تابان است؛ گویند: خداوندا! نور ما را برایمان کامل گردان و ما را بیامرز، همانا تو بر هر چیزی توانایی »،**

در بخش اوّل آیه خداوند مؤمنان را به «**تَوْبَةً نَصُوحًا**» دعوت می‌کند، یعنی توبه‌ای خالص و بی‌بازگشت به سمت گناه. درحقیقت توبه نوعی هجرت است؛ هجرت از گناه به سوی خدا و سه مرحله دارد: (۱) پشیمانی

(۲) اعتراف نزد خداوند و (۳) تصمیم قطعی بر ترک گناه (و جبران مافات اگر میسّراست). پس توبه امری لفظی نیست، بلکه فعل و انفعالی درونی است که انسان را متحوّل می‌سازد.

واژه‌ی «**عَسَی**» در بخش دوّم آیه امید می‌بخشد تا مؤمن از خطاهای خود نومید نشده بداند راه بازگشت به سوی خدا برای او باز است. آیه‌ی شریفه بیانگر کار خدا بعد از توبه‌ی مؤمن است که **ابتدا** پوشاندن و زایل سازی گناهان و **سپس** وارد کردن او به بهشت است. نشان می‌دهد که أعمال گذشته‌ی ما در پرونده‌ی ما یا در حافظه‌ی عالم ثبت است و وقتی ما پاک شدیم آنها نیز پاک می‌شوند. لذا یکی از دعاهای مؤمنان این است که «**رَبَّنَا ... كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا ... وَ لاتُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَة** = خدایا ... بدی‌هایمان را بپوشان ... و روز قیامت رسوایمان مکن» (آل‌عمران/ ۱۹۴و۱۹۳).

واژه‌ی «اُذْكُر= یاد کن» قبل از «**يَوْم**» در آیه‌ی شریفه در تقدیر می‌باشد و از نظر تأکید، شرائط مؤمنان را در آخرت به صورت منفی و مثبت آورده و می‌فرماید نه تنها خداوند گرویدگان به پیامبرش را در آخرت خوار نمی‌کند، بلکه آن روز نور از ایشان می‌تابد؛ و می‌فرماید «**نُورُهُمْ** = نور ایشان» که ممکن است آن نور، نورِ اعمال خودشان باشد که از دنیا آوردند؛ همان عبادات، خودداری از گناهان و حقّ‌گویی‌ها و غیره، آنها ذخیره‌ی نور در آدمی می‌کنند که در آخرت تابان می‌شود (برعکس کفّار که فرموده در ظلمت‌اند ـ انعام/۱۲۲). آن نور که از راست می‌تابد شاید مظهر راست‌رَوی ایشان در دنیاست و می‌فرماید مؤمنان درآخرت دعامی‌کنند که «**أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا**» یعنی خدایا آن نوری را که ما از دنیا با خود آوردیم تو در اینجا کامل فرما و «**اِغْفِرْلَنَا ...**» کوتاهی‌هایی اگر داشتیم ـ تو بر هر کاری توانایی ـ ببخش و ما را بیامرز. شبیه این آیه در سوره‌ی حدید (آیه‌ی ۱۲) آمده که می‌فرماید «**يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِم** = روزی‌که مردان و زنان مؤمن را می‌بینی که نورشان پیش رو و در جانب راستشان تابان است».

(۹) **يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَٰهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱغْلُظْ عَلَيْهِمْۚ وَمَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُۖ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ**.

« هان ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کــن و بر آنان سخت گیر؛ و جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است »،

خداوند ـ در آیاتِ اوّلینِ سوره ـ از مسائل پیامبر[ص] با همسرانش سخن گفت، سپس به تشریح وضع کافران و مؤمنان در آخرت پرداخت و اکنون در آیه‌ی فوق، رفتار پیامبر (و مؤمنان) را دربرابر کافران و منافقان تعیین می‌کند. می‌فرماید در برابر آنان به هوش بوده بکوش تا توطئه‌هایشان را خُنثیٰ کنی و «**أُغْلُظْ عَلَيْهِمْ**» یعنی پیامبر[ص] و مؤمنان را با مردم معاند و منافق نرمی نیست، بلکه جدّیّت و سخت‌گیری است تا جایگاهشان را بشناسند. آیه‌ی فوق عیناً در سوره‌ی توبه (آیه‌ی۷۳) نیز مشاهده می‌شود که توضیحش را داده‌ایم.

بخش سوّم

(مَثَلِ دو زن برای کافران و دو زن برای مؤمنان)

(۱۰) ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱمْرَأَتَ نُوحٍ وَٱمْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا وَقِيلَ ٱدْخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدَّاخِلِينَ .

« **خدا برای کسانی‌که کفر ورزیدند مَثَلی زده زن نوح و زن لوط** (را نمونه می‌آورد) **که هر دو تحت** (زناشویی و سرپرستی) **دو بنده از بندگان صالح ما بودند؛ پس به آن دو** (بنده‌ی ما) **خیانت کردند و آن دو** (پیامبر) **هیچ‌کاری در برابر خدا برای** (دفع عذاب از) **آن دو** (زن) **نتوانستند کرد و به ایشان** (آن دو زن) **گفته شد که با** (دیگر) **داخل شوندگان، وارد آتش شوید** ».

این آیه و آیات بعد درحقیقت، با ابتدای سوره پیوند دارد و دربرابر دو تن از زنان پیامبر[ص] که دچار لغزش شده بودند، از زنانی یاد می‌کند که چون کج رفتند، همسری پیامبر ـ در برابر خدا ـ یاریشان نکرد. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه خطّ بطلان بر همه‌ی اعتبارات نَسَبی با پیامبران می‌کشد. چنانکه در آثار آمده که پیامبر خدا[ص] شبیه همین بیان را خطاب به دخترش فاطمه (ع) داشته است که «**يَا فَاطِمَةُ اعْمَلِي فَإِنِّي لاأُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللهِ شَيْئًا** = ای فاطمه عمل کن (عمل صالح) که من دربرابر خدا کاری برایت نتوانم کرد» (صحیح بخاری).

آیه‌ی شریفه می‌فرماید « **ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً . . .** » ولی مَثَلی آورده نشده، بلکه نمونه‌هایی از زنان گذشته ذکر شده است. بنابراین در عربی «**مَثَل**» به معنی توصیف و نمونه آوردن نیز به کار رفته است. سپس با ذکر آن دو نمونه از زنان، این پیام را می‌دهد که با وجود ناشایستگی، حتّی خویشاوندی با پیامبران نیز کارساز کسی نیست. همچنین در تقدّم ذکر زن نوح بر زن لوط، ترتیب تاریخی رعایت شده است و با عبارت «**تَحْتَ عَبْدَيْنِ**» در آیه‌ی شریفه اصطلاحاً به امر زناشویی اشاره دارد واحتمالاً به سرپرستی مرد در خانواده ناظر است. متعاقباً خداوند از پیامبرانش به عنوان «دو بنده‌ی صالح» یاد می‌کند که با بسط معنا نشان می‌دهد اگر اشخاص صالح نیز همسرانشان بدکارشوند، آن همسران عاقبت بدی خواهند داشت (ضمیر«**نَا**» در «**عِبَادِنَا**» از باب ذکر عظمتِ إلهی است).

می‌فرماید زنان نوح و لوط به شوهرانشان خیانت کردند که البتّه خیانت آنها بی‌عفّتی نبود، بلکه خیانت عقیدتی و ایمانی بوده و چنانکه در آثار آمده، با مخالفان شوهرانشان همدستی داشتند. درنتیجه آنها به لحاظ باطنی، همسنخ با جهنّمیان بوده و در آخرت به آن دسته مردمان ملحق می‌شوند. به عبارت دیگر هرچند آن

زنان در دنیای مجازی در خانه‌ی دو پیامبر(ع) جای داشتند ولی در عالم حقیقت، با همفکران دوزخی خود خواهند بود. (مقصود از واژه‌ی «**قِیلَ** = گفته شد» در آیه‌ی شریفه این است که سرنوشت نهایی آنها از سوی خداوند چنین تعیین شد). شبیه این آیه‌ی شریفه در قرآن متعدّد آمده، چنانکه ازجمله می‌خوانیم «**لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** = روز قیامت نه خویشـان شما و نه فرزندانتان هرگز به شما سـودی نمی‌رسانند» (ممتحنه/۳).

(۱۱) وَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱمْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ٱبْنِ لِى عِندَكَ بَيْتًا فِى ٱلْجَنَّةِ وَ نَجِّنِى مِن فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِۦ وَ نَجِّنِى مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّالِمِينَ .

« **و خدا برای کسانی‌که ایمان آوردند** (نمونه‌ای آورده) **مَثَلی زده** (نمونه‌ای آورده) **زن فرعون را آنگاه که گفت: خداوندا! برای من نزد خود، در بهشت خانه‌ای بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات بخش و از** (شرِّ) **مردمانِ ستمگر نجات ده** »،

یعنی ای انسان‌ها اگر مؤمن باشید، حتّی اگر به ناچار در حکومت کفر بسربرید، نزد خدا جایگاه دارید. آسیه (زنِ با ایمان فرعون) گفته است: خدایا در این دنیا، خانه‌ی من خانه‌ی فرعون شده است ولی در آخرت برای من نزد خود (و در مقام قرب خویش) خانه‌ای بساز که تحت عنایات تو باشم. سپس آسیه برای رهایی خود از چنگ فرعون دعا می‌کند که خدایا مرا از آن شوی کافرکیش و اعمال بد و یاران ظالمش، نجات بخش. در مجمع البیان آمده که وقتی موسی[ع] بر ساحران فرعون پیروز شد، زن فرعون به موسی[ع] ایمان آورد و چون فرعون از ایمان او آگاه گشت، وی را هم چون ساحران به صلیب کشید (ولی این خبر از قرآن کریم به دست نمی‌آید).

(۱۲) وَ مَرْيَمَ ٱبْنَتَ عِمْرَٰنَ ٱلَّتِىٓ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَٰتِ رَبِّهَا وَ كُتُبِهِۦ وَ كَانَتْ مِنَ ٱلْقَٰنِتِينَ .

« **و مریم دختر عمران را** (نیز نمونه آورَد) **که عفّت خویش محفوظ داشت و از روح خود در او دمیدیم و سخنان خدایش و کتب او را تصدیق کرد و از فرمانبرداران** (خداوند) **بود** »،

در قرآن از زنان، فقط نام «مریم» آمده است؛ و چون مریم[ع] تا تولّد عیسی[ع]، شوهر نداشت، در آیه‌ی شریفه نام پدرش ذکر شده است (**وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ**). می‌فرماید همان زنی که پاکدامنی خود را حفظ کرد. واژه‌ی «فرج» در آیه‌ی شریفه از نظر لغوی به معنی «شکاف» است ولی در ارتباط با انسان‌ها «حفظ فرج» به معنی «حفظ عفّت و پاکدامنی» آمده چنانکه درمورد مرد نیز همین تعبیر آمده است (نور/۳۰). همچنین از روحِ عیسی(ع) که در رَحِم مریم ـ بدون ازدواج با مردی ـ به امر خدا دمیده شد، خداوند به‌عنوان «روح خود» یاد کرده که یعنی آن روح پاک، شرافت انتساب با «من» را داشت. به عبارت دیگر می‌فرماید مریم، برخلاف تهمتِ یهود زنا نکرد، بلکه پاکدامن بود و آن روحی هم که در رحم او ظهور کرد، از برکات ما بود. بدین‌ترتیب

نسبتی که در اینجا برای روح عیسی(ع) آمده، نسبت «تشـریفی» اسـت، نه «جُزئیّت»[1]. یعنی آیه‌ی شـریفه نمی‌فرماید عیسی[ع] جزئی از خدای سبحان بود، بلکه می‌فرماید روحی که در رَحِمِ مریم ظهور کرد به امر خدا و تشریف حق بود کما اینکه خداوند از خانه‌ی کعبه نیز به عنوان «خانه‌ی من» یاد کرده (بقره/۱۲۵و حج/۲٦)، یعنی خانه‌ای که شرافت انتساب به خدا را دارد.

منظور از «کُتُب إلهی» که می‌فرماید مریم تصدیق داشت، کتب قبل از انجیل یعنی تورات و مجموعه آثار انبیاءِ بنی‌إسرائیل می‌باشد. واژه‌ی «**قانِت**» در اینجا فرمانبرداری از خدا را می‌رساند، نه اطاعت از شوهر زیرا مریم[ع] در آن زمان شوهر نداشت و بر مبنای این آیه «**قانِتات**» را در آیه‌ی ۳٤ سوره‌ی نساء می‌توان تفسیر کرد. چنانکه در تفسیر طبری ذیل آیه‌ی آل‌عمران/٤۳ از قول پیامبر[ص] آمده که هرجا در قرآن ذکر «قنوت» آمده مراد، فرمانبرداری از خداست.

---

(۱) ـ البتّه در مورد خلقت انسان نیز از روح آدمی به عنوان «نفخه‌ی إلهی» سخن آمده (سجده/۹) که ظاهراً بعد از ایجاد نطفه و شکل‌گیری ساختمان بدن انجام می‌گیرد. در مورد حضرت عیسی[ع] نیز از آنجا که فرموده «**إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِندَ اللّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثِمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ** = همانا مَثَلِ عیسی نزد خدا همچون مَثَلِ (خلقت) آدم است (که) او را از خاک آفرید؛ سپس بدو گفت: باش؛ پس وجود یافت» (آل‌عمران/۵۹)، می‌توان تصوّر کرد که ابتدا نطفه‌ی عیسی[ع] در رَحِمِ مریم[ع] به اراده و فرمان إلهی شکل گرفت و سپس در مقطعی، آن روح شریف ازجانب خداوند در آن ظهور یافت.

سوره‌ی مُلک
توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره **مکّی**است ونام آن «**مُلْک** = پادشاهی» برگرفته از اوّلین آیه‌ی سوره است. محتوای سوره، آیات گوناگون را در نظام خلقت نشان داده و درباره‌ی آخرت ـ چه از نظر وقوع و چه به‌لحاظ نظام کیفری آن ـ سخن می گوید و بدین‌ترتیب از آیات تکوینی، به‌تربیتی پرداخته انسان را متوجّه مسئولیّت‌های خود می‌سازد. ترتیب آیات، به شکلی «تو در تو» و مبتنی بر نظم خاصّی است که از خواصّ قرآن می‌باشد و کُلّاً از مباحث زیر می گذرد:

- سلطنت خدا برجهان و اینکه همه چیز ـ آفرینش و مرگ و زندگی ـ در کف قدرت اوست و همو بر همه‌ی امور تواناست.
- ازآفرینش انسان به‌آفرینش آسمان‌ها و زمین پرداخته از نظام آسمانی و زیبایی‌های آن سخن می‌گوید و همچنین به باطن آسمان اشاره می‌نماید که محفوظ از نفوذ نیروهای مخرّب (شیطانی) است.
- با سخن از انسان، به بررسی احوال کجروان در دنیا که آن نظام زیبا و دقیق را انکار داشته و سرانجام به دوزخ می‌رسند پرداخته وصف حالشان را در دوزخ بیان می‌دارد که گویند اگر در زندگی دنیا سخن ناصحان را می‌شنیدیم یا عقل خویش را به کار می‌بستیم، امروز این چنین گرفتار نبودیم.
- پس از آن انذار ـ برطبق روال معمول در قرآن ـ از بشارت به مؤمنان یاد کرده آمرزش وعنایات خدا را درحقّ ایشان بیان می‌دارد، خدایی که بس حکیم و باریک‌بین است.
- متعاقباً به احوال زمین می‌پردازد که چگونه تنظیم و آرام شده و روزیِ انسان در آن مهیّا گردیده است؛ انسانی که پس از مرگ مجدّداً از همین زمین برخواهدخاست. همین‌طور از نظام پرندگان و پرواز آنها در فضای زمین سخن آورده خاطرنشان می‌سازد که اگر فیض خدای رحمان نبود، انسان به لحاظ روزی و دیگر امور، در طبیعت گرفتار شده درمی‌ماند.

- پس‌از ذکر **نعمت‌های ظاهری** به **نعمت‌های باطنی** که به انسان بخشیده شده (عقل و بصیرت وغیره) پرداخته از سرانجام وی که حشر به سوی خداست، سخن می‌گوید و در پاسخ کافران که با انکار و لجاج از زمان وقوع قیامت می‌پرسند، علم رستاخیز را موکول به خدا معرّفی نموده اتمام حجّت می‌کند که به هنگام وقوع آن، کافران را مهلتی نخواهد بود و بهتر است که به جای کنجکاوی درباره‌ی زمان بروز قیامت، به حقیقت آن توجّه داشته ازأعمال و أحوال خود بیم کنند.

با توجّه به موارد فوق آیات سوره را می‌توان در چهار بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۵)؛ **خدا و خلقت**

بخش دوّم (آیات ۶ تا ۱۲)؛ **اشاراتی به سرانجام کفرورزان**

بخش سوّم (آیات ۱۳ تا ۱۹)؛ **بیدارباشی به انسان**

بخش چهارم (آیات ۲۰ تا ۳۰)؛ **کافران گرفتار فریب و لجاجند.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(خدا و خلقت)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) تَبَٰرَكَ ٱلَّذِي بِيَدِهِ ٱلۡمُلۡكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ.

«**مُبارک و برتر است کسی که فرمانروایی**(عالم) **به دست اوست و او بر هر چیز**(و کار)**ی تواناست**»،

آیه‌ی شریفه برخلاف دیگر آیات قرآنی که در ابتدای برخی سُوَر با «تسبیحِ» خدا آغاز گردیده تنزیه خدا می‌کند؛ با جهت اثباتی شروع فرموده خدایی را به بزرگی و مبارکی یاد می‌کند که پادشاهی عالم در دست اوست. چنانکه آیات بعدی سوره نیز از شُکوه و برکات إلهی سخن می‌گوید. زمخشری در کشّاف می‌نویسد: "**تَبارَكَ" أیْ تَعالَی وَ تَعاظَمَ عَن صِفاتِ الْمَخْلُوقِین** یعنی خدا برتر و بزرگتر از همانندی با آفریدگان در (ذات و) صفات است. بنا بر این معنا در آغاز این سوره‌ی شریفه نیز از تنزیه خداوند سخن رفته است. همچنین در اینجا مشاهده می‌شود که آیه‌ی شریفه به صورت غائبانه از خدا یاد کرده به آن قدرتی اشاره می‌نماید که تسلّط و والایی و برتریِ او در جهان نمایان است.

سلفی‌ها از ذکر واژه‌ی «**یَد** = دست» در آیه‌ی شریفه برداشت کرده‌اند که خدا دارای دستانی است؛ امّا روشن است که منظوراز «**یَد**» دراینجا قدرت تصرّف است نه اعلام عضو و اندام برای خدا! و از مقطع آیه (**هُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیر**) به دست می‌آید که سلطنت خدا بر عالم امری اعتباری به مانند پادشاهی سلاطین در دنیا، نیست، بلکه امری حقیقی و تکوینی است و قدرت او نامحدود و او بر هر کاری تواناست.

(۲) ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡمَوۡتَ وَٱلۡحَيَوٰةَ لِيَبۡلُوَكُمۡ أَيُّكُمۡ أَحۡسَنُ عَمَلٗاۚ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفُورُ.

«**همو که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدامینتان نیکوکارترید و او چیره و آمرزنده است**»،

یعنی خدای پادشاه جهان، بس توانا و هدفدار است و زندگی و مرگ را برای هدفی آفریده است؛ هدفش این بوده که انسان مختار ـ که او را با نیروی عقل، وجدان و فطرت متمایل به خوبی‌ها و ناموافق با بدی‌ها

مجهّز ساخته ـ راه را به درستی انتخاب کند و به أعمال نیک برسد. واژه‌ی «**عَزِیز**» و «**غَفُور**» در مقطع آیه نشان می‌دهد که انسان طغیانگر با عزّت و عقوبت خدا و انسان توبه‌گر با غفران إلهی روبروست. از سوی دیگر در آیه‌ی شریفه ذکر «مرگ» پیش از «زندگی» آمده، شاید به این دلیل که توجّه به «مرگ» در رسیدن انسان به «**أَحْسَنُ عَمَلاً**» مؤثّرتر است.

(۳) **ٱلَّذِی خَلَقَ سَبۡعَ سَمَٰوَٰتٍ طِبَاقًاۖ مَّا تَرَىٰ فِی خَلۡقِ ٱلرَّحۡمَٰنِ مِن تَفَٰوُتٍۖ فَٱرۡجِعِ ٱلۡبَصَرَ هَلۡ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ**.

« **هموست که طبقات هفتگانه‌ی آسمان را بیآفرید؛ در آفرینش** (خدای) **رحمان هیچ ناهماهنگی نمی‌بینی؛ پس باز بنگر آیا هیچ خَلَل** (و نقصانی) **می‌بینی؟** »،

به دنبال آیات قبل آیه‌ی شریفه همچنان در وصف اقتدار حق و شکوه خلقت إلهی است. در مورد «**سَبْعَ سَماوات** = هفت آسمان» قبلاً توضیح داده‌ایم (طلاق/توضیح آیه‌ی۱۲) که منظور یا کثرت و یا دستجات ستارگان قابل رؤیت بوده و جالب است که در این زمینه در کتاب درسیِ هیأت نوشته‌ی آقایان قربانی و صفّاری می‌خوانیم «قدیمی‌ترین تقسیم‌بندی که از زمان ابرخس یونانی تا کنون معمول بوده تقسیم‌بندی ستارگان برحسب نورشان می‌باشد. روشن‌ترین ستارگان را ستارگان "قدر اوّل" می‌نامند و تعداد آنها نزدیک به ۲۰ است. سپس ستارگان "قدر دوّم" که از آنها کم‌نورترند و تعداد آنها حدود ۵۰ است. به طور کلّی ستارگان هر قدر، تقریباً سه برابر ستارگان قدر ماقبل می‌باشد و**ستارگان ٦ قدر اوّل با چشم بی‌سلاح قابل رؤیت می‌باشند و از قدر هفتم به بعد با تلسکوپ دیده می‌شوند**». بنابراین چه بسا مردم زمان گذشته، ٦ دسته ستارگان را در آسمان با چشم غیرمسلّح می‌دیدند و پس از آن، فضای بس‌پهناوز بوده که شاید تعبیر آیه‌ی شریفه از «هفت آسمان» همان مجموعه بوده باشد.

سپس می‌فرماید «**ماتَرَی فِی خَلْـقِ الرَّحمنِ مِن تَفـاوُت**». در زبان فارسی معمولاً واژه‌های «**اختلاف**» و «**تفاوت**» را به یک معنا می‌آورند، ولی در عربی چنین نیست. «**اختلاف**» به معنی « فرق داشتن» است، چنانکه فرموده «**وَ مِنْ آیاتِهِ ... اخْتِلافُ أَلْسِنَتِکُمْ وَ أَلوانِکُمْ** = از آیات خدا این‌که رنگ‌ها و زبان‌های شما (انسانها) با هم فرق دارد» (روم/ ۲۲). ولی «**تفاوت**» به معنی «بی‌تناسبی و ناهماهنگی» است.

بخش پایانی آیه دعوت به دقّت نظر بیشتر می‌کند و مشاهده‌کنندگان را فرامی‌خواند که در جهان پیرامونِ خود هرچه بیشتر تأمّل کنند که آیا هیچ عدم‌انسجام و بی‌نظمی می‌بینید؟ (**فُطُور** = شکاف، خلل).

(٤) **ثُمَّ ٱرۡجِعِ ٱلۡبَصَرَ كَرَّتَيۡنِ يَنقَلِبۡ إِلَيۡكَ ٱلۡبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ**.

« **سپس باز دوباره بنگر که دیده رانده و درمانده**(از یافتن خلل) **خسته، به سوی تو بازمی‌گردد** »،

یعنی ای انسان! هرقدر تلاش‌کنی نمی‌توانی در نظام هستی فُطوری بیابی[1].

(۵) وَلَقَدْ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَٰبِيحَ وَجَعَلْنَٰهَا رُجُومًا لِّلشَّيَٰطِينِ ۖ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ ٱلسَّعِيرِ .

« و همانا آسمان نزدیک‌تر را به چراغ‌ها (ستارگان) **بیاراستیم و آن**(آسمان) **را جایگاه طرد شیاطین قرار دادیم و برای آنان عذاب دوزخ آماده کرده‌ایم »،**

دراینجا «**السَّماءَ الدُّنیا**» به معنی «آسمان نزدیکتر» است، یعنی همان ستارگان پُرنور و برجسته‌تر (توضیح آیه‌ی۳). آیه‌ی شریفه در اشاره به زینتی است که آن ستارگان پُرنور و برجسته در فضای کیهان بپا داشته‌اند (اگر مقصود «آسمان جهان» بود، باید می‌فرمود «سماءَ الدّنیا» ولی «**السَّمَاءَ الدُّنْيَا**» در آیه‌ی شریفه به صورت صفت و موصوف آمده که دو کلمه در داشتن الف و لام باهم شریکند). علاوه بر این نظم و زیبایی ظاهر، قرآن به باطنی‌هم برای آسمان قائل است که محلّ فرشتگان یا نیروهای ملکوتی و غیبی عالَم می‌باشد (برای توضیح بیشتر به سوره‌ی صافّات توضیح آیات ٦و۷ نگاه کنید). می‌فرماید از نفوذ موجودات پنهانِ مخرِّب به مقرّ فرشتگان یا جایگاه نزول وحی و اوامر إلهی، جلوگیری می‌شود. در مقطع آیه از کیفر اُخرویِ آن ارواح زیانبار سخن می‌گوید و از اینجا به دست می‌آید که طایفه‌ی شیاطین بنا به «اختیار» راه شرّ را طی می‌کنند و از این‌رو مستحقّ کیفرند.

---

(۱) ـ این همان مفاد بُرهان نظم است که فلاسفه‌ی اسلامی بر آن تأکید دارند و مادّیّون معمولاً نظم گیتی را حمل بر تصادف می‌کنند. فلاسفه‌ی إلهی دو پاسخ عمده در ردّ تصادف نسبت به پیدایش نظام عالم داده‌اند (۱) گویند تصادف «أقلّی» است نه «أکثری». یعنی تصادف بعضاً پیش می‌آید؛ امّا اگر حوادث منظّم و مرتّباً ادامه یافت، آن دیگر تصادف نیست بلکه بنا به طرح و برنامه‌ریزی پدیدار می‌شود (۲) گویند تصادف امری بشری است نه طبیعی، بدین‌معنی کـه گاهی اتّفاق می‌افتد کـه امری نسبت به نیازها و افکار ما تصادفاً موافق آید؛ امّا در طبیعت چون قانون «علّیّت» حاکم است، تصادفی وجود ندارد. چنانکه مرحوم علاّمه‌ی برقعی در «گلشن قدس» سروده‌اند:

تصادف کی بسـازد نظـم زیبا تصادف حادث است و فَرعِ اشیاء

یعنی تصادف خود معلول است و علّت می‌طلبد و بعداز پدید آمدن اشیاء اتّفاق می‌افتد (اشیائی باید آفریده شده باشند تا تصادفی در میانشان رخ دهد؛ لذا اشیاءِ طبیعی و منظّم عالم بر تصادف، تقدّم دارند).

بخش دوّم

(اشاراتی به سرانجام کفرورزان)

(٦) وَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ ٱلْمَصِيرُ.

« و برای کسانی‌که به خداوندشان کفر ورزیدند، عذاب دوزخ است و بد سرانجامی است »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که «**عذاب سَعیر**» برای نیروهای گمراه کننده (شیاطین) ذکر فرمود، در آیه‌ی فوق آن عذاب را به کسانی هم که تحت تأثیر آن شیاطین بوده راه آنها را می‌پیمایند، تعمیم داده است. واژه‌ی «**کُفر**» در قرآن گاهی به معنی ناسپاسی در برابر نعمت آمده، گاهی به معنی انکار. «**کافر**» در اصل معنا «حق‌پوش» است، یعنی کسی که حقّی به او رسیده ولی از سر خودخواهی‌ها و مطامعی که دارد آن حق را نمی‌پذیرد. از این‌رو هرگمراهی کافر نیست ولی هرکافری گمراه است (که خودمحوری‌هایش اجازه نمی‌دهد حقّی را که به او رسیده تصدیق کند ـ نمل/١٤). البتّه در «**اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ**» در آیه‌ی شریفه، کفر به ربوبیّت خدا مطرح شده و منظور کسی است که در کُنه وجدان خویش می‌داند که خدایی هست ـ که او را حیات بخشیده و مرجع همه‌ی نعمت‌هاست ـ ولی با خودخواهی‌ها از ندای وجدانش گذشته به راه نفسانیّات می‌رود و بندگی غیر خدا می‌کند.

واژه‌ی «**جهنّم**»، ۷۷ بار در قرآن تکرار شده و در «**عَذابُ جَهَنَّمَ**» در آیه‌ی شریفه، قاعدتاً ـ بنا به قانون **کُلُّ مُضافٍ إلَيْهِ مَجرورٌ** ـ باید واژه‌ی «جهنّم» مجرور می‌شد ولی چنانکه مشاهده می‌شود منصوب شده (جَهَنَّمَ) و این بدین علّت است که «جهنّم» در اصل عربی نبوده و از لغات وارده به زبان عرب و غیرمنصرف است (برخی گفته‌اند که «جهنّم» شکل عربی شده‌ی واژه‌ی گِهینّم ـ Gehinnom ـ در زبان عبری است). در مقطع آیه «**بِئْسَ الْمَصِير**» جهنّم را توضیح می‌دهد که بد سرانجامی است.

(۷) إِذَآ أُلْقُواْ فِيهَا سَمِعُواْ لَهَا شَهِيقًا وَهِىَ تَفُورُ.

« زمانی‌که در آن (دوزخ) **افکنده شوند، خروشی سهمناک از آن می‌شنوند درحالی‌که فوران می‌کند »،**

آیه‌ی شریفه منظره‌پردازی کرده، نه برای آنکه خواننده دقیقاً دوزخ را ـ که درک جزئیّات آن از حیطه‌ی علم بشر خارج است ـ بشناسد، بلکه از این‌رو که کافران (آیه‌ی قبل) دریابند با چه عواقب مهیبی روبرو خواهند بود.

واژه‌ی «**شَهِيق**» در آیه‌ی شریفه در اصل، به معنی «صدای ناهموار» است که از آن به «بانگ سهمناک و گوش‌خراش» ترجمه و تفسیر کرده‌اند. برعکس عاقبتی‌که برای کافران ذکر شده، در مورد مؤمنان فرموده است از دوزخ چنان فاصله دارند که کمترین صدایی از آن نمی‌شنوند (انبیاء/١٠٢) ولی باز درباره‌ی معکوس

این حالت برای کافران، می‌فرماید «**إِذَا رَأَتْهُم مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَ زَفِيرًا** = هنگامی‌که (دوزخ) از دور آنها را می‌بینند، بانگ خشم و خروشش را می‌شنوند» (فرقان/۱۲). به توضیح آیات مزبور نگاه کنید.

(۸) **تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ ٱلْغَيْظِ كُلَّمَآ أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَآ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ** .

« **نزدیک است که** (دوزخ) **از خشم پاره پاره گردد؛ هر زمان که گروهی در آن افکنده شوند نگهبانانش از آنان** (تازه واردان) **می‌پرسند: آیا شما را بیم‌دهنده‌ای نیامد؟** »،

بخش اوّل آیه در واقع می‌گوید که حتّی دوزخ هم با کافران ـ که عمری با حقّ وحقیقت در ستیز بودند ـ سرجنگ دارد! واژه‌ی «**فَوْج**» در آیه‌ی شریفه می‌رساند که دوزخیان دسته‌بندی شده و افراد همسنخ با هم به جهنّم گسیل می‌گردند. (**تَكَادُ تَمَيَّزُ** = نزدیک است که پاره پاره و ازهم گسسته گردد). بدینوسیله شدّت خشمِ دوزخ را بر ستمگران به تصویر کشیده است.

در مورد «**خَزَنَتُهَا** = نگهبانان دوزخ» که در آخر آیه ذکر آن رفته، توصیفی در سوره‌ی تحریم (آیه‌ی٦) هست که می‌فرماید «**آن فرشتگان درشتخو و سختگیرند و از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کنند و هر فرمانی را بی‌چون و چرا به اجرا می‌گذارند**». اینان ـ متناسب با وضع دوزخیان ـ بر«**اِنذار**» پیامبران تکیه نموده و ملامت‌کنان از واردان می‌پرسند: مگر در دنیا پیامبرانی نیامدند و شما را بر عاقبت اعمالتان هشدار ندادند؟

(۹) **قَالُواْ بَلَىٰ قَدْ جَآءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ** .

« **گویند: آری، به تحقیق بیم دهنده‌ای به سوی ما آمد، و**(لی) **ما تکذیب کرده و گفتیم: خدا هیچ چیزی** (پیامی) **فرو نفرستاده است؛ شما جُز در ضلالتی بزرگ نیستید!** »،

واژه‌ی «**بَلَىٰ**» معمولاً در پاسخ به سؤالی که جنبه‌ی منفی دارد می‌آید و چنانچه سؤال صورت مثبت داشته باشد، در پاسخ گویند «**نَعَمْ** = آری». آیه‌ی شریفه عکس العمل رائج کافران را در برابر رهنمود انبیاء (ع) نشان می‌دهد که گویند این سخنان همه اندیشه‌های خودتان است، و خدا چیزی نازل نکرده و شما سخت از واقعیّات دورید. همچنین آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که «کافران» لزوماً منکر خدای خالق نیستند، بلکه رهنمودهای إلهی را پذیرا نمی‌باشند.

(۱۰) **وَقَالُواْ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِيٓ أَصْحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ** .

« **و گویند: اگر ما** (آن نصایح را) **می‌شنیدیم یا تعقّل می‌کردیم** (اکنون) **از دوزخیان نبودیم** »،

واژه‌ی «**سَمْع**» در آیه‌ی شریفه به معنی «شنیدن» و قبول کردن است. کافران در دوزخ تأسّف می‌خورند که چرا نصایح مُنذرین/پیامبران (آیات قبل) را در دنیا نپذیرفتند تا سرانجام به دوزخ نیافتند. همچنین مشاهده می‌شود که آیه‌ی شریفه با ذکر «**أَوْ نَعْقِلُ**» بعد از «**نَسْمَعُ**» برای عقل استقلال قائل شده و می‌رساند که در اصول دیانت (مبدء و معاد و لزوم دیانت)، عقل مستقل نیز می‌تواند به نتیجه‌ی درست برسد.

(۱۱) فَٱعْتَرَفُواْ بِذَنۢبِهِمْ فَسُحْقًا لِّأَصْحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ .

« پس به گناهشان اعتراف کنند؛ پس دور باد نجات از دوزخیان »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند کسانی که به دوزخ می‌روند خود بر جرائمشان اعتراف دارند. واژه‌ی «**سُحْق**» در آیه‌ی شریفه در اصل، به معنی «دوری» است، چنانکه می‌خوانیم «**فِی مَكَانٍ سَحِيق**=در محلّی دور» (حج/۳۱) و «**سُحْق**» می‌تواند دور بودن از رحمت إلهی را هم برساند که در آیه‌ی شریفه بدین‌معنی آمده است گویند: سُحْقًا لَهُ! یعنی: أبْعَدَهُ اللهُ عَنْ رَحْمَتِهِ (خدا او را از رحمتش دور گرداند). بر این مبنا آیه‌ی شریفه، در پایان شرح وضع جهنّمیان، خلاصه وضعیّتشان‌را آورده که «از رحمت خدا دور باشند» و شبیه این‌تعبیر را در موارد دیگرهم در قرآن دیده‌ایم (هود/٦٨ و ٦٠).

(۱۲) إِنَّ ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِٱلْغَيْبِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ .

« همانا کسانی که از خداوندشان در نهان می‌ترسند، برای ایشان آمرزش و پاداشی بزرگ است »،

آیه‌ی شریفه جمله‌ی اسمیّهٔ جدیدی است که با تأکید شروع شده و درباره‌ی مؤمنان خداترسی است که در خلوت (و جلوت) از خدای خود پروا دارند. می‌فرماید آنها که برخلاف کافران «**اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ**» (آیه‌ی٦) دربرابر خدا احساس مسئولیّت (**خَشیت**) می‌کنند، ابتدا از «**مَغْفِرَت** =آمرزش» و سپس از «**أجْر كبير** = پاداش بزرگِ» إلهی برخوردار خواهند بود. درمورد «**يَخْشَونَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْب**» دو تفسیر است: **عدّه‌ای** گویند مقصود این است که نه تنها آشکارا بلکه در پنهان نیز دربرابر خدا احساس مسئولیّت داشته گِرد گناه نمی‌روند. **برخی** دیگر معتقدند که بیان آیه توصیف کسانی است که خدا را با آنکه نمی‌بینند، بنا به آثارش به او ایمان آورده در برابرش احساس مسئولیّت می‌کنند.

بخش سوّم

(بیدار باشی به انسان)

(۱۳) وَ أَسِرُّواْ قَوْلَكُمْ أَوِ ٱجْهَرُواْ بِهِۦٓۖ إِنَّهُۥ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ .

« **و گفتار خود را پنهان یا آن‌را آشکار کنید، همانا او** (خداوند) **به اسرار سینه‌ها آگاه است** »،

متعاقب آیات قبل که از دوزخیان و مشمولان پاداش بزرگ إلهی سخن رفت، آیه‌ی فوق ضمانت اجرا را در تحقّق این امور بیان می‌کند که علم نافذ إلهی است. می‌فرماید آشکار یا پنهان بودن هرسخن (و عملی ـ رعد/۱۰) نزد خدا مساوی است و از علم و آگاهی او خارج نخواهد شد؛ و نکته اینجاست‌که فقط نمی‌فرماید اگر سخن را پنهان یا آشکار کنید خدا آن را می‌داند، بلکه به موضوع عمق بیشتری بخشیده و می‌فرماید خدا حتّی از نیّات و مقاصد انسان ـ که بستر هر گفته و عملی است ـ آگاهی دارد (**إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُور** ـ که در این مورد ذیل آیات حدید/٦ و تغابن/٤ توضیح داده‌ایم). مفهوم آیه به بیان دیگر در طه/۷، غافر/۱۹ و ق/١٦ نیز آمده است.

(١٤) أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ .

« **آیا آنکه** (شما و همه چیز را) **آفرید** (احوال شما را) **نمی‌داند؟ و او بسی باریک‌بین و آگاه است** »،

در این آیه خداوند به استدلال روی آورده؛ می‌فرماید آیا آنکه هرکسی را آفریده و نظام او را مقرّر داشته از احوال وی آگاه نیست؟ یعنی آیا ممکن است خدایی که انسان را ـ با همه‌ی نظامات درونی و بیرونی‌اش ـ خلق کرده از سخنان پنهان و آشکار و نیّات وی، آگاه نباشد؟ خصوصاً آنکه در مقطع آیه تصریح دارد خداوند «**لَطِيف** و **خَبِير**» است. واژه‌ی «**لطیف**» در قرآن هم به معنی «صاحب لُطف» (یوسف/۱۰۰) و هم به معنی «باریک بین، آگاه از جزئیّات» آمده که چون درآیه‌ی فوق در ردیف «خَبِیر= با خبر و آگاه» مشاهده می‌شود، معنی دوّم مراد است.

(١٥) هُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولًا فَٱمْشُواْ فِى مَنَاكِبِهَا وَكُلُواْ مِن رِّزْقِهِۦۖ وَإِلَيْهِ ٱلنُّشُورُ .

« **هموست که زمین را رام شما قرار داد؛ پس بر پهنه‌ی آن گام زنید و از روزی او** (خدا) **بخورید و رستاخیز به سوی اوست** »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل، در این آیه خداوند نمونه‌ای از باریک‌بینی و تدابیر خود را در خلقت بیان می‌کند. واژه‌ی «**ذَلُول**» در قرآن به معنی «رام» به کار رفته است، چنانکه در سوره‌ی بقره (آیه‌ی ۷۱) از گاوی سخن رفته که رام شخم‌زنی وآبیاری زمین نبوده (پیر و شکسته هم نشده باشد) و در سوره‌ی نَحل (آیه‌ی ٦٩) از زنبور عسل به عنوان «رام شدگان برای پیمودن راههای خدا» یاد می‌کند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید زمین برای زندگی انسان

رام شده و آدمی می‌تواند در آن سُکنیٰ گزیده از ثمراتش بهره‌مند گردد.[۱]

واژه‌ی «**مَناكِب** = شانه‌ها» کنایه از سطح زمین است و ضمیر «هاء» در «**رِزْقِهِ**» به خداوند برمی‌گردد. مقطع آیه گریزی به قیامت زده است؛ یعنی در عین آنکه انسان می‌تواند در زمین سُکنیٰ گزیده از نعمت‌های آن برخوردار گردد، باید بداند که حساب و کتابی در کار است و سرانجام به سوی خدا بازگشته باید حساب پس دهد؛ در همان روزی که فرموده است: «**لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيم** = آن‌روزی که از نعمت‌های دنیوی پرسیده خواهید شد» (تکاثر/۸).

(۱۶) **ءَ أَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ**.

« **آیا از** (مجازات) **آن**(خدایی)**که** (حاکم) **بر آسمان**(ها) **است ایمنید که شما را ـ آنگاه که زمین به شدّت می‌لرزد ـ به** (کام) **زمین فرو بَرَد؟** »،

در اینجا پس از آنکه فرمود خداوند زمین را رام انسان قرار داد و شما با آسودگی در فراخنای آن گام می‌زنید و از تطبیق و تنظیمی که با زندگی شما دارد بهره‌مند می‌شوید (آیه‌ی قبل) به برهم خوردن این نظام اشاره می‌کند. چنانکه گفته‌اند «**تُعْرَفُ الأشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا**» وقتی این نظام در هم ریخت اهمّیّت آن روشن می‌شود. می‌فرماید ای انسان که اکنون آسوده و مطمئن بر زمین گام می‌زنی، آیا ایمن شده‌ای که به ناگاه ـ بنا به اراده‌ی آنکه هستی در اختیار اوست ـ زمین از این حرکت آرامی که دارد، سرعت گرفته و تو را در کام خود فرو برَد؟ واژه‌ی «**تَمُور**» در آیه‌ی شریفه، از مادّه‌ی «**مَوْر**» به معنی «سرعت شدید حرکت» است و چه بسا مقصود این است که زمین درحرکت بوده امّا اگر سرعت حرکتش ازدیاد پذیرد، ویرانی و از هم گسیختگی پیش می‌آید. به عبارت دیگر، اقتضای طبیعت زمین این نیست که همواره «آرام» در حرکت بوده و مقتضی زندگی انسان باشد، بلکه این نظام در دست نظام‌آفرینی است که هرگاه اراده کند، همه‌ی این نظامات به هم می‌خورد. نکته‌ی دیگر آنکه برخی ظاهربینان از واژه‌ی «**مَن فِى السَّمَاء**» در آیه‌ی شریفه دلیل آورده‌اند که خدا محدود در آسمان است! هرچند آیات دیگری در قرآن، خدا را محدود و محصور در جهت معیّنی معرّفی نمی‌کند و مثلاً می‌فرماید:« **فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ** = به هر سو روی کنید پس وجه خدا در آنجاست (یعنی با خدا روبرو می‌شوید)» (بقره/۱۱۵). بنابراین، تعبیر «**مَن فِى السَّمَاء**» می‌تواند حکایت از قاهریّت و فوقیّت یعنی حاکمیّت خداوند باشد، چنانکه فرموده: **وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ** (انعام/۱۸ و ۶۱).

---

(۱) ـ در مورد «رام بودن زمین برای انسان» باید گفت که کره‌ی زمین از جهات مختلف برای زندگی انسان تنظیم شده است؛ چنانکه ملاحظه می‌شود **(۱)** با وجود حرکات متعدّد وضعی (حول محور خود) و انتقالی (حول خورشید) و شناور بودن پوسته‌ی آن بر روی مواد مُذاب درون، زمین چنان آرام به نظر می‌رسد که گویی ساکن است **(۲)** پوسته‌ی آن نه چندان سست و نرم که حرکت بر آن میسّر نباشد و نه چندان سخت است که چیزی از دل آن نروید **(۳)** فاصله‌ی آن تا خورشید نه چندان نزدیک است که بسوزد و نه چندان دور که منجمد گردد **(۴)** فشار هوا بر کره‌ی زمین نه آن‌قدر کم است که تنفّس موجودات روی آن مختل شود و نه آن‌قدر زیاد که زیست مردمان ناممکن گردد و به علاوه **(۵)** زمین از تصادم شهاب سنگ‌ها و اشعّه‌های مضرّ کیهانی مصون نگه داشته می‌شود.

(۱۷) أَمْ أَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ .

« **آیا ایمن شده‌اید** (از) **آن** (خدایی) **که** (حاکم) **بر آسمان**(ها) **است که شِن‌باری** (مرگبار) **بر شما فرستد؟ پس به زودی خواهید دانست که هشدار من چگونه است؟** »،

در آیه‌ی پیشین از «**خَسف الأرض** = فرو رفتن زمین» سخن رفت و در آیه‌ی فوق به نزول بلایی از آسمان اشاره دارد که ممکن است مقصود، فرو افتادن شهاب‌ها و سنگ‌های پراکنده در جوّ بر زمین و یا وقوع طوفان‌های سنگبار باشد که چنین حادثه‌ای زمان لوط رخ داد. مقطع آیه اشاره دارد که ای انسان‌های ناسپاس، وقتی چنین حوادثی پیش آمد آن‌وقت متوجّه خواهید شد که بیم دادن‌های خدا در قرآن چه اهمّیّتی داشته است.

(۱۸) وَلَقَدْ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ .

« **و همانا پیشینیان ایشان** (نیز) **راه تکذیب پیش گرفتند؛ پس کیفر من چگونه بود؟** »،

واژه‌ی «**نَکیر** = انکار (دست ردِّ خداوند)» در مقطع آیه به معنی عذاب إلهی است. آیه‌ی شریفه پس از ذکر نعمت‌ها و هشدارها (آیات قبل) دعوت به عبرت‌آموزی می‌کند. می‌فرماید ای مردم، راه پیشینیان کافرپیشه را نروید تا به عذاب إلهی برسید. البتّه بلایایی که افراد در نتیجه‌ی کفران نعمت برای خود فراهم می‌کنند در هرزمان و مکان مختلف است، بر لوطیان سنگ بارید و امروزه کیفر خدا به طُرُق دیگر ـ چه بسا امراض و بلایای اجتماعی و غیره ـ بروز می‌کند.

(۱۹) أَوَ لَمْ يَرَوْاْ إِلَى ٱلطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَٰٓفَّٰتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا ٱلرَّحْمَٰنُ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ .

« **آیا به پرندگان بر فراز خویش ننگریسته‌اند که بال می‌گشایند و بر هم می‌آورند؟ چه کس آنها را جُز** (خدای) **رحمان نگاه می‌دارد؟ همانا او به همه چیز** (و امور) **بیناست** »،

آیه‌ی شریفه پس از ذکر نعمت‌ها و نتیجه‌ی کفران نعمت که به «**انکار**= عذاب» خدا می‌انجامد، مجدّداً به ذکر اقتدار إلهی در عالم هستی بازگشته به عنوان نمونه، به خلقت پرندگان توجّه می‌دهد. واژه‌ی «**طَیْر**» در اینجا که با الف و لام «جنس» همراه است، کلّ پرندگان را مدّ نظر قرار می‌دهد که آفرینش و نظام آنها ـ که با قبض و بسط بال‌ها در فضا رَه می‌سپرند ـ نمایانگر قدرت و حکمت بیکران إلهی در دائره‌ی خلقت است (نور/٤١) و مقطع آیه تصریح دارد که چنین قدرت و حکمت نافذ در هستی قطعاً بر همه‌ی امور و عملکرد بندگان بیناست. چگونه است که پرندگان برخلاف قانون جاذبه‌ی زمین، خود را با بال‌زدن‌ها، در هوا نگه می‌دارند و در جهات مختلف حرکت می‌کنند؟ بشر چون به رؤیت این پدیده عادت کرده، عظمتِ آن را درک نمی‌کند؛ ولی اگر از تونل عادات به در آییم، در مورد این پدیده‌ی شگرف به فکر فرو می‌رویم (به توضیحات ارائه شده ذیل نحل/۷۹ نگاه کنید).

بخش چهارم

(کافران گرفتار فریب و لجاجند)

(۲۰) أَمَّنْ هَٰذَا ٱلَّذِی هُوَ جُندٌ لَّكُمْ یَنصُرُكُم مِّن دُونِ ٱلرَّحْمَٰنِۚ إِنِ ٱلْكَٰفِرُونَ إِلَّا فِی غُرُورٍ .

«**آیا کیست آنکه او در برابر** (خدای) **رحمان سپاه شما باشد و یاریتان کند؟ جُز این نیست که کافران به فریب‌خوردگی افتاده‌اند** »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی آیات استفهامی قبلی است (آیات۱٦ و۱۷) که پس از ذکر دو آیه‌ی عبرت‌آموز (آیات ۱۸ و ۱۹) مجدّداً همان گفتمان آیات۱٦ و۱۷ را پی گرفته است. می‌فرماید ای مشرکان «**کیست که در برابر خدای رحمان سپاه شما باشد؟**» و بدین‌ترتیب از معلومات آنها که خدا را قبول داشتند (مؤمنون/۸٤ تا۹۰) برای ردِّ اعتقاداتشان در روی‌آوری به غیر خدا استدلال می‌کند. شبیه آیه در سوره‌ی زُمَر(آیه‌ی ۳۸) مشاهده می‌شود که می‌فرماید «**وَ لَئِن سَأَلْتَهُم مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّهُ قُلْ اَفَرَاَيْتُم مَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ إِنْ اَرَادَنِيَ اللهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ** ... = و اگر ایشان را بپرسی چه کس آسمانها و زمین را آفریده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا، بگو: پس آیا دیده(و توجّه کرده)اید که اگر خدا اراده‌ی زیانی در حقِّ من کند، آیا آنها می‌توانند برطرف کننده‌ی آسیب او (خدا) باشند ...؟» و این سؤالی است که باید از همه‌ی شیفتگان و متوسّلان به غیرخدا پرسید که هیچ پاسخی برایش ندارند و مع‌ذلک همچنان به رفتار شرک‌آمیز خود ادامه می‌دهند (و توجّه ندارند که هر شفاعتی هم اگر به میان آید، پیش از آن، اذن و رضایت خدای تعالی شرط لازم است). مقطع آیه می‌فرماید که آنان «**در غرورند**» یعنی فریب (وسوسه‌های شیطان را) خورده‌اند (واژه‌ی «**غُرور**» در فارسی به معنی «خود بزرگ‌بینی» است ولی در عربی به معنای «فریب» می‌آید) و امر برایشان مشتبه گردیده است؛ نمی‌دانند که چون قضای إلهی بر شکست و هلاکت کسی مقرّر شد (چنانکه بر پسر نوحِ نبی[ع] مقرّر گردید) از هیچ کس (حتّی از پدر پیامبرش) کاری ساخته نیست. تنها راه جلب رحمت و غفران إلهی، ایمان و عمل بر طبق رضای اوست.

(۲۱) أَمَّنْ هَٰذَا ٱلَّذِی یَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُۥۚ بَل لَّجُّوا۟ فِی عُتُوٍّ وَنُفُورٍ .

« **یا کیست آنکه اگر او** (خدا) **روزی‌اش را از شما باز دارد به شما روزی می‌بخشد؟ بلکه** (کافران) **ـ با سرکشی وگریز** (از حق) **ـ عناد می‌ورزند** »،

این سؤال نیز شبیه مضمون آیه‌ی قبلی است که به شکل دیگری مطرح شده است. آیه‌ی قبل نا توانی معبودهای باطل را دربرابر خدای رحمان مطرح ساخت و آیه‌ی فوق بر امساک روزی از سوی خدا تکیه دارد که اگر

چنین شود، کاری از معبودهای باطل ساخته نیست و خداست که «اساس» روزی را برای ما در طبیعت مقرّر فرموده و اگر او این «اساس» را برچیند چه قدرتی قادر به گستردن آن خواهد بود؟ ماحَصَل موضوع این‌است که وقتی مؤثّر حقیقی در عالم خداست، این چه لجاجتی است که مردمان به غیرخدا روی می‌آورند؟ مقدّمه را قبول دارند ـ که همه کاره خداست ـ ولی در اینکه به نتیجه‌ی صحیح برسند و غیر او را رها کنند «**لَجُّوا فِی عُتُوٍّ وَ نُفُور** = با سرکشی و گریز (از حق) لجاج می‌ورزند».

(«**لَجُّوا** = لجاجت کردند»؛ «**عُتُوّ** = سرکشی»؛ «**نُفُور** = رمیدن»).

(۲۲) **أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِۦٓ أَهْدَىٰٓ أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ** .

« **آیا آنکه بر چهره‌ی خود** (به زمین) **افتاده می‌خزد، راه‌یافته‌تر است یا آنکه راست‌قامت بر راهی راست گام برمی‌دارد؟** »،

آیه‌ی شریفه ازجمله تصویرآفرینی‌های قرآن است. کسی را در نظر مجسّم می‌سازد که با رخساره‌اش بر زمین افتاده و سینه‌خیز به سویی سرگردان می‌رود و پیشاپیش خود را درست نمی‌بیند. می‌پرسد آیا او به مقصد می‌رسد یا کسی که راست ایستاده و در راه راست گام برمی‌دارد؟ تعبیر «**صِرَاطٍ مُسْتَقِیم**» که در اینجا به معنای ظاهر باید حمل شود در قرآن مکرّر به لحاظ معنوی، تفسیرشده که مقصود بندگی خالصانه‌ی خداست، چنانکه فرموده «**إِنَّ اللّٰهَ هُوَ رَبِّی وَ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ هذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیمٌ** = خدا صاحب اختیار من و شماست پس فقط او را بندگی کنید، این‌است راه راست» (زُخرف/٦٤). امّا بنا بر تمثیل مزبور، کافران که به صورتی واژگونه مسیر زندگی را می‌پیمایند هرگز به مقصد و هدف اصلی خلقت نمی‌رسند و با راست‌قامتان تاریخ که در راهی روشن و بدون انحراف به سوی خدا می‌روند، البتّه تفاوت دارند.

(۲۳) **قُلْ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ۖ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ** .

« **بگو: او** (خدا) **ست آنکه شما را پدید آورد و برایتان گوش** (شنوایی) **و دیدگان و دل‌ها قرار داد؛ کم سپاس می‌دارید** »،

آیه‌ی شریفه در تصریح بر خلقت خدا و اعطای قُوای ظاهری «**سَمْع** و **أَبْصَار** = گوش و دیدگان» و باطنی «**أَفْئِدَة** = دل‌ها» به انسان است. «**سَمْع**» در قرآن معمولاً پیش از «**بَصَر**» می‌آید شاید به این علّت که گویند نوزادان پیش از آنکه ببینند می‌شنوند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید خداست که برای شما انسان‌ها قوای شنوایی و بینایی قرار داد و همچنین دل (یا وجدان) که نتایج نیروی عقلانی را می‌گیرد و می‌پذیرد. مقطع آیه «**قَلِیلًا ما تَشْکُرُونَ** = کم سپاس می‌دارید» بدین‌معنی است که اکثر انسان‌ها حقّ آن ابزاری را که خداوند برای کسبِ علم و معرفت و کمالات به آنها داده أدا نکرده با پیروی از نفسانیّات آن زمینه‌های گرانقدر را به هرز برده‌اند. مفهوم آیه به بیان دیگر در نحل/۷۸ و مؤمنون/۷۸، آمده است.

(۲۴) **قُلْ هُوَ ٱلَّذِی ذَرَأَكُمْ فِی ٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ .**

« **بگو: او**(خدا)**ست که شما را در زمین بیافرید** (کثرت بخشید) **و به سوی او بازگردانده می‌شوید** »،

در آیه‌ی قبل از آفرینش انسان به لفظ «**أَنْشَأَكُمْ**» سخن گفت و در این آیه از تکثیر خلقت آدمی (**ذَرَأَكُمْ**) سخن دارد، زیرا **ذَرَأَ** در لغت به معنی خَلَقَ و كَثَّرَ هر دو آمده است. می‌فرماید همان قدرتی‌که شما انسان‌ها را ـ اوّل بارـ در زمین پدید آورد و تکثیر نمود، بر خلقت مجدّد و گردآوریتان (**حَشْر**) نیز تواناست، یعنی خدای عالم خدایی است که هم می‌آفریند و هم بازآفرینی (معاد) می‌کند.

(۲۵) **وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ .**

« **و می‌گویند آن وعده کی است اگر راست می‌گویید** »،

قرآن می‌فرماید «**خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَل** = آدمی (گویی) از شتاب آفریده شده است» (انبیاء/۳۷). یعنی گاهی انسان‌ها چنان رفتار می‌کنند که گویی جوهر و خمیره‌ی وجودیشان از شتاب است! به عبارت دیگر می‌فرماید طبع آدمی ـ فارغ از تربیت دینی ـ شتاب‌زده است. از این‌رو برخورد اکثر مردمان با موضوع قیامت همراه با سطحی‌نگری و شتاب‌زدگی است؛ به جای آنکه در عمق معنا به دلایل وقوع و سرنوشت خود در قبال چنان رویدادی بیاندیشند، فوراً از زمان آن می‌پرسند که کی می‌آید؟ و قرآن مکرّر به این سؤال پاسخ داده است:

(۲۶) **قُلْ إِنَّمَا ٱلْعِلْمُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٌ مُّبِينٌ .**

« **بگو: جُز این نیست که علم آن نزد خداست و من فقط بیم‌دهنده‌ای آشکارم** »،

شبیه این آیه در نفی «ولایت تکوینی» از انبیاء نیز آمده است، چنانکه می‌خوانیم «**وَ قَالُوا لَوْلا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِن رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ** = و گفتند چرا برای او معجزاتی از جانب خداوندش نمی‌رسد؟ بگو: جُز این نیست که معجزات نزد (در اختیار) خداست و من فقط بیم‌دهنده‌ای آشکارم» (عنکبوت/ ۵۰)؛ بنابراین همانگونه که بروز معجزات به دست خداست علم قیامت نیز نزد خداست؛ من (پیام‌آور) چه می‌دانم؟!

(۲۷) **فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيٓـَٔتْ وُجُوهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَقِيلَ هَٰذَا ٱلَّذِی كُنتُم بِهِۦ تَدَّعُونَ .**

« **پس چون آن** (زمان موعود) **را نزدیک ببینند، چهره‌ی کسانی‌که کفر ورزیدند درهم رود و** (به آنان) **گفته شود: این است آنچه درخواست می‌کردید** »،

مقصود از «**رَأَوْهُ زُلْفَةً** = آن را نزدیک ببینند» پدیدار شدن آثار قیامت است که منکران را به وحشت می‌افکند. واژه‌ی «**تَدَّعُون**» در اصل، به معنی «خواندن و دعا کردن» است و آیه‌ی شریفه می‌فرماید با شروع قیامت، به منکرانش در دنیا گفته می‌شود این همان چیزی است که ـ با انکارـ درخواست می‌کردید؛ چنانکه فرموده «**وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ** = و (کافران) گفتند: خداوندا ! پیش از (رسیدنِ) روز حساب، بهره‌ی ما را (از عذاب) به شتاب به ما بده!» (ص/۱٦).

(۲۸) قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ ٱللَّهُ وَمَن مَّعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَن يُجِيرُ ٱلْكَٰفِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ .

« **بگو: آیا دیده‌اید** (مرا خبر دهید که) **اگر خدا من و همراهانم را هلاک کند یا بر ما رحمت آورد، پس چه کس کافران را از عذاب دردناک پناه می‌دهد؟** »،

چه بسا در مباحث مربوط به خدا و قیامت فرد منکِر، می‌خواهد به هر قیمت شده طرف مقابل را از میدان به در کند و در نتیجه جریان بحث به‌جای آنکه برمحور «حقیقت‌یابی» قرار گیرد، در جهت جدل با جبهه‌ی ایمانی شکل می‌گیرد. آیه‌ی شریفه مؤمنان را می‌آموزد که از بروز چنین وضعی جلوگیری کنند تا فرد منکر بفهمد که نه با مخاطب ایمانی‌اش، بلکه با حقّانیّتی روبروست. در آیه‌ی فوق خداوند خطاب به پیامبر^ص^ می‌فرماید به مشرکان بگو: (اگر به فرض و بنا به قول شما) خدا من و پیروانم را عذاب کند یا بر ما رحمت آورد، «شما» می‌خواهید در برابر خدا چه کار کنید؟ کیست که بتواند شما را از عذاب إلهی برهاند؟ بدین‌ترتیب قرآن می‌خواهد منکران را از موضع جدال با پیامبر^ص^ و مسلمان‌ها رهانده آنان را به حال و وضع خودشان توجّه دهد و بفهماند که نجات شما از عذاب، جز به ایمان و عمل صحیح میسّر نیست.

به بیان دیگر شاید مفاد آیه را بتوان پاسخ این سخن مشرکان در دوران مکّه در نظر گرفت که می‌گفتند «**أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ** = یا می‌گویند شاعری است که انتظار مرگش را می‌بریم (و چشم به راه بدِ زمانه بر اوییم» (طور/۳۰). آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی مُلک می‌فرماید، بسیار خوب، گیریم پیامبر^ص^ و پیروانش از دار دنیا رفتند، شما مردم مشرک با آن اعتقادات و اعمال فاسدی‌که دارید، چه عاقبتی درپیش خواهید داشت؟!

(۲۹) قُلْ هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ءَامَنَّا بِهِۦ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا ۖ فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ .

« **بگو: همو** (خدای) **رحمان است که به او ایمان آوردیم و بر او توکّل کردیم؛ پس به زودی درمی‌یابید که چه کس در گمراهی آشکار است** »،

یعنی ای منکران گنه‌پیشه! به زودی هنگامی‌که چشم بر زندگی این دنیا ببندید و در مسیر قیامت قرار گیرید، خواهید دانست که چه کس راست می‌گفته، ما که به خدا ایمان آورده و بر او توکّل داشته‌ایم؟ یا شما که به کژروی و کفرورزی خو گرفته‌اید؟

(۳۰) قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَآؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَآءٍ مَّعِينٍ .

« **بگو: آیا دیده‌اید** (مرا خبر دهید که) **اگر آب** (سرزمینِ) **شما** (در زمین) **فرو روَد، چه کس برایتان آب روان را می‌آورد ؟** (جز خدای رحمان) ».

آیه‌ی قبل «اتمام حجّت» بعد از «استدلال»ها بود و در آخرین آیه‌ی سوره از یک سو می‌فرماید اگر آب در دسترس شما چنان در زمین «**غَوْر**» کند ـ یعنی کاملاً فرو رود و از چرخش آب در طبیعت خارج شود ـ شما مردم چه می‌کردید و چه قدرتی می‌توانست آن را برایتان بازگرداند و جاری سازد؟ آیا بت‌های شما بر این کار قدرت دارند؟ و بدین‌ترتیب محتوای آیه، در خطّ آیات استفهامی قبلی است. امّا از سوی دیگر، آیه‌ی شریفه

«**هُوَ الرَّحْمَان**» را در مقطع ـ به عنوان پاسخ استفهام ـ در تقدیر دارد که بر این مبنا «استدلال‌ها» به توحید ختم شده است.

اصولاً خداوند در قرآن بندگان را به دو نوع متوجّه نعمت‌های خود ساخته **یکی** از طریق توجّه دادنِ آنها به «وجود» نعمت و **دیگری** از طریق تذکّر آنان به «سلب» نعمت که گفته‌اند «**اَلنِّعْمَةُ إِذَا فُقِدَتْ عُرِفَتْ** = نعمت وقتی مفقود شد قدرش آشکارمی گردد». هر دوی این موارد در همین سوره‌ی « **مُلْک**» مشاهده می‌شود. از یک سو می‌فرماید خدا شما را آفرید و برایتان قوای ظاهری و باطنی قرار داد (آیه‌ی ۲۳) و از سوی دیگر می‌فرماید اگر نعمت آب در میان نباشد شما چه می‌کنید (آیه‌ی آخر).

سوره‌ی قلم

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره ازسوره‌های نخستینی است که ـ با فاصله از سوره‌ی «عَلَق» ـ در **مکّه** نازل شده و طول آیاتش نسبتاً کوتاه است. در ابتدا همان مطلبی که در سوره‌ی «علق» آمده ـ موضوع «**قلم**» و نعمت استعداد نگارش که خداوند به انسان عطا کرده ـ مجدّداً تکرار و تأکید گردیده، با این تفاوت که تذکّر نعمت مزبور در اینجا شکل «سوگند» یافته است. به علاوه، خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید برخلاف آن تهمت‌هایی که به تو می‌زنند و دیوانه‌ات قلمداد می‌کنند، تو از «**خُلق عظیمی**» برخورداری، پس در فکر سازش و پیروی از مخالفانت مباش؛ آنهایند که اخلاقی ناستوده دارند (مانع خیر، گناهکار و خشن و... اند). متعاقباً به مخالفان ـ که عمدتاً از ثروتمندان قوم بودند و صفات و ویژگی‌های آنهارا بیان می‌کند ـ هشدار می‌دهد که به تعلّقات مادّی خود ننازند و به عنوان مثال، از ماجرای عدّه‌ای حکایت می‌کند که به نعمت‌های مادّی خویش (باغ و ثمرات آن) دل بسته بودند ولی ناگهان صاعقه‌ای فرود آمده باغ را تبدیل به خاکستر کرد (اشاره به آنکه باید به امری دل بست که زوال‌ناپذیر باشد). سپس صحنه‌ی آخرت را یادآور می‌شود و هشدار می‌دهد که ای کسانی که به نعمت‌های ظاهری دلبسته و با حقایق وحیانی مخالفت می‌ورزید، بدانید که اگر در این دنیاهم به نتائج اعمالتان نرسید، چنان نیست که خدای جهان بی‌تفاوت باشد و به زودی صحنه‌ای پیش می‌آید که نتایج کامل اعمالتان را خواهید دید و در آن «روزِ شدّت» بی‌یار و یاور خواهید بود. در انتهای سوره پیامبر(ص) را به صبر و پایداری فراخوانده یادآور می‌شود که وی راه یونس نبی(ع) را نپیماید و صبر و پایداری در دعوت را فراموش نکند و دوباره اشاره می‌نماید که مردم کفرپیشه آیات قرآن را سخنان جنون‌آمیز می‌خوانند، درحالی که «**این قرآن جُز پند و اندرزی برای جهانیان نیست**».

با توجّه به مطالب فوق، آیات سوره را می‌توان در چهار بخش تحت عناوین زیر

در نظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۱۶)؛ **پیامبری با حُسن اخلاق و منکران کوته‌بین**

بخش دوّم (آیات ۱۷ تا ۳۳)؛ **داستانی عبرت‌آموز از باغداران مال‌پرست**

بخش سوّم (آیات ۳۴ تا ۴۵)؛ **وعده‌ی خدا به متّقیان و سردرگمی منکران**

بخش چهارم (آیات ۴۶ تا ۵۲)؛ **دعوت پیامبر[ص] به شکیبایی در برابر مخالفان و اشاره‌ای به ماجرای یونس نبی[ع]**.

ترجمه و توضیح آیات
بخش اوّل

(پیامبری با حُسن اخلاق و منکران کوته‌بین)

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) **نٓ وَٱلْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ .**

« نون؛ سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند »،

حروف مقطّعه‌ی اوائل سُوَر، در سوره‌های نخستین نزول عموماً تک حرفی مشاهده می‌شوند، مانند «**ن**» (همین سوره)، «**ص**» (سوره‌ی ص)، «**ق**» (سوره‌ی ق). سپس حروف مزبور به دوحرفی تبدیل می‌شود، مثل «**ح م**» (سوره‌های مؤمن، فُصِّلَت، زُخْرُف، دخان، جاثیه، اَحْقاف)، «**ط ه**» (سوره‌ی طـه)، «**ط س**» (سوره‌ی نمل)، «**ی س**» (سوره‌ی یس)، آنگاه آنها را سه حرفی می‌بینیم: «**ا. ل. م**» (سوره‌های بقره، آل‌عمران، عنکبوت، روم، لقمان و سجده)، «**ا. ل. ر**» (سوره‌های یونس، هود، یوسف، ابراهیم و حِجْر)، «**ط. س. م**» (سوره‌های شعراء و قَصَص) و سپس چهارحرفی: «**ا. ل. م. ص**» (سوره‌ی اَعراف)، «**ا. ل. م. ر**» (سوره‌ی رَعد)، و در پنج حرفی مانند «**ک. هـ. ی. ع. ص**» (سوره‌ی مریم) و «**ح. م. ع. س. ق**» (سوره‌ی شوریٰ). آنگـاه این حـروف متوقّف می‌شوند. از این‌رو به نظر می‌رسد این‌گونه حروف مقطّعه، نظمی را تعقیب می‌کنند.

درباره‌ی معنای حروف مذکور قبلاً سخن گفته‌ایم. آنچه در اینجا مشاهده می‌شود، غرض از «**ن** (نون)»، ممکن است اشاره به **نور** باشد که با یکی از اسماءِ خداوند (**اَللّهُ نورُ السَّمٰواتِ وَ الأرْض**) پیوند دارد و منظور از **نور**، همان جنبه‌ی هدایت إلهی است. البتّه برخی مفسّران گفته‌اند که از آنجا که «**نون**» در زبان حبشی به معنی «دوات» آمده ـ به ویژه که پس از آن سخن از «قلم» رفته ـ ممکن است مراد، «دوات و قلم» باشد**!** امّا باتوجّه به آنکه قرآن به زبان عربی نازل شده است، این‌تعبیر چندان موجّه به نظر نمی‌رسد (و اگر چنین باشد چرا از واژه‌ی قلم به زبان حبشی یاد نشده است؟!).

در «**وَ الْقَلَمِ وَ ما يَسْطُرُون**» حرف «**واو**»، برای قسم می‌آید و کلمه‌ی «**ما**» می‌تواند موصوله نبوده، بلکه مصدریّه باشد که واژه‌ی بعد از خود را به تأویل مصدر می‌برَدَ یعنی: سوگند به قلم و نگارش. البتّه سوگند را معمولاً به چیزهای مقدّس یاد می‌کنند[1] و خداوند در اینجا به یکی از بزرگترین نعمت‌های ارزانی‌شده به انسان،

---

(۱) ـ برخلاف سوگندهای انسان‌ها که معمولاً ـ در ضعف منطق ـ برای قبولاندن سخن به طرف مقابل ادا می‌شود، سوگندهای إلهی چنین نیست، بلکه به خاطر جلب توجّه مردمان نسبت به أهمّیّت موضوع (مُقْسَمٌ بِه) یاد شده است.

یعنی کاربرد قلم و استعداد نویسندگی، سوگند خورده است.[۱]

امّا اگر «**ما**» موصوله باشد، در آن‌صورت ـ از آنجا که بسیاری از سخنانی که برخی افراد می‌نویسند ضدّ خدا و معنویّات است ـ نمی‌توان پذیرفت که خداوند به آنها قسم خورده باشد! بنابراین محلّ گفتگو است که «**ما یَسْطُرُون**» چه معنا دارد؟ یک احتمال آن است که مراد، آن چیزی است که کاتبان وحی از حقایق می‌نوشتند، چنانکه زمخشری مشابه این قول را آورده ومی‌گوید «سوگند به قلم از نظر بزرگداشت آن بوده و مقصود از **ما یَسْطُرُون** آن چیزی است‌که حافظان اعمال انسان (ملائک) می‌نویسند.» امّا با توجّه به حرف «**نون**» در اشاره به جنبه‌ی هدایت إلهی، می‌توان مقصود را چنین دید که «قسم به قلم و نگارشی که در پرتو ایمان به خدا و با هدایت إلهی در جهت ترویج حقایق صورت می‌پذیرد».

(۲و۳) **مَآ أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ . وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ .**

« **که تو** (ای پیامبر!) **به لطف خداوندت** (برخلاف آنچه می‌گویند) **مجنون نیستی** » « **و بی‌گمان تو را پاداشی قطع نشدنی است** »،

دو آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد ـ که از خوی بزرگ پیامبر^ص سخن می‌گوید ـ همگی جواب قسم در آیه‌ی قبل می‌باشد. معنای«**غَيْرَ مَمْنُون**» به قول بعضی (مانند ابومسلم بحر اصفهانی) «بی‌منّت»است. امّا عرب وقتی می‌گوید «مَنَّ الْحَبْل» مقصودش قطع طناب است و بر این پایه مفهوم «غَیْر مَمْنُون» را «پایدار و قطع‌نشدنی» دانسته‌اند، چنانکه زمخشری در کَشّاف «**غَيْرَ مَمْنُون**»را در آیه‌ی شریفه با «**عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ** = اعطای نامحدود» (هود/ ۱۰۸) تطبیق داده است.

عربها پیامبر^ص را دروغگو نمی‌دانستند ولی او را به خاطر دعوت به توحید و «مستقیم رفتن به سوی خدا» (فُصِّلَتْ/٦) جن‌زده و دیوانه خطاب می‌کردند (چنانکه آیه‌ی ۵۱ همین‌سوره و حجر/٦، صافّات/٣٦ و دخان/١٤ مشعر بر این معناست). خداوند پاسخ می‌دهد که قسم به قلم که به بشر ارزانی گردیده و با تحقّق مقصودِ از آن نور و آگاهی به زندگی انسان آورده، این پیامبر^ص نه تنها دیوانه نیست، بلکه پاداشی نامحدود برای رسالت بزرگی که به انجام می‌رساند در انتظار اوست.

به طورکلّی مردم کسی را که برخلاف باورهای عمومی سخن می‌گوید دیوانه قلمداد می‌کنند. در جاهلیّتِ عرب نیز مردمانی که سالیان سال از باورها و شخصیّت‌های خود[۲] تماثیل و اماکن ساخته آنها را مقدّس و

---

(۱) ـ ارزش این سوگند وقتی بیشتر روشن می‌شود که درنظر آوریم آیه‌ی شریفه در سرزمینی عاری از علم و فرهنگ نازل شده که تعداد افرادی‌که خواندن و نوشتن می‌دانستند بس معدود بوده‌اند. این خود حاکی از شأن والایی است که قرآن برای علم‌آموزی و ترویج علم قائل شده و ازجمله مواردی است که نشان می‌دهد کلام قرآن ورای شرایط محیط بوده است.

(۲) ـ در بیشتر آیات قرآن از معبودها و مَدعُوّهای بت‌پرستان، به کلماتی‌که اطلاق بر عقلاء می‌شود، تعبیر شده است. این از آن‌روست که بت‌پرستان بت را می‌خواندند و عبادت می‌کردند و از بتها حاجت می‌خواستند، أمّا نه بالإستقلال بلکه مِرآتًا و آلةً. یعنی بتان، مجسّمه‌های اولیاءِ خدا و یا بزرگانی بودند که این مجسّمه‌ها را مظاهر آن اولیا و یا آن بزرگان می‌دانستند و درحقیقت آن‌بزرگان‌را از طریق سَمبل هایشان می‌خواندند. لذا جمع موصولِ عاقل (**اَلَّذِینَ** در ابتدای آیه) و یا ضمیر عاقل (**هُمْ** در **أَنْفُسَهُمْ**) برای آن‌ها آورده شده است (تابشی از قرآن ـ از مرحوم علاّمه سیّد ابوالفضل برقعی ـ ذیل آیه‌ی ۱۹۷ سوره‌ی اعراف).

مجرای جلب لطف إلهی می‌دانستند، زمانی‌که مردی به پا خاسته می‌گفت این‌ها را به دور ریزید و مستقیم رو سوی خدا روید، می‌گفتند او دیوانه است! درصورتی‌که هرکس برخلاف باورهای رائج سخن گوید، لزوماً دیوانه نیست، بلکه ممکن است از عقل و فهمی بالاتر از محیطش برخوردار باشد، چنانکه دانشمندانی چون گالیله را نیز دیوانه خطاب می‌کردند ولی بعدها دنیا پی به عقل او بُرد و فکر گالیله جهانی شد. پیامبران ادیان نیز چنین بودند، در ابتدا دیوانه قلمداد شدند، امّا آئین‌شان جهانگیر گشت.

(٤) وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ .

« و همانا تو بر خوی بزرگی هستی »،

یعنی ای پیامبر! سخنانی که تو برخلاف نظر مخالفانت می‌گویی، در نتیجه‌ی قلّت فهم نیست، بلکه برای این است که بیش از آنها می‌فهمی و بالاتر از ایشان می‌اندیشی و برعکسِ منکران که به پایگاه‌های سست دلبسته و اخلاق نکوهیده دارند، تو از خُلق و خوی بزرگی برخورداری[1]. در سوره‌ی سَبَأ (آیه‌ی٦) نیز آمده است که «**وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِى أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِن رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ** = دانشمندان می‌دانند که آنچه بر تو (ای پیامبر) از سوی خداوندت نازل شده، حق است».

(۵و۶) فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ . بِأَييِّكُمُ ٱلْمَفْتُونُ .

« پس به زودی خواهی دید و ایشان نیز می‌بینند » « (که) **کدامیتان دستخوش جنونید »،**

یعنی به زودی تاریخ قضاوت خواهدکرد و صحنه‌ی آخرت نشان خواهد داد که آیا بت پرستان وواسطه‌تراشان برای خدا در انحراف و دیوانگی‌اند یا کسانی‌که «**مستقیم**» به خدای یگانه دعوت می‌کنند. به بیان دیگر، خداوند در اینجا تعریف جدیدی برای «عقل» آورده و می‌فرماید آنها که بنا به مأنوسات و عکس‌العمل‌های آنی حقایقِ هستی را انکار می‌کنند، هرچند ممکن است بنا به عرف دنیا برچسب «دیوانگی» بر آنان قابل اطلاق نباشد، ولی در واقع «عاقبت بین» نبوده و به دور از عقل عمل می‌کنند. چنانکه زمخشری در کشّاف می‌گوید واژه‌ی «**مَفْتُون**» در آیه‌ی شریفه، هرچند شکل مفعولی دارد، ولی به معنای مصدری به کار رفته و مشعر براین معناست که به زودی می‌بینند که چه کس به صفت جنون سزاوارتر است. به همانگونه در همین مقوله فرموده «**سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْكَذّابُ الْأَشِر** = فردا خواهند دانست که دروغگوی شرور چه کسی است» (قمر/ ٢٦). بدین‌ترتیب

---

(۱) ـ در حُسن خُلق و فضائل معنوی پیامبر اسلام (ص) مطالب مبسوطی در کتب سیره آمده و از آن‌جمله از انس بن مالک گزارش شده که گفت «ده سال پیامبر خدا را خدمت کردم و در این‌مدّت یکبار به من اُف نگفت» (صحیح مسلم) و همچنین عایشه ابراز داشته که «او نرمخوترین و کریمترین مردم بود» (طبقات ابن سعد) و از جمله صفات والای آن‌حضرت عفوها و گذشت‌های مکرّر از موضع قدرت و به هنگام پیروزی در جنگ‌ها بود که حتّی مجمل آن در این مقال نمی‌گنجد (برای توضیح بیشتر به کتاب «خیانت در گزارش تاریخ» نوشته‌ی استاد مصطفی حسینی طباطبائی، جلد اول، ص۲۲۹ نگاه کنید).

آیه‌ی شریفه خبر از وقوع صحنه‌ای می‌دهد که در آنجا پیامبر (ومؤمنان) و همچنین مشرکان عرب (و تمامی منکران) حضور خواهند داشت و حقیقت جای بحث و چون و چرا نداشته «عیان» خواهد بود.

(۷) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ .

« همانا خداوندت به آنکه از راه او گمراه شد آگاه‌تر و همو بر احوال راه یافتگان داناتر است »،

این سخن معمولاً برای قطع مطلب است. پس از تمام تذکّرات و اتمام حجّت‌ها، رجوع به قضاوت نهایی خداوند شده بحث را خاتمه می‌دهد.

(۸) فَلَا تُطِعِ ٱلْمُكَذِّبِينَ .

« پس تکذیب کنندگان را فرمان مبر »،

واژه‌ی «**فاء**» بر سر «**لاتُطِعْ** = اطاعت مکن» آیه‌ی شریفه را با آیات قبل ارتباط می‌دهد. پس از آنکه خداوند جبهه‌ی حق را روشن ساخت، به پیامبر و همه‌ی پیروان او ـ در طول تاریخ ـ در برابر جبهه‌ی کفر، رهنمود می‌دهد.

می‌فرماید هیچ‌گونه تمایلی به جبهه‌ی باطل از نظر «تخفیف در عقیده و تطبیقِ کردار با راه و روش‌های منکران»، برای مسلمان موحّد مُجاز نیست (البتّه می‌توان با مخالف و تکذیب کننده، جنگ و جدال نداشت و پیمان عدم تعرّض بست ولی این امر غیر از تنزّل در عقیده و ارفاق عقیدتی به جبهه‌ی باطل می‌باشد).

در این‌که «**مُکَذِّبین** = تکذیب کنندگان» مذکور در آیه چه کسانی بودند، مفسّران نام چند تن را ذکر کرده‌اند، ولید بن مغیره‌ی مَخزومی، اَسود بن عَبد یَغوث و دیگران.

(۹) وَدُّواْ لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ .

« دوست دارند که (تو) **نرم آیی تا** (آنها نیز با تو) **نرمش**(و سازش) **کنند »،**

پس از آنکه با قاطعیّت فرمود ارفاق در عقیده به جبهه‌ی باطل برای مسلمان موحّد ممنوع است، در آیه‌ی فوق و آیات بعد، باطل‌گرایان را توصیف کرده است.

واژه‌ی «**دُهْن**» در آیه‌ی شریفه، به معنی «روغن» است. «**مُداهَنَة**» یعنی «روغن‌مالی و نرم آمدن از عقیده» می‌فرماید منکران دوست دارند تا مؤمن معتقد، در عقائدش تخفیف دهد و سپس آنها از درِ سازش درآیند. یعنی، چنان نیست که تکذیب کنندگان حق در اعتقاداتشان راسخ باشند، بلکه مردمی سهل‌انگارند و همین‌که ببینند فردی از حقّانیّتی در کار عالم سخن می‌گوید و صلابت در عقیده دارد، خشمگین می‌شوند! به عبارت دیگر ایستادگی در عقیده را دوست ندارند و به دنبال ساخت و پاختند!

(۱۰) وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ .

« و از هیچ سوگندپیشه‌ی فرومایه‌ای فرمان مبر »،

این آیه به شخص به خصوصی اشاره دارد و نشان می‌دهد که مخالفان نماینده‌ای برای «مداهنه» (به دست آوردن فرمولی که به نوعی عقائد توحیدی را با شرک آمیخته زمینه‌ی توافق بین دوجناح را فراهم آورد) به نزد پیامبر^ص^ فرستاده بودند. خداوند صفات آن نماینده را (که نوشته‌اند ولید بن عُقبه، کاندیدای نبوّت قریش و پدرِ خالد بن ولید بود) در طی چند آیه، به عنوان مظهر جناح شرک، ذکر کرده و در واقع توضیح می‌دهد که مخالفانِ انبیاء، کُلّاً، چگونه مردمانی هستند. چنانکه در آیه لفظ «**کُلّ**» آمده و می‌رساند که مقصود، نه فقط آن‌فرد به خصوص، بلکه تشریح روحیّه و راه و روش عمومی منکران است.

می‌فرماید «**سوگندپیشه‌ی فرومایه**»، یعنی کسی‌که ضعف منطق داشته و حقیر است و می‌خواهد با قسم خوردن‌ها، سخنانش را به مردم بقبولاند و این ناشی از حقارت نفس و عدم اعتمادی‌است که (در نتیجه‌ی دروغ‌ها و ظلم‌ها) نسبت به خود دارد.

(۱۱) هَمَّازٍ مَّشَّآءِۭ بِنَمِيمٍ .

« (همان) **عیب‌جوی گام‌بردار در سخن‌چینی** »،

واژه‌ی «**هَمّاز**» در آیه‌ی شریفه صیغه‌ی مبالغه، به معنی «عیب‌جو» است؛ کسی‌که هیچ کجا، جز در خود و متعلّقات و پیروانش، نقطه‌ی خیری سراغ ندارد و هرآنچه را غیر از «خویش» می‌بیند، بدی و بی‌ارزشی است که ریشه‌ی این صفت را باید در «خودبزرگ‌بینی» جستجو کرد.[1]

«**مَشّاء**» کسی است که مرتّب به این محفل و آن‌محفل می‌رود و قصدش «**نَمّامی**» یعنی «سخن‌چینی» است. البتّه از این اوصاف در قرآن به «**حَمّالة الْحَطَب**» نیز تعبیر شده (مَسَد/٤)، یعنی کسی‌که بار هیزم بر پشت دارد و قصدش این است که هرجا رود آتشی روشن کند! (آتش‌بیار معرکه است).

(۱۲) مَّنَّاعٍ لِّلۡخَيۡرِ مُعۡتَدٍ أَثِيمٍ .

« **بازدارنده‌ی خیر، متجاوز، گُنه‌پیشه** »،

«**مَنّاعٍ لِلْخَيْر**» به معنی بسیار بازدارنده از خیر؛ کسی‌که نه تنها خود خیری انجام نمی‌دهد، بلکه دیگران را نیز از کار خیر منصرف می‌سازد.

«**مُعْتَد**» یعنی کسی‌که به حقّ خود قانع نبوده و تعدّی به حقوق دیگران می‌کند که منجرّ به شخصیّت «**أَثِيم**» می‌گردد، و در نتیجه کارهای ضدّ اخلاق و وجدان ــ گناه ــ از شخص سرمی‌زند. شایان توجّه است که در تمامی این آیات اوصاف را با صیغه‌ی مبالغه ذکرمی‌کند.

---

(۱) ــ آنها که خود را بزرگ می‌شمرند، دیگران را حقیر می‌بینند و برعکس، اشخاص بزرگوار، همه جا حُسن و خوبی دیده، حتّی بدی‌ها را حتّی‌المقدور تعبیر به خیر می‌کنند. ایشان نیک‌نفس‌اند، خودشان نیک‌اند و در نتیجه نیک‌بین هم می‌شوند. بدخویان‌اند که همه چیز را، به غیر از خود، سیاه و تاریک می‌بینند.

(۱۳) عُتُلِّۭ بَعۡدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ .

« درشت‌خوی و با این‌همه، بی‌تبار »،

«**عُتُلّ**» یعنی «شخصی‌که با هیچ‌کس نرمی و ملایمت ندارد». «**زَنِیم** = بی‌تبار». در جاهلیّت عرب پیش می‌آمد که افرادی با زنانی آمیزش داشته و آنگاه که نوزادی پیدا می‌شد قرعه می‌کشیدند که آن طفل از آنِ چه کس باشد؟! به چنین طفلی «زَنِیم» گفته می‌شد، یعنی کسی‌که هویّتش به درستی مشخّص نیست و تاریخچه‌ی روشنی ندارد. البتّه اگر «زَنِیم» صفات خوبی داشته باشد، «زَنِیم» بودنش عیب نیست، ولی وقتی اوصاف بد دارد «زَنِیم» بودن نیز به عیوبش اضافه می‌شود. در حقیقت آیه می‌فرماید این معاند راه حق، علاوه بر داشتن صفات زشت که شرحش گذشت، والدین بدکاری هم داشته و متأثّر از محیط بدی در پرورش بوده است.

(١٤) أَن كَانَ ذَا مَالٖ وَبَنِينَ .

« (به صرف) **این‌که مال و پسرانی دارد »،**

چه بسا افرادی ـ حتّی به ظاهر مسلمان ـ دارای صفات فوق (آیات قبل) بوده ولی به خاطر اعتبارات دنیوی، در جامعه نفوذی به هم زده و مردم را به دور خود جمع می‌کنند. آیه‌ی شریفه در واقع می‌فرماید حمایت و پیروی از افراد، باید بر اساس عقاید و عملکرد درست آنها باشد و نه به خاطر حشمت و اقتدارات ظاهری.

(١٥) إِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِ ءَايَٰتُنَا قَالَ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ .

« چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: افسانه‌های پیشینیان است »،

سخنان قرآن بر محورهای مختلف است و از جمله‌ی این محورها تاریخ است. به عبارت دیگر قرآن برای عبرت مردمان شواهد تاریخی می‌آورد و باطل‌گرایان که همواره می‌خواهند هر امر حقّی را بی‌مقدار جلوه دهند، با بی‌اعتنایی از این شواهد گذشته آنها را «**افسانه‌ی پیشینیان**» قلمداد می‌کنند.

(١٦) سَنَسِمُهُۥ عَلَى ٱلۡخُرۡطُومِ .

« زودا که داغ (خواری) **بر بینی‌اش نهیم »،**

یعنی مهلت انکار منکران حق محدود است و دیری نمی‌پاید که از آن ثروت و اهمّیّتی‌که یافته‌اند سقوط کرده عزّتشان به ذلّت تبدیل خواهد شد.

عرب‌های جاهلی وقتی دشمنی را می‌گرفتند او را داغ کرده بنده‌ی خود می‌ساختند. از این‌رو، «داغ بر بینیِ شخص نهادن» کنایه از به «مذلّت‌کشیدن» اوست و بیان مشیّت إلهی در ارتباط با همان افرادی است که ذکر اوصافشان رفته است. اصولاً بینی در صورت انسان، یکی از مظاهر عزّت یا ذلّت شمرده شده است. مثلاً این‌که می‌گویند «بینی‌اش به خاک مالیده شد» یعنی خوار و ذلیل گشت؛ «**داغ بر بینی نهادن**» در همین مایه است.

بخش دوّم

(داستانی عبرت‌آموز از باغداران مال‌پرست)

(۱۷) إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَآ أَصْحَابَ ٱلْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُواْ لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ .

« **همانا ما آنان را ـ همانگونه که صاحبان آن باغ را بیازمودیم ـ آزمودیم؛ آنگاه که سوگند خوردند صبحگاهان** (برخاسته میوه)**اش را حتماً بچینند** »،

در میان این سوره، خداوند داستانی آورده که با مطالب قبلی پیوند دارد و به قومی که از خدا دور گردیده و صرفاً به محورهای مادّی دنیا تکیه دارند، پیام می‌دهد که به قول معروف «به تندرستی‌ات نناز که به تَبی بند است و به عُمرت نناز که به رَگی بند است و به مالت نناز که به شبی بند است (و چه بسا شبی دزد آمده همه را می‌برد)». به بیان دیگر غفلت پیشگان را می‌فرماید بدانید آنچه در دست شماست مایه‌ی آزمایش است، چنانکه در گذشته باغی برای صاحبانش مایه‌ی آزمایش بود وآنان نیز همچون شما، مصمّم بودند که منتهای بهره را از مال خود ببرند (**لَـیَصْرِمُنَّـهَا** = حتماً میوه‌ی آن را بچینند).

شایان توجّه این‌که «الف و لام» در «**الْجَنَّةِ**» در متن آیه، عهد ذهنی است و ظاهراً به روستایی اشاره دارد که داستانش برای مخاطبان زمان شناخته بود؛ چنانکه مفسّران آیات ۱۷ تا ۳۲ سوره را به روستایی به نام «ضَرَوان» در یمن (۱۲فرسنگی صَنعاء) نسبت داده‌اند و گفته‌اند که در آنجا بوستـانی سـرسبز بود که به مرد کلان‌سال و خیرخواهی تعلّق داشت؛ او همه ساله از محصولات باغ به مستمندان می‌داد و چون از دنیا رفت، فرزندانش که آن باغ را به میراث بردند روش پسندیده‌ی پدر را دنبال نکردند و تنگ‌چشمی پیش گرفتند. از این‌رو رایزنی نمودند که در تاریکی سحر برخاسته به دور از چشم محتاجان راهی باغ شوند و همه‌ی میوه‌هایش را بچینند و در جایی برای خود ذخیره کنند مبادا فقیران در وقت میوه‌چینی، حاضر آیند و درخواستی نمایند.

(۱۸) وَ لَا يَسْتَثْنُونَ .

« **و** (در این امر) **استثنا نکردند** (در اثر غفلت از خدا، إِلّا أَن یَشاءَ الله نگفتند) »،

یعنی میوه‌چینانِ صاحب باغ، خدا را از یاد بردند و دنیا را فقط در خود و آنچه داشتند می‌پنداشتند و هیچ وظیفه‌ای درقبالِ محیط و محرومانی که به دورشان بودند و به طورکلّی مسئولیّت دربرابر خداوند، برای خود قائل نبودند.

مفسّران در ترجمه‌ی آیه آورده‌اند که «**استثناء نکردند** یعنی إن شاء الله نگفتند». البتّه «إن شاء الله نگفتن» هم حکایت از روحیّه‌ای دارد که همان عطف تمام توجّهات به دنیا و غفلت از خدا باشد.

(۱۹و۲۰) فَطَافَ عَلَيۡهَا طَآئِفٞ مِّن رَّبِّكَ وَهُمۡ نَآئِمُونَ . فَأَصۡبَحَتۡ كَٱلصَّرِيمِ .

«**پس گردنده‌ای**(آتشین) **از سوی خداوندت ـ درحالی‌که آنها در خواب بودند ـ بَر گِرد آن**(باغ) **زد** » « **و آن** (بُستان) **همچون خاکستر سیاه** (زمین سوخته) **شد** »،

«**طائِف**» از مصدر «طواف» به معنی «دورزدن»؛ «**طائِف** = دورزننده، بلایی‌که فراگیر شد»؛ «**أَصْبَحَتْ** = گردید، مبدّل شد»؛ «**صَرِیم** = بریده شده (گویی همه‌ی میوه‌هایش را چیده‌اند و باغ لخت شده است)» به معانی «شب سیاه» و «خاکستر» نیز آمده است.

یعنی صاعقه‌ای به أمر إلهی درگرفت وآتشِ آن، باغ را چنان سوزاند که بیش از خاکستری از آن برجای نماند و اطمینان آن قوم به مواهب دنیا و غفلتشان از یاد خدا، چنان بود که حتّی صدای صاعقه هم آنها را نسبت به برنامه‌ای‌که داشتند هشیار نکرد و دچار تردید نساخت و خوش‌خیال تا صبح خوابیدند!

(۲۱و۲۲) فَتَنَادَوۡاْ مُصۡبِحِينَ . أَنِ ٱغۡدُواْ عَلَىٰ حَرۡثِكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰرِمِينَ .

« **پس آنان صبحگاهان یکدیگر را ندا دادند** » « **که بامداد است؛ به سوی کشتزار خود حرکت کنید، اگر میوه‌چینید** »،

صاحبان باغ بی‌خبر از بلایی‌که بر سر باغ آمده، بامدادان یکدیگر را صدا می‌زدند تا آماده‌ی رفتن برای میوه چینی شوند (**أُغْدُوا** = صبح زود بروید). آیات شریفه اشتیاق صاحبان باغ را در قبال ثروت و محصول خود ـ که شکّی نسبت به آن در دل راه نمی‌دادند ـ ترسیم می‌کند.

(۲۳و۲۴) فَٱنطَلَقُواْ وَهُمۡ يَتَخَٰفَتُونَ . أَن لَّا يَدۡخُلَنَّهَا ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكُم مِّسۡكِينٞ .

« **و به راه افتادند درحالی‌که آهسته به یکدیگر می‌گفتند** » « **که امروز هیچ مسکینی در باغستان بر شما وارد نشود** »،

صاحبان باغ ـ آن چند برادرِ تنگ‌چشم و کوته‌نظر ـ به دور از چشم فقیران، آهنگ باغ خود کردند؛ بی‌خبر از آنکه باغ یکسره سوخته و خاکستر شده است. آیات شریفه میزان مال‌دوستی و انحصارطلبی آن برادران را نشان می‌دهد که تأکید داشتند اجازه ندهید فقرا بیایند (تا حتّی مقداری از آن محصول به بینوایی برسد). «**يَتَخَافَتُونَ** = با یکدیگر آهسته حرف می‌زدند (از ترس آنکه مبادا کسی بر مقصود آنها آگاه شود)».

(۲۵) وَغَدَوۡاْ عَلَىٰ حَرۡدٖ قَٰدِرِينَ .

« **و در آن دَم صبح رهسپار شدند ـ درحالی‌که بر منع** (فقرا) **توانا بودند ـ** »،

یعنی برادران صبح زود با عزمی تمام بر (منع مستمندان) رهسپار شدند و تصوّر می‌کردند هیچ مانع و رادعی در رسیدن آنان به مقصود، وجود نخواهد داشت («**غَدَوْا** = در پگاه رهسپار شدند»؛ «**حَرد** = منع»).

(۲۶و۲۷) فَلَمَّا رَأَوۡهَا قَالُوٓاْ إِنَّا لَضَآلُّونَ . بَلۡ نَحۡنُ مَحۡرُومُونَ .

« **پس چون دیده‌ی آنها بر آن** (باغ سوخته) **افتـاد، گفتند: حتماً ما راه را گم کرده‌ایـم!** » « (امّا نـه) **بلکه** (باغستان رفته و) **ما محروم شده‌ایم** »،

یعنی آنها به هیچ وجه فکر هم نمی‌کردند که ممکن است ثروت از کفشان رفته باشد! تا اینکه خوب اطراف را جستجو نموده و بالأخره قانع شدند که خیر، راه را عوضی نیامده بودند، بلکه علی‌رغم تمام آن توصیه‌ها در احتراز از فقرا و برداشت هرچه بیشترمال، اصل قضیّه ازدست رفته است!

در اینجا «باغ سوخته» را می‌توان نمادی از حقیقت زندگی منهای معنویّت درنظر گرفت. آنگاه که پایه‌های زندگی بر غفلت و خودخواهی‌ها نهاده شود، انسانیّت آدمی برباد می‌رود. آیات شریفه درواقع به دست می‌دهد که هیچ‌کس نمی‌تواند فارغ از عُسرت و درد دیگران کامروا شود و حتماً گرفتار نتایج کردار خودخواهانه‌ی خویش خواهد شد.

(۲۸) قَالَ أَوۡسَطُهُمۡ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ لَوۡلَا تُسَبِّحُونَ .

« **معتدل‌ترینشان گفت: آیا شما را نگفتم چرا** (خدا را) **به پاکی نمی‌ستایید؟** »،

به دست می‌آید که در بین آن برادرانِ صاحب باغ، یکی‌شان عاقل‌تر و از افراط و تفریط به دور بود (طبرسی در مجمع البیان «**أَوۡسَط**» را در اینجا در مقوله‌ی وصف عالی ـ فاضل‌ترین و خردمندترین ـ دانسته است). آیه‌ی شریفـه حاکی از آن است که برادر مزبور متّکی بـه عوامل ظاهری دنیا نبـوده و بالاتـر از محیطـش می‌اندیشید[۱] و از پیش، هنگامی‌که برادران وی گفتند فقراء را از بهره‌ی باغ منع کنید، همراهانش را از دنیاطلبی‌ها برحذر داشته به خدای تعالی توجّه می‌داد. «**تسبیح خدا**» در اینجا به معنای آنستکه شما ترسیدید که اگر به فقیران از باغِ خود کمک کنید، خداوند از روزی‌رساندن کافی به شما ناتوان می‌ماند پس باید از این گمان باطل، خدا را تسبیح و تنزیه کنید. آنگاه آن‌میوه‌چینان محروم چون با صحنه‌ی تلخ واقعیّت مواجه شدند، متوجّه عمق تذکّرات رفیق راه خود گردیدند (آیه‌ی بعد).

(۲۹) قَالُواْ سُبۡحَانَ رَبِّنَآ إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ .

« **گفتند: خداوندمان منزّه است به راستی ما ستمگر بوده‌ایم** »،

یعنی در آن موقعیّت، وجدان خفته‌ی آن برادران بیدار شده خود را مورد نکوهش قرار دادند. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که می‌توان از حوادث عبرت آموخت و انصاف به خرج داده متوجّه معایب خود شد. اکثر مردم

---

(۱) ـ در متن آیه برای توصیف آن‌مرد واژه‌ی «**أَوۡسَط**» به کار رفته به معنی کسی که عاقلانه‌تر و متعادل‌تر فکر می‌کند و در عین بهره‌برداری از مواهب دنیا، رضای خدا را درنظر می‌گیرد. به طور کلّی «عقل» همیشه انسان را به «عاقبت» امور توجّه می‌دهد و «نفس» تمام علائق را معطوف نتائج «بلافاصله» ساخته دعوت به لذّت‌های زودگذر می‌کند. کسی که از فرمان «واقعی» عقل پیروی می‌کند، روحیّه‌ی متعادل دارد و عاقبت‌اندیش بوده و نهایتاً برنده است و آنکه در تحت «تسلّط» نفس بسرمی‌برد، همواره سرمست نتیجه‌گیری‌های آنی شده در عاقبت امر دچار خسران می‌گردد.

اتّفاقات ناخوشآیند را به بداقبالی و ظلم دنیا نسبت می‌دهند. ولی آیه‌ی شریفه القاء می‌نماید که قبل از این‌گونه نتیجه‌گیری‌ها سزاوارتر است افراد به روحیّه و اعمال خود رجوع کنند و آن‌وقت چه بسا درمی‌یابند که جز خودشان کسی برآنها ستم نکرده است.

(۳۰و۳۱) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ . قَالُواْ يَا وَيْلَنَآ إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ .

« و بعضی رو به بعضی دگر کرده به نکوهشِ هم پرداختند » « می‌گفتند: ای وای بر ما همانا که ما سرکش بوده‌ایم »،

چه بسا ابتدا هریک از آن برادران دیگری را ـ در غفلت‌هایی‌که داشتند ـ مقصِّر می‌شمرد؛ ولی بالأخره همه فهمیدند که همگیشان مقصّر بوده‌اند و در این شرایط یک صدا گفتند که «ای وای بر ما که واقعاً یاغی بوده‌ایم».

انحصارطلبی در دنیا و مواهب دنیوی را «هدف» قرار دادن، خروج از «تعادل» و مرزهای إلهی است. آن میوه‌چینان متنبّه شده اذعان نمودند که برخلاف رفیق راهشان (آیه‌ی ۲۸) روحیّه‌ی «تعادل» نداشته و خروج از حد کرده بودند. ولی یأس از رحمت إلهی در دلشان راه نیافت (آیه‌ی بعد).

(۳۲) عَسَىٰ رَبُّنَآ أَن يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِّنْهَآ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ .

« **امید است خداوندمان بهتر از آن** (باغ) **به ما عوض دهد؛ بی‌گمان ما به خدای خویش گرونده‌ایم** »،

آیه‌ی شریفه در مقام «**بشارت**» است و القاء می‌نماید اگر غفلت‌ورزیدگان و پشت‌کردگان به خدا (همچون منکران قریش) به تصحیح فکر و اعمال خود پردازند و رو به سوی خدا آورند، خداوند از گذشته‌ها درمی‌گذرد و به جای مال و منالی‌که ازدست داده (یا بدهند) چه بسا بهتر از آن نصیبشان می‌سازد.

در اینجا مفسِّران گفتگو کرده‌اند که منظور از دعا برای «باغ بهتر» چه بوده، باغ بهتری در این دنیا یا در آخرت؟ شاید منظور هر دو بوده، هم جبرانی در این دنیا و هم رستگاری در آخرت.

(۳۳) كَذَٰلِكَ ٱلْعَذَابُ ۖ وَلَعَذَابُ ٱلْءَاخِرَةِ أَكْبَرُ ۚ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ .

« **عذاب** (دنیا) **چنین است و عذاب آخرت ـ اگر می‌دانستند ـ بزرگتراست** »،

یعنی عذاب دنیا ضربه‌ای می‌زند ولی می‌توان آن را جبران کرد، ولی عذاب آخرت همچون عذاب دنیا ـ که موقّت بوده و قابل جبران باشد ـ نیست، بلکه همیشگی بوده و قابل جبران نخواهد بود؛ ای‌کاش مردمان این واقعیّت را درک می‌کردند.

بخش سوّم

(وعده‌ی خدا به متّقیان و سردرگمی منکران)

(۳٤) **إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ .**

«همانا برای متّقیان نزد خداوندشان، باغ‌های پُرنعمت است »،

پس از شرح ماجرای باغی در این دنیا و ذکر «عذاب آخرت» در مقطع آیه‌ی قبل، خداوند ـ در آیه‌ی فوق ـ در قبال گرفتاری‌های اُخروی که نصیب بدکاران می‌گردد، به بهشت زوال‌ناپذیری که ارزانی متّقیان است، اشاره داشته است. متّقی کسی است که علاوه بر ایمان، نوعی ملکه‌ی ترک گناه در او باشد، به عبارت دیگر ایمان در او صفتی پدید آورده باشد که حلال و حرام و حقوق دیگران را رعایت کند (و البتّه تقوا درجات دارد، چنانکه خطبه‌ی «هَمّام» در نهج‌البلاغه درجات عالیه‌ی تقوا را بیان می‌کند). به‌علاوه واژه‌ی «**عِندَ رَبِّهِمْ** = نزد خداوندشان» در آیه‌ی شریفه درخور توجّه است و پیمان خداوند را در رساندن نعمت بهشت به متّقیان نشان می‌دهد. آیه‌ی بعد تعلیل است که از چه روی خدا چنین جایگاهی برای متّقیان قائل است.

(۳۵) **أَفَنَجْعَلُ ٱلْمُسْلِمِينَ كَٱلْمُجْرِمِينَ .**

« **آیا تسلیم شدگان** (به حق) **را همچون گُناهکاران قرار می‌دهیم؟! »،**

یعنی آیا ممکن است خداوند دادگر، در برابر «بد» و «خوب» بی‌تفاوت باشد؟ این تصوّری است که منکرانِ آخرت دارند. چون واضح‌است‌که خدای سبحان این دنیا را دنیای «اختیار» انسانها قرار داده و عدل «کامل» إلهی در این دنیا به اجرا گذاشته نمی‌شود و بدکاران به عقوبت نهایی نمی‌رسند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید چگونه ممکن است خداوند حکیم و عادل، سرانجامی را نیاورد که بندگان طی آن، به نتایج کامل اعمال خود برسند؟ و مُسلم و مُجرم برابر شوند؟ آیه‌ی شریفه استفهام انکاری است، یعنی هرگز چنین نیست.

(۳۶) **مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ .**

« **چیست شما را چگونه حکم می‌کنید؟! »،**

یعنی چطور ممکن‌است انسان‌ها بدینصورت درباره‌ی خدای خود داوری کنند ؟! و در این هستی سراپا حکمت به این نتیجه برسند که «خشک» و «تر» باهم خواهند سوخت ؟! درحالی‌که هرکسی در این دنیا به نیکان خوشبین و به زشتکاران بدبین است و رفتارش با این دو دسته تفاوت می‌کند. پس چگونه آنچه را که عقل طبیعی آدمی تصدیق داشته و دنبال می‌کند برای خدا قائل نباشیم و انتظار برود که عکس‌العمل او نسبت به همگان یکسان باشد؟ و داوری درستی را که برای خود قائلیم از خدای عالم دریغ داشته باشیم؟!

(۳۷و۳۸) أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ . إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ .

« **یا کتابی دارید که در آن** (این درس‌ها را) **می‌خوانید؟** » « **که هرچه** (به دلخواه) **اختیار کنید برایتان در آن هست؟** »،

یعنی آیا این درس‌ها را (بی‌تفاوتی خداوند دربرابر «خوب» و «بد» که به انکار معاد می‌انجامد) از کتابی آموخته‌اید که دلخواه‌تان را به شما ارائه می‌دهد؟ چنین کتابی نمی‌تواند توسّط انسان معقولی نوشته شده باشد تا چه رسد به خدای سبحان! زیرا هر فرد عاقلی بین «خوب» و «بد» تفاوت قائل است. هیچ آئین و کتاب مذهبی نیز نیست که منکر عاقبت خوب و بد برای انسان‌ها پس از مرگ باشد. بدین‌ترتیب آیات شریفه منکران را در فقدان «دلیل عقلی و نقلی» در نفی آخرت، محکوم می‌نماید و ازاین‌رو مشاهده می‌شود که هیچ‌کس نمی‌تواند آخرت را با قاطعیّت رد کند وسخن منکران در این‌زمینه، فقط اظهار تردید است که آن را بعید می‌شمرند.

(۳۹) أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ .

« **یا شما را بر ما تا به روز رستاخیز، پیمانی رساست که همانا حق دارید به هر نحو** (دلخواه) **حُکم کنید؟!** »،

در فقدان هرگونه دلیل عقلی و نقلی آیه‌ی شریفه، منکران آخرت را مؤاخذه می‌کند که چه می‌اندیشند؟ آیا قول و تعهّدی تا پایان دنیا از خدا گرفته‌اند که حق دارند حکم کنند قیامتی دربین نیست وعاقبت نهایی در همین دنیاست و همین شلوغ‌بازار دنیوی، قضاوت نهایی إلهی شمرده می‌شود؟ («**أَيْمَان**» جمع «یمین» به معنی «سوگند و پیمان»؛ «**بَالِغَة** = رسا، استوار»)

(۴۰) سَلْهُمْ أَيُّهُم بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ .

« **ایشان را بپرس که کدامینشان ضامن این**(ادّعا)**یند؟** »،

در جمع باطل‌گویان، معمولاً همه به اتّکاءِ یکدیگر سخن می‌گویند. خداوند خطاب به چنین جماعتی می‌فرماید هرکه تصوّر دارد بهتر از همه می‌فهمد پا پیش گذارد و پاسخ سؤالات فوق (آیات قبل) را بدهد و هرگونه دلیل عقلی یا نقلی یا تعهّدی از خدا اگر دارد، ارائه دهد. کدام یک از منکران این ضمانت را می‌کند که آخرتی در کار نباشد و همین آشفته‌بازار دنیا سرانجام قطعی انسان‌ها خواهد بود؟! (**زَعِيم** = ضامن، عهده‌دار).

(۴۱) أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِن كَانُوا صَادِقِينَ .

« **یا شریکانی دارند** (که آنها چنین می‌گویند)؟ **پس شریکانشان را بیاورند اگر راست می‌گویند!** »،

در مورد واژه‌ی «**شُرَكَاء**» در آیه‌ی فوق دو احتمال هست:

اوّل آنکه ممکن‌است مراد این باشد که آیا منکران آخرت به زعم خود، شُرکایی برای خدا دارند که آن شریکان چنان نسبت‌هایی به خدا داده اعلام داشته‌اند که آخرتی در بین نیست ؟ می‌فرماید آن شریکان را بیاورند و دلائلشان را ارائه دهند اگر راست می‌گویند.

دوّم آنکه ممکن است مراد از «شریکان» کسانی باشند که با منکران در ادّعای ردّ معاد شریکند. چنانکه امروزه خیلی سخنان بی‌منطق، به صرف گفته‌ی فلان آقا یا شخصیّت، ردّ یا پذیرفته می‌شود. ولی قول نخست بهتر است زیرا بنا بر این قول، مفاد آیه‌ی قبل تکرار می‌شود که برخی را به موافقت با دیگران، ضامن شمرد. به علاوه تعبیر **شُرَکاء** و **شُرَکائِهِم** برای معبودهای باطل مشرکان در قرآن مکرّر آمده است (یونس/٦٦ و انعام/١٣٦).

(٤٢) **يَوۡمَ يُكۡشَفُ عَن سَاقٖ وَيُدۡعَوۡنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ** .

« **روزی که از ساق پرده برداشته شود** (روز سختی و شدّت) **و** (کافران) **به سجده فرا خوانده شوند و** (سجده) **نتوانند کرد** »،

در آیه‌ی فوق و آیات بعد ـ پس از ردّ شبهات در مورد معاد (آیات قبل) ـ از رویداد قیامت و سرانجام نیک و بد انسان‌ها سخن به میان آورده است.

«**يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاق** = روزی‌که از ساق پرده برداشته می‌شود»، به قول مفسّران، در اشاره به استعاره‌ای است که عربها به هنگام رویارویی با کاری سخت، به کار می‌بردند. مطلب از اینجا ناشی می‌شود که عرب در مهلکه‌ها، در تلاشِ گریز از خطر، لباس بلندش را بالا می‌کشید تا مانع حرکت سریع او نشود (شاید اصطلاح مشابه در فارسی «روزی که باید آستین‌ها را بالا زد» باشد) و به تدریج این تعبیر برای کارهای سخت و مشقّت‌بار، به طور استعاره به کار رفته است. در آیه‌ی شریفه چون سخن با منکرین معاد است، از قیامت به روزی یاد می‌کند که برای آنها سختی‌ها و دشواری‌ها درپیش دارد. می‌فرماید در آن‌روز منکران، به سجده دربرابر خداوند فراخوانده می‌شوند ولی آنها از این‌کار عاجز خواهند بود. گویی در آن شرایط همه‌ی آن انکارها در وجودشان متمرکز شده، مانع سجودشان در پیشگاه حق می‌گردد. عکس معنا برای مؤمنان مُستفاد می‌شود که تمرکز ملکاتشان در آنها، آنان را ـ در شوق دیدار معبود ـ به خضوع می‌بَرد.

(٤٣) **خَٰشِعَةً أَبۡصَٰرُهُمۡ تَرۡهَقُهُمۡ ذِلَّةٞۖ وَقَدۡ كَانُواْ يُدۡعَوۡنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ وَهُمۡ سَٰلِمُونَ** .

« **در حالی‌که دیدگانشان** (از شرم) **فروافتاده، ذلّت** (و خواری) **آنان را فراگرفته است؛ و به تحقیق پیش‌از این** (در دنیا) **درحالی‌که سالم بودند، به سجده فراخوانده می‌شدند** (و إباء داشتند) »،

این نکته جالب است که منکران ـ در صحنه‌ی آخرت ـ در عین آنکه شرمنده از سرکشی‌هایشان در عمر دنیوی می‌باشند، ولی در آن موقعیّت اُخروی، وجدان و اراده‌ی ایشان، با آنها هماهنگی ندارد تا در مسیر شرمندگی‌ها قدم برداشته دربرابر خداوندشان خضوع کنند. در آن شرایط، به یاد می‌آورند که در دنیا عمری زندگی کرده می‌توانستند سجده‌گر خداوندشان باشند و نبودند و بنابراین در آخرت نیز از این نعمت محروم خواهند ماند. چنین برمی‌آید که در آخرت فقط کسانی دربرابر خدا (سرافراز و) ساجد خواهند بود که در دنیا ـ از سر آزادی و اختیار ـ به ایمان و زندگی برطبق رضای خدا تن داده باشند.

(٤٤) فَذَرْنِي وَمَن يُكَذِّبُ بِهَٰذَا ٱلْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ .

« **پس تکذیب کننده‌ی این خبر را به من واگذار؛ و آنان را به تدریج از آنجا کـه درنمی‌یابنـد** (به عذاب) **می‌گیریم** (غافلگیر خواهیم کرد) »،

بعد از همه‌ی استدلال‌ها و اتمام حجّت‌ها که گذشت، خداوند خطاب به پیامبر[ص] (و همه‌ی پیروانش) می‌فرماید تکذیب کننده‌ی قیامت را به من واگذار؛ آنها با من روبرویند و این تهدید بزرگی است.

واژه‌ی «**اِستِدراج**» را درمقام تشبیه می‌توان به صورت دانه‌پاشی در برابر پرندگان برای به دام افکندن آنها درنظر گرفت. خداوند بهره‌مندی‌های منکران حق را در دنیا این‌چنین ترسیم می‌کند؛ می‌فرماید نعمت کافران در دنیا مایه‌های عذاب آنهاست و خود نمی‌فهمند. چنانکه ازامام صادق(ع)روایت شده که فرمود وقتی کسی گناه می‌کند ولی مرتّب نعمت می‌بیند، این همان «**استدراج**» است که به تدریج وی را به عذاب نزدیک می‌کند (اعراف/۱۸۲).

(٤٥) وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ .

« **و مهلتشان می‌دهم؛ بی‌گمان تدبیر من محکم است** »،

واژه‌ی «**كَيْد**» در آیه‌ی شریفه به لحاظ لغوی به معنی «نیرنگ» است. ولی «نیرنگ خدا» در اینجا شکلش توضیح داده شده و به مانند نیرنگ بشر نیست. خداوند به منکران نعمت می‌دهد ولی آنها در مقابل، به جای بازگشت به سوی خدا، بر طغیان خود می‌افزایند. پس در « نیرنگ خدا» ظلم و ستمی در کار نیست، بلکه منکرانند که با غفلت در نعمت، به عکس‌العمل گناهان و ناسپاسی‌های خود می‌رسند. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه این معنا را می‌رساند که مشیّت غالب بر هستی سرانجامِ شوم منکران حق را در حیطه‌ی خود دارد، مهلتی می‌یابند ولی از آن «عاقبت» نتوانند گریخت. چنانکه در همین زمینه فرموده است «**وَ لَايَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا ...** = کافران مپندارند که چون به آنها مهلت دهیم به سود آنهاست، جُز این نیست که مهلتشان می‌دهیم تا (درنتیجه) بر گناهان خود می‌افزایند[1]...» (آل‌عمران/۱۷۸) و مشهور است که حضرت زینب دخت امیرالمؤمنین ـ سلام الله علیها ـ با کمال شجاعت این آیه‌ی شریفه را در مجلس یزید بن معاویه، قرائت نمود (کتاب لَهوف اثر ابن طاووس، چاپ سنگی، ص۱٦۲).

---

(۱) ـ لام در «**لِيَزْدَادُوا**» لام عاقبت است، نه لام تعلیل.

بخش چهارم

(دعوت پیامبر[ص] به شکیبایی در برابر مخالفان
و اشاره‌ای به ماجرای یونس نبی[ع])

(٤٦) **أَمْ تَسْـَٔلُهُمْ أَجْرًا فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ .**

« **آیا از آنان مزدی می‌طلبی؟ و آنان از غرامتی** (سنگین) **گرانبارند؟** »،

یعنی ای پیامبر! آیا تو دربرابر مواعظی‌که می‌کنی و رهنمودهایی‌که به خلق می‌دهی از مردم مزدی می‌خواهی که پرداخت آن برایشان سنگین است؟ آیه‌ی شریفه در پی سؤالاتی آمده است که در آیات ۳۷ تا ٤١ مطرح ساخت. اینک همان رده سؤالات را ـ طی آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد ـ تعقیب می‌فرماید. آیه‌ی شریفه تکرار آیه‌ی٤۰ در سوره‌ی طور است که توضیحش را داده‌ایم.

مردم مادّی‌گرا ممکن است برخی مطالب منطقی را بپذیرند ولی به خاطر هزینه‌ای که احتمال دارد برایشان پیش آورد، از آن‌مطالب سر باز زنند. آیه‌ی شریفه استفهام انکاری است و خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید که تو (ای رسول ما) از آنها در قبال مواعظت، مزدی نمی‌خواهی؛ پس چرا از سخنانت می‌گریزند؟ و از اینجا به دست می‌آید که انبیاء (ع) ـ برخلاف دکانداران دینی ـ متوقّع «حقّ قدم»! از مردم نبودند، چنانکه آیات سوره‌ی شعراء (۱۰۹، ۱۲۷، ۱٤٥، ١٦٤، و ۱۸۰) تصریح دارد که سیره‌ی همه‌ی انبیاء (ع) چنین بوده است.

(٤٧) **أَمْ عِندَهُمُ ٱلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ .**

«**آیا** (علم به) **غیب نزدشان است و آنان** (هرچه از آنجا می‌رسد) **می‌نویسند ؟** »،

یعنی ای‌پیامبر! آیا منکرانت مدّعی‌اند که خود با عالم غیب ارتباط داشته احتیاجی به پیام تو ندارند؟ آیا آنها به اسرار غیب واقفند و آن را می‌نویسند و دست به دست می‌گردانند و لذا نیازی به قرآن ندارند؟

در اینجا برخی مُراد از «**غیب**» را «لوح محفوظ» دانسته‌اند ـ که مغیبات عالم در آنجا ثبت است ـ و یا اموری که از عقول مردم جهان پنهان است. بر این مبنا آیه‌ی شریفه می‌پرسد که آیا آنها ادّعا دارند «لوح محفوظ» نزدشان است و یا این‌که می‌گویند آنچه بر سایر مردم آشکار نیست، آنها می‌دانند؟

می‌گویند سقراط نیز با چنین روشی با مخالفانش به بحث می‌پرداخته، ابتدا با سؤالاتی نشان می‌داده که طرف مقابل هیچ نمی‌داند وسپس شروع به اظهار نظر می‌کرده است. در اینجا قرآن تقریباً به همین راه رفته و جمعاً با پنج سؤال (طی آیات۳۷ ← ٤١ و ٤٦ ← ٤٧) مدلّل ساخته که منکران بر هیچ‌پایه و اساسی نیستند و سپس در پی همه‌ی استدلال‌ها و اتمام حجّت‌ها، به پیامبر[ص] (و همه‌ی پویندگان راه حق) دستور صبر و مقاومت در برابر لجاجت‌های منکران می‌دهد (آیه‌ی بعد).

(۴۸) فَٱصۡبِرۡ لِحُكۡمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ ٱلۡحُوتِ إِذۡ نَادَىٰ وَهُوَ مَكۡظُومٞ .

« **پس به حُکم خداوندت شکیبا باش و مانند مصاحب آن نهنگ مباش** (که در برابر مخالفت‌های قومش صبوری نورزید) **آنگاه که اندوهگین** (خدایش را) **ندا داد** »،

از این آیه‌ی شریفه به نظر می‌رسد که کاسه‌ی صبر پیامبر اکرم[ص] نزدیک به لبریز شدن بوده است. ولی خداوند او را به شکیبایی فرا خوانده به شرح حال پیامبری اشاره دارد که در برابر مخالفت‌های قومش صبور نبود و به قول معروف «پست خالی کرد». البتّه قرآن بعدها ماجرای یونس نبی[ع] را در سوره‌های صافّات (آیات ۱۳۹ تا ۱٤۸)، انبیاء (آیه‌ی ۸۷ و ۸۸) و یونس (۹۸) مشروح‌تر بیان فرموده است (به توضیح آیات مذکور نگاه کنید). آیه‌ی شریفه می‌فرماید ای پیامبر تو نباید به مانند یونس نبی[(۱)] باشی که پس از مواجهه با مخالفت‌های قومش به آنان وعده‌ی عذاب داد و ترک دیار نمود و آنگاه به کام نهنگ گرفتار آمد و در آن ظلمات خدا را برای نجات ندا درداد (**مَکْظوم** = پُر از اندوه).

(٤۹) لَّوۡلَآ أَن تَدَٰرَكَهُۥ نِعۡمَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ لَنُبِذَ بِٱلۡعَرَآءِ وَهُوَ مَذۡمُومٞ .

« **اگر نعمت** (بزرگی) **از خداوندش او را درنیافته بود، به یقین نکوهیده به بیابان خشک افکنده می‌شد** »،

واژه‌ی «**نِعمت**» در آیه‌ی شریفه «تنوین» دارد (**نِعْمَةٌ**) واین تنوین احتمالاً از باب تفخیم است (نعمتی بزرگ). یعنی اگر «نعمت یا لطف بزرگی» از جانب خداوند شامل حال یونس نمی‌شد، حدّاکثر این بود که بخشیده شده و از شکم نهنگ بر زمین خشک می‌افتاد ولی فضل خدا در حقّ یونس بیش از «آمرزش» بود که افزون بر نجات از کام نهنگ و محافظت و تغذیه‌ی او در بیابان، خداوند او را همچنان بر رسالت خود مفتخر داشت (آیه‌ی بعد).[(۲)]

---

(۱) ـ یونس[ع] پسر مَتّیٰ ملقَّب به ذوالنّون (صاحب نهنگ) یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل بود که در سرزمین نِینوا در شمال غرب عراق کنونی نزدیک موصل ظهور کرد. یهودیان نیز مانند مسلمان‌ها او را پیامبر إلهی می‌دانند. خلاصه‌ی داستان او از این قرار است که ابتدا قوم خود را به ایمان فرا خواند و چون ایمان نیاوردند، به درگاه خدا شَکوَه بُرد. خداوند فرمود ایشان را سه روز مهلت ده، اگر ایمان نیاوردند، عذاب می‌بینند. یونس[ع] این مطلب را به قوم خود گفت و از میانشان بدون اجازه‌ی خدا خارج شد. در روز موعود با دودِ سیاه و غلیظی در آسمان، آثار عذاب ظاهر گشت و قوم هراسان به دامن صحرا رفته دست به دعا و توبه برداشتند و خداوند چون ندامت آنها را دید، از عذابشان چشم پوشید (تفاسیر مجمع البیان و ابوالفتوح رازی).

(۲) ـ این‌که پس از خروج یونس[ع] بر قوم او چه گذشت، توضیحاتی ذیل آیه‌ی پیشین ارائه گردید. امّا ماجرای یونس[ع] پس از ترک قومش در آیات ۱۴۸←۱۳۹ سوره‌ی صافّات آمده است که قصد سفر با کشتی کرد و در آن سفر او را به دریا افکندند و نهنگی وی را بلعید و سپس با استغاثه‌ای که به درگاه خدا کرد، از شکم نهنگ به خشکی پرتاب شد و سرانجام توانست سالم به میان قومش ـ که همه آن زمان یکتاپرست شده بودند ـ بازگردد. ولی موضوع بلعیده شدن انسانی توسّط نهنگ و سپس امکان خروجِ او از آن مهلکه، موضوعی است که منحصر به یونس[ع] نبوده و شاهد دیگری از آن دیده شده است با این توضیح که:

در کتاب «عجیب‌تر از علم» نوشته‌ی «فرانک ادواردز» ترجمه‌ی سیروس گنجوی، انتشارات اشکان، صفحه‌ی ۳۰

در فصلی تحت عنوان «**یونس عصر جدید**» چنین می‌خوانیم: ((آیا به نظر شما یک نهنگ می‌تواند انسانی را ببلعد و آن انسان زنده بماند؟ پاسخ این سؤال از نظر علمی منفی‌است، ولی این موضوع عملاً برای یک دریانورد انگلیسی به نام «جیمز بارتلی (James Bartley)» اتّفاق افتاد. نهنگ غول‌آسایی او را بلعید، ولی او زنده ماند و توانست این ماجرای حیرت‌انگیز را تعریف کند! این مرد انگلیسی، در فوریه‌ی سال ۱۸۹۱ اوّلین سفر دریایی خود را با یک کشتی مخصوص شکار نهنگ به نام «ستاره‌ی شرق (Star of the East)» آغاز کرد. حین آن سفر ناگهان سر و کلّه‌ی نهنگ عظیم‌الجثّه‌ای از فاصله‌ی یک مایلی پیدا شد و سرنشینان کشتی، ازجمله «جیمز بارتلی» به وسیله‌ی چند قایق خود را به نزدیکی نهنگ رساندند. نیزه‌ی بلندی به بدنِ حیوان فرو کردند و این جانور غول‌آسا که تلاش می‌کرد خود را از نیزه‌ی بلند نجات دهد، با دم نیرومند خود ضرباتی به آب می‌زد و «جیمز» و همکارانش که از دیگران به نهنگ نزدیک‌تر بودند می‌کوشیدند خود را از معرکه نجات دهند. برای یک لحظه، نهنگ به زیر آب اقیانوس فرو رفت و هیچ‌کس نمی‌دانست که از کدام نقطه دوباره سر بیرون خواهد آورد. همه در انتظار بودند. امواج متلاطم اقیانوس که از خون حیوان رنگین شده بود در اطراف آنها می‌جوشید و در این‌هنگام، دفعتاً قایق «جیمز بارتلی» به هوا بلند شد و جانور زخمی، دیوانه‌وار بر سطح آب ظاهر گردید و بار دیگر به زیر آب فرو رفت. دو تن از شکارچیانِ نهنگ، از جمله «جیمز بارتلی» ناپدید شده بودند. اندکی پیش از غروب آفتاب، این نهنگ در حال مرگ، در حدود چهار صد متر دورتر از کشتی به سطح آب آمد. سرنشینان کشتی، سراسیمه به سوی جانور یورش بردند وآن را به بند کشیدند و به آرامی به طرف کشتی آوردند. چون وسیله‌ای در اختیار نداشتند تا این پستاندار عظیم الجثّه‌ی یک صد تُنی را از دریا به روی عرشه‌ی کشتی منتقل سازند. چند تن از شکارچیان به فرو کردن چنگک‌های مخصوص به بدن او پرداختند. و این‌کار بسیار خطرناک بود، زیرا اقیانوس انباشته از کوسه‌های بی‌امانی بود که با استشمام بوی خون، دیوانه‌وار به آن‌سو هجوم آورده بودند. اندکی پیش از ساعت ۱۱ آن‌شب، سرنشینان خسته‌ی کشتی در زیر روشنایی فانوس شروع به شکافتن شکم جانور کردند و امعاء و احشاء او را بیرون آوردند و به روی عرشه‌ی کشتی منتقل کردند و در آن‌جا ناگهان با منظره‌ی عجیبی روبرو شدند. آنها مشاهده کردند که داخل شکمبه‌ی عظیم حیوان تکان می‌خورَد. درست مثل آن بود که چیزی در داخل آن نفس می‌کشید. ناخدای کشتی، بلافاصله، پزشک کشتی را فرا خواند و با احتیاط شروع به شکافتن این‌گوشه‌ی سخت کردند .... و در برابر دیدگان از حدقه درآمده‌ی آنها، پای یک انسان که کفش پوشیده بود، نمودار گردید! لحظه‌ای بعد، یکی از ملوانان گم شده را از شکم حیوان بیرون کشیدند .... او «جیمز بارتلی» بود ... از هوش رفته بود ولی هنوز زنده بود! به دستور پزشک کشتی، یک سطل آب دریا روی او ریختند تا ضمن شستشو، به هوش بیاید. ولی با این‌حال، «بارتلی» مدّت تقریباً دو هفته، در کابین ناخدای کشتی بین مرگ و زندگی بسرمی‌برد تا آنکه به تدریج حال طبیعی خود را بازیافت و یک ماه گذشت تا او توانست ماجرا را تعریف کند. او گفت: وقتی قایق ما به هوا بلند شد، من به درون آب افتادم و ناگهان دهان بزرگ و وحشتناک جانور را در برابر خود مشاهده کردم، فریادی از وحشت کشیدم. او مرا به کام خود فرو برد و هنگامی‌که از میان رشته دندان‌های تیز او عبور می‌کردم، درد شدیدی احساس کردم. بعد به درون لوله‌ی لزجی منتقل شدم و دیگر هیچ چیز نفهمیدم تا آنکه چشم گشودم و خود را روی عرشه‌ی کشتی دیدم. این مرد، پانزده ساعت تمام درون شکم نهنگ بسربرد و در نتیجه تمام موهای بدنش را ازدست داد و پوست بدنش به طرز باورنکردنی سفید شد و تقریباً بقیّه‌ی عمرش را در حالت کوری بسر برد. دانشمندان متعدّدی از سراسر جهان، ازجمله گروهی از پزشکان مشهور دنیا برای مشاهده ومعاینه‌ی این مرد، به اقامتگاه او رفتند و مدّتها روی او به مطالعه پرداختند. او تا هیجده سال پس از این حادثه، زنده بود و سرانجام زندگی را به درود گفت. روی سنگ گور او اختصاراً به این واقعه‌ی شگفت‌انگیز و باورنکردنی اشاره شده و چنین نوشته شده است: «جیمز بارتلی ... ۱۹۰۹ – ۱۸۷۰ یک یونس عصر جدید»)).

(۵۰) فَٱجْتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَجَعَلَهُۥ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ .

« و(لی) **خداوندش او را برگُزید و از شایستگانش قرار داد** »،

یعنی نبوّت یونس[ع] نیز به او بازگردانده شد. متعاقباً ـ چون سخن از یونس و لجاجت‌های قومش با او رفت ـ نمونه‌ای از برخوردهای غضب‌آمیز مشرکان عرب را با پیامبر اکرم[ع] ذکر می‌فرماید:

(۵۱) وَإِن يَكَادُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَٰرِهِمْ لَمَّا سَمِعُواْ ٱلذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُۥ لَمَجْنُونٌ .

« **و همانا نزدیک بود کسانی‌که کفر ورزیدند ـ چون این ذکر** (إلهی را از تو) **شنیدند ـ تو را باچشمانشان بلغزانند** (و ازجای برکَنَند) **و می‌گویند: او دیوانه است!** »،

سوره با ردّ اتّهام جنون که منکران به پیامبر[ص] نسبت می‌دادند آغاز شد و با اشاره به همین مطلب نیز پایان یافته است. آیه‌ی شریفه حالت مردم مشرک و کافرپیشه را در قبال آیات قرآن ترسیم می‌کند که چون به یکتاپرستی و احساس مسؤولیّت در برابر خدا و ترس از آخرت دعوت می‌شوند، چنان نگاه‌های غضب‌آلود به گوینده می‌کنند که گویی می‌خواهند با چشمانشان او را هلاک سازند. البتّه بسیاری از مفسّران این معنا را درنیافته و گفته‌اند که قریش کسانی را برای چشم‌زخم به نزد پیامبر آورده بودند و آیه‌ی فوق در اشاره به این موضوع نازل شده است. درحالی‌که برای چشم زخم ـ به قول رایج ـ با إعجاب سخن می‌گویند نه با نگاه‌های کشنده! و هرگز به کسی‌که می‌خواهند او را چشم زنند نمی‌گویند که «**إِنَّهُ لَمَجْنُون**» او دیوانه است! بلکه با مدح و تعریف از طرف، یاد می‌کنند. به علاوه، در لغت آمده است: **أَزْلَقَهُ بِبَصَرِهِ**: "**أَحَدَّ النَّظَرَ إِلَيْهِ بِسَخَطٍ** = با چشمانِ تند و خشمگین به‌سوی او نگاه کرد" (المنجد). آیه‌ی ۷۲ سوره‌ی حج آیه‌ی فوق را به وضوح تفسیر می‌کند که فرموده است «**و چون آیات روشنگر ما بر آنها خوانده شود، در چهره‌ی کافران انکار را می‌شناسی** (تا جایی‌که) **نزدیک است** (به مؤمنانی که) **آیات را بر آنها می‌خوانند حمله‌ور شوند**». بنابراین، اینکه آیه‌ی فوق را برای جلوگیری از چشم‌زخم برسر درِ خانه‌ها می‌نویسند از درنیافتن معنای صحیح این آیه‌ی شریفه ناشی شده است.

(۵۲) وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَٰلَمِينَ .

« **و حال آنکه این** (قرآن) **جُز پندی برای جهانیان نیست** ».

یعنی، نه تنها آیات قرآن سخنان فرد پریشان‌احوالی نیست، بلکه پند و تذکّری برای تمام انسان‌ها در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌هاست.

سوره‌ی حاقَّه

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره در دوران **مکّه** نازل شده و نام آن «**الحاقَّه** = آن هنگام که جزای اعمال هر کس محقّق می‌شود» برگرفته از اوّلین آیات سوره است. محتوای سوره به طور کلّی، بر سه محور (۱) **عبرت‌آموزی از سرنوشتِ پیشینیان** (۲) **قیامت** و (۳) **اَصالت قرآن**، قرار گرفته است.

در محور **اوّل** آیات شریفه، به کفران‌ورزی اقوام عاد و ثمود و فرعون که قیامت را انکار داشته و سرمست موقعیّت‌های دنیوی خود بودند، پرداخته و به نتایج وخیمی که برای آن اقوام پیش آمد اشاره می‌نماید. در محور **دوّم** پس از مرور عاقبت منکران آیات، به خود پدیده‌ی قیامت پرداخته آن حادثه را با مقدّماتش مدّ نظر قرار می‌دهد و در این‌زمینه به شرح ویرانی جهان و شمّه‌ای از اوصاف بهشت و دوزخ می‌پردازد. در محور **سوّم**، آیات شریفه از اصالت مطالب ذکرشده سخن به میان آورده که اثر وحی إلهی است و اینکه پیامبر اسلام[ص] نه شاعر و نه کاهن بوده، بلکه آیاتی ارائه می‌دهد که از سوی خالق عالم نازل شده است.

شایان توجّه این‌که برخلاف برخی سُوَر مکّی که با «**تسبیح**» خدا آغاز می‌شود، پایان این سوره با «تسبیح» خدا همراه شده است. آیات سوره را با توجّه به محورهای مذکور، می‌توان در سه بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۲) **؛ اشاراتی به سرانجام اقوام سرکش پیشین (عاد و ثمود و فرعونیان)**

بخش دوّم (آیات ۱۳ تا ۳۷) **؛ وقوع قیامت و سرنوشت کسانی که پرونده‌ی اعمالشان به دست راست و یا چپ آنها داده می‌شود**

بخش سوّم (آیات ۳۸ تا ۵۲) **؛ قرآن؛ فروفرستاده‌ی خداوند جهانیان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(اشاراتی به سرانجام اقوام سرکش پیشین
[عاد و ثمود و فرعونیان])

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱←۳) ٱلۡحَآقَّةُ . مَا ٱلۡحَآقَّةُ . وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡحَآقَّةُ .

«**آن** (حادثه) **روی دهنده**» «**چیست آن حادثه؟**» «**و تو چه دانی که آن** (حادثه) **روی دهنده چیست؟**» ،

از جمله نام‌های قیامت «**الحاقّة**» است؛ به معنی «حادثه‌ای که زمان جزای اعمال هرکس، محقّق می‌شود». واژه‌ی استفهامی «**ما** = چیست؟» در اینجا از باب تفخیم و اهمّیّت و قدر قیامت آمده و باز عبارت «**مَا أَدْرَاكَ** = تو چه دانی؟» تأکید دیگری بر عظمت و بزرگداشت آن رویداد است. اصولاً این‌که حتّی خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید «**تو چه می‌دانی که آن حادثه چیست؟**» وسعت ابعاد قیامت را می‌رساند که هولناک وکوبنده و همه جا را فرا خواهد گرفت. نکته‌ی دیگر آنکه معمولاً بعد از چنین بیانی انتظار می‌رود که به شرح آن حادثه پرداخته شود؛ چنانکه در سوره‌ی «**قارِعَه**» بدینگونه عمل شده است. ولی در اینجا چنین نکرده و متعاقباً از تکذیب کنندگان آن حادثه در تاریخ سخن به میان می‌آورد و شرح حادثه را به تأخیر افکنده (آیات ۱۳ به بعد) تا ضمن آن، نشان دهد که تکذیب کنندگانش به چه گرفتاری‌ها می‌رسند.

(٤) كَذَّبَتۡ ثَمُودُ وَعَادُۢ بِٱلۡقَارِعَةِ .

« **ثمود و عاد آن** (رویداد) **کوبنده را تکذیب کردند** »،

واژه‌ی «**القارِعَة** = کوبنده» ـ سوای «**الحاقّة**» ـ نام دیگر قیامت است.

ظاهراً به اقوام عاد و ثمود به عنوان نمونه‌ای از منکران قیامت پرداخته شده، و الاّ تکذیب کنندگان آن رویداد بسی بیش از اینها بوده (و هستند). این اقوام از اعراب بائده (منقرض شده) بوده و با یکدیگر پیوند داشتند و محلّ سکونتشان شمال عربستان نزدیک سوریّه‌ی امروزی و مرتفعات حجاز بوده است. خداوند آنان را از نعمت‌هایی برخوردار ساخت و انبیایی برای هدایتشان فرستاد (صالح[ع] پیامبر ثمودیان و هود[ع] پیامبر عادیان بود) ولی آنها قدرشناس نعمت خدا نبوده به رهنمودهای پیامبرانشان وقعی ننهادند و به زندگانیِ غفلت‌بار و شرک‌آمیز خود ادامه دادند تا به عذاب إلهی گرفتار آمدند. شرح ماجرای آنان در سُوَر مختلفِ قرآن ازجمله

اعراف (آیات ٦٥ به بعد) هود (آیات ۵۰ به بعد) شعراء (آیات ۱۲۳ به بعد) فُصِّلَت (آیات ۱۳ به بعد) و ذاریات (آیات ٤١ به بعد) آمده که توضیحاتش را داده‌ایم و ظاهراً عرب‌ها ماجرای آنها را کم و بیش می‌دانستند.

(۵) **فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ .**

« **پس امّا ثمود به آن** (صاعقه‌ی) **سرکش** (یا به سبب طغیانشان) **به هلاکت رسیدند** »،

نحوه‌ی عذاب قوم ثمود از طریق فراگیریشان با صاعقه، در سوره‌ی فُصِّلَت (آیه‌ی۱۷) آمده است. امّا واژه‌ی «**طاغِيَة**» در آیه‌ی شریفه، به صورت مصدری (سرکشی) و هم به صورت اسم فاعل (سرکش) می‌آید؛ از این‌رو اگر واژه‌ی مزبور اسم فاعل درنظر گرفته شود، آیه‌ی شریفه به معنی «ثمودیان با صاعقه‌ای سرکش به هلاکت رسیدند» خواهد بود و اگر آن واژه مصدر باشد (مانند عافية)، معنای آیه «ثمودیان به سبب طغیانشان به هلاکت رسیدند» می‌شود. از سوی دیگر واژه‌ی «**طاغِيَة**» به معنی «بانگ شدید» نیز آمده و از آنجا که «صاعقه» هم با آتش و غرّش همراه است ممکن است معنای آیه را بدین‌صورت درنظر گرفت که «ثمودیان با بانگ عظیمی به هلاکت رسیدند».

(۶و۷) **وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ . سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَىٰ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ .**

«**و امّا عاد با تُندبادی سرد و سرکش هلاک شدند**» «(که خدا) **آن را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان بگماشت؛ پس آن قوم را در آنجا فروافتاده می‌دیدی** (چنانکه) **گویی تنه‌های میان‌تُهی درختانِ خُرمایند** »،

واژه‌ی «**تَرَىٰ** = می‌بینی» درآیه‌ی شریفه، فعل زمان «حال» است‌که برای بیان «گذشته» به کار برده شده است. یعنی ای پیامبر اگر آنجا می‌بودی، چنان منظره‌ای را می‌دیدی؛ و این در قرآن سابقه دارد که برای بیان قطعیّت امر، از فعل زمان حال برای «گذشته» یا «آینده» استفاده شود. چنانکه می‌خوانیم «**وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً** = روزی‌که کوه‌ها را به حرکت درمی‌آوریم وزمین را آشکار(و صاف) می‌بینی» (کهف/٤٧) [استفاده از فعل زمان حال برای بیان قطعیّت رویداد در آینده (قیامت)]. و «**وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَت تَزَاوَرُ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ** = آفتاب را می‌بینی که چون برآید، از غارشان به سمت راست مایل است» (کهف/۱۷) [استفاده از فعل زمان حال برای بیان شرایط در گذشته]. البتّه این کاربُردها، همگی قرینه در سیاق عبارات دارند که نشان می‌دهند مربوط به آینده (قیامت) یا حادثه‌ی گذشته (ماجرای اصحاف کهف) هستند.

در مورد سرانجام عادیان، مدلول آیه‌ی فوق در سُوَر دیگر نیز مشاهده می‌شود ، چنانکه فرموده است: «**إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ . تَنزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنقَعِرٍ** = تندبادی سرد و سخت در روزی شوم وطولانی، بر آنها فرستادیم که مردمان را از جای برمی‌کَند، چنانکه گویی تنه‌های ریشه‌کن شده‌ی درختان خرما بودند» (قمر/۱۹ و ۲۰). درختان خرما تنومندند ولی چون از داخل بپوسند بر زمین می‌افتند. در سوره‌ی فُصِّلَتْ (آیه‌ی۱۵) آمده که عادیانِ قوی‌هیکل می‌گفتند «چه کس قدرتمندتر از ماست

(**وَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً**)؟» و آیه‌ی شریفه می‌فرماید خداوند ـ همچون درختان پوسیده‌ی خرما ـ با باد بر زمین‌شان زد!

(۸) **فَهَلْ تَرَىٰ لَهُم مِّنۢ بَاقِيَةٍ .**

«**آیا هیچ یک از آنان را باقی‌مانده‌ای می‌بینی؟!** »،

استفهام انکاری است، یعنی مسلّماً خیر؛ همه رفتند و به قول معروف «نه از تاک اثر ماند و نه از تاک نشان».

البتّه در مورد نحوه‌ی عذاب عادیان، آیات ٢٤ و٢٥ سوره‌ی احقاف گویاست و مفسّران هم گفته‌اند که پس از آنکه دعوت هود^ع به جایی نرسید، آنها در پهنه‌ی آسمان ابری سیه‌فام دیدند که آرام آرام همه‌ی فضا را می‌پوشانید. عادیان از مشاهده‌ی آن صحنه به هیجان آمدند زیرا پنداشتند بشارت‌رسانِ باران است. امّا هود[ع] به آنها گفت این نه ابر رحمت، بلکه عذابِ وحشت است و طولی نکشید که تند باد وزیدن گرفت و همه جا و همه کس را ـ به جز هود[ع] و پیروانش ـ درهم کوفت.

(۹و۱۰) **وَجَآءَ فِرۡعَوۡنُ وَمَن قَبۡلَهُۥ وَٱلۡمُؤۡتَفِكَٰتُ بِٱلۡخَاطِئَةِ . فَعَصَوۡاْ رَسُولَ رَبِّهِمۡ فَأَخَذَهُمۡ أَخۡذَةً رَّابِيَةً .**

«**و فرعون و پیشینیانش و**(مردم) **شهرهای سرنگون‌شده** (سدوم و گموره) **خطا** (گناه) **آوردند** » « **و فرستاده‌ی خداوندشان را عصیان کردند و** (خدا) **آنان را به**(عذابی) **سخت گرفت** » ،

منظور از «**فرعون**» در آیه‌ی شریفه، همان فرعون زمان موسی[ع] و «**مَن قَبْلَهُ**» به همه‌ی گردنکشان پیش از او اشاره دارد. واژه‌ی «**جاءَ**» در اصل به معنی «آمد» است، ولی وقتی با «باء» همراه شود به معنی «آورد» می‌باشد که این «باء» در «**بِالْخَاطِئَةِ**» در انتهای آیه آمده است. واژه‌ی «**مُؤْتَفِكَاتُ**» جمع «مُؤتَفِكَة» به معنی «آبادی زیر و رو شده» است که به شهرهای ویران شده‌ی قوم لوط اشاره دارد. «**أَخْذَةً رَابِيَةً** = کیفری سخت». در این راستا شایان توجّه است که واژه‌ی «**خطا**» در آیه‌ی شریفه به معنی «اشتباه» نیست؛ بلکه در عربی «**خطا**» دربرابر «صواب» به معنی «عمل ناصواب» قرار دارد و از این‌رو عمل مزبور «کیفری سخت» می‌طلبیده است.

(۱۱و۱۲) **إِنَّا لَمَّا طَغَا ٱلۡمَآءُ حَمَلۡنَٰكُمۡ فِي ٱلۡجَارِيَةِ . لِنَجۡعَلَهَا لَكُمۡ تَذۡكِرَةً وَتَعِيَهَآ أُذُنٞ وَٰعِيَةٞ .**

« **همانا ما چون آب طغیان کرد شما** (آدمیان؛ نوح و یارانش) **را بر کشتی حمل کردیم** » « **تا آن را برایتان** (مایه‌ی) **تذکّری قرار دهیم و گوش‌های شنوا آن را حفظ کنند** » ،

با توجّه به اشاره‌ی آیه‌ی قبل به غرق فرعونیان در دریا، آیه‌ی فوق می‌فرماید ولی درمقابل، نوح و پیروانش را خدا از طوفان دریا نجات داد؛ همان پیروان‌که نیاکان مردم مشرق‌زمین بودند. در اینجا به نکته‌ی دقیقی باید توجّه داشت که آیه‌ی فوق پس از ذکر هلاکت اقوام سرکش، به نجات نوح و پیروانش اشاره می‌نماید تا نشان دهدکه مرگ و زندگی و هلاکت و نجات، هردو دردست قدرت حق‌تعالی است.

«**أُذُنٌ واعِيَة**» درآیه‌ی شریفه به معنی گوشی‌است که صاحب آن حق را می‌شنود و با تمام وجود درک می‌کند. چنانکه در آثار آمده رسول اکرم(ص) در حقِّ علی(ع) دعا کرد «**اَللّهُمَّ اجْعَلْ لَهُ اُذُناً واعِيَةً**».

بخش دوّم

(وقوع قیامت و سرنوشت کسانی‌که پرونده‌ی اعمالشان به دست راست و یا چپ آنها داده می‌شود)

(۱۳) فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ نَفۡخَةٞ وَٰحِدَةٞ .

« پس آنگاه که در صور یک‌بار، دمیده شود »،

سوره با اشاره به واقعه‌ی قیامت آغاز شد و در آیه‌ی فوق و آیات بعد، مجدّداً به موضوع قیامت بازگشته است. تعبیر «**دمیدن در صور**» کنایه از برپایی قیامت است (انعام/۷۳) و در قرآن آمده که هنگامه‌ی قیامت با دو نفخه آغاز می‌شود که نفخه‌ی اوّل نفخه‌ی مرگ و نفخه‌ی دوّم حیات مجدّد انسانهاست (زُمَر/۶۸). در آیه‌ی فوق منظور از «**نَفْخَةٌ وَاحِدَة**» ـ با توجّه به شرح ویرانگری عالم در آیات بعد ـ همان نفخه‌ی نخستین است.

(۱۴) وَحُمِلَتِ ٱلۡأَرۡضُ وَٱلۡجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةٗ وَٰحِدَةٗ .

«و زمین و کوه‌ها حمل شده به یکباره متلاشی گردند »،

در سوره‌ی نمل (آیه‌ی ۸۸) آمده که در آن‌هنگام (ابتدای قیامت) کوه‌ها به ظاهر ساکن می‌نمایند ولی در باطن «مانند ابر» در حرکت‌اند. این حرکت سرعت گرفته (طور/۱۰) و به تلاشی آنها می‌انجامد.

(۱۵) فَيَوۡمَئِذٖ وَقَعَتِ ٱلۡوَاقِعَةُ .

« پس در آن روز آن واقعه (رستاخیز) **وقوع می‌یابد »،**

واژه‌ی «**وَاقِعه**» در آیه‌ی شریفه ـ با توجّه به آیات قبل ـ به قیامت تفسیر می‌شود. «**وَقَعَتْ**» هم فعل ماضی است که از نظر قطعیّت حادثه، برای آینده به کار برده شده است. درحقیقت منظور این است که آن حادثه آنقدر قطعی‌است که گویی رخ داده‌است.

(۱۶) وَٱنشَقَّتِ ٱلسَّمَآءُ فَهِيَ يَوۡمَئِذٖ وَاهِيَةٞ .

« آسمان شکافته گردد و در آن روز آن (آسمان) **سست و گسسته باشد »،**

یعنی لایه‌های آسمان که برفراز ماست، در رویداد قیامت، درهم می‌ریزد و همچنین فرموده است که در آن شرائط آسمان، گلگون می‌گردد (الرَّحمان/۳۷) و خلاصه در آستانه‌ی رستاخیز سپهر گردون و نظام فلکی ـ با همه‌ی استحکام و انسجامی‌که اکنون دارد ـ آن زمان، برخود می‌شکافد و سست و گسسته می‌گردد.

(۱۷) وَٱلْمَلَكُ عَلَىٰٓ أَرْجَآئِهَاۚ وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَٰنِيَةٌ .

« **و فرشتگان برکناره‌های آن** (آسمان) **باشند و عرش خداوندت را در آن‌روز، هشت** (فرشته) **برفرازشان حمل می‌کنند** »،

ظاهراً مراد از «**اَلْمَلَکُ عَلَی أرْجَائِهَا**» در آیه‌ی شریفه این است که فرشتگان در آن غوغای تحوّلات کائنات، به کناره‌ها رفته و آسیب نمی‌بینند. **عرش** عالم، مرکزی است که فرامین خدا از آنجا به فرشتگان می‌رسد (اعراف/٥٤). آیه‌ی شریفه در واقع می‌فرماید تصوّر نشود که با پیدایش قیامت و به هم ریزی عالَم، مرکز فرماندهی خدا درهم می‌ریزد؛ خیر، بلکه آن مرکز حفظ می‌شود. البتّه واژه‌ی فرشته در این ارتباط نیامده ولی باتوجّه به ذکر «**مَلَک**» در آغاز آیه، گفته‌اند که عدد هشت به فرشته اشاره دارد. از سوی دیگر باید توجّه داشت که به طور کلّی آیات مربوط به قیامت از جمله آیات متشابه بوده وتأویل (مصادیق و چگونگی دقیقِ) آنها را فقط خدا می‌داند (آل‌عمران/٧).

(۱۸) يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنكُمْ خَافِيَةٌ .

« **آن روز** (به پیشگاه خدا) **عرضه می‌شوید؛ هیچ پوشیده‌ای از شما، مخفی نمی‌ماند** »،

چنانکه فرموده «**يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ**= آن روز که (همه‌ی) باطن‌ها آشکار و رازها فاش می‌شود (طارق/٩). روزی که همه‌ی مکنونات آدمی از فکر و قول و فعل، نه فقط برخدا ـ که هیچگاه پنهان نبوده ـ بلکه بر خود او نیز آشکار می‌شود، همانگونه که فرموده «**وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا** = هرآنچه کرده‌اند حاضر بینند» (کهف/٤٩) و اگر از خاطرشان رفته به یادشان می‌آورند (**يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى** ـ نازعات/٣٥)؛ و «**عرضه شدن بر خدا**» (**وَ عُرِضُوا عَلَى رَبِّکَ** ـ کهف/٤٨) همان حضور در محکمه‌ی عدل إلهی است (**يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِين** ـ مطفّفین/٦).

(۱۹) فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَيَقُولُ هَآؤُمُ ٱقْرَءُواْ كِتَٰبِيَهْ .

« **پس امّا آن کس که پرونده**(ی اعمال)**اش به دست راستش داده شود** (با شادمانی به دیگران) **گوید: بیایید** (بگیرید) **پرونده‌ام را بخوانید** »،

تحویل پرونده به «**دست راست**» کنایه از راست‌رَوی انسان در دنیاست که بر «**صراط مستقیم**» بوده و از این‌رو کارنامه‌ی اعمالش را نیز به دست راستش می‌دهند. می‌فرماید چنین کسی در قیامت ـ شادمان از کرده‌ی خویش ـ می‌خواهد نامه‌ی اعمالش را به همه نشان دهد. (**هَاؤُمُ** = بگیرید، بیایید). ضمیر در **کِتَابِيَهْ**، برای غیبت نیست، بلکه برای توقّف و سَکْت آمده است.

(۲۰) إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ .

«**همانا من می‌دانستم که با حساب** (تلاش‌های) **خودم رویارو می‌شوم** »،

مفاد آیه، گفتمان «**مؤمن نیکوکار**» در صحنه‌ی قیامت است که پس از آگاهی از سرنوشت اُخروی خود می گوید من از آنها نبودم که فکر کنم مرگ آخر خط است و هیچ‌حسابی در کار نیست، بلکه مطمئن بودم که به نتیجه‌ی کارهایم می‌رسم. واژه‌ی «**ظَنّ**» در آیه‌ی شریفه ـ چون سخن در مقام مدح است ـ به معنی «یقین» می‌آید.

(۲۱) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ .

« **پس او در زندگی‌ای** (خوش و) **پسندیده‌ای است** »،

یعنی فرد مزبور در زندگانی‌ای قرار می‌گیرد که کاملاً راضی و خشنود خواهد بود. هرچند یکبار مرحوم طالقانی در تفسیر شفاهی‌خود از آیه‌ی شریفه آوردند (و در تفسیر سوره‌ی قارعه نیز آن را مکتوب کردند) که در این آیه نفرموده «فِی عِیشَةٍ مَرْضِیَّةٍ» (تا معنی مذکور از آن مستفاد شود) بلکه فرموده «**فِی عِیشَةٍ رَاضِیَةٍ**» که در اینجا «**راضِیة**» صفت زندگی است نه فرد. بر این پایه مرحوم طالقانی معنای درست آیه را چنین نتیجه گرفتند که آن شخص به زندگانی‌ای وارد می‌شود که از او استقبال می‌کند. ولی در زبان عرب گاه اسم فاعل به معنای اسم مفعول می‌آید چنانکه گویند: **فُلانٌ لَیْلُهُ قائِمٌ** و **نَهارُهُ صائِمٌ!** (شبِ آن نمازگزار قائم است و روزش، روزه‌دار است!) و مقصود، قیام خود او در شب برای عبادت و در روز برای روزه گرفتن است. بنابراین مراد از آیه‌ی شریفه: زندگانی بهشتیان است که از هرجهت مورد پسند ایشان قرار دارد (به پرتوی از قرآن، تفسیر سوره‌ی قارعه بنگرید).

(۲۲) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ .

« **در بهشتی برین** »،

آیه‌ی شریفه محلّ آن زندگی خوش و پسندیده (آیه‌ی قبل) را بیان می‌دارد و اینکه بهشت درآیه‌ی شریفه با صفت «**عالِیَة**» همراه شده، می‌رساند که نعمت‌های مادّی بهشت از هرحیث والاتر از نعمت‌های دنیاست، البتّه بهشتیان در آنجا به مقامات والای معنوی نیز دست می‌یابند (توبه/۷۲ ، یونس/۱۰، واقعه/۲٦←۲۵ و ...).

(۲۳) قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ .

« (که) **میوه‌هایش در دسترس است** »،

آیه‌ی شریفه شمّه‌ای از نعمت‌های مادّی بهشت را بیان می‌کند: میوه‌هایش سهل‌الوصول و همواره در اختیار است («**قُطُوف**» جمع «قِطف» به معنی «میوه‌ی چیده شده یا آماده‌ی چیدن»؛ «**دانِیَة** = نزدیک»).

(٢٤) كُلُواْ وَٱشْرَبُواْ هَنِيٓـَٔۢا بِمَآ أَسْلَفْتُمْ فِي ٱلْأَيَّامِ ٱلْخَالِيَةِ .

« **بخورید و بیاشامید ـ گواراتان باد ـ به آنچه** (از اعمال نیک) **در روزگاران گذشته پیش فرستاده بودید** »،

یعنی این نعمت‌ها بی‌جهت نیست و عکس‌العمل اعمال گذشته‌ی شخص در دنیا بوده که به او می‌رسد؛ و هرچند ذکری از هیچ نوع آشامیدنی در آیه نرفته، ولی با وجود این، می‌فرماید «**بخورید و بیاشامید**» و این

می‌رساند که آنچه از نعمت‌های بهشتی ذکر شده، بنا به «ایجاز» بوده و در حقیقت خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های فراوان در بهشت برای اهلش فراهم است (منظور از «**اَلْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ** = روزهای گذشته» ایّام دنیاست).

(۲۵و۲۶) **وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ . وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ .**

« **و امّا آن کس که پرونده**(ی اعمال)**اش به** (دست) **چپش داده شود، گوید: ای کاش پرونده‌ام را نداده بودند** »

« **و نمی‌دانستم حسابم چیست** (از حسابم خبر نداشتم) »،

در برابر **اصحاب یمین** (راست‌رُوان) که شرحش گذشت، آیات شریفه از سرانجام **اصحاب شمال** (کج‌رُوان) در زندگی دنیا سخن می‌گوید (به سوره‌ی واقعه آیه‌ی ٤١ نگاه کنید). تحویل پرونده به دست راست یا چپ، سمبل نحوه‌ی زندگی فرد در دنیاست. می‌فرماید آن کج‌رُوی که روز قیامت پرونده‌ی اعمالش را به دست چپش می‌دهند ـ برعکس آن راست‌رو ـ می‌گوید ای کاش این پرونده به من داده نمی‌شد و سر از حسابم درنمی‌آوردم. به بیان دیگر، آیه‌ی شریفه می‌فرماید کافران که در دنیا بد عمل کردند در صحنه‌ی قیامت، به قُبح اعمالشان پی می‌برند. در واقع آدمی چون سوای دین دارای حُسن و قُبح عقلی است، در دنیا نیز ـ باطناً ـ از اعمال بد خود آگاه است. ولی دلبستگی‌های دنیوی اعمال بد آنها را در نظرشان زینت می‌بخشد و به توجیه‌گری پرداخته زشتی اعمالشان را نمی‌بینند (فاطر/٨). در قیامت آن توجیه‌گری به کنار می‌رود و حقیقت اعمال عیان می‌گردد؛ آنگاه آنها اظهار تأسّف می‌کنند که ای‌کاش کارنامه‌ی عمل من به دستم نمی‌رسید و نمی‌دانستم که حسابم چیست.

(۲۷) **يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ .**

« **ای‌کاش که آن** (مرگ) **پایان‌بخش می‌بود** (و دوباره زنده نمی‌شدم) »،

آیه‌ی شریفه ادامه‌ی اظهار تأسّف کج‌رُوان در عاقبت عالم است که ای‌کاش مرگ، پایان‌دهنده می‌بود و من خاک شده از بین رفته بودم؛ چنانکه فرموده «**وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِى كُنْتُ تُرابًا** = و آن کفرپیشه گوید: ای کاش خاک بودم (وبرانگیخته نمی‌شدم)» (نبأ/٤٠). واژه‌ی «**قَاضِيَة**» در متن آیه، به معنی «تمام‌کننده» (چنانکه قاضی با رأی خود به نزاع خاتمه می‌دهد) ختم حیات را می‌رساند و ضمیر «**ها**» در«**يَا لَيْتَهَا**» دراشاره به مرگ است.

(۲۸و۲۹) **مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهْ . هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ .**

« **اموالم مرا سودی نبخشید** » « **قدرتم از من برفت** »،

آیات شریفه نشان می‌دهد که مال و قدرت ستمگران که در دنیا کارسازشان بود، در عالم باقی سودی به حالشان ندارد.

مفید آنجا متاع دیگری هست زِ ایمان و عمل، کالا چه داری؟

مصداق این آیات در سوره‌ی مَسَد ملاحظه می‌شود که درمورد عموی کافر پیامبر می‌فرماید: «**مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ** = مال و آنچه به دست آورده بود کفایتش نکرد» (شایان توجّه این‌که فعل ماضی «**أَغْنَىٰ**»

در اینجا به قرینه‌ی سیاق، اشاره به آینده دارد؛ یعنی مال و دستاورد ابولهب در دنیا، چاره‌ی کار او در آخرت نخواهد بود).

(۳۰و۳۱) **خُذُوهُ فَغُلُّوهُ . ثُمَّ ٱلْجَحِيمَ صَلُّوهُ .**

« (پس گفته شود:) **بگیرید و بر گردنش زنجیر افکنید** » « **سپس او را درون دوزخ اندازید** »،

آیات شریفه عکس العمل عالم باقی نسبت به «کج‌روی» در دنیاست. آنان که در دنیا مردم بی‌گناه را به بند کشیدند، نتیجه‌اش این است که خود در آن دنیا به بند کشیده می‌شوند و آن حلقه‌های کبر و غرور که روحشان را در دنیا احاطه کرده و مایه‌ی اسارت مردم توسّط آنها در دنیا شده بود، درعالم باقی بر دست و پایشان بسته می‌شود و گرفتارشان می‌سازد.

(۳۲) **ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَٱسْلُكُوهُ .**

« **آنگاه وی را در زنجیری که درازای آن هفتاد گز است، درآورید** (به بند کشید) »،

واژه‌ی «**ذَرْع**» در آیه‌ی شریفه که فارسی آن «گز» است، فاصله‌ی میان آرنج تا نوک انگشتان دست را گویند که حدود نیم متر می‌باشد و واحد اندازه‌گیری طول بوده است. امّا «هفتاد» در اینجا ـ همچون «هفت» ـ از ادوات کثرت به نظر می‌رسد که در قرآن سابقه دارد (توبه/۸۰ و لقمان/۲۷). مفهوم آیه‌ی شریفه کنایه از آن است که شخص بدکار، هیچ راه گریزی از عذاب إلهی در آینده‌ی عالَم نخواهد داشت.

(۳۳ و۳۴) **إِنَّهُۥ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ ٱلْعَظِيمِ . وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْكِينِ .**

« **همانا او به خدای بزرگ ایمان نداشت** » « **و بر إطعام بینوایان ترغیب نمی‌کرد** » ،

پس از سخن از مجازات انسان گناهکار در سرانجام عالم، آیات فوق، بخشی از جرائم او را برشمرده است. می‌فرماید **اوّلاً** او در دنیا از آن عامل اساسی (ایمان به خدا) برای مهار نفس و حفاظت از عقل که بتواند در حرکتی سالم رهنمود لازم را به انسان ارائه دهد، برخوردار نبود؛ و **ثانیاً** نه تنها اعتقادی به خدا نداشت، بلکه به خلق خدا نیز بی‌اعتنا بود.

(۳۵) **فَلَيْسَ لَهُ ٱلْيَوْمَ هَٰهُنَا حَمِيمٌ .**

« **پس امروز او را در اینجا دوست صمیمی** (حمایتگری) **نیست** »،

زیرا انسان در نتیجه‌ی اوصاف و کمالاتی که به دست آورده جلب دوستی می‌کند؛ آن کس که زشتی‌های نفسانی‌اش برملا شده و گرفتار اعمال سوءِ خویش است، محبّتی در محیط برنمی‌انگیزد؛ چنانکه فرموده «**اَلأَخِلّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُم لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ** = دوستان (دنیوی) در آن روز دشمن یکدیگرند، به جُز پرهیزکاران» (زخرف/ ٦٧).

(۳۶و۳۷) وَ لَا طَعَامٌ إِلَّا مِنۡ غِسۡلِينٍ . لَّا يَأۡكُلُهُۥٓ إِلَّا ٱلۡخَٰطِـُٔونَ .

« و غذایی جُز چرک و خون ندارد که جُز خطاکاران آن را نمی‌خورند »،

هموکه در دنیا به قول معروف «خون مردم را در شیشه کرده بود» در سرای دیگر جُز به غذای ناپسند و ناگوار تغذیه نمی‌شود.

شایان توجّه این‌که از غذای بدکاران در دوزخ در قرآن به انواع گوناگون یاد شده است. در آیه‌ی فوق سخن از «**غِسْلِين**» رفته و همچنین فرموده «**لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلّا مِنْ ضَرِيع** = غذایشان جز گیاه خاردار خشک چیزی نیست» (غاشیه/٦) و به علاوه از ثمره‌ی درخت زقّوم نیز به عنوان غذای گناهکاران در جهنّم سخن رفته است (صافّات/٦٢، دخان/٤٤ و واقعه/٥٢). این اشیاء در حقیقت طعام نیستند و ظاهراً استثناءِ به کار رفته در این موارد منقطع است و متّصل نیست تا قابل جمع نباشد و به معنی «**لٰكِن**» آمده است. از این‌رو به نظر می‌رسد که لفظ «طعام» در مورد واژه‌های «**غِسْلِين، ضَرِيع، زَقُّوم**» از باب مجاز به کار رفته و منظور این است که گناهکاران در دوزخ (برخلاف نیکوکاران در بهشت) از غذای بد و ناپسندی برخوردار خواهند بود که در حقیقت «طعام» نیست. واژه‌ی «**خَاطِئُون** = خطاکاران» در آیه‌ی شریفه به معنی «گناهکاران» آمده است (به توضیح آیه‌ی ۹ نگاه کنید).

بخش سوّم

(قرآن فروفرستاده‌ی خداوند جهانیان است)

(۳۸و۳۹) **فَلَآ أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ . وَمَا لَا تُبْصِرُونَ .**

«پس سوگند به آنچه می‌بینید» «و آنچه نمی‌بینید»،

حرف «**لا**» در ابتدای آیه از نظر تأکید قسم آمده است و منظور نفی قسم نیست. عرب رسم دارد که گاهی بر سر قسم «لا» می‌گذارد، چنانکه در قسم به خدا می گوید: «لا وَ اللهِ». درآیات شریفه به عالم مشهود و غیرمشهود ـ یعنی به کلّ هستی ـ سوگند یاد شده است و نشان می‌دهد که عالم خلقت فقط محدود به جهان پیرامون ما نیست، بلکه سوای عالم محسوس ما، عالم غیب و موجودات ناپیدا نیز هست.

(۴۰) **إِنَّهُۥ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ .**

« که این (قرآن) **قطعاً گفتار رسولی ارجمند است »،**

آیه‌ی شریفه پاسخ قسم است که مطالب قرآن، ساخته و پرداخته‌ی محمّد(ص) نیست، بلکه می‌فرماید «**لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ** = همانا گفتار رسولی ارجمند است». در اینجا «**قَوْل** = گفتار» به رسول نسبت داده شده و روشن است که «رسول» چیزی از خود نمی‌گوید، بلکه پیام «مُرسِل» را می‌آورد. چنانکه در سوره‌ی تکویر (آیه‌ی ۲۰) آیه‌ی فوق توضیح داده شده و می‌فرماید فرشته‌ای نیرومند آن را آورده است.

(۴۱) **وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ ۚ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ .**

« و آن سخن (سروده‌ی) **شاعری نیست؛ کم ایمان می‌آورید »،**

سخن شاعران لزوماً معطوف به واقع نیست و به طور کلّی کمتر بیان حقایق می‌باشد و غالباً از خیال سرچشمه می‌گیرد. آیه‌ی شریفه می‌فرماید قرآن سخن شاعر نیست ولی شما (منکران) ایمان لازم را بدان ندارید. تهمتِ شعر بودنِ قرآن و شاعری پیامبر[ص] از جانب مشرکان، در قرآن مکرّر آمده، چنانکه می‌خوانیم «**وَ يَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ** = و گویند: آیا ما خدایانمان را به (گفته‌ی) شاعری دیوانه رها کنیم؟!» (صافّات/ ۳۶) همچنین طور/۳۰.

(۴۲) **وَ لَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ ۚ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ .**

« و گفتار کاهنی (هم) **نیست؛ کم پند می‌گیرید »،**

کاهنان مطالب سجع‌مانند از جنّیان به عنوان غیب‌گویی! می‌آوردند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید قرآن سخن کاهن نیست، امّا شما مردم مشرک چنانکه باید از آن پند نمی‌گیرید.

(۴۳) تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ ٱلْعٰلَمِينَ .

« **فروفرستاده‌ای از خداوند جهانیان است** »،

یعنی قرآن نه تنها شعر شاعران و اوراد کاهنان نیست (آیات قبل) بلکه رهنمودی از سوی خدای عالم بوده (سراپا پند و تذکّر و مایه‌ی روشنی و بیداری دل‌های مردمان است).

(۴۴→۴۷) وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ ٱلْأَقَاوِيلِ . لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِٱلْيَمِينِ . ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ ٱلْوَتِينَ . فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حٰجِزِينَ .

« **و اگر** (این پیامبر) **برخی گفته‌ها را بر ما** (به افترا) **بسته بود** » « **قطعاً او را با قدرت می‌گرفتیم** » « **سپس به یقین رگ حیاتش را قطع می‌کردیم** » « **و هیچ‌یک از شما مانع از** (عذاب) **او نمی‌شد** »،

واژه‌ی «**لَوْ**» در آیه‌ی شریفه «امتناعیّه» است؛ یعنی «اگر به فرض محال» این پیامبر[ص] (که همواره مورد اعتماد مردم بوده و هیچگاه دروغی نگفته و خلافی انجام نداده) سخنی از خود هرچند سودمند، امّا به دروغ از جانب خدا می‌گفت، آن وقت چه می‌شد؟ خداوند در دو آیه‌ی بعد پاسخ داده است، پاسخی که نشان‌دهنده‌ی «گوینده‌ای» مقتدر، محیط بر «شنونده» و صاحب اختیار مطلق است و «شنونده» در برابر او و جُز انسان ناتوانی بیش نیست [**قول** = گفتار(مفرد)؛ **اقوال** = گفتارها (جمع) و **أقاویل** = همه‌ی گفتارها (جمع الجمع)].

ابتدا می‌فرماید «**او را با قدرت می‌گرفتیم**» (واژه‌ی «**یَمِین** = دست راست» کنایه از قدرت است). سپس وصف را ترقّی داده اعلام می‌دارد که «**رگ حیاتش را قطع می‌کردیم**» (واژه‌ی «**وَتِین**» به معنی شریانی است که خون را از قلب به سایر اعضای بدن می‌رساند و با قطع آن، حیات قطع می‌شود) و آیه‌ی بعد در بیان بسط و فراگیری اقتدار آن قدرتمند مطلق است که هیچ مانع و رادعی در برابر تحقّق مشیّت او نیست، چنانکه فرموده: «**قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلاتَمْلِكُونَ لِى مِنَ اللهِ شَيْئًا** = بگو: اگر این (قرآن) را جعل کرده باشم، شما در برابر(قهر) خدا کاری برای من نتوانید» (احقاف/۸).

البتّه بعضی اوقات مردمانی خود را به دروغ پیامبر إلهی معرّفی می‌کنند؛ امّا سخنانی از جانب خدا می‌گویند که بی‌اعتباری و خطای آنها رفته رفته بر انسان‌ها مشخّص می‌شود. ولی در برابر مدّعی دروغگویی که بیم آن رود که وی بتواند گمراهی گسترده‌ای ایجاد کند، مسلّماً خداوند بی‌تفاوت نخواهد ماند و او را رسوا نموده یا چه بسا به هلاکت می‌برد.

(۴۸) وَإِنَّهُۥ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ .

« **و همانا این** (قرآن) **تذکاری برای متّقیان است** »،

منظور از «**مُتّقی**» کسی است که پرهیز از زشتی‌ها داشته می‌خواهد حقیقت را بیابد و دنبال کند. می‌فرماید قرآن برای چنین کسی رهگشاست و مایه‌ی تذکّر و رهنمود به سوی حقّ خواهد بود. به بیان دیگر، هرکسی که پروای خدا داشته در پی زندگی پاک باشد، وقتی با قرآن برخورد کند می‌فهمد که حق است و از آن پند

می‌گیرد؛ ولی کسی‌که جایی برای توجّه به خدا در زندگانی‌اش نیست و عنایتی لزوماً به زندگی پاک ندارد، نمی‌تواند از تعالیم قرآن بهره‌مند شود.

(۴۹ و۵۰) وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ . وَإِنَّهُۥ لَحَسْرَةٌ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ .

« **و به تحقیق ما می‌دانیم که** (برخی) **از شما** (قرآن را) **تکذیب می‌کنید** » « **و همانا این** (قرآن) **قطعاً مایه‌ی حسرتی برای کافران است** » ،

یعنی خدا می‌داند که همه‌ی مردم متّقی نبوده قرآن را پس می‌زنند و پندی از آن نمی‌گیرند (و حتّی از کسانی هم که آن را به زبان تأیید می‌کنند عدّه‌ی از ایشان، عملاً به حقایق قرآن پشت می‌کنند) ولی روزی خواهد آمد که انکارورزان حسرت می‌خورند که چرا قرآن را تکذیب نمودیم؟! چنانکه فرموده «**وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِى اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً** = روزی که ستمگر (با حسرت) دستانش را بگزد و گوید: ای کاش راهی را به همراه رسول (خدا) برگرفته بودم» (فرقان/۲۷).

(۵۱) وَإِنَّهُۥ لَحَقُّ ٱلْيَقِينِ .

« **و بی‌تردید آن حقّ یقین است** »،

یعنی قرآن حقّ قطعی است و چنان نیست که به قول برخی روشنفکرنماها، افترای به خدا یا حدیث نفس باشد!

(۵۲) فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِيمِ .

« **پس به نام خداوند بزرگت تسبیح گوی** ».

یعنی ای پیامبر (و ای پیروان راستین او) که به حقّانیّت قرآن رسیده‌اید، شکرگزار این نعمت باشید و خدا را از همه‌ی نقائص و کاستی‌ها منزّه شمرده بزرگی او را دریابید.